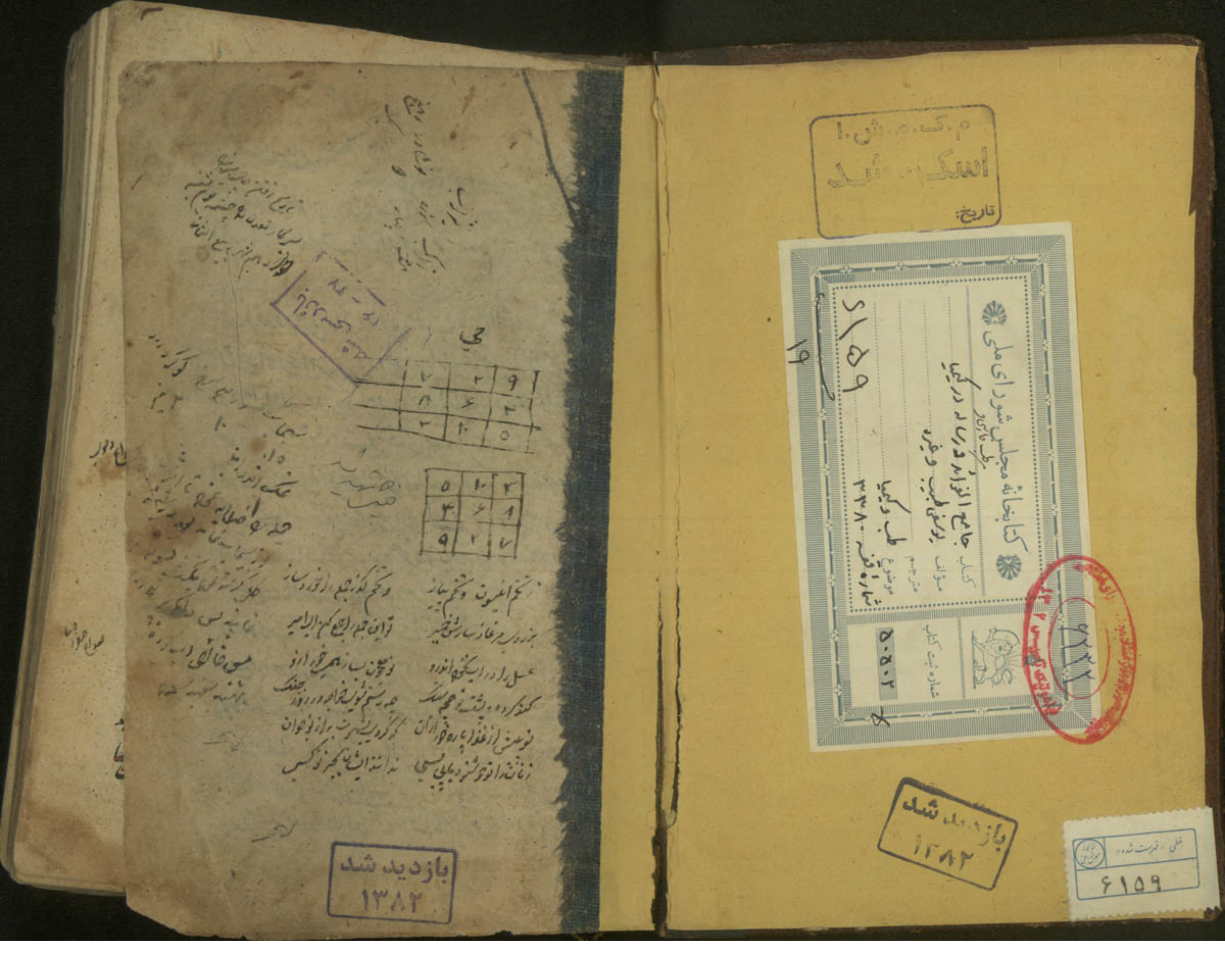




م.ک.م.ش.ا
اسکن شد
تاریخ:
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
مترجم
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۵۰۶۰۲
بازدید شد
۱۳۸۲
۶۱۵۹
بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
مترجم
موضوع
شماره ثبت کل
تاریخ:
بازدید شد
۱۳۸۲
بازدید شد
۱۳۸۲
۶۱۵۹



اسکن شد
تاریخ:
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۲

1

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت الحکیم العلیم

و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامحدود حکیمی را که بقانون حکمت کامل الصناعه رحمت
رافع انواع امراض و دافع امارات اعراض است جلت آلائه
وعمت نعمائه و درود نامعدود رسولی را که بجادهٔ رسالت و
نبوة طبیب عیوب امت و شفای صدور ملت است صلی الله علیه و آله
واصحابه اجمعین الی یوم الدین اما بعد چنین گوید بندهٔ ضعیف
وکمینه نحیف المستشفی بشفاء نفع الله المجیب یوسفی ابن محمد ابن یوسف
الطبیب ستر الله تعالی عیوبه وغفر ذنوبه که چون بتوفیق حضرت
فیاض رسالهٔ علاج الامراض هر مرض و دوای هر دردی مسطور
و مذکور است صورت اتمام و سمت انتظام یافت و بشرف مطالعهٔ
بعض از فضلاء نامدار که ایشان را با این ضعیف بمقدار اتفاقی
بود مشرف گردید اشاره فرمود که کتابی در شرح مشکلات و طریق
ترتیب کتابت که در آن رساله مبین و معین شده با زواید فواید
و فواید فواید از علامات امراض و امارات اعراض و غیرها نوشته
باید نوشت تا از مطالعهٔ آن کافهٔ انام از خواص و عوام مستفید

و بهره مند گردند لاجرم عنان قلم بصورت که بجامع الفواید موسوم است
مصروف گشته امیدواری بعنایات بی نهایت باری سبحانه عز شانه آنست
که بعین صفا و عین رضا مقرر و منور گرداند تیمنا الان وقت شروع فی
المقصود بعون الملک المعبود علاج امراض جواهر بیشتر خلطی از اخلاط بود و خواه
چیزی دیگر باید بدانند در درد سر ولت بیخ غذا ترک حرکت کن و ظلمت ...
صفت ... خطمی بنفشه و سبوس گندم مجموع بجوشانند و آتش نهند صفت ... مذکوره گل خطمی بنفشه و سبوس گندم مجموع بجوشانند از هر یک مشتی سبوس گندم
بیست بهم او ریخته کاسه آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم گرم باشد
کنند صداع یعنی درد سر که از خون باشد علامتش سرخی چشم و رگهای
رنگی و ماندن صداع ای درد سر گشته از خون بود اگر قوی باشد رگ سر زد
شربت نیلوفر قند آب لیمو ترتیب کن ماش عدس سار غذا صفت
شربتی مذکوره قند سفید ده مثقال در هفت فاتق آب حل کرده صاف کرده
و نیم آب کلاب و یک حجاب لیمو اضافه نمایند و بناشتا عرق نماید
صفرای چشم دولت ... سر تو اگر بود از صفرا صندل مکن با آب کشنیز طلا
اشته مطلب شراب ریخ ... تخم چو باشی اگر صفت ...
مذکور صندل سفید نیم مثقال در نیم پیاله آب کشنیز تر حل کرده ...
کتان کهنه نمان زمان طلا کنند صفت شراب ریخ قند سفید هشتاد مثقال ...

٢

صاف کرده یعنی کف بر داشته در زر و یک بقوام آورده بجوشانند تا یک غلیظ
غلیظ شود دو یک دیگر گیرد و بیست مثقال آب نارنج اضافه نموده هر صباح
یک قاشق در هفت قاشق آب حل کنند و بناشتا میل نمایند اشارت
بمسهلاتیست که در مرض صفرادی باید داد و بعد از نضج و ظهور آثار آن اسهال صفرا
می فرمودند و غیره صفت منضج و برنده صفرا بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک دو مثقال آلوی بخارا پنج عدد سپستان بست عدد و همه را
در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بقند سفید شیرین کرده نیم
گرم بیاشامند و غذا آب نخود نیم کوفته و ماش مقشر مرغ یا گوشت تقلی ن
دیگر شنبیر قاشق آب تمر هندی کنند و در زرده دارچینی قاشق خورند رباعی
بیماری هر که شد ز ضعف ابتداء باید که خورد بهر دفع سودا یا حب نفقه
نقوع مسهل با آب تازه شیر خشت اعلا صفت حب نفقه ده درم تربد
یک درم زنبق سوس و پوست بلیله زرد از هر یک نیم درم محموده مستوی از
ان از هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته با آب خمیر کنند و حبها ساخته فرو برند
صفت نقوع مسهل سنای مکی خاصه پنج مثقال پوست بلیله زرد سه مثقال تخم
کاسنی نیم کوفته و گل نیلوفر و برد دریای از هر یک دو مثقال تمر هندی ده مثقال سپستان
سی عدد همه را یکروز و یکشب در چندان آب که از بالایش بگذرد تر کند از شیرها
ترکنند و بیست مثقال شیر خشت شیره دارد در آب آن حل کنند و صاف کرده

نیم گرم

نیم گرم رغبت کنند صفت ترتیب آن آب نار و شیر خشت بیست مثقال
و بیست مثقال گلاب حل کرده و صاف کرده و چهل مثقال آب نار میخوش
که شیم آن افشرده باشند اضافه نمایند و سحرگاه نیم گرم بیاشامند صداع بلغمی
یعنی درد سر که از بلغم باشد علامتش گرانی سر و بسیاری خواب و سستی اعضا
عضاست رباعی ار آنکه صداع بلغمی باشد سیه گو روغن قسط فرفیون بساز طلاه
اشربت نضج با دیان بساز و شهد طلا کنند گو نیز از بهر غذا صفت روغن
قسط چهار مثقال سلیخه فلفل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک سه مثقال
جندبیدستر دو مثقال همه را نیم کوب ساخته در پیاله آب جوشانند تا به نیم آید صا
ف کنند و هشتاد مثقال روغن کنجد نمایند صفت روغن فرفیون و قسط بوزیدان
تخمهای از هر یک دو مثقال جندبیدستر و عاقرقرحا از هر یک مثقال گاوزبان و مویز
ج از هر یک نیم مثقال همه را نیم کوب ساخته در یک پیاله شراب یا آب جوشانند تا
به نیم آید صاف کنند و هفتاد مثقال روغن زیت یا کنجد اضافه نموده بجوشانند
تا روغن بماند صفت طبیخ با دیان نیم مثقال در یک پیاله و نیم آب بجوشانند
تا به نیم آید صاف کنند و بده مثقال عسل شیرین کرده نیم گرم بیاشامند
مسهلات و بیماری بلغمی دهند بعد از نضج بلغم و ظهور آثار آن از اعتدال قوم تا روز
و غیره صفت منضج و برنده بلغم بادیان باورنجویه و انیسون و پرسیاوشان از هر
یک دو مثقال انجیر پنج عدد همه را در یک پیاله آب جوشانند تا به نیم آید صا

پیاله

ف کنند و ده مثقال گل قند عسل و در آب آن حل کرده و صاف کرده نیم گرم
اختیار کنند و غذا نخود آب خورند صفت گل قند عسلی برگ گل سرخ تا
زه نیم من کوفته یک من عسل آمیزند و چهل روز در آفتاب نهند یا بر
گ گل خشک نیم من بکوبند و به گلاب تر کرده نزدیک یک ساعت بگذارند و بعد
یک پیاله عسل آمیخته و درسه جوش تا بقوام آید [illegible] از بلغم اگر از امراض شده پیدا
زان نیز بیش که افکند تر از باه اخراج اسطخیقون یا حب ایاره یا حب قوقایا
صفت حب اسطخیقون تربد و صبر سقوطری و حب النیل از هر یک نیم درم
سفایج و پوست هلیله زرد از هر یک ربع درم شحم حنظل محموده از هر یک
نیم دانگ همه را بکوبند و بزنند و نیم درم غاریقون که موبیه بیز کرده باشند
اضافه نموده با آب کرفس یا بادیان سرشته کنند و حبها ساخته فرو برند صفت
حب ایاره تربد یکدرم و حب النیل و ایرسا از هر یک نیم درم شحم حنظل و [illegible]
نمک هندی دو دانگ همه را کوفته و بیخته نیم درم غاریقون موبیه بیز کرده باشند
و یکدرم ایارج فیقرا اضافه نموده با آب کرفس یا بادیان خمیر کنند و حبها سا
خته فرو برند صفت ایارج فیقرا مصطکی و زعفران و زعفران و سنبل
و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی از هر یک مثقالی صبر
سقوطری هشت مثقال و بعضی شانزده مثقال میکنند همه را کوفته و بیخته
در شیشه نگاه دارند شربت یکدرم تا یک مثقال بود و صفت حب قوقایا

صبر سقو

صبر سقوطری و عصاره افسنتین رباب آن مصطکی از هر یک درمی
محموده دو [illegible] شحم حنظل از هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته با آب کرفس یا آب بادیان
سرشته و حبها سازند و فرو برند صداع سوداوی یعنی درد سر که از سودا باشد علا
متش تیرگی رنگ و زردی دی و فکر فاسد است [illegible] کردن سر ترا ب
شد سودا را از دست مسح شربت افتیمون را و از شیر کاو اگر و نخود بسازد
غذا و روغن بابونه بادام طلا صفت شربت افتیمون هفت مثقال
در خریطه کرده در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم پیاله آب
جوشانند روغن نخود و بمالند با فره خود را بازه و هلیله هفت و مثقال فانید صاف
کرده آمیخته بقوام آرند و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق آب حل کرده
رغبت نمایند صفت روغن بابونه تازه سی مثقال روغن کنجد صد مثقال در
شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند یا بابونه خشک نیم من و در یک
پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن کنجد کرده بجوشانند
تا روغن بماند صفت روغن بادام مغز بادام مقشر سی مثقال قند سفید پنج
مثقال بکوبند و قطره چند آب گرم بروی پاشند و در طبق مسین بر روی
آتش گذاشته بمالند تا روغن که داشته باشد بیرون آید صداع سوداوی سودا
دی و هند بعد از تنقیه سودا ظهور اثر آن از اجتماع در رگ و [illegible] غیره
صفت منضج و برنده سودا اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان و پرسیاوشان

ضم

ن و بادیان و اصل سوس مقشر نیم کوفته از هر یک دو مثقال همه را در یک پیاله
آب جوشانند تا به نیم آید صاف کنند و بقند سفید شیرین کرده و نیم گرم غیبت
نمایند غذا آب نخود و نیم کوفته و گوشت ماکیان فربه و دار چینی و زعفران و ا
سفناج کنند گردد مرض تو جوان سوزنده باشد که منت پاک شود از سودا رباعی
معجون مجاج هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله و امله از هر یک هفت
مثقال اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و تربد از هر یک سه مثقال و نیم همه را
بکوبند و بیزند و لاجورد شسته و غاریقون بموئینه بیز کرده اند
از هر یک دو درم اضافه نمایند و بعد چندان عسل مصفی شده و شربتی از سه مثقال
ل غلوله با کرده فرو برند صفت حب افتیمون یک مثقال بسفایج نیم درم خربق
سیاه و نمک هندی از هر یک ربع درم اسطوخودوس و دو دانگ ایارج
فیقرا که صفتش در صداع بلغمی گذشت و غاریقون بموئینه بیز کرده اند و از
هر یک نیم درم اضافه نموده با آب خمیر کنند و حبها ساخته فرو برند حب
اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج از هر یک ربع درم و تربد و پوست هلیله
کابلی و پوست زرد و صبر سقوطری از هر یک نیم درم شحم حنظل دو دانگ همه را
کوفته و بیخته و دو دانگ غاریقون بموئینه بیز کرده اضافه نموده با
آب خمیر کنند و حبها ساخته فرو برند اگر صداع که از گرمی سر و خشکی دماغ
گشته رباعی از گرمی آفتاب که تر که برگشت مزاج و درد سر شد پیدا

ازا

آب گل خطمی و لعاب بیهدانه سپستان آمیزند بیکدیگر و بساز طلا صداع که از سردی
هوا باشد علامتش تقدم ملاقات برودت هوا و سردی سر و سفیدی بول
است رباعی گردی منتاز جو به سردی هوا از آن انگه زآن شو و صداعت
پیدا کو مرهم و عنبر لادن و مشک و روغن زیت حل کن و بساز طلا
صفت طلای مذکور مصطکی کوفته نیم مثقال عنبر لادن گداخته یک
مثقال روغن زیت یا کنجد گرم کرده دو مثقال همه را بهم آمیزند و صلایه کرده نیم
گرم طلا کنند علامت صداع خمار که صداع سبکی دارد و از او بر سر اطراف در
دماغ وارد از آن بینی او چو ریم آید یا خون البته صداع او گذرد و اراد او را ام مدلل
بهم خون از بینی او در صداع علامت جیداست بسبب آنکه دلالت کنند و ات
بر نضج ماده و دفع طبیعت آن را درد شقیقه یعنی درد دو نیمه سر رباعی از درد شقیقه
ای که باشی بعذاب بکشا زخ علاج تدبیر نقاب با ضمیمه بکوب زعفران
افیون از بهر طلا خمیر سازش بگلاب صفت طلای مذکور صمغ عربی یک
مثقال افیون نیم مثقال و زعفران نیم دانگ همه را کوفته و بیخته بگلاب
خمیر کنند و بر روی کاغذ تنک کرده بر شقیقه چسپانند سرسام یعنی آماس پیدا از
دو پرده یا پرده که در سر و مغز سر کشیده شد علامتش درد موی تب دایمی و هذیان
و خنده و سرخی بر رو یا است رباعی سرسام کسی را که بود از حجاب باشد جوز
خون بده شراب عناب از ماش جوشش غذا کن لخلخه بساز از صندل آب سیب

صداع از سردی هوا

درد نیم سر

سرسام اول

کشنیز گلاب صفت شراب عناب نیم مشت در بجایه آب جوشانند تا
به نیمه آید صاف کنند و سی مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند
تا بقوام آید صفت لخلخه کافور صندل سفید نیم مثقال در هفت مثقال آب
سیب و دو مثقال آب کشنیز پنج مثقال گلاب حل کرده در شیشه کنند
در زمان زمان بدماغ دارند علاج سرسام حار که از صفرا بود و علامتش تب
لازم و هذیان و بدخوی است رباعی سرسام چو عارض از سوداست صفرا و علو
نشتش پروا زجاست باید که خوری نقوع آلو و نهند و در آب گل بنفشه ده
ست پاست نقوع آلو عبارت از آنست که آلو شب آن گذاشته باشند
و صاف کرده و مراد با آب گل بنفشه آنست که گل بنفشه در آن جوشانیده
باشند هم علاج سرسام که از بلغم باشد بدید سرسامت از وروی غم [illegible] آمد
جامه تدبیرت بلغمیت باید کرد باشد که زود فعل آن برآید کاریست تدبیرت
بلغمی در علاج شبها خواهد انشاالله تعالی علامت سرسام بلبسی کن سرسام
ذلیل آمده است بر بستر بخودی علیل آمده است گوشش چو عیان شده است بر صو
ت آب برآمدن مرگ دلیل آمده است ماهیت بول در سرسام دانسته
بر موت بول بسیط آنکه دالست بر تمامی توجه ماده بجانب دماغ علامت [illegible]
سرسام سرسام گشت چو رخت علت سوبت [illegible] پریشان گو
بیت [illegible] منتفخ آمده است عروق مقعده بهبود همان زمان نماید رویت انتفا

ح امالی

نسیان

خ ابلس کردن و باد گرفتن است نسیان یعنی فراموشی علامتش در بلغمی
گرانی سر و رطوبت بینی و آب رفتن دهان و بسیاری خواب است
رباعی نسیان چو شود منقص اقبالت باشد همه وقت از آن پریشان
حالت هر روز برای دفع آن بس باشد از ماده الحیاة یک مثقالت
صفت ماده الحیاة که معجون فلاسفه نیز گویند مغز جلغوزه مغز جوز هندی
از هر یک ده مثقال مویز دانه برون کرده سی مثقال بکوبند و در سه مثقا
ل عسل کنند و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست بلیله زرد و
آمله و شیطرج و زراوند [illegible] دو مثقال بکوبند
و بیزند و همه را باهم سرشته از صباح دو مثقال غلوله کنند و فرو
برند غذا کباب قلیه خشک خورند تنبیه که عبارت از بطلان و نقصان فکر
ست چون از ماده سرد تر بود علامتش گرانی سر و بسیاری خواب و ضربان
رفتن از چیزهای سرد است رباعی ای قدر تو از حمق رعونت شده است
کار تو از این در عارضه صد گونه شکیبست هر روز معجون بلادر [illegible] منجح که ابلهی
بدین بلا احوامی رست صفت معجون بلادر فلفل و قسط و شونیز از هر یک دو
مثقال سداب جنطیان و زراوند مدحرج و حب النار و چند بیدستر و
شیطرج و خردل از هر یک پنج مثقال عسل [illegible] ده مثقال بلادر جوز هندی
و نیم مثقال عسل بلادر سرشته از صباح یک درم غلوله کنند و فرو برند

سبعه

فذا افلایر خشک با کباب خورند صفت روغن جوز سی مثقال و قند سفید
پنج مثقال بکوبند و قطره چند نمک آب بروی پاشند و بروغن بادا
م که در صداع سوداوی مذکور شده روغن کشند تخفیف کرفتن
غسل بلادر را از جانب رخت بوده بر بندند چنانکه عسل تمام با
ل شود پس باز گرم کرده بگیرند و بلادر را بنگویند داشته دست ندا
شته وا دارند تا عسلی که داشته باشد بر دل آید جمود که کنایت است
از باطل شدن حس و حرکت بیمار و باقی ماندن ادی بر شکلی که
قبل ازین حال بوده باشد چون بخارات جمع گردد حادث بنحی که
تراشو کرده و حادث گردد اهل بدا ادا علامات فرمایند صحت دائم له و ذکر
و حادث هم در علاج جمود گویند رباعی هر که که برد جمود از جسم رو
اج از روی شود ترتیب مناج صحت مزاج زانها که مباشر علاج تو شوند باید
که کنند خلط سودا اخراج اخراج سودا در بی شعوری به حقنه کنند
که بعد مذکور میشود و حبس شعوری به یکی از مسهلاتی که در صداع سوداوی گذ
شت صفت حقنه که اخراج سودا کنند سنای مکی خاصه پنج مثقال افتی
ن نیم مثقال کوفته سه بنفشه و بادیان و پرسیاوشان و بابونه و سا
و نیلوفر از هر یک ده مثقال سپستان سی عدد همه را در یک کاسه آب جو
شانده باشند تا به نیمه آید صاف کنند و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک

جمود

دو مثقال

ده مثقال در آب حل کرده و صاف کرده و دو مثقال در آن روغن
بادام و سه مثقال روغن بابونه اضافه نمایند و نیم گرم حقنه کنند صفت
روغن بادام و بابونه در صداع سوداوی دانسته شد سبات که خواب است
در غایت گرانی علامتش در بلغم آب رفتن دهان و در رطوبت بینی و
نرمی نبض و اسفیدی بول است رباعی هر کس که بود سباتش بود ازرا
ه صلاح باید که با حمام درست ام صباح از بوره مقل شیاف ساز
ی که بود ادرار برای صحت مفتاح صفت شیاف مذکور مقل ازر
رق یک مثقال بوره ارمنی با نمک نیم مثقال بکوبند و بیزند و با آب باد
یان شیافها کنند هم در علاج سبات رباعیه رباعی از عارضه سبات
گر روی جمع گردد مدتی افسرده بی صورت نحی ترتیب عمل اگر به بهر تو
کنند باید که مسعر تو در ستان آورح ذکر عمل و جمیع سبات علتهای
بلغمی را مفید بود دستانکی پنج مثقال قنطوریون دقیق و پرسیاو
شان و بادیان و شبت و حلبه و بابونه از هر یک دو مثقال انجیر
پنج عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و
ده مثقال غایند با شکر سرخ و دو مثقال مقل ازرق دو درم و بوره
ارمنی با نمک و زان در آب حل کرده و صاف نموده یک مثقال
تربد و نیم مثقال زنجبیل کوفته و بیخته و پنج مثقال شوغن کنجد اضافه

سبات

نمایند و نیم گرم عمل کنند و گاهی جنین آمده است از حد اعتدال درگذشته
خوان از صفرا بود خشکی چشم و بینی و زردی قاروره است [illegible]
صفرا که سبب نشود که خواب نیاید اگر مسهل شود مسهل آنست شاید
چون منقیه منقیه شود آب خشخاش هر روز با آب جو [illegible]
باید و طول عبارت از آن بود که دو را در آن جوشانیده باشند
و بر عضو برند و هم در علاج سر گویند که خواب آورد چونکه فرو شد از حد
افیون که بود لیسنده اهل خرد دگر روغن بنفشه حل کن بهر علاج [illegible]
قدری بحال [illegible] روغن بنفشه گل بنفشه تازه
پانزده مثقال روغن بادام که صفتش در جمع [illegible] صد مثقال
[illegible] کنند و چهل روز در آفتاب نهند یا گل بنفشه خشک
[illegible] در یک پیاله آب جوشانند تا به نیم آید صافی کنند و
نیم پیاله روغن بادام اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند علامت
[illegible] بیمار [illegible] که خوابش نیاید [illegible] دفع [illegible]
[illegible] خواب [illegible] جنون
یعنی دیوانگی [illegible] دیوانگی [illegible] مسهل سودا
[illegible] معتدلات باید دادن [illegible] دل گردد
شاد معتدلات مفرح سر و مزاج را امثال عنبر است و گرم مزاج را

جنون

صندل و کافور هم در علاج جنون باب هر تن که از دیده عقل نمود
آثار علامت جنون باید بود چشمش همه بر صورت [illegible] جای [illegible]
گوشش همه بر صدای [illegible] بود هم در علاج جنون [illegible] خلط
سودا افزود و دیوانگیش از آن سبب وی نموده باید که [illegible]
برای [illegible] گردی [illegible] و این مرض [illegible] عشق که مرض [illegible]
سودائی شبیه بماخولیا که مردم بوند [illegible] کثرت اخلاط
بجوانان و افراط فکر در حسن و جمال [illegible] ایشان عارض شود
علامتش زردی [illegible] و خشکی دهان و بیخوابی و گریه و آه و اختلاف
نبض خاصه در وقت که معشوق را بینند یا نام او شنود
هر که براه صدق عاشق باشد در طریق عشق صادق باشد
نزدیک طبیب حاذق آن شیفته را [illegible] علاج که موافق باشد
و اگر وصل میسر نشود [illegible] تا از معشوق سخنان زشت
ناپسندیده که عاشق را از آن متنفر شود روایت کنند یا عاشق
را [illegible] مقید سازند که [illegible] مباشرت و مجامعت [illegible]
معشوقست [illegible] قومی را اهل ادراک این مرض حادث گردد که در آینه
صورت خوبان مشاهده جمال معنی کنند و جمعی را عارض شود
که صورت نیز در میان نبینند یعنی تاریک شدن چشم [illegible]

عشق

برخواستن چون از بخار بلغم باشد علامتش سستی اعضا و کاهلی و فراموشی
شدن باب زیرا که در رعاف و بخار انگیزد تا تاریک شود چشم چون بازخیزد
باید که خورد کباب با قلیه خشک و از سیر و پیاز و مثل آن پرهیز کند و دار [illegible]
گردیدن سر چون از بخار بلغمی باشد علامتش گرانی سر و رطوبت بینی و نرمی
نبض است باب [illegible] بخار چون بگردد و سر گرد و اطریفل خورد و [illegible] میباید
کرد و از اشربه باید بس شراب لیمو و از اغذیه آش کباب میباید خورد
صفت اطریفل صغیر که اطریفل صغیر گویند هلیله سیاه و آمله
و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و پوست بلیله از هر یک ده مثقال
این همه را بکوبند و می بیزند و بیست مثقال روغن بادام که صفتش در [illegible]
گشت ضم ساخته بدست بمالند و صد و پنجاه مثقال عسل سرشته بر روز و
مثقال [illegible] و در برند صفت شربت لیمو قند سفید هشتاد
مثقال صاف کرده بجوش بندند تا یک غلیظ شود و [illegible] بریزند و بیست
مثقال آب لیمو اضافه نمایند صرع که مشهور و معروفست علامتش در جمیع
اقسام گرانی سر و سبزی رگهای زیر زبان است که گفته اند باب از آنکه
قضا علت صرع انگیزد و باید که ز میوه های تر پرهیز کند و از خوردن گوشت
کنند قطع نظر نمود و گرد [illegible] عود صلیب [illegible] در علاج صرع باب کار
ت زقدر آنکه بصرع انجامید رگ [illegible] علامات دست [illegible]

صرع

درکن

درکنت تنفس که خلط دیگر سبب است و خورد مسهل آنکه صحبت اهل
[illegible] سکته عبارت از باطل شدن حس و حرکت جمیع اعضا
ست چون از خون باشد علامتش پری رگها سایر علامات غلبه
خون است باب هر که زیر سکته از پای افتاد هم حس و هم حرکت
رفت بباد و کر سرخی چشم روی بینی او را و در دم باید رگ سر
ی گشاد و علامت آنکه صاحب سکته زنده است یا مرده باب چون صاحب
سکته نفس رود [illegible] که در حیات او شبهه بود و گر
عکس تو هنگام نظر افکندن در دیده او شود زنده بود و کابوس عوام [illegible]
ت عبد الجنه گویند علامتش در دموی سرخی چشم و بسیاری خواب
و پری رگها بود و در بلغمی فراموشی و کاهلی و در سوداوی خشکی چشم
و بینی و تیرگی رنگ و فاسد شدن فکر فاسد است باب چون حکمت
کابوس شود عارض مرد و آسایش خواب بر ویش کرد و ببرد هر ماده
که موجب آن شده است آن ماده را از تن برون باید کرد یعنی اگر
ماده خون بود فصد باید کرد و اگر خلط دیگر باشد مناسب آن مسهل باید
داد علامت بد در کابوس باب هر که به بسیاری کابوس بود
و دیگر حرکتش بی علاجش نرود و در آخر کار یا شود دیوانه یا صرع شود
ببیند یا سکته شود دیوانه خند یعنی گرم شدن عضو چون از ماده سرد

سکته

او دیده

کابلی

خدر

و تریو و علامتش سردی بلمس و رطوبت دهان و کاهلی و فراموشی بت
جو تعضو کسی را گرمی روی نموده از روی علاج باید که قی فرمود
باید مالید بعد از آن روغن قسط چندانکه رصحتش برآید مقصود صفت
روغن قسط در صداع بلغمی مذکور شد صفت که دارو که بلغم را قطع
دفع کند تخم ترب و شبت و بیخ مخ تراشیده نیم کوفته و پیاز نرگس
ریزه کرده از هر یک ده مثقال همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به
نیمه آید صاف کنند و پانزده مثقال عسل و یک درم بوره ارمنی یا نمک
در آن حل کرده و صاف کرده و یک قاشق آب تربد اضافه
نموده نیم گرم بیاشامند و چشم و شکم را البته مدد کند که قی شود
فالج یعنی باطل شدن حس و حرکت نصف بدن در طول علامتش در
بلغمی سفیدی رنگ و رطوبت بینی و فراموشی است علاج چون علت فالج
بر کسی ارد شود و نصف بدنش از حرکت آید فرد او از روز نخست
تا به روز چهارم جز ماء عسل هیچ نمی باید خورد صفت ماء عسل یک
عسل را در ده من آب جوشانند تا هفت من بماند هر روز البته سه
مثقال را با پنج مثقال گلاب المنتخبه بیاشامند و هم در علاج فا
لج مذکور گوید چون صاحب فالج روز چهارم آید از ماء اصول نثر
بتش می‌باید از لحم کبوتر بچه و آب نخود با زیره و زعفران غذا

میباید

میباید صفت ماء اصول پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کر
فس و پوست بیخ کبر و بیخ اذخر از هر یک دو مثقال همه را در یک پیا
له آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال عسل تبرزین کر
ده نیم گرم بیاشامند هم در علاج فالج چون که در چهار روز فالج گذر
د باید که معالج العمل دست برد و آنگاه دهد داروی مسهل دو بار
باشد که مرضهای بلغمی ایضا را به صحت نکرد ذکر علاجی که فالج و جمیع مر
ضهای بلغمی را نافع بود سنای مکی خاصه پنج مثقال اسطوخودوس نیم د
قنطوریون دقیق از هر یک دو مثقال شحم حنظل دو درم همه را در
یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و هفت درم بوره
ارمنی یا نمک و پانزده مثقال درم عسل در آب حل کرده و صاف
کرده پنج مثقال روغن بابونه که صفتش در مجموع تحریر یافت اضافه نما
یند نیم گرم عمل نمایند و در علاج فالج یعنی مفلوج سوی شفا چون نزدیک رسید
و ترشح منضج و مسهل عمل نماید و دید از روغن قسط فرفیون شونیز
چندانکه وجه دست باید مالید صفت روغن قسط و فرفیون در صدا
ع بلغمی دانسته شد صفت روغن شونیز شونیز یعنی سیاه دانه لبت
مثقال مغز بادام تلخ مغز سه مثقال قند سفید پنج مثقال همه را بکوبند
و بدستور روغن جوز که در نسیان گذشت روغن کشند و دیگر قهوه یعنی

۱۰

که زنند خشخاش و گل سپید باب زیراکه بر است این مرض لقوه رسیده و مرغ محث
زدم الیشان برسید که خور بود او در دهان خود شب بود و دارند نگاه خواب افتد و
و مفید لقوه چیزی که آب کشیده روی نهد صحت بود و از دست مریض بگیرد
باید که خورد حب ایارج دو سه بار باشد که از این مرض خلاص برهد صفت حب
نخ در صداع بلغمی مذکور شد و هم در علاج لقوه زیراکه بوسه از مرض لقوه گوید باید که
بیاد داشت و از من این پند آینه چینی به لطف آورد و در خانه تاریک نشیند بخندد
و آینه چینی عبارت از آینه ایست که از سفال ساخته باشند رعشه یعنی
لرزیدن عضو چون از ماده سرد و تر بود علامتش نسیان و گرانی اعضا و
عدم تشنگی است و چون از شرب شراب یا جماع بود علامتش وجود سبب
است باب از کثرت بلغم آنکه در رعشه فتاد مسهل که مناسب بود دهش باید و دا
دوری از شرب شراب و جماع نفس مناسب است باید زمی و مباشرت باز ایستد اختلا
ج یعنی پریدن و جنبیدن عضو چون دائمی شود اگر در روی بود مقدمه لقوه باشد
و اگر در شکم باشد مقدمه صرع و اگر در پهلو باشد مقدمه [illegible] است پس [illegible] که در نوا
حی سینه است و اگر در جمیع بدن بود مقدمه سکته است و چون عضو بسیار بپرد بدن
بنیاد باید نمک گرم بر آن عضو نهاد و رفع نکرد بطریق مذکور حب که بدن پا
ک کند باید داد و صفت حبی که بدن را پاک میکند از خلطهای غلیظ صبر سقوطری
یک مثقال تربد یکدرم حب النیل و افتیمون از هر یک درمی نیم شحم حنظل
نیم درم

و نمک هندی

رعشه

اختلاج

و نمک هندی و مقل ازرق و کتیرا از هر یک دانگی همه را بکوبند و به برند
و دو درم غاریقون بموینه بسرشند از اینده اضافه نمایند تا به از [illegible]
و بادیان به سرشته حبها ساخته فرو برند تشنج یعنی درهم کشیدن عضو
علامتش در بلغمی گرانی اعضا و فراموشی و سفیدی بول است باب
چون عضو را تشنج از بلغم شده افزود و ترا [illegible] از خشک شده
در تنقیه کوشند و دو تر زانکه علاج مشکل گردد و مرض چون مستحکم شد خدر یعنی سا
ست بودن عضو چون از ماده سرد و تر بود علامتش سردی و لمس و گرانی
اعضا و نرمی نبض است چنانکه گفته اند هر که سکته بند گردید آنکه [illegible]
مسهل فایده دهد و اندر ریشتن روغن بید انجیر یا روغن [illegible] باید
مالید علاج امراض چشم برد که دانه ایست در اندرون پلک
بموضعی که مژه میروید باب چون پلک چشم مبتلای شوریدن گردد تدبیر بنوعی است دم
یک تدبیر [illegible] سکبینج و حلتیت و اشق با سرکه بر دیده اگر نمی برد را ببرد
اما باید دانست چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت ترتیب
که تعدد ذکر ده میشود از جانب که مماس استخوان است طبقه ملتحمه طبقه قر
نیه طبقه عنبیه رطوبت بیضیه طبقه عنکبوتیه رطوبت جلدیه رطوبت
زجاجیه طبقه شبکیه طبقه مشیمیه طبقه صلبیه والله اعلم شعر منقلب و شعر زاید که
بمعنی کج بر آمدن فرو است و در زیادتی است باب اگر شعر بود منقلب [illegible] باید

تشنج

خدر

امراض چشم
برد

شعر منقلب
و شعر زاید

در تنقیه دماغ مبالغت بکنند و چون تنقیه تمام حاصل کرد و تشمیر کن ای ترا
خداوند بود که تشمیر بریدن پلک را گویند چنانکه کحالان دانند سلا
ق که کنایت از غلظت و حمرت کرانه پلک و ریختن مژه است که

سلاق

گویند باب در پلک تو ایکه کرد و غلظت بیفتاد از من سخن مفید میدار زیاد
اسفیده و تخم مرغ در خرقه آمیز روغن گل ساز ضماد و روغن گل سرخ
تازه پانزده مثقال روغن کنجد صد مثقال در شیشه کنند و چهل
روز در آفتاب نهند یا گل سرخ خشک مشتی در یک پیاله آب جوشانند
تا به نیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن کنجد اضافه نمود بجوشانند تا
روغن بماند شرناق که زیادتی بود در پلک بالا است علامتش گرانی پلک در

شرناق

وقت باز کردن چشم است باب در پلک تو شرناق چه گرد غم را
دلی غمخوار تو ما دا کرد دعا ان وقتیک دستکاری بکنند مادر با خبر اگر مدا
وا گرد و غرب که ریش بود در گوشه چشم از جانب بینی علامت سیلان

غرب

ماده که چون انگشت بر موضعش نهند ریم بیرون آید باب چون کرد ورم
گوشه چشم بگشود تا مش غرب ابتدای دلت معدن جود کرمان بجای
خیره بر موم بگذارند امید بود که زود نماید بهبود جرب که درشتی اند
رون پلک است و سبل که پرده شبیه برگهای در هم بافته

جرب
سبل

بر سفیدی چشم حدوث جرب از رطوبت بود و قیه است و تولد سبل

از امتلای

از امتلای دماغ و بزرگی رگهای چشم و در دفع جرب شیاف اخضر باید
و در سبل شیاف احمر باید باشد جرب و سبل چو ما یکدیگر تا دفع و بهبود
در اعجم باید صفت شیاف اخضر زنگار ریسه درم اقلیمیا نقره صمغ
عربی و نشاسته از هر یک دو درم اشق دو درم همه را کوفته و بخته با
ب شداب سرشته شیاف کنند صفت شیاف احمر شادنج مغسو
ل شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته از هر یک دو درم و نیم ز
عفران و مرکی از هر یک انگی و نیم صبر سقوطری و افیون از هر یک نیم درم همه را
بکوبند و بیزند و باب سرشته شیافها کنند صفت ذرور اغبری کوبیده
شسته و سنج سوخته از هر یک دو درم نبات مصری پنج درم همه را کوفته و بخته
صلایه کنند تا چون غبار شود درد یعنی درد چشم باب چون اثر رمد تو بگذرد

درد چشم

روزی چند تا اموی صحت درآید بکنند چشم ام نبات مصری با میران
باید چو غبار گردد در چشم فکنند صفت ذرور سبیل ابداء به مدکوره چشم ام دو
مثقال نبات مصری و ما میران چینی بادرانتروت که شیر خر پرورده باشند
از هر کدام مثقالی همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود ظفره که نقطه

طرفه

سرخ یا کبود بود در سفیدی چشم باب در چشم تو اینطرفه که ظاهر باشد زین نکته
در اغیار خاطر باشد چون دیده خود بد و دکنند داری کر دفع بکرد و زنو
اور باشند ظفره یعنی ناخنه باب در چشم تو چون ناخنه پیدا باشد از بهر تو ان خویش

ظفره

مهیا باشد. چیزیکه بود و درین مرض فایده میشود. نزدیک حکیم روشنا
یا باشد. صفت روشنایا مس سوخته و شادنج مغسول از هر
یک ربع درمی زنگار و صبر سقوطری و بوره ارمنی از هر یک نیم درم اقلیمیا
ی زر و همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود. دمعه یعنی
آب رفتن چشم چون از گرمی بود علامتش سرخی چشم است و چون از
سردی باشد سفیدی آن دانا فرص دمعه حار از گرمی دیده وا بشست
که بهاران بود سره سفید درو دید که سردی فراخش سبب ست مورد
ده بغیر تا سلیقون نکشید. صفت باسلیقون روی سوخته پانزده د
رم کف دریا و اقلیمیای زر و نمک تشا بوری و شادنج مغسول
و حضض بدستر و سره سنبل از هر یک دو درم قرنفل و اشنه از هر یک
درمی صبر سقوطری و مامیثا از هر یک پنج درم و نشادر و زرد
چوبه از هر یک سه درم پوست هلیله زرد چوبه و چهار درم همه را
کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود قرحة العین یعنی ریش چشم
قرحه که بود چشم را موجب درد و دراز در دگشته عارض گلگونت
چون پاک شود ز مده از به شیاف ترتیب شیاف کندر
می باید کرد مده بکند میم و شد بید دال بی نقطه ریم و زر روا ایست
صفت شیاف کندری اندروت که در شیر خر پرورده باشند

دمعه

قرحة العین

وافیون

وافیون و کتیرا از هر یک درمی کندر دریا یای نیم درم همه را کوفته
بزند و به سفیدی تخم مرغ سفیده از بر اشنه درم صمغ عربی چهار
درم همه را بکوبند و بیزند و به سفیده تخم مرغ سرشته شافها کنند. بیا
ض که سفیدی بود در سیاهی در چشم کو چون بیاض پیدا کرده دفعش
بدانترا امتنا کرده. کر آب شقایق لکانی بعسل تا چشم بهم رسیده اکرده
شقایق لاله دختر میت. انتشار یعنی گشاده شدن ثقبه عنبیه
که موضع روشنای چشم است چون از کثرت رطوبت بیضیه بود علامتش
نفع یافتن از جماع ریاضت گشت رباعی در دیده چو انتشار پیدا کرده
آن سبب غم الم مهیا کرده. اگر کثرت بیضه بود موجب آن را چون منقیه د
ماغ دادم کرده. صفت حب که منقیه دماغ کنند صبر سقوطری یک مثقال
ل تربد و پوست هلیله زرد از هر یک سه درمی شحم حنظل و مقل ازرق
و مقل ازرق و مصطکی و کتیرا از هر یک دانگی نمک هندی نیم بگدا
نک و نیم همه را بکوبند و بیزند و نیم درم غاریقون بمویه بیز کندر
اینده اضافه نموده با آب بادیان خمیر کنند حبها ساخته فرو برند
ضیق الحدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه چون از غلبه رطوبت بود
علامتش رطوبت بینی و عدم ظهور رگهای چشم است رباعی ضیق
حدقه اگر شود عارض مرد گویم که چه چیز باشد از اد رخورد که غیر

انتشار

رطوبت بود با غثیان • صفت شیاف زعفران که ما کرده صفت
شیاف زعفران و زنگار از هر یک درمی مامیثا و گل سرخ و صبر سقوطری
از هر یک نیم درم و انزروت و صمغ عربی از هر یک درمی همه را بکوبند و به
بیزند و با آب سبز گشنیز شیافها کنند • خیالات که نمودن چیزها است در
نظر مثل مگس و پشه در پیش چشم چون از بخار معده باشد علامتش
زیاده شدن از امتلای معده و قصور هضم است چنانکه خیالات در پیش
باشند صداقت فتنه و در گرسنگی کمتر باشد • صفت مسهل لطیف دوا اما نافعش با
شد • صفت مسهلی که مواد را از اخلاط مختلف پاک کند • صبر سقوطری کوفته
و بیخته نیم مثقال غاریقون هم بیخته [illegible] بیابند و یک مثقال اطریفل صغیر با
مفتش [illegible] داشته شد دو مثقال همه را بکوبند و بهم بسرشند علوها
بیارند و فرو برند نافع است • نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در مو
ضع روشنایی چشم آنچه رقیق و صافی باشد در ابتدا [illegible]
کند اما آنچه سیاه و سرخ و سبز و زرد است و کبود غلیظ و تیره هیچ کس بجز
[illegible] علاج نپذیرد و به دستکاری [illegible] • رباعی هر که که نزول آب بنیاد
شود • صبر در امتحان بر باد شود • گر صاحب آن میل کند [illegible] حب • صحت
آید خاطر او شاد شود • صفت حب ذهب صبر سقوطری یک مثقال پوست هلیله
زرد و مصطکی و کتیره و محموده و زعفران از هر یک دانگی گل سرخ دو دانگ

خیالات

نزول آب

همه را بکوبند و بیخته با آب [illegible] کنند • حبها سازند و فرو برند • [illegible]
گر شب کوری و نشر فرودی را حادث شود که چشم او سیاه با
شد از غلظت [illegible] چون شب کوری را و صد گونه غم و الم [illegible]
نهاده • گر شهد با آب را از باز نکشند • نزدیک خرد مفید خواهد افتاد •
راز بانج با دبان است • جهره یعنی روز کوری و نشر فرودی را عار
ض شود که چشم او ازرق باشد • رباعی چون عارضه جهر باد معبود • از
رقت روح باصره رو سیه نمود • از روی علاج صاحب عارضه را آلم بقر
و طهارت باید فرمود • ضعف البصر یعنی بد رفتن قوت بینایی چون
از رطوبت بلغمی بود علامتش سفیدی چشم باشد با سایر علامات غلبه
بلغم گشت • ضعف بصر چو از رطوبت زاید • گر مسهل آن مبا
لغه نماید • گر وجود دماغ بدنت پاک ز خلط • و گر سو کحل روشنای باید •
صفت کحل روشنای مروارید ناسفته یک مثقال مامیران چینی نمک [illegible] مثقال
[illegible] و نیم بوره ارمنی دو مثقال قرنفل و زعفران و سرمه از هر یک
نیم مثقال [illegible] همه را بکوبند و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود
• علاج امراض گوش • طرش یعنی گرانی گوش چون از بلغم باشد علامتش
کدورت حواس و گرانی سر و بسیاری خواب است • رباعی ای آنکه ترا
گرانی گوش بود • گویم سخن اگر ترا هوش بود • باشند سبب چو بلغم از بهر علا

جهر

امراض گوش

جگر داردی با نغش خوری نوش بود • صفت قطوری که نافع بلغم
بود صبر سقوطری نیم مثقال و شحم حنظل • عنزروت و محموده دو مثقال از هر
و از هر یک دانکی همه را بکوبند و بیزند و نیم درم غاریقون بموینه
بپزند و پالوده اضافه نموده تا آب خمیر کنند و حبها ساخته فرو برند

طنین

طنین یعنی آواز گوش چون از قوت حس بود علامتش صفای جوهر
اوست و چون از ضعف دماغ بود کدورت آن از قوت حس
اگر طنین گشت پدید نزدیک بخرد مغلظات مفید • و ان الخلط
که باشد سببش ضعف دماغ • بر سر مقویات باید مالید • مغلظ
چیزی را گویند علاج مقدم عضو را باعتدال آرد تا قبول فضول نکند ماده
را غلیظ کرداند چون خشخاش و کاهو و مقوی چیزی را گویند که چون روغن
گل و مورد • صفت روغن گل در سلاق مذکور شد • صفت روغن
مورد • آب برگ مورد تازه سی مثقال و روغن کنجد ده مثقال بجوشا
نند تا روغن بماند یا برگ مورد خشک آمیخته در پیاله آب جوشا
نند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن بآن کنجد ضم ساخته بجوشا

وجع الاذن

نند تا روغن بماند • وجع الاذن یعنی درد گوش • درد گوش اگر از
صفرا باشد زردی رخ و چشم نیز پیدا باشد • [illegible]
بعد منضج بخورد • از زردی علاج خوب بجا باشد • صفت

حب نقره

ریش گوش

ای انکه بود قرحه گوش د

حب نقره و منضج بخورند • صفرا در صداع صفراوی گذشت • قرحة ا
لاذن یعنی ریش گوش تو جدید کرم با هم الشخص بکلی نیست بعید • و اندم که
بود قرحه مذکوره قدیم • چیزی نبود چو زهره گاو مفید • صفت مرهم ا
بیض موم کافوری دو درم و چهار درم روغن گل که صفتش در طنین
گذشت حل کرده شش درم سفیده کاشغری سوده اضافه نمایند و

دخول جوان ... کرمی

صلایه کنند تا مرهم شود • دخول الحیوان • فی الاذن و تولد الدود
وفیها • یعنی در آمدن بگوش و پیدا شدن کرم در آن و علامت مشترک
که میان هر دو قسم احساس تحرکات جلی بود علامت خاصه قسم
ثانی خروج بعض • در گوش هر که به تقدیر دود آید حیوان پاک باید
آید و دیگر حب نبات و شنبج با آب کبر نقطیر کردنی روی نماید بهبود • وجع

بالای افتی آب

الماء فی الاذن یعنی در آمدن آب در گوش علامتش تقدیم
ملاقات آب و درد عظیم بیست • چون آب روان نشود
با مرمعبود • در گوش تو ابیلی تو سر چشمه جود • در گوش تو چوب
باد بان کرنهند و آنکه بجنبد آب بیرون آید زود • علاج امراض
بینی یعنی باطل شدن حس که بو بهار او دریابد چون از مواد غلظت
باشد یعنی علامتش کدورت حواس و گرانی سر و غلیظی لوست

باطل شدن قوه شم

رباعی ای آنکه ترا قوت شم باطل شده • احساس بوی نیک بیت شک شد

اخلاط غلیظ گرد بود موجب آن، از دماغ روی مسهل نتوان غافل شد
صفت مسهل که اخلاط غلیظ را دفع کند صبر سقوطری یک درم تخم
حنظل و الکه بسباسه و زعفران و دارچینی و اسطوخودوس و حب بلسان و قصطکی و
افسنتین محموده و ترید و سقیه از هر یک نیم دانگ همه را کوفته و بیخته با آب
تمیز کنند و حبها ساخته فرو برند نتن الانف یعنی بدبوی بینی چون
تعفن خلطی بود که در مجرای بینی باشد علامتش آنست که در گرسنگی و
سیری زیاده و کم نشود رباعی از بینی اگر نتن و زبیدن گیرد طبع همه کس
از آن رمیده گیرد باید که طیب سنبل کوفته را از روی دوا در آن در
میدان گیرد یا باید دانست که نتن الانف آنچه در بینی دمند بعد از آن
پید که طیب سنبل کوفته دمیدن که بینی را گمر یا به بول حمار ... باشند جفاف
الانف یعنی خشکی بینی چون از گرمی صفرا باشد بود علامتش شوریدن
دماغ و بیخوابی و بسیاری ... است رباعی ای عیش تو گرمی شده
بر طبیعتت تو نبرد و زخشکی بینی تو خوشی آمده فرد بر کش سر تو آب ترک
خرفه یا روغن بادام طلا باید کرد صفت روغن بادام در دوا ...
قرحة الانف یعنی ریش بینی خواه مبدا تولدش نقص دماغ باشد خواه
غیر آن، بینی تر اگر چه تر خواهد بود حال تو از این مرض دگر خواهد شد
صفت مرهم ابیض در قرحة الاذن مرهم مرقوم شد رعاف یعنی خون

نتن الانف
جفاف الانف
قرحة الانف
رعاف

رفتن بینی

رفتن بینی چون از بحران باشد علامتش آن بود که در روز بحران خون چهارم
و هفتم و نهم و یازدهم است امراض حاده عارض شود رباعی خون آمدن
بینی چو ز بحران باشد گر بند کنی ز آن خطر جان باشد و آنکه که بحران نبود
نزد حکیم بستن به اتفاق کنند را انسان باشد بستن خون بینی به اتفاق
حکیم کنند و غیر آن از ادویه که رعاف را دفع کند چنان باشد که کوفته و بیخته
در بینی دمند یا در آب گشنیز حل کرده بچکانند یا بشته کتان کهنه فتیله کنند
و به سفیدی تخم مرغ تر کرده و بدان آلوده کرده در سوراخ بینی نهند ادویه
که رعاف را دفع کند رباعی دارو دی رعاف آنچه مشهور بود گر بالو ...
بهم زر ... دور بود افیون و دقاق کندر زاق عدس کلنار اقاقیا کافور بو
... زکام یعنی فرود آمدن رطوبت از دماغ بجانب گلو یا بینی و بعضی
از آنکه بجانب گلو فرود آید نزله گویند چون از گرمی بود علامتش گرمی
آنچه از دماغ فرود آید و سوزش گلو و بینی است رباعی از آنکه زکام گرم
حادث گردید پس فایده کن شراب نیلوفر دید چون ساخت پس از
شربت نیلوفر غذا از ماش چه مقشر افتاد مفید صفت شربت نیلوفر گل
نیلوفر دریای چهار مثقال در یک من آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف
کنند و بچهل مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند بجوشانند تا بقوام
آید دیم در علاج زکام چون از سردی بود علامتش سردی آنچه از دماغ

وجهان دیم
زکام

فرود آید و گرانی سر و نوبت چنانکه گفته اند باب دوانا جو
دکام را از سیری وی نگردد و از آش به جز شربت زوفا نخورد و
و از اغذیه ترتیب نماید نخود آب تا نفع دهند و از مرض رها
برد صفت شربت زوفا دو مثقال پوست بیخ بادیان و بیخ
کرفس و پرسیاوشان از هر یک مثقال انجیر ده عدد همه را
در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و یک قاشق
قند سفید صاف کرده امیزند بجوشانند تا بقوام آید علاج امراض
روحی ماشرا یعنی آماس سرخ که تمام بدن را فرو گیرد علامتش
تشنگی و اندوه است با تبی چون باشد ابتدای تب نومید باشند رحمت
رسد زود دلو ببه خون کم کن و مسهل خورد و تا روز سیم طلاها
رطلا از صندل سرخ سفید صفت طلای مذکور صندل سر
خ و صندل سفید از هر یک نیم مثقال آب کشنیز حل کرده
بلته کتان کهنه بر مال زمان طلا کنند صفت مسهل که با
شرا جمیع مرضهای صفراوی را دفع کنند و مجرب و ف
بود چهار شربت تمر هندی و آلوی بخارا از هر یک سه
مثقال شب و چندان آب گذاشته که از بالایش بگیرند
و صاف کرده بیست مثقال شیرخشت که در ده مثقال گلاب

حل کرده باشند و صاف کرده اضافه نمایند و نیم گرم بیاشا
مند بادشنام یعنی که سرخی مایل بکبودی است که در روی حادث
شود و حدوث این مرض از حدت خون سوخته است رباعی
آنها که گرفتار بباد شنامند گر گشنیز خورند و خلاص گردد شنامند
مطبوخ هلیله بعد از آن گر بخورند و در طور طریق پخته کار گر
خامند صفت مطبوخ هلیله سیاه نیم کوفته و پوست هلیله زرد
و پوست هلیله کابلی از هر یک چهار درم به نقشه گل سرخ و
تخم کرفس و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو درم عناب سپستان از
هر یک بیست عدد و تمر هندی و آلوی بخارا از هر یک یازده درم و
نیم گاو زبان آب جوشانند تا به نیم آید صاف کنند و بیست مثقال شیر
خشت در آب آن حل کرده و صاف کرده نیم گرم رغبت نمایند و
غذا آب نخود نیم کوفته و ماش مقشر و مرغ جوان بکشنیز
ترکنند علاج امراض لب تشقق الشفه یعنی شقاق لب
لب از صفرا بود علامتش تلخی دهان و خشکی لب و درشتی
زبان است رباعی ای آنکه شقاق بر لبت ظاهر شد باید بعلاج آ
ن تراخاطر شد گر ماده صفرا بود از مسهل آن بر دفع چنین
مرض توان قادر شد و در بیان مرحمی که شقاق لب دفع کنند

بادشنام

رباعی هر که تشقق لبش آزار دهد هر خوردنی خشک باشش را
رود باید که زبیده مرغ اسفیده روی مرهم کند و بر لب خود بکند
رود ورم الشفة یعنی آماس لب چون از خون باشد علامتش
خامیازه و شیرینی دهان و پری رگهاست هر که زخون لبش
ورم خواهد کرد چندگونه شکایت ورم از الم خواهد کرد گرم نکند خو
ن ملینی نخورد هر خوابش در این مرض ستم خواهد کرد صفت ملین
که جمیع مرضهای بدن را از سودای و صفرای نافع بود تمر هندی
پنجاه مثقال عناب پنجاه عدد شب در آب کند اشته صباح
صاف کرده و بقند سفید شیرین کرده بیاشامد چنان که قند سفید میل
فرمایند و غذاهاش مقشر و اگر او کشنیز تر تعتیق آب تمر هندی
کنند علاج اعراض دهان قلاع یعنی جوشش دهان خون از گرمی
بود علامتش سرخی و موی سرخی جوشش است و در صفراوی زر
دی آن از گرمی اگر قلاع گردید پدید آید از راه علاج بر نباید گردید
گلنار گل سرخ سماق سوده بر دی که بیکباره باید باشند هم در علاج
قلاع گردید چون از سردی باشد علامتش در بلغمی سفیدی جو
شش است و در سوداوی سیاهی آن رباعی از سردی اگر قلاع
پیدا گردد اسباب فسرده که مهیا گردد یا تخم چو بران جناوش سوده

ورم شفه

قلاع

بود

آب رفتن از دهان

بود عیبی اگر مداوا گردد سیلان اللعاب من الفم یعنی آب رفتن دهان
چون از بلغم بود علامتش عدم تشنگی با سایر علامات غلبه
بلغم است رباعی چون آب ز سردی از دهان تو رود چیزی که بود
سرد و لطیفت نبود باید که خوری گوارش زیره عود تا آن نفوتیک
بین مرض دفع شود صفت گوارش زیره قند سفید با نبات صد
مثقال صاف کرده بجوشانند تا نیک غلیظ شود و یک افروکیرند
ه مثقال زیره که در سرکه پرورده باشند یک شبانه روز تفت داده چها
ر مثقال زنجبیل و سه مثقال فلفل و یک مثقال پوست اترنجی همه را
کوفته و بیخته اضافه نمایند و لت کنند تا بهم سرشته شود و بر سر رو
ی سنگ ریزند و ببرند و گوارش عود را مثل گوارش زیره بسا
زند و اجزایش اینست عود قماری بیخ و هم پوست ترنج چهار درم
قرنفل و بازه و میه مصطکی از هر یک سه درم قاقله کباب و سنبل و غغرا
ز هر یک درمی قند سفید با نبات صد مثقال تجربه یعنی بد بوی دهان چون که
بوی بد از دهان انسان آید از همدم پیش خلق هراسان آید
انخوردن مسهلی که خلط غالب اخراج کند علاج آنکسان آید علا
ج اعراض دندان وجع الاسنان یعنی درد دندان چون از گرمی بود علامتش
راحت یافتن از آب سرد است رباعی دندان تو را چو گیرد از گرمی درد

بلغم

لحی

درد دندان

ست که بگلاب مضمضه باید کرد و از اشربه سکنجبین باید
و از اغذیه اشاماش کند و باید خورد صفت سکنجبین قند سفید صد
مثقال صاف کرده بجوشانند تا نیک غلیظ شود سه مثقال آب
عه اضافه نمایند دو سه جوش دیگر بدهند ضرس یعنی کند شدن دندانها
یا چون کند شود باید و زرد و باید تخم شنیدن از مالا بد از خوردن
تخم خرفه کند و علاج از آنکه بدست آید مرض ممتد شد فرو دادن یعنی
کرم دندان ترا [illegible] چون خویش چه هوس این مرض از تعفن رطوبت
ست دندان ترا رسد چون تشویش زود [illegible] مباش از شفا بختی
[illegible] تا هر چه زود ساقط گردد [illegible] تخم کند تا ممکن [illegible]
نما اللثه یعنی سست شدن گوشت بیخ دندان چون از رطوبت
خون بود علامتش رطوبت دهان و سرخی زبان و بر میلی بعض
ست [illegible] از سستی لثه هر که حالش بد شد به جای او پاک
نکرد و ممتد باید که بگوید گل کنار از آن هر شب قدری بر بن
دندان ها [illegible] لثه دایمه که خاصه معیشتش خون رفتن از گوشت بیخ
دندان که نشست البته تولد این مرض علت از کثرت رطو
بت است چون لثه دایمه شود عارض مرد از بهر ستون [illegible] بدست
باید آورد و عفص عدس اقاقیا هلو کند و کنار و شیب یمانی برگ آلوده

ضرس

دود اسنان

استرخاء اللثه

خون رفتن از بن دندان

ستون دار وی دندان نیست و عفص مازو شیب یمانی ذره بلوط
و برگ آلوده تخم گل ورم اللثه یعنی آماس گوشت بیخ دندان
علامتش ورد موی در دو شیرینی دهانست و در صفراوی
سوزش و تیرگی زدن و در بلغمی سفیدی و نرمی آماس و کو
داوی سیاهی محکمی آن باشد [illegible] اگر از خون شد ورم لثه به
ید کر که نزند به الم خواهد و بد و این خلط که باشد بسبکش
خلط که خواهد زد و الی مسهلش نفع رسید تاکل اللثه
خورده شدن گوشت بیخ دندان حدوث این علت از ماده
حاده خورنده است چون خورده شود لثه اثانکه [illegible]
بهر طل از سر جهد کنند بکف آورد و بکوب لیس زبان تا [illegible]
کنش بصر که غفص اشهد صفت سرکه عنصل پیاز عنصل
یک من ریزه کنند و در سایه بگذارند تا هفت شود پس
بهشت من سرکه کهنه انجخه دو ماه در آفتاب گرم بگذارند
بند یا بجوشانند تا مهرا شود پس صاف کنند و در شیشه
نگاه دارند علاج امراض زبان بطلان الذوق یعنی باطل
شدن [illegible] که مزه چیزها در یابد چون از ماده سرد و تر بود
علامتش رطوبت دهان و نرمی نبض است هر گاه که حس [illegible]

ورم لثه

تاکل لثه

بطلان ذائقه

ذوق باطل کرده و دریافتن هر مزه مشکل کرده اخراج کنی
چو خون غالب زیدن اندیشه بکن که زهره و زایل کرده
ثقل اللسان یعنی گرانی زبان چون از بلغم باشد علا
متش عدم تشنگی و آب رفتن دهان و سفیدی زبانست
دوا ای آنکه گرانی ز زبانت باشد ور چهره چو بلغم زانت
نت باشد باید که کنی غرغره از خردل و خل چندانکه ز زبا
مرض تو آنت باشد صفت غرغره مذکوره خردل که قیحی و
آنچه ویرا سپندر گویند ده مثقال نیم کوفته در یک پیاله آب جوشانا
نند تا به نیم آید صاف کنند و یک قاشق آب سرکه اضافه نمود
ده زبان را زبان طلا نیم گرم غرغره کنند و غذا نخود آب بگوشت
کبوتر بچه و زعفران خورند ورم اللسان یعنی آما
س زبان آماس زبان اگر از خونست باشد سرخی زبان
زحد فزونست باشد اگر رگ زیر زبان نشتری بند حکیم نزدیکی
خردمند خونست باشد تشقق اللسان یعنی شق شدن زبا
ن چون از ماده گرم خشک بود علامتش خشکی دهان و تشنگی
به رغبتست دوا ای آنکه تشقق زبانت باشد تشویش بهر
صحت از آنت باشد باید که کتیرا در لعاب سپغول

ثقل زبان

ورم زبان

تشقق زبان

حل کرده

حل کرده مدام در دهانت باشد قرحة اللسان یعنی سوزش زبان
چون از غلبه صفراوی باشد علامتش تلخی دهان و درشتی باشد و سر
عت نبض است دوا ای هر گاه که سوزش زبانت باشد و آتش
ل خشک از آنت باشد باید که لعاب تخم به پیوسته با شیره خرفه
در دهانت باشد جفاف اللسان یعنی خشکی زبانست چون از
گرمی و خشکی بود علامتش بسیاری میل بآب و تنگی نفس
و زردی قاروره است دوا ای چون حال خشکی دهانت باشد
کز باعث آن حرارت پدید شد از مضمضه کردن لعاب سبیوس
با شیره خرفه بر طرف خواهد شد علاج امراض حلق مراد بحلق فضا
یست که در دهانست و لوزتین و مری و قصبه شش بود ورم ا
للهات یعنی آماس ملازه و آن جسمیست از بالای حلق آویخته
شبیه به پرده ای از ورم ملازه احوال تو بد گشت باید زود دوا
ز سماق باید غرغره ساخت چندانکه شوی خلاص ازین علت
صفت غرغره مذکوره سماق مثقال در یک پیاله آب جوشانند
تا به نیم آید صاف کنند و قدری گلاب با ضم ساخته نیم گرم
غرغره کنند استرخاء اللهات یعنی سستی ملازه سستی ملا
زه گر ترا عارض شد بلغم چو بود ماده اش بدرد و باید برای

سوزش زبان

خشکی زبان

ورم ملازه

سستی ملازه

غرغره نیز و حکیم خردل با سکنجبین است از مانند صفت غرغره مذکوره خرد
ل ده مثقال نیم کوفته در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف
کنند و به ده مثقال سکنجبین که صفتش در وجع الیسن گذ
شت آمیخته نیم گرم غرغره کنند استرخاء اللوزتین یعنی
سست شدن دو عضو که در دهان بجز دو سو است لوزتین حادث
گردد احوال او از جهت آن بد گردد و دیگر غرغره سازی از
گلاب مازو ظاهر شود و فایده بجد کرد و صفت غرغره مذ
کوره مازو ده عدد نیم کوفته در پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید
صاف کنند و قدری گلاب اضافه نموده نیم گرم برغبت گرم را
نسبت غرغره کنند خناق یعنی درد گلو سبب جوش از خون باشد
علامتش سرخی چشم و پری رگهاست در وقت گلو چو فصد
کردن بخور آب لیمو شربت نیلوفر و از آب سماق مثقل
آن غرغره است هرچند که بیشتر بود نیکوتر صفت شربت
نیلوفر در زکام گرم مذکور شد بباید دانست که در خنا
ق واجب است که فصد را به فجأت کنند تا موجب زیا
ده ضعف نشود و تاخیر نکنند فصد رگی که زیر زبان
است و در ابتدا معلوم است و الم است جذب ماده زایده

کند و بعد

سستی لوزتین

خناق

کند و بعد از اول فصد آب سماق و امثال آن از آب زرک
دشته توت و غوره و سرکه و انار ترش و غیر اینها نیم گرم غر
غره کنند و غذا ماش مقشر و رشته اگر اکثر اشتر با تمر
هندی یا آب آلو یا آب نارنج خورند و پیاپی طبیعت نگفته
که در شوخی خواهد آمد [illegible] دیگ با شتها و ده مثقال مغز فلوس در یک
پیاله شیر گاو یا شیره سبوس گندم حل کرده صاف کرده و ده مثقال رو
غن بادام که صفتش در صداع سوداوی گذشت اضافه نمایند زما
ن زمان طلا کنند نیم گرم غرغره و غذا آب نخود و نیم کوفته و آب
غ جوان و ماش مقشر و اسفناج بی قاتق خورند و جول الحلق
یعنی در آمدن زلو در گلو بیت زلو ده خیر خوان آماده [illegible]
م در گلوی تو بدر که غرغره سازی آب خردل به نمک چیزی
نبود تر از آن نافع تر صفت غرغره مذکور خردل نیم کوفته ده مثقا
ل در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و پنج مثقال نمک
در آب حل کرده نیم گرم غرغره کنند و قرحة الحلق
یعنی ریش گلو علامتش درد و برون آمدن ریم [illegible] است
چون شد گلوی تو ریش [illegible] گویم سخنی از سخن در بکند [illegible] کل اند
روت میکوبد [illegible] اندک بموم روغن نابخورد [illegible]

روغن موم روغنیست که از موم کافوری در روغن گل ساخته
باشند و طریق ترتیبش آنست که یکدرم نیم کافور موم برابر به
درم نیم روغن گل که صفتش در وجع الاذن گذشت حل
کرده اندر روت و ورم تخم گل یکدرم کوفته و بیخته الضماد فرما
یند و غلولها کرده یکدیم یک یک را بزرده تخم مرغ آلوده سا
نده و فرو برند و غذا از زرده تخم نیم برشت کنند نشب العظم والشوا
ک فی الحلق یعنی بند شدن استخوان یا خار در گلو چون بزه
ه او استخوان نماند یا خار در جوف گلوی کس یا مرقهاره هر لقمه
بجد از فرو بردن آن تا تشویش رسد مفید باشد بسیار و بلع الا
یعنی فرو بردن سوزن علاج این مرض صعب تا ظم است که گفته
است سوزنها چه فرو بری چو کردی رنجور تدبیر تو تا نباشد از حکمت
دور و باید درمی سوده مقناطیس خوردن از پیش قاشق آب
انگور طریق اختیار کردن مقناطیس آنست که مقناطیس را که
سنگ آهن ربا است یکدرم کوبند و بیزند و صلایه کرده به یک
قاشق آب انگوری آمیزند و ناشتا میل کنند و چون نیم مثقا
ل یا ساعت بگوی بگذرد دستای مکی پنج مثقال گل سرخ
بنفشه از هر یک دو مثقال سپستان [illegible] عدد همه را در دیگ با

بند شوق

فرو بردن سوزن

ل آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و شیر خشت شیره دار با
نزده مثقال در آب ال حل کرده و صاف کرده نیم گرم بیاشا
مند تا چند مجلس طبیعت اجابت کند و سوزن را مقناطیس سوده بخود
جذب کرده باشد و اطراف و جوانبش را گرفته با فرمان حق سبحانه
و تعالی بیرون آورد و بعد از خروج سوزن شربت قند گلاب
و تخم ریحان رغبت نمایند و غذا نخود آب خورند ورم المری یعنی
آماس مجرای طعام از حلق بمعده علامتش در جمیع اقسام درد
و میان دو شانه است و درد موی پشت و پری رگها و سرخی شخص نبض است
و در صفراوی تب و سرعت نبض و زردی قاروره است و در
بلغمی سفیدی بول و رطوبت بینی و در سوداوی خشکی [illegible]
رنگ و زردی بود و مجرای غذا از جانب معده اگر آماس کند موجب
آماس نکرد چون موجب آماس مشخص کرد و تدبیر مناسبش کن
ابدا الشوره بحوحة الصورة یعنی گرفتگی آواز چون از [illegible]
خشکی بود علامتش بسیاری میل بآب و خشکی فم [illegible] و در
زبان است [illegible] او از تو چون گرفت بندم بپذیر جزوی [illegible]
جزوی از مسکه بگیر و آمیز بیکدگر و میلش فرما کو و [illegible] آفتاب
ل تو از غصه بگیر بمیر سعال یعنی سرفه و در سرفه تو بقول اهل

ورم المری

بحوحة آواز

سعال

تدبیر میکن طلب طباشیر و وفای کبیر و در خشک بود سرفه
شراب خشخاش ترتیب کن و زخویش تن باز مکن صفت
طباشیر و وفای مذکور و وفای و تخم خرفه تراشیده نیم کوفته از هر
یک دو درم پرسیاوشان و تخم کرفس و پوست بیخ بادیان
و تخم الجره و بر اشیون از هر یک درمی همه را در یک پیاله آب
جوشانید تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال نبات مصری
شیرین کرده نیم گرم بیاشامند و غذا نخود آب کنند صفت
شراب خشخاش پوست خشخاش و تخم خشخاش از هر یک
ده مثقال و نیم در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند
و بیست مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوا
م آید هر روز از هفت مثقال تا ده مثقال نیم گرم بلیسند و
غذا مرغ جوان و عدس مقشر و اگر او گشته تر قالیق شیره
خشخاش دهد یعنی تنگی نفس چون از بلغم باشد علامتش عد
م تشنگی و متضرر شدن از هوای سرد و نفع یافتن از هوای
گرم است یا باب تنگی نفس حب ترا چو سازد رنجوره یا بد ازو
تصحیح راه فتور از بینی اگر بود بیاید الخ شده ست و در غار
مضمضه و کام باره مذکور است آنچه در تنگی نفس مضر است

و نباید

و نباید خورد و تنگی نفس اگر بکس گرد دیار و شمس بوی بد
و دود و غبار و از بوی بد دود و غبار ش بتر است آب خنک
امتلای نوم نهار نفث الدم یعنی ظاهر خون بسرفه یا بتنحنح
یا اخ یا تف از نفث و مت چو کار کرده دشوار از آب جو
عدس غذا کنند نهار از شربت الجبار رغبت میکنی یا بوده
ضمیح کهربا و گلنار صفت شربت الجبار الجبار کفیه شش
مثقال با قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید علا
ج امراض سینه سل یعنی جراحت شش علامتش تب نرم دا
یمی و بر آید زریم بسرفه است و فرق میان ریم و بلغم است که چون
ریم را بر آتش افکنند بوی بد ظاهر گردد چون بر روی آب
نهاد اند ابتر نشیند باب از علت سل کسیکه شد از روز از آب
جو شیره دهد تو او را از نهار بهر چند که این مرض مدا و انشود از بهر
تسلی زود او است مداره ذات الریه یعنی اماس شش علامتش
تب تیز دایم و تنگی نفس است و عدم قدرت بر تکیه کردن الا بر
پشت و بر دایم آب گل نیلوفر ممزوج بشربت بنفشه میخورد و انا
لحظه که خاطرت گشت سوی طعام از آب جو با شش عدس و بر مکند
صفت شربت بنفشه شش مثقال قند سفید سه مثقال بجوشانند

نفث الدم

سل

ذات الریه

شربت انجبار که صفتش در نفث الدم گذشت به پزند شوجود

ذات الجنب — ذات الجنب نیز گویند یعنی آماس پرده که در نواحی پهلوست علامتش تب دایمی وتنگی نفس وخلش پهلوست ربا احوال کوام زشوم جه چوندادخبر گویم چه لکنی ناربی از خوف خطر بکشا رگ باسلیق رگی را گویند که از رگ هفت ورغبت میکن آب عناب شربت نیلوفر رگ باسلیق رگی را گویند که از رگ هفت اندام فرو ترست وصفت شربت نیلوفر در خناق گذشت ذا

ذات الصدر — ت الصدر یعنی آماس که در نواحی سینه است علامتش تب دایمی ودرد سینه است ای درد تو در سینه زیاده بود از علت ذات الصدر در علیل خطر از اغذیه جوی آب کشک جوما شش ونراشربه خواه شربت نیلوفر صفت شربت نیلوفر در شوجه مذکور شد بدانکه در شوجه ذات الصدر اخراج ماده بمسهل نباید کرد وبه حقنه اکتفا باید نمود ربا ای انکه کنی بقوت علم نظر اخلاط زیاده از تن خسته بدر در شوجه ذات ریح در ذات الصدر حقنه کش نام داروی کار پیر صفت حقنه که شوجه ذات الریه و ذات الصدر را سود دارد بنفشه وساق نیلوفر وعنب الثعلب وتخم خطمی از هر یک دو مثقال عناب وسپستان از هر یک سی عدد آلوی بخارا

پنج عدد مغز کاجیره نیم کوفته هفت مثقال آب چقندر نیم ساله همه را در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند وبیست مثقال شیرخشت را در آن حل کرده وصاف کرده پنج مثقال روغن گاو اضافه نمایند ونیم گرم حقنه کنند

خفقان — علاج امراض دل یعنی خفقان که طپیدن دل خواه بادی وخواه غیر آن ربا ای در خفقان جسته طریق بر پرهیز بشنو زمن این نکته حکمت آمیز هر جا که فضا آتش غم افروزد بر خیز مثال دود از آنجا بگریز اسم در علاج خفقان چون از غلبه صفرا باشد علامتش خشکی دهان وتشنگی سرعت نبض وزردی قاروره است رباعی ای از خفقان آرام در آتش تیز آبه زر دود الوبر آتش ریزه کافور گلاب آب سیب صندل از بهر طلا به یکدیگر میآمیز صفت طلای مذکور صندل سفید نیم مثقال گلاب حل کرده بلته کتان کهنه در وقتی که معده از طعام خالی باشد به بالای دل طلا کنند هم در علاج خفقان چون از استیلای خون بود علامتش بزرگی نبض وپری رگها وسرخی چشم وروی است رباعی از خون چو ترا طپاک دل کرد دلشیر شربین ضمی طلب بما شوق انگیز خونش خوش به برش در بر هر گهری در حقنه

او از لعل و جان می رسد هم در علاج خفقان چون از سردی بود
علامتش در بلغمی زردی نبض است و در سودای محکم آن رباعی
ای گروه ز سردی خفقانت آغاز بشنو سخن من بخود می پرداز
زین بوی قشور اترج عنبر عود وز غالیه بر سینه طلا می انداز
صفت غالیه عنبر اشهب یک مثقال بگدازند قند سفید و مشک از
هر یک نیم مثقال بسایند و همه را بچهار مثقال روغن حب البا
ن که بیته غالیه مشهور است سی مثقال قند سفید پنج مثقال بکو
بند و بدستور روغن جوز که در حمق و رعونت گفته شد روغن
کشند صفت روغن نیلوفر دریای تازه یازده مثقال سه
مغز بادام که صفتش در دوار گذشت صد مثقال در شیشه
کرده چهل روز در آفتاب نهند با برگ گل نیلوفر خشک تخم
مشت در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و
نیم پیاله روغن بادام اضافه نموده بجوشانند تا به نیمه آید روغن بماند
غشی که بغش مشهور است و در علامت غشش دیده و آنکس
باز نگر که سبب چیست بکن دور و ازو گر چون سبب است
المثل با صفرا یا ماده دگر بدفعش پرداز هم در علاج غشش از
غش دل گسیلند سی آغاز بر زنده گیش در مرض گردد با
نشانیکه زن گلاب بر روی باشد که روان تری بخود

ورم الثدی یعنی آماس پستان علامتش در دموی صفراوی

پستان ورم الثدی یعنی

آید باز علاج امراض سرخی و زردی آماس است و در بلغمی
سودای سفیدی و تیرگی آن پستان چو ورم کند بدفعش پرد
از غافل مشو مرض مکن دور و دور از رزی دو جه بار باقلی از
میکوب و آنکه به سکنجبین ضمادش بساز صفت سکنجبین
در استرخاء اللهات گذشت قلة اللبن یعنی کمی شیر چو
کم شود شیر شود طمعش تیز مثنی ممهای در طریق پرهیز
آب جو خور شربت نیلوفر خوردن هر چه گرم باشد بگریز صفت
شربت نیلوفر در ذات الصدر دانسته شد علاج امراض
معده یعنی درد معده چون از باد بود علامتش درد از موضع مو
ضعیت رباعی از باد چو درد معده شد عارض کس بشنو ز
من اینکه داشتی پاس نفس ریوند بده شربت و نیارش بر
میز و مثلش مثل آلو عدس صفت شربت دینار تخم کاسنی
نیم کوفته گل سرخ از هر یک دو مثقال پوست بیخ کاسنی و
گاوزبان و کشوث از هر یک مثقالی همه را کوفته بیک پیاله
آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و سی مثقال قند سفید
صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید هر صباح دو
مثقال در آب گلاب حل کرده یک مثقال ریوند چینی کوفته

اضافه نمایند و نیم کرم رغبت فرمایند و غلولها غذا نخود آب کنند
و بعد از سکنجبین در دبر معجون کمونی مداومت نمایند صفت
معجون کمونی زیره که یک شب روز در سرکه گذاشته باشند
و در سایه خشک ساخته و بریان کرده ده مثقال فلفل و سی مثقال ز
نجبیل و پودینه باغی از هر یک چهار مثقال بوره ارمنی بایا
نمک ده مثقال همه را کوفته و بیخته عسل بکف گداخته سه وزن
ادویه ببرشند و دو مثقال هر روز غلولها کرده فرو برند هم در
علاج درد معده چون از غلبه درد صفرا باشد علامتش تشنگی
و تلخی دهانست و چون از استیلای بلغم بود آب رفتن دها
ن و عدم تشنگی ربانی گر موجب درد معده صفرا شد و بس
از مسهل آن بمقصد صحت رسد و در باعث آن در ازال
بلغم بود اخراج کن مداومت کن بر رس صفت جوارش
زنجبیل و فلفل و دار فلفل و عاقر قرحا و ثوم ج از هر
یک مثقال نبات هفت مثقال و بعض بعضی یک مثقال زر
نجبیل و دار فلفل از هر یک دو مثقال و نبات شش مثقال
میکنند و باقی را موقوف میدارند همه را کوفته و بیخته هر صباح
یک سر انگشت میل کنند دیم در علاج درد معده چون

صفراوی

از سودا

سوداوی

از سودا باشد علامتش ترشی دهانست و سوزش فم معده
است ربانی و رعلت درد معده چون واندکس و کلبس ایارج
را اتعاب سودا اما شد بس باید که خورد مسهل پرهیز کند از
لحم قدید ش به آن مثل عدس و بعد از تنقیه تعدیل فراج بدوا
المشک حلواها یا نوش دارو کنند صفت دوای المشک
حلو مروارید ناسفته و کهربا و مرجان سفید و ابریشم مقرض
و درونج و زرنباد و عقربی از هر یک مثقال بهمن سرخ و سفید
ی و سنبل و قاقله و شادنج هندی و اشقیه و جندبیدستر و دار فلفل
و زنجبیل از هر یک نیم مثقال مشک دانگی همه را کوفته و بیخته
بعسل کف گداخته تا بقوام آید و دو وزن عسل با ادویه بسرشند و از
نیم مثقال تا یک مثقال غلوله کرده فرو برند صفت نوش دارو
شیر گاو گذاشته باشند و در سایه خشک کرده باشند و صد مثقال
را در نه صد مثقال آب جوشانند تا سیصد مثقال بماند صاف کنند
و باز به دویست مثقال قند سفید صاف کرده ام شتاد و مثقال
عسل گداخته نیک بقوام آرند و برگ گل سرخ شش مثقال سعد
کوفی پنج مثقال قرنفل و مصطکی و اسارون از هر یک سه مثقال قا
قله صغار و قاقله کبار و بر باز و فرفه جوز بوا و سنبل و زرنب

از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته همه را بهم آمیزند و پنج مثقال
زعفران و نیم مثقال مشک که باندک قند حل کنند و در
قدر گلاب حل کرده اضافه نمایند و از یک مثقال تا دو مثقا
ل غلولها کرده فرو برند ورم المعده آماس معده علامتش درد
تب و درد و شیر یعنی زبانست و در صفراوی تب تیز و قی
و تشنگی و بی رغبت و در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی
محکمی آن [illegible] چون معده کند از سبب خون گرم کس ور ه مده
بخود بیم هراس در ماده بود خلط دیگر جز تنقیه بدن مداوا
نشناس قی که کنایت از حرکت معده است مع دفع چیز
ی بسوی خارج از طریق فم معده علامتش در صفرا
وی زردی آنچه دفع شود و در بلغمی سفیدی و در سوداوی
سیاهیست و علت [illegible] در علت قی مسکنی چو صفرا احتبا
س چیزی چو شراب به لیمو نشناس و در خلط دیگر قی بر آید
نبود و بهتر از شراب مسبه حب الاس صفت شراب به
آب بهی صد مثقال قند سفید پنجاه مثقال بجوشانند تا بقوام
آید هشتاد مثقال قند سفید را صاف کنند و به بیست
مثقال رب بهی آمیخته بقوام آورند صفت شراب لیمو در

ورم معده

قی

علاج دوار آب بهی

آب بهی آب بهی یک من بجوشانند تا چهار یکی بماند صفت شرا
ب لیمو در علاج دوا گذشت صفت شراب مسبه بر
نجبیل و قاقله و قرنفل و عود از هر یکی درمی و نیم کوب سا
خته در لته بندند و در مثقال آب بهی و پنجاه مثقال آب شرا
ب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و هشتاد مثقال قند
سفید بقوام ارند پس مصطکی و مشک و زعفران از هر یکی
دانگی در گلاب یا آب حل کرده اضافه نمایند و سه بار جوش
دهند صفت شراب حب الاس و حب الآس را
بفارسی مورد دانه گویند بیست مثقال در یک پیاله و نیم آب
تا به نیمه آید صاف کنند و هشتاد مثقال قند سفید بقوام ا
رند قی الدم یعنی بر آمدن خون از معده یا از عضو دیگر بقی [illegible]
ای قی که فکند است در بیم هراس [illegible] داری
یا [illegible] صمغ عربی و کهربای سوده و رغبت میکن شربت الاس
صفت شربت الاس در جای گذشت فواق یعنی هچکه علا
متش در امتلائی تقدم خوردن طعامهای غلیظ و
گرانی معده است و در استفراغ تقدم خوردن غلیظ طعا
مهای غلیظ و گرانی قی و اسهال و امثال آن [illegible] از امتلا

قی الدم

فواق

آنکه حکیم کرده بارش باید که کنی مقوی در کارش و از آنکه بود حکیم
استفراغی بکند ز علاج وجوا ز ارش و تعذر علاج حکیم استفرا
غی بواسطه تقدیر اعادهٔ رطوبت اصلیه است که باستفراغ د
فع شده ضعف المعده که عبارت است از ضعیفی قوت های هضم
علامتش دل شوره او دیر گذشتن طعام از فم معده است چون
معده شود ضعیف اگر داری هوش تحقیق مواد کرده و تنقیه کو
ش چون تنقیه تمام حاصل کرده و تعدیل مزاج مکن معدل نوش
چیزی را گویند که مزاج سرد گرم را مثلا باعتدال آرد چون عسل
وکند و جوع البقر که کنایت از گشنگی جمیع اعضاست با آنکه معده
از طعام چون از بلغم زجاجی بود که بکام معده ریزد علامتش
دل شوره او عدم تشنگی و رطوبت دهانست رباعی هر که
بود علت جوع البقرش هر لحظه شود ضعف بدن بیشتر
ش خوش حال او فزون شود و زبر و از میوه من اگر
دهند شام سحرش صفت میوه گل سوسن چهل عدد
قسط نیم کوفته و سنبل و مصطکی از هر یک دو درم ملح اند
رانی و سلیخه نیم کوفته و سنبل از هر یک سه درم عود
بلسان بازیت یکدرم نیم مثلث شرعی که شربت بو
زعفران نیم درم مشک دو دانگ روغن صحح

ضعف معده

معدل

جوع البقر

سفی گویند چهار من شرعی همه را در شیشه کنند و شش ماه
بگذارند صفت مثلث مذکور شیرهٔ انگور سه من بجوشا
نند و کف بر دارند تا ده بماند بست من آب اضافه نمایند باید و
جوش دهند و در خم گرم بپوشانند تا بجوش آید و از جوش
باز ایستد شهوت کلبیه که عبارت از بسیاری رنجش خون
سوداء الفم معده باشد علامتش تیرگی رنگ و خشکی دهان و ترش
ی آروغ است چنانکه گفته اند رباعی در شهوت کلبیه ترا گویم فاش
آب نخود شرچه اگر اخوردهاش هر چیز که شود تا ترش باید ترست
از خوردن انجیر گریزان میباش فساد شهوت که کنایت
از میل کردن بگل و امثال آنست و از آنکه بود میل گل امثالش
هی بره مرض دگرگون حالش هر لحظه اخلاط بدی که باعث آن
شده است از معده و بردن کس منقی اسهالش حیضه یعنی حر
کت مواد فاسده که بقی و اسهال دفع شود و از حیضه کسی که
شد قی و اسهالش شد از قی اسهال دگرگون حالش در ما
ش برنج بال مرغش ده سازد از زحمت این عارضه فارغ با
ش علاج امراض جگر ورم الکبد یعنی آماس جگر علامتش
درد و تمدّد تب دایمی و دگرانی و سرفه خشک و حکه است و در

شهوت کلبیه

بهیضه

ورم کبد

ز شربت را از مرغ موز از حب رمانش شربت زرک
و رب زرک هر یک چون شربت انار که صفت هر
یک در عطش مفرط مذکور شد بپزند و هم در علاج ضعف
ضعف جگر هر کسکه شود بد بد ضعف جگرش از ضعف
جگر بچهره بینی اثرش فرما که خورد انار لیکن نخورد تا ر
نج که با شبهه رساید ضررش سوء القنیه که مقدمه استسقا
ست علامتش سفیدی رنگ تا مایل بزردی لیست و آماس
دست و پا و قراقر در شکم رباعی هر کسکه ز سوء قنیه بینی اثرش
فرمای ریاضت بر طریق سفرش چون منشأ این مرض بود
ضعف جگر باید که دهی مقویات جگرش مقوی جگر چیزی را
گویند که تقویت جگر کند بخاصیت یا عطریت یا غیر آن چون
کاسنی و دارچینی استسقا معروف و مشهور است علامتش
ورم و آماس جمیع اعضاست و زقی آنست که چون دست
بر شکم صاحبش زنی آواز منکی دهد که پر آب باشد و او از
طبل دهد رباعی مستسقی اگر طلب کنی درمانش ده بوند سکنجبین
مناسب و الش و دراج کبوتر بچه اش ساز غذا و ز میوه با فرا
طبه رمانش صفت سکنجبین بزوری الثندی مذکور شد بباید

سوء القنیه

الاستسقا

٢٨

صفراوی تب تیز و زردی زبانست و بر آمدن صفرا بقی و
در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی محکم آن هر کس که جگر ورم
کنند از خونش رگ زن که رسد تقع ز حد افزونش و
در ماده اش خلط دگر آمده است مسهل طلب کن ز بدن بیر
ونش عطش مفرط یعنی تشنگی که از حد اعتدال درگذر
د و چون از گرمی معده یا جگر باشد علامتش آنست که با ب
سرد زیاده از هوای سرد راحت یابد و چون از گرمی دل
بود آنکه بهوای سرد زیاده از آب سرد منتفع شود رباعی
از گرمی اگر نمود تشویش عطش از راه علاج انقدم با
زر مکش از اغذیه اش غوره رغبت میکن از اشربه شر
بت انار میخورش صفت شراب نار می خوش یک من
قند سفید نیم من بجوشانند تا غلیظ شود و بیست مثقال رب
انار اضافه نموده دو سه جوش دهند صفت رب انار
آب انار میخوش هشتاد مثقال بجوشانند تا بیست مثقال
بماند الضعف الکبد یعنی ضعف جگر علامتش زردی روی
و تیرگی رنگ و بی رغبتی ضعف جگر آنکه برده صبر از جانش از
شربت زرک ساز کن درمانش ترتیب غذا اکن جوجه

عطش

بهتر

و دانسته که شربت بزوری استسقا کثیر النفع بعضی گفته اند که
یک روز شب بملاحظه درم بزوری گرم دهند و یک روز بلا
حظه تشنگی بزوری سرد و بعضی گفته اند که هر روز بزوری
گرم و سرد در ملاحظه ورم تشنگی فروج دهند صفت شربت
بزوری گرم بادیان رومی و پوست بیخ بادیان رومی و
تخم کرفس از هر یک پنج مثقال پوست بیخ بادیان و پوست
بیخ کرفس از هر یک دو مثقال همه را در یک کاره آب جو
شانند تا به نیمه آید صاف بلکه کمتر صاف کنند و هفتاد
مثقال قند سفید صاف کرده بقوام آرند و هر صباح یک قاشق
و ده هفت قاشق عرق کاسنی حل کرده میل کنند صفت شر
بت بزوری سرد تخم کاسنی نیم کوفته و تخم خیار نیم کوفته و تخم با
رنگ نیم کوفته و تخم خربوزه چکاکنا نیم کوفته از هر یک پنج
مثقال پوست کاسنی دو مثقال قند سفید هشتاد مثقال بدستور
ی بزوری گرم پزند و هر صباح یک قاشق و ده هفت قاشق
عرق بادیان حل کرده رغبت نمایند و اگر فروج خواهند نیم قاشق
از بزوری گرم و نیم قاشق از بزوری سرد و سه قاشق نیم عرق کا
سنی و سه قاشق و نیم عرق بادیان حل کرده اختیار کنند هم در علا

ج استسقا هر کسکه بود علت استسقا بیش مالش مده بیشتر
شتر فرمایش از روی دوا اگر متیسر گردد دایم بهمان اشتر ا
ن کن جابش یرقان اصفر یعنی زردی شبش کثرت صفر
ا با امتناع استفراغی صفر است سرخی هر کسکه یرقان بود
و صبر کار جابش اسهال بقی عرق موافق و انش هر روز
پس از آب انار بن میده مرغ نخود قیتیق جب رمالش
هم در علاج یرقان و در علت زردی چه عوام چه خواص جو
بند باب کاسنی راه خلاص و در آنکه خلاصی نشود حاصل از دو
نوشند سکنجبین دو بناری خاص صفت سکنجبین بناری از رگ
ونبره الوده نیم کوفته از هر یک هشت درم تخم کاسنی نیم کوفته
پنج درم پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ کبر و پوست بیخ کر
فس و پوست بیخ بادیان از هر یک سه درم همه را کوفته در د
ویست هشتاد مثقال آب و سی مثقال سرکه یک روز یک شب
گذاشته بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و سیصد مثقال قند سفید
صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید هر صباح یک قاشق عر
ق کاسنی با آب حل کرده رغبت نمایند و غذا آب نخود نیم کو
فته و مرغ جوان و ماش مقشر و کشنیز تر قاشق آب زرک یا انا

یرقان

باثمر هندی کنند بباید دانست که یرقان اسود نیز مبتلا شود و سببش
کثرت سودا یا امتناع استفراغ سوداست و علاجش ا
اخراج سودا و تعدیل مزاج بر وجهی که دانسته شد علاج
امراض سپرز ورم الطحال یعنی سپرز آماس علامت
وی آن باشد که چون دست بر موضعش فشارند درد و نبا
ده تر شود رباعی آماس سپرز اگر ترا شد عارض بر پرهیز از آنچه
هر چه باشد قابض قرص کبر پوست سکنجبین که شود بر جان
تو قبض شد رستنی قابض صفت قرص کبر پوست بیخ
کبر بیخ درم زراوند طویل دو درم فنجنکشت و فلفل
سیاه از هر یک شش درم همه را کوفته و بیخته صلایه سی درم
سرکه کهنه که چهار درم اشق در آن یکشبانه حل
کرده باشند بسرشند و قرصها کنند و هر صباح یک مثقا
ل در ده مثقال شربت سکنجبین که صفتش در استسقا ذکر
یافت و بیست مثقال عرق بادیان یا آب بادیان حل کرده
میل نمایند و غذا نخود آب قاتق سرکه کنند نفخة الطحال
یعنی باد سپرز علامت وی آنست که چون دست بر موضعش
فشارند درد کم شود رباعی چون باد سپرز شد دلت را حافظ

درم سپرز

ازباد ترا

ازباد ترا افزاید غایط باید که خوری شراب دینار برا
زان پیش که قوت تو گردد ساقط صفت شربت دینار
ی در علاج ورم معده مذکور شد علاج امراض ر
وده امعا یعنی جمع روده امعا شش است اول معاء ا
ثنی عشری که طولش بمقدار دوازده انگشت صاحب
دوست و متصل است بقعر معده و او را فمی است بهتر
دیگر معده که بواب گویند مندفع میشود غایط از معده
بسوی او دوم معاء صایم که اکثر اوقات خالیست
و متصل است بمعاء اثنی عشر سیم معاء دقاق که
متصل است بمعاء صایم و چهارم معاء اعور که اعوجاجات
و کجیها دارد و نیست او را فم واحدی پنجم معاء قولون که
متصل است بمعاء اعور و منفعتش تدریج دفع فضلات
است ششم معاء از جانب تخت بدیر و منفعتش منفعت
قولون است والله اعلم مطلق اسهال خواه سببش صفرا
بود خواه خلط دگر رباعی داری چو در اسهال مدد اواکرده محفوظ
میداری زباد سرد خود را محفوظ از غسل باب سرد هم دو
ری جو باشد که تنت شود محفوظ صحت اسهال صفراوی

الهال

و ملحوظ

یعنی بسیاری اجابت طبیعت که از صفرا بود و علامتش
زردی انچه باسهال دفع شود و تشنگی و سوزش اندرو
نش بیش است رباعی اسهال ترا که شد ز صفرا و اتفاق بهتر
ز شراب زرشک نبود و دافع از اغذیه گر بیخ تف داد
خوری ممزوج برب زرشک باشد نافع صفت شربت
رب زرشک در علاج ضعف جگر گذشت نباید دا
نست که اسهال دموی نیز میباشد و آن منقسم میشود
بدو قسم که ذوسنطاریای کبدی گویند کبدی که علامتش
آنست که اکثر در شب واقع میشود و مقدارش بسیار
بود ذوسنطاریای معوی گویند و علامتش آنست
که اکثر در روز واقع شود و مقدارش اندک بود
علاجش میان هر دو قسم مذکور آنست که هر صباح
پنج مثقال تخم خرفه تف داده شیره کشند بده مثقال
شربت صندل شیرین کرده آبی که یک مثقال انجبار
نیم کوفته با پنج مثقال حب الاس در جوشانیده باشند صا
ف کرده اضافه نمایند بدو دهند و غذا برنج ناشسته
تف داده قیمق آب زرشک یا سماق یا جغرات گاو

چکیده

صفراوی

اسهال دموی

چکیده و سحج یعنی ریش روده علامتش ظاهر شدن با جانب
طبیعت و درد حوالی ناف است رباعی در قرحهٔ روده
ای ز دانش بفراغ روزت شده از سوی مرض چون
بی داغ تا تیره کی شب مرض دور شود از شربت انجبار ا
فروز چراغ صفت شربت انجبار در علاج نفث الد
م دانسته شد هم در علاج سحج و قرحهٔ روده ای ز دانش
زده لاف خشخاش بجوشانیدن و نکو ساز هرش صاف
وانگه شراب آس با شربت سیب بکن میل که در
منفعتش نیست خلاف صفت شربت آس در
علاج فی الدم مذکور شد صفت شربت سیب آب سیب
شیرین بیست مثقال قند سفید سی مثقال بجوشانند تا بقوام آید
مغص یعنی درد روده و گرد ناف علامتش درد پیچی
و قرقر شکم و اندفاع بخروج ریح است و در خروج صفراوی
تشنگی و شدت درد و در بلغمی خروج بلغم و در سوداوی
ظهور کردن سودا رباعی باشد چو ترا ز باد پیچیدن ناف
بهتر تو بود شربت دینار کفاف در ماده بلغم است با خلط د
که از داروی کارت نتوان داشت معاف صفت شربت

سحج

مغص

قولنج

دیگر در تحفة الطحال گذشت قولنج درد روده که با
قبض طبیعت بود قولنج ثفلی آنست از بهر شیاف باشد
که بود و بوره یابند کفاف ظاهر شود و چون از شیاف فت
علی خود را از عمل نمیتوانند داشت معاف ذکر عملی که ا
نواع قولنج را نافع بود سنای مکی پنج مثقال اسپغول
و بادیان و تخم کرفس و شبت و حلبه از هر یک سه مثقال
بنفشه و گل خطمی از هر یک دو مثقال و مغز گاجیره نیم کو
فته و مثقال آب چغندر و نیم پیاله همه را در یک کاسه آب
جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و شکر سرخ و مغز فلوس
از هر یک دو مثقال بوره ارمنی یا نمک هفت درم در
آب ان حل کرده و صاف کرده روغن بادام که صفتش
در خفاف الالف تحریر یافت دو مثقال اضافه نموده نیم
گرم حقنه کنند و شوربای خروس پیر خورند چون قولنج بگشا
یه استیصال ماده بمعجون خیار چنبر کنند صفت معجون خیا
رچنبر ترید سفید چهل مثقال نمک هندی و رب سوس از هر
یک مثقال بادیان رومی و بادیان ربمی و مصطکی از
هر یک پنج مثقال همه را بکوبند و به پزند و بیست مثقال ۲

هفت

بنفشه که با پنج مثقال تحموده مشوای صلایه کرده باشند
امیزند و بچهل مثقال روغن بادام که صفتش در عمل و
مذکور شد و معلوم شد چرب کنند و به صد مثقال مغز خیا
رچنبر سرشته صد مثقال عسل گداخته نیم ساخته زند و لت
کنند تا بهم سرشته شود از پنج مثقال تا هفت مثقال علو
له ساخته میخورند حیات که کرم معده گویند علامتش
نفور از طعام چرب و دشوار او پیچیدن ناف و خشکی
لبها در بیداری و آب رفتن دهان در خواب است ربا
از بهر علاج کرم معده و چو سلف فتیل زنگ حب نیل
ریکف باترید قسط سرخس ترمس شیخ بو میکوب شیر گاو
میخورد ضعیف صفت ترتیب ادویه مذکور و برنگ و سر
خس و ترمس از هر یک درمی حب النیل و ترنجبیل از هر
یک نیم درم همه را کوفته و بیخته یک پیاله شیر گاو امیخته
شیر گرم بیاشامند حب القرع که کدو دانه خوانند علامتش
خروج باجابت طبیعت و غیر آن است از بهر کدو دانه به
ستور سلف خرما و برنگ مغز جوز آریکف معجون کنند و
قت خواب میلش فرمایند کین ادویه در این مرض مثبت

حیات

حب القرع

خلف صفت ادویه مذکوره بر یک دو مثقال مغز جود و
مثقال خرمای خسته بیرون کرده پنج مثقال و این حقیر
یک مثقال تربد بدستوریکه از استاد خود رحمة الله علیه
وسلم دید اضافه نموده ام و نفع عظیم می بیند همه جدا جدا کو
فته و بیخته بهم آمیخته در وقت خواب میل کنند الدو
والذی شبیه دو والنجل یعنی کرمیکه شبیه بود بکرمی سرکه
علامتش خاریدن سرسفره و ظهور آن باجابت طبیعت
ست باب درد اگر پیدا شود کرم ضعیف خارد هم دم
موضع مخصوص حریف چون شیاف گنی زصبر شو
نیز رهد از کرم ضعیف حیثم را بخیف و زحیر صادق
یعنی کنک کنک راستین علامتش آن بود که بعد ا
زلین طبیعت عارض شود و چون تخم ریحان و کنوچه
و اسبغول و باد رنگ و امثال اینها بشربت قند گلاب
دهند زود دفع شود باب از گرمی اگر بود زحیر صادق
آب بهی برنج باشد لایق باشد چون سردی توان مانع
شد گرر شفا دهد طبیب حاذق صفت آب بهی در
علاج قی بجر بر یافت صفت رشعنا فلفل سفید و برنا

دود

ذحیر صادق

پنج از هر یک بست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج
مثقال سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک مثقال همه را
بکوبند و بیزند و بعد شصت مثقال عسل سرشته هر صباح دا
نکی غلوله کنند و فرو برند و غذا برنج تف داده و زیره
تف داده کنند زحیر کاذب یعنی کنک کنک دروغین علا
متش که آنست که از بعد قبض طبیعت حادث گرد
د و چون تخم ریحان و کنوچه و اسبغول و بارتنگ و امثا
ل آن بشربت قند گلاب دهند زود دفع شود که گفته
اند باب عارض چو شود زحیر بود صادق میدانکه بنزدیک
طبیب حاذق از خوردن معجون به تنفخ کرده بر ماده هر
ض طبیعت فایق صفت معجون تنفخ بتفشه ده مثقال
تربد پنج مثقال رب سوس و دو محمودیکدرم بادیان و انیسو
ن از هر یک پنج مثقال همه را بکوبند و بیزند و بده مثقال
عسل و بست مثقال قند سفید صاف کرده بقوام آرند و بسر
شند شربتی سه مثقال غلوله کرده فرو برند و مقدار آب گر
آب گرم از عقب آن بیاشامند و غذا ماش مقشر و درا

ذحیر کاذب

ساطرزنی

به بواسیر

اگر استفراغ کنند بواسیر که دانه چند بود بر سر مقعد و رنج
بواسیر طبیب حاذق هم اخراج برد و هم آثار داند لایق فصد
صافن کند تا به تجویز مرغ اگر او آب زرکش قانون یعنی
صاف فن ورا آنکس رحم خواهد بود ان شاء الله تعالی
هم در علاج بواسیر در رنج بواسیر علیل صادق چون
گوش کند قول طبیب حاذق محفوظ بحب مقل چندان گردد
کز دیدن خال دلبر خود عاشق صفت حب مقل و پوست
هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک ده درم سکبینج سه درم
خردل سفید ده درم همه را کوفته و بیخته بسی درم آب
گندنا که پانزده درم مقل ازرق در آن حل کرده باشند
سرشته حبها کنند و هر صباح ده درم فرو برند آب مرغ
بجو آن و ماش مقشر و اگر او استفراغ کنند باید دانست
هم چنان که حب مقل در بواسیر نافع است اطریفل
مقل نیز نافع است و نافع تر از هر دو بر عم بسیاری ا
ز مجربان خوردن افتیمون با ماء الجبن صفت اطری
فل مقل سی مثقال در آب گرم حل کرده صاف

کرده

کرده هشتاد مثقال گداخته بقوام آورند و پوست
هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و آمله مثقال از هر یک
دو مثقال کوفته و بیخته بدان بسرشند و از یک مثقال
تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند کیفیت خوردن
افتیمون با ماء الجبن آنست که پنج مثقال افتیمون را در خریطه کر
ده در هفتاد مثقال ماء الجبن گرم ساخته چندان
بمالند که مزه خود را تمام باز دهد پس شش مثقال شیر خشت
در آن حل کرده و صاف کرده سه مثقال قاشق آب آ
لوی بخارا اضافه نموده نیم گرم بیاشامند و اگر قوی تر خواهند
پنج مثقال سنای مکی جوشانیده و صاف کرده اضافه آن نما
یند و ماء الجبن گیرند به یک کاسه شیر بز و ازرق چشم را
گرم کرده به قاشق سرکه تند آمیزند و وقت تا زرد و ر
یش از پنیر جدا شود صاف کنند تشقق المقعده یعنی
شق شدن سر سفره در مقعد اگر پدید شد رنج تشقق بیمار
را که شد به صحت مشتاق باید که ز قابضات پرهیز کند چون
سیب بهی سرکه لیمو سماق بیان مرهمی که تشقق را د
فع کند هر که که سر سفره کس گردد شق کوهان شتر باید

تشقق مقعد

یا کتیرا ده مثقال
نیم درم

[illegible]

مقل ازرق هر روز بموم زرد و مرهم کردن صبحت پس
ازان طلب نمودن از حقنه و روغن کوهان شتر حل
کرده ده مثقال آب کنند تا که سه مثقال مقل ازرق
دران حل کرده باشند امیخته صلایه کنند تا مرهم شود ورم
المقعده یعنی آماس سر سطرد علامتش درد و سوزش و درد
گرانی ست و در صفراوی خلیدن و تیر کزدن مقعد
چو ورم کند سبب کن تحقیق رگ زدن چو ز خون بود
که اینست طریق و در خوردن مسهل چو ز صفرا باشد
تقصیر مکن قبول با زان تشقیق صفت مسهل چند صفرا که ا
سهال صفرا کند تمر هندی پالشته ترش ده سیر شب در آب
گذشته بیخ صاف کنند و سنای مکی خالصه بخد رم منقشه
و گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال سپستان
سی و دو عدد در نیم من آب جوشند تا نیم و یک بر بیخ سیر آید
صاف کرده و دو سیر شیر خشت یا چهار سیر ترانگبین
سفید دران حل کرده و صاف کرده همه را بهم امیزند و
نیم گرم اختیار کنند نوع دیگر رجال علاج امراض
گرده و مثانه حصاة الکلی یعنی سنگ گرده علامتش ظهور

ورم مقعد

سنگ گرده

در رگهای

رگهای زنج یا زردی یا سرخی بول ست علاج چون سنگ و روان
گرده گردد مدرک از درد زند کرده چون نادک تیر کن باید که نبات حیا کجور و
صحب آن خاکستر چوب تاک آهک آب خشک باب ریح ا
الکلیه یعنی باد گرده علامتش انتقال درد از موضع و عدم
گرانیست علاج ورکرده کسکه باد گرد و مدرک نافع باشد
کماذریوس نمک هر روز بناشتا بخورد ما الاصول بیمار درین
مرض چو گردد زیرک صفت ماء الاصول در مرض فالج گذشت
ضعف الکلیه یعنی گرده علامتش آنست که بول غلیظ باشد
و رنگ وی مشابه آب باشد که در وی گوشت تازه شسته باشند
علاج گرده شود ضعیف بی شک در رنگ از بهر دوا فلونیا از حکیم
از شنی اگر قضیب چون موم بود از قوت گرده گردد و
چون سنگ مرا و ان فلونیای فارسی است وطریق ترتیبش
آنست که فلفل و بذر البنج از هر یک بست درم زعفرا
ن پنج درم سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک دو
درم جند بیدستر یکدرم زرنباد دو درم درونج عقربی آ
هر یک نیم درم مروارید ناسفته و مشک از هر یک نیم مثقا
ل همه را کوفته و بیخته با عسل سرشته و هر صباح دانگی از وی

باد گرده

ضعف گرده

ورم گرده

غلوله کرده فرو برند ورم الکلیه یعنی آماس گرده علامتش
درد و تب و درد و تیره و گیها و نرمی نبض است و در صفراوی
فراشا و بیخوابی و زردی قاروره و در بلغمی گرانی و کمی درد
و در صفراوی سوداوی آفت و قلت بول چون گرده ورم
کند تباهی غمناک کارت چو بود برسم اهل درد اگر ماده
خون بود و یا خلط دگر از وی تن خویش بایدت کردن
پاک صفت قرحة الکلیه یعنی ریش گرده علامتش خروج
ریم و خون و ظهور قشر در بول است سبلی الکه زریش
گرده باشی دل تنگ در بول تو قشرها بود و لحمی رنگ
تا چنگ تمنت کند به صحت چنگ یک چند مدو رشته اگر از
چنگ صفت ورم المثانه یعنی آماس مثانه علامتش
در جمیع اقسام دشوار آمدن بول است و در دموی تب
دایم و درد عانه و در صفراوی تب تیز و هذیان و درد
مار بر وجهی که گوی سوزن میزند سبلی ای از ورم مثانه
در عین و بال بر عارض خفته تو عسر بول آمده دنبال کر نیست
بغیر خون صفرا سببش اخراج مواد کن به فصد اسهال صفت
حصاة المثانه یعنی سنگ مثانه علامتش ظهور رگهای سفید یا خا

ریشی گرده

ورم مثانه

حصاة مثانه

لمن...

سنگ مثانه

کستری رنگ در بول است سبلی از سنگ مثانه ات چو برگر
دد حال بهر دم الست کند بجان استقبال از بهر علاج انمر
ض نزد حکیم نبود حجر الیهود اشبه مثال صفت طریق احتیا
ر کردن حجر الیهود تخم گل خطمی و تخم کرفس و سنبل از هر یک به
دو مثقال و پانزده سیر آب جوشانند تا به نزدیک پنج سیر آید
صاف کنند و دو مثقال نبات سفید یا قند و یک مثقال صمغ ا
لودر ان حل کرده یکدرم حجر الیهود کوفته اضافه نماید و
نیم گرم بیاشامند و غذا نخود آب خورند باب قرحة المثانه
یعنی ریش مثانه علامتش خروج ریم و خون و ظهور چیزها
ی که مثانه سبوس بود و سوزاک و بدبوی بول است اثر ر
یش مثانه ات چو کرد حاصل در دیگه علاج آن نماید گل
چون پاک شود مثانه از ماده بده وز شربت ریواج سفوف
مدمل صفت شربت ریواج بدستوری که بر ند و صفت
آن در علاج ذخیره گذشت صفوف مدمل تخم خیار و بادرنگ
و مغز پسته تخم خربوزه از هر یک پنج درم گل ارمنی و گل
مختوم و کتیره و نشاسته و شلم العود تخم خرفه و طباشیر از هر یک دو
رمی ریوند چینی یکدرم نیم همه را کوفته و بیخته هر صباح

قرحه مثانه

ریح مثانه

ح دو مثقال از آن بده مثقال شربت ریواج آمیخته دو میل
کنند باب الریح المثانه یعنی باد مثانه علامت او درد سخت
و دشوار آمدن بول است و عدم گرانی چون در مثانه نـ
فخت حاصل یکدم مشو از طریق حکمت غافل با ماء اصول
روغن بید انجیر درکش که خداد شفاء عاجل صفت ماء الاصو
ل مذکور شد صفت روغن بید انجیر مغز بید انجیر پنج سیر کش
مش با چیزیکه مشابه آن باشد پنج درم بکوبند و بطریق ر
وغن حب البان که در علاج خفقان گذشت روغن

جرب مثانه

گیرند باب جرب المثانه یعنی گر شدن مثانه علامتش خارش
ن مثانه و تیزی بول و سوزش است ای از جرب مثانه کرد
ه ملول باید بخش مرا لجان کرد و قبول میخور لبن الاتان و
دم که شود نا ملول تو از علاج مقرون به حصول خلع المثا
نه یعنی از جای رفتن مثانه علامتش عسر بول است بعد
از وقوع سقط یا خیر ضربه بر پشت باید چون مثانه تو از
خلع خلل نزدیک مجرب که کند دفع علل خاکستر حلقوم خر
وست چو دهند دافع شود از راه مداوا الحکل صفت کیفیت
میل کردن خاکستر مذکور آنست که هر صباح یکدرم از

وی صلابه

تقطیر البول

وی صلابه کرده بی درم آب تخم کرم رغبت کنند باب
تقطیر البول یعنی چکیدن بول که از سردی بود علامتش حصر
ریافتن از چیزهای سرد است ای کشته گرفتار به
تقطیر البول از اندیشه این مرض دلت اندر هول هر روز
بنا شتا ز نتر و دیطوس میخور درحی یا و میداد این قول صفت
نتر و دیطوس مرکی و صمغ آلو و کتیرا از هر یک ده درم
کندر بازر د و صمغ ناجو دجاوشیر از هر یک هشت در
م مقل ازرق هفت درم اغنتق که معنی آنش در علا
ج ورم الطحال گذشت پنج درم مصطکی و صمغ عربی انجو
ن و اقاقیا از هر یک چهار درم سکنج درم در پانزده
سیر شراب کهنه حل کرده غار یقون بمویه کنداینده و اضا
فه نمایند و زعفران و زنجبیل و دار چینی از هر یک دو در
م سنبل و خردل سفید و عود بلسان و ازخر و قسط و انجدا
ن و تخم کرفس رومی و دار فلفل و جندبیدستر و میعه و سا
ج از هر یک هشت درم سلیخه و فلفل سفید و تخم زرد
ک دشتی و سیری بر ودی کل المهوت الملک و خطیا نه ا
ز هر یک هفت درم شهد آب دو درم سنبل رومی و تخم

کرفس کوهی و کرد بابری و بادیان و گل سرخ و بود
ینه دشتی از هر یک پنج درم انیسون و اکیر و فوه کبابه و
مو و جوز بوا و اسارون از هر یک سه درم هیوفاریقو
ن و فقاح اذخر و سپره سقنطوریون و خصیة الثعلب از هر
یک چهار درم کوفته و بیخته همه را با هم مخلوط کنند و
بکار برند صفت عسر البول یعنی دشوار آمدن بو
ل چون از سردی مزاج بود علامتش عدم تشنگی
و بر جستن نبض است و سفیدی بول است هر که ز
بول کردن دید و دلیل بر سردی مزاج سرد باید و دلیل
بولش [illegible] آید از راه علاج کبریورهٔ ارمنی نهد
در احلیل حرقة البول یعنی سوزاک چون از ریش
کرده باشد علامتش درد کاه کاه بود و چون از قرحه
مثانه بود درد دفعه بار باشد رباعی او را که رسد زردی
زاک الم بند الم از سبب او هر دم باید که خورد شیره
خرفه قند هر روز کاکنج یکدو درم صفت قرص کاکنج مغز
تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و بادام مقشر و رب سوس
و نشاسته و صمغ عربی و کثیره و خون سیاوشان

عسر البول

سوزاک

وکندر

وکندر و ربای وحب کاکنج از هر یک ده درم تخم کر
فس دو درم افیون یکدرم همه را بکوبند و به پزند و با
بادیان سرشته قرصها کنند سلس البول یعنی بی اختیار آمدن
بول چون از سردی مثانه بود علامتش عدم تشنگی و خرو
ج بول بی سوزش است چون در سلس البول کندر دو د
رم و زعفران برابر شش نه افزون و نه کم شاهی بقند سوده پیش
میل کنی آسوده شوی رهی بصحت از غم باب البول فی الفر
اش یعنی بول در جامه خواب کردن چون واسطه غلبه
رطوبت بود بول علامتش سردی نهار و بار رنگی [illegible]
است رباعی در خواب کنی بول چو آن که مدام پرهیز کنی ز کثر
ت میل طعام از مهر ملوا خوردنی از بر شعشعا و انکی دم
صبح دانکی که بنام تابت و دیابیطس که عبارت از آب خور
دن و بول کردن دایمست نسبت ایمرض سوی مشروب
نسبت ایمرض زلق الطعام بود بسوی مطعوم رباعی ای بر
ده به علاج مرضی دایم گر آمده به علم حکمت عالم فرمای که
صاحب دیابیطس را با قیلیه کدو و هند رب حصرم
حصرم غوره است و آتش را بدستور رب ریواج گیرند

سلس البول

بول در خواب

دیابیطس

بول الدم

بول کند وم یعنی آمدن خون بطریق بول چون از ضعف
جگر باشد مایل بودن برقت است علاج باشد چو ضعف
جگر است بوالدم ضعف تواتران زیاده کرده و هردم گرسیر
ه آب زرک خرغوله خوری قوة شود و فزون مرض گر
دد و کم صفت شربت زرک قند سفید نیم من در آب
جوشانند تا بقوام آید و بست درم رب زرک اضافه نما
یند یا آب زرک تازه یک من قند سفید نیم من بجوشند تا
غلیظ شود یا زرک خشک چهار سیر در نیم من آب جوشانند تا
به نیمه آید صاف کنند و نیم من قند سفید دران حل کرده بجو
شانند تا بقوام آید در بیان علاج امراض که خاصه است بر

ضعف باه

مردان ضعف الباه یعنی نقصان قدرت بر صحبت
چون از سردی آلات منی باشد علامتش دشواری
خروج منی است علاج باشی چو ز ضعف ماه دلخسته مدا
م کارت نرسد بوقت صحبت به تمام هر گاه که خاطرت
کشد سوی طعام مغز سر عصفور خور و نیض حمام عصفو
ر گنجشک و حمام کبوتر کثرة الاحتلام یعنی بسیاری انزال

کثرة احتلام

در خواب تولد این مرض از فرط کی منی است علاج در کثرة احتلام

طعام
احتلام خواهی چو طعام بازبره که زنجبیل خور و فرخ حمام از با
بس جا و سبل میکن همه دم هند و ز بار در طب محترز باش

ابنه

مدام ابنه که آنرا علت مشایخ گویند علاج ای علت که
از حصالت معلوم نمود نبود علاج آن مذموم که یکدو
سه بار حب صبرت بدهند موجود شود علت حیض مقعد
م صفت حب صبر سقوطری یک درم تربد و حب النیل و
نیسون از هر یک نیم درم و تخم حنظل و نمک و مقل ازر
ق و کتیرا از هر یک نیم دانگ همه را بکوبند و بیزند و نیم
درم عاریقون بموبنه گندرا انند و باب کرفس خمیر کنند و ا
حبها ساخته در عسل یا چیزی که مشابه آن بود که بغلطا

غذیوط

نند و در برند تا آب غذیوط یعنی علت که چون حاجتش
جماع کنند در محل انزال غایتش دفع شود و این علت
از سستی مقعد بواسطه کثرت لذت علاج هر کسکه از و غذ
یطه گرد و مفهوم بر لوح بیان کنم علاجش مرقوم مکسول کند
چو مارلیش بهر شیاف مرهوج شود صحت علت مصموم
کیفیت استعمال ماذ و آنست که بطریق شاف بکوبند و به
بیزند و به شربت حب الآس خمیر کنند و شیاف ساخته

فتق

برود ارند فتق که بیار فتح مشهورست باب بر صاحب فتق

نزد عقل ست حرام اقبال مرحیات حی الحمام تا باید

علت سهو مذکور زیاده نشود باید بر قاف لشبشش و

قت قیام ورم الخصیه علامتش ورم و موی سرخی آماس

ست و در صفراوی زردی آن باب در خصیه صفرا

چو عیان گشت ورم باید که خوری منضج آن مسهل هم

بسیاری خون بود اگر باعث آن فصد طلب کن که کند جو

نت کم صفت منضج و مسهل صفرا در صداع صفراوی کند

قرحة القضیب

شت قرحة القضیب یعنی ریش ذکر باب از قرحه کسی که از

ذکر وی الم کرد اکه بود پاک ز اضعا ورم فرماکه کند زمنک

سرکه موم و زر روغن گل بحب رمان مرهم صفت ترتیب مر

هم مذکور موم کافوری ده درم و دربی درم روغن گل و پنجدر

م سرکه حل کنند و حب رمان مقلو یعنی دانه انار بریان

کرده و مرتک یعنی مرداسنک از هر یک هفت درم کو

فته و بیخته اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود باب

معظمات الذکر

معظمات الذکر چون رفت بهی بر ذکر از بهر عظیم کرد و عظمت

بدید بار نخ الم و زرفت متیسر نشود بهر طلا مجوی علق را طر

طلی

طلیس را اهم طریق که گذشتن زفت بر قضیب آنست که با

تش یا با آفتاب نرم گردانند و بچسپانند طلا کردن علق که

ولوست و حرا الطین که کرم گل خورده ست در سایه بگذارند تا

خشک شود پس بکوبند و بپزند و بروغن زنبق یا کنجد سرشته

صبح شام طلا کنند باب در علاج که خاص ست در زنان

کثرة الطمث

کثرة الطمث یعنی بسیار آمدن حیض چون از غلبه خون بود

علامتش سرخی چشم و سر روی و پری رگهاست در کثرت

در کثرت طمث چون حمرت عین چیزی نبود چو فصد شد ند

مایع یا رقت دم بغلظتش کر ند بی بسیار شود و سیل دم کرد

و شبیه شد پس و ندی پستان و مغلظ چیز برا گویند که ماده

غلیظ کند چون جریعه و گوشت کاه باب احتباس الطمث

احتباس الطمث

یعنی بسته شدن حیض چون از سده بود که سببش بلغم غلیظ با

شد علامتش سستی اعضا دیر جستن نبض و بهار رنگی قار ور

ست باب چون حیض شود بسته ز افراط سمن باید که کنی بجوع

تهزیل بدن از سده اگر بود پی تفتیح سده مفتحات در ره که

علت سمن فربهی ست و تهزیل لاغری و مفتح چیز برا گویند که

سده بگشاید چون کرفس بادیان باب رتق یعنی پرده که بر فم

رتق

چون از افراط سمن ... مانند علامتش پس ست ...

نوح حادث شود ع هرکه ز رتق ناتوان گرد و زن مرد
شش نتواند که شود ضربت زن مید انکه علاج آن به نزدیک
حکیم ممکن نبود هیچ بغیر از آهن باب تنور رحم یعنی بیش
مدن زهدان علامت وی آنست که درد عظیم در عانه و
ومقعد و پشت و تهیگاه عارض شود و اعضا از یکدیگر گیرد
هرزنکه تنور رحمش گشت عیان باشد جو رطوبت رحم باعث ا
ن از بهر ازاله آتش بتروزی دو سه بار میکن قبلش
غالیه غالیه وان صفت غالیه در خفقان گذشت رجا
یعنی علق که صاحبش بمثابه زن حامله بود از بزرگی شکم و
بستگی حیض وغیر آن چون از باد غلیظ بود علامتش انقطا
ع فتر دن مالیدن از باد غلیظ اگر گشت عیان نومید
مباش بشنو این سر نهان بس دست دهد که در کشش ماه حو
ل یعنی ز دوازده مرض بیچاپا یاز صفت ماه اصول در علا
ج ریح المثانه مذکور شد باب اختناق الرحم که چون از
حبس منی باشد علامتش بر احت یافتن از سیلان
رطوبت رحم در وقت ظهور علت است و فرق میان
او و صرع آن است در ین علت عقل به تمامی زایل

تواءم

رجا

اختناق رحم

نشود دار

نشود

وکف بر دهان نیاید زن را چه شد از حبس منی در زهدانا
ریحی که خون رود بهر چند از ان او را از پای جماع در
پیک وکاه مردی باید قوی پر زور جوان باب
نفخة الرحم یعنی باد زهدان علامتش در روز زیر ناف
و ضرر یافتن از چیزهای بادناک چون عدس ولوبیا
از باد رحم چو مضطرب گردد زن زان نکه بکر دیع
نصر بین بمش باید که بشکل غنچه ترتیب کند چیزیکه بود چوبا
یان باد شکن صفت فرزجه که باد رحم را نافع است ا
نیسون ونان خواه وشبت از هر یک درم سداب نیم
درم بهم بکوبند و بپزند و بعسل سرشته بردارند باب
حکة الرحم یعنی خارش رحم چون از صفرا باشد علامت
گرمی رحم با سایر علامات غلبه صفرا است رباعی
هر کسکه ز بسیاری صفرا بر تن خارد در رحم زن جگر فو
ت زن انگاه بقدر تحوتیش مسهل ده تا زود رهد دلش
به صحت ز خون باب بواسیر الرحم که دانه چند بود بو
بر کنار دهان چه بواسیر رحم عارض زن شد در دم پافند
و طلب کن رگ زن جد انکه رگی واهن دهان رحمش

نفخة الرحم

حکة الرحم

بواسیر الرحم

شقاق الرحم

میکشد رطوبت خروج میشود روغن ۰ تشقق الرحم یعنی شق شد
ن رهدان علامتش در خون آلوده شدن ذکر دو جهت
مباشرت ز انزال رحم شقاق کرده و چو عیان شد المی که د
رنیاید به بیان ۰ سودش دارد ملین از راه دوا لیکن نر
سد کور دو خروج ریم است ۰ آنچ از ریش رحم اگر ز
ن آید انفعالی ۰ ریش که از ریش رود تاب توا
چون پاک شود شد از معده و تنش فرزجه سازد از
کندر کلنار و قنطوریون صفت فرزجه مذکور کندر گلنار
از هر یکی هر یک درمی ۰ و قنطوریون نیم درم همه را
بکوبند و به بیزند و با آب سرشته فرزجه کنند ۰ ورم ا

ورم الرحم

لرحم یعنی آماس رهدان علامتش در جمیع اقسام
عسر البول است ۰ و در بلغمی نرمی آماس است و در
سوداوی محکمی ۰ آن آماس رحم اگر ز خون گشت علاج
فصد صافن همان زمان نافع و آن لحظه که خلط
دیگر آمد سببش نافع باشد اگر دهی و انفع آن ۰ با
ب ذکر داروی که چون زن سر دارد فرزند بوجود

ادویه حمل

رباعی کرا نفحه بعد طهر بر دارند زن ۰ آنگاه رسد بمرد

بر وجه حسن ۰ چون در زنان اگر مرد و زن نیابد آب منود اگر
اگر شود آبستن ۰ طریق استعمال کمونی هیر مایه آ
لست که در سایه بگذارند تا خشک شود پس بکوبند و
به بیزند و لعل با سرشته فرزجه کنند ۰ ذکر داروی که چون
زنان بخورد هر یک کز فرزند نشود ۰ در منع قبول حمل یک
نکته ز من بشنو که نکوتر است ۰ از روی علاج عدن
هرگز نشود زنان ریحانس آبستن ۰ بیان ادویه که فرج را
تنگ دارد و خوشبو گرداند ۰ گر سوده بذر ورد بر دارد زنان چو گ
غنچه شود و برگ آتش تنگ دهن ۰ ور سنبل سوده او ران دخل فی
خوشبوی شود چو نافه مشک ختن ۰ طریق استعمال کردن ادویه
مذکوره بذر الورد سه درم سنبل دو درم بکوبند و به بیزند و ا
نگشت میانی را بآن آلوده کند و در فرج نهد ۰ علامت
انکه فرزند در شکم دختر بود یا پسر ۰ رباعی بشنو سخن ز بو علی صا
حب فن ۰ در عادت که زن بود آبستن ۰ فرزند گرش نرینه باشد
دل ظاهر گردد عظیم ثدی ایمن ۰ اشارت به تدبیر زنان آبستن
گر گوش کنی سخن بوجه احسن ۰ گویم بتو تدبیر زنان آبستن ۰
باید بوقت حمل پرهیز کند ۰ از رگ زدن و داروی مسهل

خوردن بیان تدبیر زنان که دشوار زاید کبیر و چوب دست جب
زن آبستن سنگی که بخاصیت را باید آهن زیر دیک بوضع حمل
اگر باشد زود فرزند بیاید و رهاند باب در بیان علاج
امراض که در پشت و بیرون دست و پای حادث میگر
دد حدبه که حاجتش را کی خوانند چون از رطوبت بود
علامتش گرانی اعضا و سردی موضع است علت ربابی ا
ی از حد بیشه فتق و خم هم چو کمان در پشت قبضه از ورم گشته
عیان ممکن قصب الذریره هر روز طلا تا تبیر مداوای نتوآید
بنشان قصب الذریره نیست و باریک شبیه بچوب لنجد و
کیفیت طلا کردنش آنست که بکوبند و به بیزند و بغسل سیر
شته نیم گرم طلا کنند باب وجع الظهر یعنی در دپشت چون از
بلغم باشد علامتش سردی ملمس و انقطاع بحرکت است از بلغم
اگر شد وجع ظهر عیان باید که دهی هلیله را مسهل آن باشد چو زیر
داشتن بار گران مالیدن روغن گلش نافع دان باب وجع
المفاصل یعنی درد پیوندها علامت آن در دموی و صفرا
وی سرخ و سوزش ردی موضع درد است و در بلغم و سودای
سفیدی و سیاهی آن ربابی چون درد مفاصل تو باشد از خوا

حدبه

درد کمر

درد مفاصل

کی بطریق

کی بطریق فصد از تن برون در خلط دیگر باعث انفجار
ضه شد مجوز بهر تنقیه غاریقون طریق اختیار کردن غار
یقون سفید بموینه کذراینده یک مثقال با شربت بنفشه سرشته
غلوله‌ها کنند و در شربت مذکور غلطانیده بخورند و بر بند و د
ر صفراوی سنای مکی خاصه و پوست هلیله زرد از هر یک پنج د
رم تخم کاسنی نیم کوفته و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و ریای ورد
ک و گل خطمی و سورنجان نیم کوفته از هر یک مثقالی تمر هند
ی و آلوی بخارا از هر یک ده مثقال همه را در سی سیر
آب جوشانند تا نزدیک بهفت سیر آید صاف کنند و در
سیر نیم شیر خشت در آن حل کرده و صاف کرده نیم گرم بیا
شامند و در بلغمی سنای مکی خاصه هفت درم انجیر پنج دد
عناب سپستان از هر یک بیست عدد و تربد نیم کوفته چهار
عنب الثعلب و سورنجان نیم کوفته و بادیان و بنفشه و
تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو درم همه را بجوشانند و صاف
کنند و ده مثقال گلقند عسلی در آن حل کرده نیم گرم
بیاشامند و در سوداوی سنای مکی خاصه و هلیله سیاه
نیم کوفته و پوست هلیله کابلی و افتیمون و رلته بسته از هر یک پنج د

رم مویز دانه بیرون کرده اسطوخودوس و بسپایه و شاه
ویادرنجبویه و شاهترج و سورنجان نیم کوفته از هر یک ده در
م آلوی بخارا و عناب و سپستان از هر یک پانزده عدد هم
را بجوشانند وصاف کرده و ده درم روغن وصاف کنند و ده
مثقال مغز فلوس در ان حل کرده و صاف کرده و ده درم
روغن بادام اضافه نمایند و نیم گرم اختیار کنند باب وجع
العرک یعنی درد و سردن (?) چون از خون باشد علامتش گر
می موضع درد و سایر علامات غلبه خون است از درد سر
ون کسیکه گردید زبون گرد رید نشن خون بود از جدایی تو
ن از راه مدارای تو صحت یابد گردی چو بفصد صاحبش ز
اه نمود عرق النسا یعنی درد رگ که او را قحین (?) و کنگ
گویند رباعی از درد رگ کسیکه گردید زبون تا دم بدنش
لم نکرد افزون خلط که سبب شده است این عارضه را
باید که کنی از بدن او برون باب نقرس که درد بود
در بندهای انگشت پای حادث این علت بیشتر از ماده حاد
رقیقه است رباعی سازم بعلاج نقرست راه نمود با
شد که ازین درد برای برون قی میکن رگ میزن

وجع العرک

نقرس

خون باب داء الفیل یعنی بیماری

ساق پای چو پای فیل (?)

مسهل مخور که ماده صفرا بود بلغم جز رگ گردد علا
متش در بلغمی عدم جراحت است و در سودای جراحت
ای گشته ز داء الفیل جانت محزون هر دم غلط غلیظ با
ی تو گردید فزون خون از تن خود به فصد بیرون میکن
وز غلط غلیظ پاک میساز درون داء الفیل یعنی علتهای
که رگهای ساق پای قوی گردد و بیرون کرده گره
ظاهر گردد چون از خون سودای باشد علامتش سر
خی رنگ مایل بسیاهیست و چون از خون بلغمی بود
سفیدی رنگ مایل بسرخی رباعی گردد چو دل تو از دوا
لی محزون زان بسکه رهی بفصد از کثرت خون کا
هی بستقی که بطریق اسهال میکن ز بدن بلغم سودا
ون باب در بیان علاج تب حمی یوم و سونوخس یعنی تب
یکروزه و تبی که از غلبه خون باشد علامت حمی یوم که
ز غم حادث گردد و سونوخس بعد از غم مفرط است
و علامت سونوخس تب دایمی و سرخی چشم و روی
و عدم بدبوی بول است رباعی از غم تب یومیت چو گردید
قرین شادی طلب مباش زنهار غمین و اندم که

دو ۱۸

سونوخس

حمی غب

پدید گردد وت سوزش نوخس ه رگ زن که علاج نبود ت
بهتر ازین ه باب حمی غب یعنی تب ه صفراوی خواه لازم
باشد خواه دایر علامت ه او تشنگی مضطرب و دردسر و بی‌خوا
بی و زردی قاروره است ه از غب اول خشتر است چو کرد
غم گیرن منوش سکنجبین د نفخش می بین ه در اول اگر طبیعت
قبض بود ه از حقنه مناسبت نماید تلیین ه حقنه که در ابتدا
مناسب است بنفشه و گل خطمی ه وخبازی و ساق نیلوفر
عنب الثعلب از هر یک دو مثقال عناب سپستان ه از
هر یک بیست عدد و مغز کاجیره نیم کوفته ده درم آلوی
بخارا ده مثقال به را در سی مثقال سیر آب جوشانند
تا به ده مثقال سیر آید صاف کنند و سه سیر ترنجبین
سفید در آن حل کرده و صاف کرده و ده درم رو
غن گل اضافه نمایند و بدو نوبت نیم گرم حقنه کنند ه

حمی بلغم

باب سیم حمی بلغم یعنی تب که از بلغم باشد خواه لازم
و خواه نقض و خواه نایبه و مواظبه علامتش نرمی نبض
است ه و کمی رنگ قاروره و گرانی اعضا و قلت
تشنگی و کثرت خواب است ه دوای از تب بلغمی ولت گشنه

نحیفی ه گردیده و غمت بجان نمدیده و قرین ه نافع بود ت
سکنجبین بسیار ه اگر میل کنی شربت افسنتین ه صفت شراب
افسنتین چهار درم تخم کرفس سه درم بلیله نیم کوفته
دو درم بهم را آورده نیم من آب جوشانند تا به نیمه آید
صاف کنند ه و نیم من قند سفید در آن حل کرده بجوشانند ه

حمی سوداوی

تا بقوام آید باب حمی سوداوی یعنی تب که از سودا بود خواه
ربع بود خواه غیر آن علامت تحلیل و نبض و تیرگی بول
و گرانی اعضاست و فکر فاسد رباع چون گرم ز تب شود
کسی را تن جان ه بنگر چه خلط آمده از باعث آنان ه اگر باعث
در ای سودا بود ه فرماکه دهند شربت گاوزبان ه صفت
شربت مذکور گاوزبان بنفشه از هر یک مثقال در یک من
آب نیم بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند ه و بنصف مثقا
ل قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند ه تا بقوام آید هر صبا
ح یک قاشق در هفت قاشق آب حل کرده دو مثقال تخم
ریحان و قدر گلاب ضم ساخته میل نمایند ه باید دانست
که اگر باده حمی سوداوی آدمی بود فصد باید کردن ه و اگر صفرا
وی یا غیر آن بود مسهل که حمی سوداوی را مفید بود خواه آن

سوداء محترق از صفرا بود خواه غیر آن سنای مکی خالص پنج
مثقال بنفشه نیم کوفته و گاوزبان و پرسیاوشان و
بادیان و شاهتره و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو
مثقال عناب و سپستان عدد آلوی بخارا ده عدد همه
را در کاسه آب جوشانند تا به نیم آید صاف کنند و چهار
ده مثقال شیرخشت ده مثقال مغز فلوس در آب حل کر
ده و صاف کرده نیم مثقال غاریقون بموینه بیز گذرانیده و
یک مثقال روغن بادام که صفتش در حمی بلغمی تحریر یافت
اضافه نموده نیم گرم رغبت نمایند غذا آب نخود نیم کوفته
و مرغ جوان و ماش مقشر و دارچینی و اسفناج کنند

حمی دق

حمی دق یعنی دق علامتش تب نرم دایمی و باریکی نبض و بی
رنگی قاروره و برافروختن رخساره بعد از غذا است تا
ثانی اگر از دل رود به دق تاب توان دید و ریه علاج
آن نا توان قرص کافور شیره خرفه قند آب جو ماش
عدس مرغ جوان صفت قرص کافور مغز تخم کدو و مغز تخم
خیارین و مغز تخم خربزه و مغز تخم بهی از هر یک پنج درم
و گل سرخ و رب سوس و طباشیر از هر یک سه درم صمغ

عربی و صندل و کافور از هر یک درمی همه را بکوبند و بیزند
و بلعاب اسبغول سرشته قرصها سازند و هر صباح یک مثقال
در نیم پیاله شیره خرفه که بقند شیرین کرده باشند حل کرده
بیاشامند

ورم اعضا

علاج امراض که بر ظاهر اعضا پدید آید از اماس
ها و تشها و غیر آن ورم عضوت چو ورم کند به پشت پالو
چه دست چه پا و چه بنا گوش چه رود اگر ماده خون بود رگ بزند
بکشاید و اگر خلط دیگر بود مسهل

فلغمونی

حمی فلغمونی اماس بود
در غایت سرخی علامتش تب تیز و درد تیز رگ زدن
ادراک نمود فلغمونی اش رود باید که بحقنه او ری لمبیع فرو
از اشربه اش ساز شراب نارنج از اغذیه اش آب جو ما
ش کند صفت شراب نارنج در صداع صفراوی د
نوشته شد حمره ریح یعنی سرخی باد علامتش سرخی بود که چون
انگشت بر روی نهی مایل شود و بر روی و چون بردارند باز
سرخ شود چون حمره شود عارض کس مسهل حمی تا یک شود
ز خلط صفرا اتی او و در تمام صباحش با تعدیل مزاج شر
بت سکنجبین آب کدو صفت سکنجبین در حمی بلغمی مذکور
شد و کیفیت گرفتن آب کدو آنست که کدو در خمیر گرفته

و در زیر آتش کنند تا بپزد و بیرون آورند و آب که داشته باشد
بگیرند. ورم ریحی یعنی آماس که از باد باشد علامتش انقطاع
بار و سست بخروج ریح. ریحی چو بود ورم ز نفاخ بوده
کز روی لمس و تنازگی باز گرده بمید و در ملطف ز بهر تحلیل
خاکستر گرم کرده بر وی نه. نفاخ چیزی را گویند که از
وی نفخ تولد کند چو لوبیا و ملطف چیزی را گویند که ماده را
رقیق گرداند چون زوفا. ورم رخو یعنی آماس نرم تولد
این علت از بلغم رقیق است. چون با ورم رخو تشنگی
[illegible] نبود که [illegible] مثانه. آنگاه طلا کنی ز حل لطرون
ممزوج با آب مرد یا دولانه. صفت طلای مذکور لطرون یعنی
بوره ارمنی پنج مثقال بکوبند و بو بپزند و بعد چند از آب سرکه
و آب مرد یا آب دولانه و قدری عسل بسرشند نیم گرم طلا
کنند. خنازیر آماس خورد و بر محکم و برنگ اعضا بگوشت
چسفیده. حدوث این علت از امتلا و قصور هضم است
رباعی هر کسکه گرفتار خنازیر شده در مانده آن مرض به تقدیر شده
چون کرده ضماد فلفل خطمی و زفت کارش بره علاج تدبیر شده
صفت ضماد مذکور فلفل دو درم و مقاکل خطمی یک مثقال بکوبند

ورم ریحی — ورم رخوه — خنازیر

و بپزند و زفت دو درم بگذارند و باهم سرشته ضماد کنند. سلعه
آماسی بود به شکل خنازیر اما بگوشت چسپیده نباشد و گاه باشد
که مثال خربوزه شود و تولد این مرض از بلغم غلیظ است. رباعی
هر خسته دلی که سلعه پیدا کرده در دایره خسته دلان جا کرده چون
او را به منعقد کرده طلا آورده بکف آنچه تمنا کرده در ذکر ادویه
منعقده مذکور آهک آب نارسیده و توتیا [illegible] از هر یک [illegible] و
مثقال زرنیخ بوره ارمنی از هر یک مثقالی بکوبند و بپزند دو ده
مثقال روغن گل که صفتش در وجع الظهر مذکور شد بسرشته
نیم گرم طلا کنند. غدد آماسی بود شبیه بسلعه اما از مقدار فندقی زیاده
نشود. غده که بود بسلعه در شکل شبیه چو تعارض کس شود چه جا
هل چو قصیه باید که بالا و بوبندی اسرب بر موضع آن بقول اهل
تشبیه. سرطان آماس بود گرد شکل مایل بسبزی و تیرگی و حوالی
آن رگهای برخواسته ممتلی باشد. رباعی رنج سرطان کسیکه پیدا کرده
کرده اندوه و غمش بجان دل جا بدل کرده و فحش نبود و [illegible]
مساوی نبود در تنقیه سعی کرده و نا کرده باید که تنقیه
وی از تن باید است. جذام که اسد اسرطان گویند جمیع ا
عضا علامتش سرخی رنگ مایل به سیاهی و تیرگی و تنگی

سلعه — غدد — سرطان — جذام

نفس و کرمی فتکی ادرار و بسیاری عطسه و تشنه شدن منفذ بینی
و ظهور عدها است در اعضا، آثار آنکه بود ربخ جزام از که مه
باشد و ضش تن که نیز مرض کرده باشد، چو علامت فزونی دمش
بگشای رگ طبیخ افتیمون، و صفت طبیخ افتیمون سنای مکی
هفت درم پوست هلیله کابلی پنج درم بسفایج نیم کوفته و بنفشه
و بادیان و پرسیاوشان و تخم کاسنی نیم کوفته و بنفشه و از
هر یک سه درم عناب سپستان از یک بست عدد آلوی
بخارا پنجده درم همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید
صاف کنند و پنج درم افتیمون در خریطه کرده در آب آن
مالند تا مزه خود را باز دهد بس بیست مثقال تر انجبین سفید
و ده مثقال فلوس در آب آن حل کرده و صاف کرده و یک
مثقال روغن بادام که صفتش در رجمی سودای مذکور شد اضافه نمایند و
نیم گرم رغبت کنند و غذا آب نخود نیم کوفته و گوشت ماکیان
فربه و زعفران و دارچینی و اسفناج کنند جرب بجیم یعنی آتشک علا
مت وی آن بود که پوست را بخورد بسوزاند و داند که بگوشت
فرو رود و چون خشک شود داغهای سیاه باشند، از حره تن تو
بیرون شود فرسوده، شنو که ابو علی چنین فرموده، باید که پی علاج

زبد شبیه هل و ممزوج کنید بسرکه عفص سوده، نمله یعنی جوششها
ی ریزه که با خارش سوزش بود حدث و این علت از
صفرای حریق لطیف است، باید ای تن که بزور نمله ات شود
ه تشویش تو دمبدم از آن افزوده، صفرا چو برون کنی بمهل
زبد نمله سود نکند و از آتشی آسوده، نفاطات جوشش
بود پر آب شبیه آبله که از سوختن آتش حادث کرد و
تولد این مرض از مصعد مایه و محتبس شدن وی در تحت جلد
است گرد و چون نفاطات فرسوده، رگ زن که هانا زمانا
آسوده، میان شکاف یک به یک را و برو نعیاش رد ای اندر
ما سوده، شعرای که آنرا ذلم گویند چون از غلبه خون بود و علامت
سرخی رنگ است، ای خسته دل تو از ذلم آزرده گشت
از دم ثعبان بوده، یابم بهصت چو بینم ترا انگشت رگ خود
ملین کرده، صفت طبیخی که شرای و جمیع مرضهای دموی را
نافع بود عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد تمر هندی و آلو
ی بخارا از هر یک ده مثقال عنب الثعلب تخم کاسنی نیم کوفته
و تخم نیلوفر و ربای از هر یک سه درم همه را در یک نیم پیاله آب
جوشانیده تا به نیمه آید صاف کنند و چهار ده مثقال تر...

علم
نفاطات
شرا
تا و هم که
آتشک

سقبه در آب الخل کرده و صاف کرده نیم گرم بچونا کنند و غذا عدس
و مقشر واکر، و کشنیز تر فاتن کرده آب لیمو یا غوره یا سرکه با
ت پنج مثقال روغن گل که صفتش در وجع الظهر معلوم شد یا روغن
کنجد و قدری گلاب آمیخته و نیم گرم مالند و صباح بحمام روند حصف
یعنی جوششهای سرخ ریزه که عضو را بگزد چنانکه سوزن میزنند حدوث
این علت از بخارهای غلیظ تیزیه است رباعی از آنکه حصف بود به
در ویش چه شاه باید که بحمام رود و در کار دیگاه و از خارج حمام
رسد فایده اش از غسل آب سرد انشاء الله بنات اللیل یعنی جو
ششهای خورد که با خارش بود و در شبهای سرد بواسطه
بسته شدن عارض شود و چون عارضه بنات لیلیت ناگاه آید بظهور
وا روی مسهل نخواهد و آنکه بگلاب سرکه روغن گل بمالی و
تیغی یا قلا یکه گاه صفت ترتیب ادویه مذکور آرد یا قلا یا تر
ده مثقال گلاب پنج مثقال روغن گل که صفتش در سلخه
مذکور شد ده مثقال سرکه قدری همه را کوفته بهم آمیخته نیم گرم
مالند سعفه معنی جوششی که اکثر در سر پدید آید و از و
ی ریم ظاهر شود بشکل عسل و گاه باشد که رقیق تر بود و گاه
بود که خشک باشد و قسم را که از وی ریم ظاهر شود شیرنج گویند

خصف

بنات اللیل

سعفه

از علت صفرات چو شد حال تباه گر میل به صحبت بود مسهل نخواه
جو شو خورده زراک اشنان با سرکه ضماد سازد و یکه گاه
صفت ضماد مذکور زراک سیاه دو مثقال اشنان پنج مثقال بکوبند
و بو بیزند و با آب سرکه سرشته ضماد کنند بلخیه که از جنس سعفه است
و آن را تنه خورد گویند بلخیه ترا چو عارض آید گاه و رنج الم بجاند
ل باید راه باید که پس از تنقیه از صبر ایارج باسرکه ضماد دریکه
گاه صفت ضماد مذکور اتق ده مثقال در شصت مثقال آب سرکه
حل کرده پنج مثقال صبر سقوطری سوده اضافه نماید و ضماد
کنند فرنگیه یعنی آبله فرنگ علامتش جوشش عضوها و بدنست
در آبله فرنگ ای صاحب جاه بر رغم عدو قوت خود وار نگاه
کم میکن افراط مکن در صحبت می خور به جز طعام بیگاه
هم در آبله فرنگ ای ز آبله فرنگ حال تباه دوست شده ای
وا من صحبت کوتاه در هر دو سه ماه فصد کن کین علت از فصد
شود دفع بوجه دلخواه هم در علاج آبله فرنگ رباعی ور دفع
ترکیه چه درویش چه شاه باید بحدیث بنده نیکو خواه یا از حب کباب
خورد یا از سفوف دود کند جیوه که سخن شد کوتاه صفت حب
هفت
کباب
قلفل چهار مثقال بلیله زنگی سه مثقال کوفته و پخته سیماب

آبله فرنگ

سکرنج

مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو از هر یک
شش مثقال همه را بهم آمیخته کف مالند تا سیماب کشته شود پس چهارده
بخش سازند هر روز دو بخش را غلوله کرده یک بخش را صباح و یک
بخش را آخر روز فرو برند و خود را باعتدال بپوشند تا که
قی صحیح شود و غذا برنج با نمک و نخود سوده و یا نبات سوده و نان
خمیر مایه دار با نمک و پاچه بره و بزغاله و با نمک خورند صفت سفوف
سیماب هلیله زنگی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله و
فلفل از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته سیماب هفت مثقال
شکر شانزده مثقال بهم آمیزند و کف مالند تا سیماب کشته شود
پس چهارده قسم سازند و هر روز دو قسم یک قسم را او
ل روز و یک قسم را آخر روز کف زنند و قدری گلاب از عقب
بیاشامند و خود را باعتدال بپوشند تا وقتی که صحت شود و غذای
مذکور خورند صفت دور کردن جیوه یعنی سیماب ترش مثقا
ل سه بخش کرده هر روز یک بخش را در ظرف آهنی کرده
و نیز بر دامن دود کند و خود را باعتدال بپوشند تا وقتی صحت
یابد و پیش از دود کردن پارچه کرباس بر گرد کریبان بوده
تحریک دماغی نرود و قوت جامی را حمر برسانند تا وقتی صحت شود

غذای مذکور شود خورند هم در آبله فرنگ رباعی از برنج فرنگیات ایجا
ل تباه گویم سخنی در دل خود دار نگاه نزدیک مجربات موافق افتاده
قیر وطی جیوه است بوجه داده صفت قیر و با جیوه قوم نیم مثقال
روغن گاو پنج مثقال روغن به گرده نیز که به آب شسته باشند
حل کرده شش مثقال سیماب کشته شود پس سه بخش کنند چهار مثقال
جدا سوده اضافه نموده کف مالند تا سیماب کشته شود پس سه
بخش کنند و هر روز یک بخش را بمالند و پس گوش و زیر بغل و کش را
ل نرسانند و خود را باعتدال بپوشند تا وقتی صحت شود و غذای مذکو
ر تناول نمایند و اگر جوشش دهان تشویش دهد و چندر و نوجهت
تسکین درد آن که خطمی یا خبازی یا بنفشه یا کدو جوشانیده باشند
صاف کرده زبان و دهان گیرند تا لعاب رفتن دهان کمتر شود
جهت دفع جوشش و سوزش خرفه و تباشیر و سماق باسویه کوفته و بیخته
بموضع جوشش کنند اگر جراحت آبله فرمس شده باشد بامرهم نوره
صبح شام گذارند صفت مرهم نوره موم سفید یارده مثقا
ل در روغن گل که صفتش در وجع ظهر مذکور شد یا روغن کنجد ده
مثقال حل کرده آنچه که بشربه آب شسته باشند در هاون سنگ ساخته
و بیخته و صلایه کرده ده دوازده مثقال کتیرا سفید سوده یک مثقال اضا

نموده وصلایه کنند تا مرهم شود واگر خشکی‌های سفید رنگ به شکل کریون
بر دست یا پای یا عضو دیگر پیدا شود فلفل سیاه را در
در آب جوش نهند و عضو را تا دیر در بخار او دارند
یا آب را در لته طلا کنند قوبا یعنی کریون چون از ماده
رقیق بود علامتش ظهور زرد است رباعی ای از قوبا های
خلاصی جسته جسته تن خویش را از علت رسته از خردل خل ضماد
میکن که شود روباغ دلت نهال صحت رسته صفت ضماد مذکور
خردل تازه پنج مثقال بکوبند و بیزند و بآب سرشته سرکه ضماد کنند
واین ضماد در اوقتی که کریون غایر بود یعنی بگوشت فرو رفته
باشند واحتیاج بان باشد که جراحت کنند اما هرگاه غایر نبوده نباشد
کوگرد زرد کوفته و بیخته و سیماب بکرباس دو ته گذرانیده از هر
یک دو مثقال روغن گاو خالص مرهم روغن پیه گرده بزکه بسته آب بسته
باشند از هر یک پنج مثقال همه را باهم آمیخته کف مال کنند که سیماب کشته
شود سه بخش سازند و هر روز یک بخش را در آفتاب
گرم یا پیش آتش مالیده یکساعت صبر کنند پس بآب گرم بشویند
یا در حمام در خارج حمام بشویند واین دارو جرب خارش
اعضا را نیز مجرب است یعنی کریون خواه خشک باشد خواه تره
مجرب

قوبا

جرب

کردی

کردی چو ز زحمت جرب دلخسته باید که بحمام روی پیوسته
سر رشته صحت بکف خود تا مطلب پیوند توانی مباشرت
نگسسته هم در جرب دانا شده چونکه از جرب دلخسته خود را
ز آب شاهترج پیوسته اخراج مواد کرده به هر طلا کوگرد و قروت
و دهن کنجد جسته صفت طلای مذکور قروت کوفته و بیخته که نرم
یک بدو ساعت آب گرم گداخته باشند و بدست مالیده تا چو
مرهم شود یا جغرات ترش یا دوری یا سرکه سه مثقال کوگرد
زرد کوفته و بیخته ده مثقال روغن کنجد پنج مثقال همه را بمالند
بهم آمیخته سه بخش کنند هر شب یک بخش را بمالند و صباح
در حمام یا خارج حمام سبوس گندم و سرکه مالیده بآب نیم گرم
بشویند حکة الاعضا من غیر جرب یعنی خاریدن اعضا رباعی
از خارش اعضا چو شوی دلخسته تشویش رسد ترا از او
پیوسته پرهیز کن از مولدات صفرا چون تشنه شراب
جلو مغز نسته هم در خارش بی زحمت گرو واه که در بین
منزلگه خاریدن اعضاست ترا بکه از مسهل پی در پی حجام
دوام در ورطه بری بجانب صحت راه بعد از استفراغ
مسهل هر شب آب لیمو یا غوره یا سرکه که بر روغن گل

خاریدن بدن

با کنجد وقدری گلاب بوجهی که در شرابی مذکور شد آمیخته
نیم گرم بمالند وصباح بحمام روند ٥ ثؤلول یعنی زخ تولد این مرض
از ماده غلیظ بلغمی یا سوداوی یا مرکب از سودا است ٥ ور علت
ثؤلول شنو مسئله داری پی فسهم آن اگر حلقه سازی چو
فتیله بهر داغش روشن ٥ ور تمام مرض ترا شود مشکله
مشعله ٥ داحس یعنی کژدمه وآن ورمی باشد نزدیک ناخن که تا
یل باشد ٥ بسرخی و درد عظیم کند ببیت در کژدمه ات بیان کنم قاعده ٥
کز خان شفا بود ترا باید ٥ بیت اگر رگ مسهل خوری میسازد طلا از بیت
که وافیون که بری فایده ٥ ونمل که میان مردمان بدشبل اشتهو
بدترین انواعش آن بود که عور بیشتر داشته باشد باجی دنبل اگر
ت عفی صفت بکشاده و دل تنگی تو رو بکمی ننهاده ٥ تضمید کن از
خردل انجیر مویز گزنید مرض شوی آزاده ٥ طریق ترتیب ضماد مذکو
انجیر تر یا خشک جوشیده و مقشر ده عدد و مویز دانه بیرون کرده
ده مثقال بکوبند تا چون مرهم شود وپنج درم خردل کوفته وبیخته
اضافه نمایند ونیم گرم ضماد کنند ٥ باب خراج یعنی اماس گرم که پخته
شود وریم کرد و باجی هر که فی خراج رگ بکشاده ودر راه
ض واده [illegible] باید که کنی انضماد انجیر بود ٥ از خوردن تلخ تیز

بازایستاده

ثؤلول

داحس

دنبل

خراج

بازایستاده ٥ کیفیت ضماد کردن انجیر تر یا خشک جوشیده و
مقشر شده بکوبند تا مثل مرهم جوهر شود ونیم گرم ضماد کنند ٥
دبیله که اماس بود کرد وشکل بزرگتر از دنبل باجی ناشی ز دو
بیله چون بدرو افتاده ٥ ازو روغنان صبر از کف داده
تضمید کن از بوره صابون عسل کر سر نکند نخوانیش منش
ایستاده ٥ صفت ضماد مذکوره بوره صابون عسل از هر
یک چهار درم بکوبند و بده مثقال عسل سرشته نیم گرم ضماد
کنند ٥ باب آکله یعنی جراحتی که عضو را بخورد علامت او
ظهور سیاهی یا سبزی از جراحت است از آکله هر که
ناتوان گردید هر لحظه افزون شده نشتر رسیده باید که
گل ارمنی بکنی مدام بر گرد جراحتش بود مالیده ٥ صفت طاعون
یعنی اماس سیاه یا سبز یا خاکستری رنگ یا زرد یا سرخ
که در پس گوش یا زیر بغل یا کش ران حادث گردد ٥ بیت طا
عون چو شود عارضت ای غمخواره ٥ صبرت ز دل خسته شود
آواره ٥ خواهی که شود با تو رضیحت بازه نشکاف که غیر این
نباشد چاره ٥ بثور لبنی که بردی خاره معروفست وآن جوششها
ی سفید ریزه بود که چون بشکنند هر آنچه از انها برون آید آب از

دبیله

طاعون

بثور لبنی

هیهات و شکل چو دانه خشخاش ها رسیده تر بهای آنرا که شور
لبنی شد امروز گر دیده از بحرض دلش پر اندوه وگر از پس
تنقیه زحل شو نیز تضمید کنی از صحت آید شکوه باب عرق مد (عرق مدنی)
نی یعنی علت رشته بهای دیده زرشته در دیار اند از
اجزای عمت را شده چون تبیر ازه گر مرتکب داروی مسهل
کردی گر دیتو عهد تندرستی تازه جدری یعنی آبله بچگان علا (جدری)
متش تب دایمی و درد پشت و از جا در آمدن و رخو است
بایه ای جدری گشته بلا گرفتار بنو که چه گفته اند اهل فضلا
سازی چه غذا از بالش کشنیز و عدس و کار دیگر ذرتند ریستج
با لاحصبه یعنی سرخجه علامتش تب دایمی و بد بوی نفس و اندوه (حصبه)
و اضطراب و بیخوابی و تشنگی است و سرخجه بعد روز ثالث
ترشی زنهار مده و گرنه بیمار کشتی و در تنقیه سعی کن بروز اول (کلف)
رگ زن چو دو یم شد اگر تیز هوشی کلف گویند و برشک کنجد
ک خوانند و ضیلان که مشابه کلف بود الا آنکه از جلد بلندتر
باشد و نمش که نقطهای سرخ رنگ بود بر ظاهر جلد حدوث ا
بغرض از کشاده شدن سر رگهاست که در تحت جلد است
گر با مرض کلف و گر با برشی و ر ضیلانی و گر با نمشی تا هر

بلر

تکب داروی مسهل نشوی از جام دوا صحت شربت نخستی
بهق که سفیدی یا سیاهی بود بر ظاهر جلد و آنکه در گوشت (بهق)
نفوذ کرده با استخوان رسیده باشد علامت وی آنست بو
د که چون سوزن فرو بری در موضعش خون بیرون آید
گرد و چو بهق پدید مال وری تیز آب زتند مسهل چه در پی
علت ز علیل رخ نهد سوی عدم و صحت آید بسلامت نم گردد
طلی مراد به تیز آب فاروق است و کیفیتش ترتیبش آنکه
هـ بلور یکمن شوره نیم من بکوبند و بقرع و انبیق کشیده گیرند تا
نند بچکانند یاب برص یعنی سفیدی یا سیاهی که ظاهر بدن و درجه
پست و گوشت نفوذ کرده بود و با استخوان رسیده علامتش
ضد بهق است ای آنکه به مرض نو شبی و در صیف بهار و در
خزان و در دی تا یقا . رض شده قابل دوا اگر بودی بودی
همت ره صلاحی از وی باب مقام هی از ساغر غم مدام و (مقام)
ره آشامی صحت طلب طلا کن از ریبق زیت تا کی بمرض و
ی رهی ناکامی صفت طلای مذکور زیبق یعنی سیماب
سه درم حنای سوده باب دهن سر رشته بنجدرم روغن زیت
بیست درم همه را بهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود

شب در اعضا مالند و احتیاط کنند که بزیر بغل و کشن ران
کثرت عرق
و پس کوش نرسد و در صباح بحمام روند کثرت عرق یعنی عرق
کردن بسیار رباعی انکه ز کثرت عرق میبالی ظاهر شده
زین عارضه ات بدحالی بد بو چو نباشد عرقت میشاید کز
بدبوی زیر بغل
صندل آب غوره برتن مالی صنان یعنی بد بوی بغل حدوث
این علت خلطی است که در چاه حوالی قلب است دوش بشنو زمن آنکه
از صنان در خوابی مسهل خور و برگ سیب آبی با هر نیک توتیا
سوختن باتش
بیا میز با آن باشد که از مرض خلاصی یابی حرق النار یعنی سوختن
عضو از آتش از اکر آتش اگر دست تو سوزد یا پای و دعضو
دگر بگیر کافور بای آمیز بسر که بربخ سار خشک آن تا که در
دار الحیه
زمان طلا می فرمای داء الحیه یعنی ریختن موی باشد که قشر
داء الثعلب
های رقیق بود داء الثعلب ریختن موی با شدید قشرها
باشد پس علامت هر یک درد موی و صفرا وی و سر
خی و زردی موضع علت است و در بلغم و در سوداوی
سفید و تیرگی آنها باشد داء الحیات بدحالی یا خود حد
ث داء الثعلب نالی بهبود نبرد دیت بدید آید اگر بر موضع
شیب غیر طبیعی
آنها پیاز عنصل مالی شیب غیر طبیعی عبارت از سفید شدن

ن موی در جوانیست چون از خشکی باشد علامتش بسیار
ی میل با آب خشکی دهان و لاغری بدنست اهر که طبعی
بود شیب کسی ور راه دوا بود کرش دست رسی چون چر
جعودت موی
طبات رغبت کنند ور عادت اندکی بود نفع بسی افراط جعو
ت شعر ایسیار ی ور هم رفتن موی چون موی زنگیان جوان
از گرمی و خشکی باشد علامتش نفع یافتن از چیزهای سرد
تر چون خرفه و کاهو و متعرض شدن از چیزهای گرم و خشک چون
زنجبیل و عسل است رباعی ترا که بود جعودت شعر بیحد گر د
لش از علاج باشد هوسی کوه روغن با دام و لعاب سبغول
تر روی میمال دست و به هر نفعی صفت روغن بادام د
تشقق شعر
صداع سوداوی گذشت تشقق الشعر یعنی دو شاخ شدن
موی چون از خشکی مزاج باشد علامتش عدم رطوبت
بینی و خشکی دهانست رباعی چون خسته دل از تشقق شعر
شوی گویم سخنی گر سخن من شنوی بامسکه لعاب خطمی آمیز با
هزال مفرط
ل از بهر چنین مرض علاج جست قوی هزال المفرط یعنی
بسیاری لاغری ست خواه سببش کمی خون بود خواه غیر آنها
ای تشنه عیال لاغری بسیاری در راه مداوا کمنت انجانی یا که عنبت

فربهی مفرط

کنند و عمر و لی ٭ با کثرت صحبت نباشد کاری کمی یعنی بسیاری
فربهی تولد این مرض از کثرت رطوبت بسیار است رباعی از
کثرت فربهی ترا بیماری ٭ خود را بر هی علاجی کن غمخواری ٭ چون
عیش در این مرض مناسب نبوده ٭ باید ز تو جام را خط بیزاری ٭

گزیدن مار

علاج گزیدن جانوران لدغ الحیة یعنی گزیدن مار ٭
باشد چو لدغ الحیات غمناکی ٭ گر حامل حلم صاحب ادراکی ٭ فرماکه
به شیشه حجامت بمکند ٭ زان پس که زنند موضعش را

گزیدن عقرب

با کی لدغ العقرب یعنی گزیدن عقرب ٭ هر کسکه رسید ز
عقرب از بی خبری ٭ زخمی که دلت را کند از عیش بری ٭
چون قصد به بهبود بود سیر و نمک ٭ میساز طلا که زه بمقصود
بری ٭ اشارت بانکه خوردن کرفس عقرب گزیده را
مهلک است رباعی ای آنکه به شیوه خورده بردی ٭ گویم
بتو گر بزرگ اگر خوردی ٭ عقرب چو ترا گزد بهر رنگی
که هست ٭ هشدار اگر کرفس خوردی مردی ٭

نیش رطیلا

نیش
رطیلا یعنی گزیدن دلنبه بدترین انواعش مضر است که مثل
مگس بود گرد شمع و چراغ میگردد ٭ انرا که گزد از بهر بهی
باید که سفوف کرده شونیز دهی ٭ و انگاه باب گرم اشخار و نمک ٭

مرهم کنی و به موضع نیش نهی ٭ سفوف دارو که سعد را گویند ٭
که کف زنند یا شربتی از شربتها آمیخته میل کنند ٭ لسع الزنبور

گزیدن زنبور

یعنی گزیدن زنبور که کلیز گویند از جمله خواص وی این
است که چون بر موش مرده نشینند بگردد انرا انجمان زمان
هلاک کنند رباعی انرا که گزد کلیز گر سر بر هست ٭ باید که ز روی د
ست از بهر بهی سیبوش سکنجبین دهی و بس اثر ان بر

سگ گزیدن

موضع زخم در و سرکه بنهی ٭ عضض الکلب یعنی گزیدن
سگ دیوانه این است که چشمش سرخ گردد لعاب از دهان
نیش رفتن گیرد و سر در پیش اندازد و دم در میان
هر دو پا ورده و در زمین کشد و در رفتن مثل مستان
بود و بهر چه رسد حمله کند و آواز نکند و سگان دیگر وی
بگریزد و چون باو رسند تملق کنند بحرکت دم و غیره چنانچه
رسم سگان است ٭ و گزیده سگ دیوانه را بعد از یک هفته
حالتی عارض شود مثل دیوانگی از وحشت داشتن تنهای
و گریزان بودن از روشنای و ترسیدن از هر چه بیند خاصه
از آب رباعی هر که که ترا ازین وحشت جای زخم سگ
دیوانه کند غم فرسای از بهر طلا بیای سیر پیاز انار ٭

علاج زهر خورده

ها خاکستر پاک سبز که بردی افزای علاج کسیکه او را زهر دا
ده باشد زهره سه نوع بود معدنی و نباتی و حیوانی معدنی
چون سیماب و سم الفار و هر دار سنگ و زنگار و زرا
ک و آهک و زره بلور و نباتی چون بیش و بلادر و تربد سیا
و افیون و هر تنگ و نفت زرد و حیوانی چون زراریج و
زهر افعی و زهره پلنگ و سر دم کوزن سبز که در بستان
بعد و زرع سرخ که در دریا باشد چون خصم دهنه شربت
سمت حالی اگر رنج شوی بر او غم یا مالی از بهر خلاصیت به نز
د یک حکیم کافی بود از مخلصه ات مثقالی بخور آب میدان و سم زهر است
و مخلصه تخمی است شبیه تخم گشنیز و طریق اختیار کردنش این
است که یک مثقال از وی نیم کوب ساخته و نیم پیاله آب جو
شانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال قند سفید شیرین
و دو درم روغن زیت یا روغن گاو اضافه نمایند و نیم
گرم بیاشامند و اگر به شیر گاو غذا خورند نافع تر باشد ان
شاء الله تعالی خاتمه با تمام رسید و اختتام انجامید تسوید
بیاض و ترشیح این ریاض بروز [illegible] ماه مبارک ر
مضان سال نهصد و هفده از هجرت نبوی [illegible]

باب [illegible] چون [illegible] که [illegible] در رحم [illegible] سقط [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] ساخته صبح یک [illegible] در سر رحم بگذارند
تا شام و یکی [illegible] شام در سر رحم بگذارند
تا صبح بهمین کیفیت نمایند تا اولاد در رحم
قرار بگیرد و اگر خون از پنبه آلوده بگیرد [illegible] محل [illegible]

بنم سوز [illegible] در سر رحم قرار [illegible] معجون [illegible] حفظ اولاد
در رحم و دفع سقط شدن آن کهربا [illegible] طباشیر [illegible] ورق طلا
ورق نقره ورق [illegible] کشنیز خشک [illegible] مروارید [illegible] مغز [illegible] صندل سفید تخم خرفه [illegible] [illegible] [illegible] زعفران دارچینی
عسل مصفی و قند سفید [illegible] معمول معجون [illegible] هر روز صبح یک [illegible] و شام [illegible] بخورند

ثؤلول یعنی زگیل ... از امام رضا ع در ثؤلول ... سوره ... مرویست ... بهفت دانه جو ... این آیه را بر ان بخوان

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا

رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا

قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا

وَلَا أَمْتًا پس برگیر هر یک از جوها و بر هر یک از ان

ثؤلول بمال انها را پس در پارچه نو ببند و سنگی بر ان ببند

و در کنیف انداز و آن را وا گذار تا این عمل را در محاق

کنی یعنی در تحت الشعاع و نه بصبح و نه بشام [illegible]

بجهت سوختگی آتش [illegible] قدری [illegible]

[illegible] داخل [illegible] و [illegible]

[illegible] کنند مجرب است

اطریلال گیاهیست که تخم او مستعمل است و نبات او مانند شبت بود

و فرق ان بود که گل شبت زرد است و گل او سفید است و تخم او مانند

کرفس بود و رنگ او بکبودی زند بغایت تلخ بود و الحق تخم او بسبز رنگ

زیره بود خلال دان گویند و ان اطریلال غیر مصری بود و مصری کبود رنگ

بود و کی او را اصل الغراب گویند و حرز الشیاطین نیز خوانند طبیعت ان گرم

و خشک است در اخر سیم و تخم او مستعمل بود خاصه در مداوات برص و بهق

تنها استعمال کنند و بعضی بگیرند ان با یک دانگ عاقرقرحا صلایه کرده بعسل آمیخته

بخورند و یک ساعت در آفتاب نشینند چنانچه عرق کنند گاه باشد که همان لحظه

ابله کند و گاه در روز دیگر ابله زند و بلون اصل آید باذن الله خاصه در موضعی

که گوشت دار بود زود تر اثر کند و این مجرب است و باید که این تخم را بعد از

تنقیه بدن از بلغم استعمال کنند تا مفید شود و باید که آفتاب در غایت گرمی

بود و تابستان بود و طریق خوردن ان چند نوع باشد مولانا قطب الدین شیرازی گفته

که اطریلال سوده و تخم شقایق النعمان یک و نیم مثقال عاقرقرحا چهار دانگ

جند بید ستر دو دانگ و طسوج همه را کوفته بعسل سرشته چهار قسمت کنند هر روز

یک قسمت را بخورند و در آفتاب گرم نشینند نوع دیگر اطریلال بجو [illegible] برگ سداب

و پوست [illegible] از هر یک جزوی کوفته و بیخته هر روز سه درم تا پنج روز با شراب

انگور بخورند نوع دیگر هر روز دو مثقال اطریلال سوده بعسل کف گرفته آمیخته

با آب گرم تا پانزده روز بخورند برص بالکل دفع شود دیگر کوفته و بیخته در [illegible]

[illegible] بیند از دیگر از اطبا [illegible] بر این [illegible] بود و پوشیده [illegible]

[illegible] علاج میکرد و ان [illegible] یافت اما بعضی از اولاد ان [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] و این تربیت از اسرار الهی نوع دیگر [illegible]

[illegible] اطریلال [illegible] در ده [illegible] واطریلال [illegible]

دانق لدرهم

مثقال

طسوج

سبب الضرب ... صاحب
توتیا مغالطه است همزه ده
مخزن الادویه در ذیل توتیا

بسم الله الرحمن الرحیم در اسامی علل و امراض از سر تا قدم
صداع درد تمام سر و شقیقه درد نیم سر بیضه درد میان سر بند اله
ا سر او کثافه میشود و روشنائی را نخواهد دوار سرگشتی دائم سدر
سرگردیدن و چشم تاریک شدن و بیفتد سبات خواب بسیار سهر بیخوابی
بسیار سبات سهری ساعتی خواب گران رود و ساعتی بیدار باشند
قرانیطوس برسام گرم لیثرغس برسام سرد صبار اختلاط عقل
رعونت احمق شدن عشق نوعی از دیوانگی است کابوس حالتی است
میان خواب و بیداری چنان فرو گیرد که نتواند حرکت کرد در عرف
از اسباب برگردن گویند صرع افتادن و بیهوشی و کف از دهان
بیرون آید سکته حالتی است که چون مرده بیفتد فالج سستی نصف بدن با
تشنج کشیدن اندام کزاز رو تا شدن اندام لقوه کج شدن نیمه رو و نیم
دهان رعشه لرزیدن دست و پای اراده خدر کرختی عضو اقلاع
بریدن عضو از اندام رمد درد چشم و ورم آن و آب ریختن بحق وردینج
اماس چشم بنوعی که چشم باز نتواند کردن ناخنه رگها با سرخ و سفید که از
گوشه چشم بیرون آید سبل رگها پر خون بود در چشم غرب آماس ربع
در کنج چشم از طرف بینی و اگر شکافته شود ناسور گویند طرفه نقطه سرخ
یا سیاه که در سفیدی چشم پیدا شود دمعه آب رفتن چشم سلاق
سطبری پلک چشم با سرخی آماس و ریختن مژه جساء الاجفان دشوار

گشادن چشم

گشادن چشم غشاوة شبکوری و روز کوری اتساع فراخ شدن مردمک
چشم چنانکه هیچ نه بندد غمزه عاجز شدن از روشنائی تا که چشم نتواند بلند
دوی آواز در گوش طنین آواز تیز تر از دوی اصم کر ثقیل وقر
گرانی گوش رعاف خون بینی خشم آنکه بوی را درک نکند ضفدع آماس
زیر زبان که رگهای سبز و سرخ دارد باشد عطاس بسیار عطسه ضرس
کند شدن دندان سقوط لهاة فرود آمدن ملازه قلاع ریش دهان بخر
بوی دهان خناق ورم گلو زکام رفتن آب از بینی عطسه نزله رفتن
ماده از دماغ ضیق النفس دشواری نفس انقطاع الصوت بر نیامدن آواز
بحوحة الصوت گرفتگی آواز سعال سرفه نفث چیزی که گویند با سرفه برآید
ربو تنگی نفس را که بکتف میزند ذات الجنب ورم حجاب سینه با سرفه و تب
شوصه ورم در میان استخوانهای پهلو برسام ورم پرده که میان جگر و معده
بود ذات الریه ورم شش ذات الصدر ورم سینه ذات الکبد ورم جگر ذات الطحال
ورم سپرز سل ریش شش با سرفه و تب و دق خفقان طپیدن دل غشی بیهوش شدن
با کرب و اندوه تخمه ناگواریدن طعام رفتن درون شهوت کلبی بسیار خوردن
و سیر نشدن بولیموس آنکه آرزوی طعام نباشد اما تن بغذا محتاج باشد فواق سکسکه
جشاء آروغ زلق المعده طعام از معده هضم نا شده برآید تهوع شورش معده و خشم
آرزوی گل و چیزهای بد هیضه اسهال و قی بسیار ذرب فساد طعام در معده
مغص پیچش فقط سحج ریش روده خلفه شکم رفتن زحیر اسهال با درد باشد

را براز بیرون نیاید ایلاوس قبض شکم یا درد در روده قولون یرقان زرد شدن
اندام از سده جگر را در عرف زرد پرمبی گویند یرقان سیاه زردی یا سیاهی
را از سده سپرز باشد استسقا ورم جمیع اعضا و سه نوع میباشد یکنوع زقی
وان ابی بود که در شکم پیدا شود ویکنوع او طبلی است انکه در شکم باد پیدا شود
ویکنوع لحمی است وان بلغم مایی است که در همه اندام منتشر باشد سوء القنیه
ضعیف جگر را گویند واین میل بسوی آب کند واغاز استسقا بود سلس البول چکیدن
بول بی اراده عسر البول بازماندن بول حصر بازماندن براز و یا بیطی آب
بسیار خوردن و بول بسیار کردن تقطیر البول قطره قطره چکیدن بول بواسیر
شوله تی بود بر مقعد بعضی بیرون و بعضی اندرون مفتوح او ان بود که از وی
خون رود ومضموم او ان بود که خون نرود ناصور جراحتی بود که خون وریم دایم
رود فتق چیزیست که گویند میان صفاق ومراق در اید صفاق پوست درون شکم
ومراق پوست بیرون شکم صفنی پوست برون خصیه قیلة الماء الی الخصیه قیلة الریح
باد بسیار در خصیه در اید قیلة الامعاء اگر روده بکیسه خصیه فرود اید عرق النسا رگیست
نقرس درد بند انگشتها اوجاع مفاصل درد بندها حدبه قوز پشت شدن [illegible]
بیرون امدن استخوانها و داء الرکبا رگها سبز و سطبر باشد چنانکه نیز اندر ساق
داء الفیل ورمی باشد در پا مانند پای فیل عرق مدینی رشته تواتر قضیب برخاستن
قضیب بی اراده غندبوط مرضی بود که در حالت جماع براز بیرون اید ابنه
خارش مقعد تا که با او جماع نکنند باز نه ایستد رجا البساتین دروغ [illegible] پدید کرده

بچه باشد

بچه باشد رتقا زنی را که او با جماع نتوان کرد بسبب چیزی که سخت در رحم
او باشد قرسیموس [illegible] از مباشرت سیر نشود خواه مرد و خواه زن حمی تب
وان حرارت غریبه بود که در دل شعله زند از رگها جهنده بهمه اعضا رود و همه
تن را گرم کند حمی عفونی آنست که اول خلط گرم شود بعد از ان بدن گرم شود
حمی دقی ان بود که اعضا اصلیه را گرم گرداند و بعد از ان اعضا گرم شود حمی [illegible]
ان بود که بسبب هوای سرد یا در امدن آب سرد پیدا شود حمی یوم تب یکروزه
بسبب ورمی یا غمی یا وهمی یا فکری یا فرحی یا غضبی و یا جوعی یا عطشی
یا فزعی یا تعبی یا وجعی یا غشی یا سده یا مانند ان پیدا شود حمی غب تب
صفراوی یک روز در میان شطر الغب تبی که مرکب از بلغم و صفرا بود و هر روزه
اید یکروز سخت و یکروز اهسته حمی محرقه تب سخت صفرا باشد حمی مطبقه تب
دایمی خونی حمی لثقه هر روز اید اول لرزه و لرزه بعد از ان گرم شود و ماده
ان بلغم بود که در عروق متعفن شده باشد حمی ربع فضی تب لرزه را گویند [illegible]
[illegible] بدن حصبه بثور خرد سرخ بود که در اول مانند گزیدن کیک بعد از ان
جدری ابله که نو نوکان گویند یا تب و یا تب حمی باشد [illegible] خمیازه گشودن
تمطی خود را یازانیدن فلغمونی ورم خونی ماشرا آماس در سر و روی باشد
انفیاس تبی که بیرون گرم و درون سرد باشد لیقوتیا تبی که بیرون
سرد باشد و درون گرم باشد حمی غشی تبی باشد که بیهوشی شوند و دیر
بهوشی ایند حمره آتشک سعفه ریشی که در سر پیدا شود را در عرف [illegible] گویند

نار فارسی بثرها باشد خرد با آب و خارش و حرارت خوب بود سرطان آماسی
بود سخت و در وی رگهای سبز بود چون دست بر وی نهی گرم باشد
اول بقدر نخودی باشد بعد بزرگ شود و اکثر در ران در پستان پیدا
شود چون ریش شود به نشود خنازیر ورم صلب بود که اکثر آن
در گردن پیدا شود خراج نوعی از دنبل است سلعه غده‌ای بود
در میان پوست و گوشت و درد و ریم نکند قردون سخت بود
که از موزه در پا پیدا شود و بیله هزارچشمه گویند طاعون آماسی
بود با حرارت و خفقان و گرداگرد آن سبز و سیاه شود جاورسیه بثرهای
خرد باشد که در روز زیاد شود لفافه آبله که درون وی پر آب باشد
شری آماسهای با خارش اکله جراحتی که گوشت را خورد و فاسد کند
ورم رخوه آماسی بود که سست باشد چون دست بر آن زنی عمیق
حوشنا برآید جذام ضعف که موی ابرو بریزد و آواز گرفته شود
و آواز تغییر کند قروح جمله ریشها را گویند جراحت آنچه ریم نکرده
باشد ام الدم جراحت شریانی را گویند شریانی رگ نبض را گویند
انفجار جراحت اورده را گویند و اورده رگهای پر خون را گویند داء
الارنبه و دیرته سبوسه سر را گویند داء الثعلب ریختن موی ریزه
داء الحیه ریختن موی بر طول اقرع آنکه از سر تمام موی برود
تمریط ریختن موی تجعید چنگله شدن موی تبسیط هموار کردن موی

تشقق شکافته شدن موی تناثر پراکنده شدن موی کلف داغهای سرخ بر روی
نمش نقطهای سرخ بر اعضا بهق لکههای سفید و سیاه باشد سلطعه نوعی از شیرینجه است
که از وی چیزی بر دارد اید بلغجی ریش خورده تقرح القطاط ریشی را گویند که از بسیار
خفقانی بجا رساند اسنان الفار کنده شدن پوست زیر ناخن ثالیل آزخ
حیف جوششی که از خون و گرمی بهم رسد خنان بوی بغل قوبا و بربون کمی و
نباتات الیل خارشی با بثرها در شب پیدا شود و شیم نقشهای بر اعضا سوزان
سازند باد شنام بثرهای خرد که بر روی بود با خارش و سرخی و این مقدمه جذام بود
فصل در اغذیه و اطعمه که مناسب هر ضعف بود از سر تا قدم غذای که در درد
سر گرم بکار آید پست جو و گندم با آب یخ سرد کرده و نانی که از گندم تخم باشد
با آب انار یا سرکه یا آب غوره و دوغ و هندوانه و مغز خیار و خرفه بخورند و اگر
خواب کم باشد سلق و خس و خیار و آب انار یا زرک یا غوره با بیرخورد
غذای که در درد سر گرم باده کشته زردآلو و آلو را تر کرده خورند و اگر خواهند
که شکم زیاد بیاید یک سر شربت سقمونیا در شربت بنفشه یا سکنجبین یا دوغ
گاو یا آب عو نبات حل کرده بخورند و کشنیز خشک در طعام خوردن و بو
کردن نافع بود غذای که در درد سر سرد مطنجن و قلیه با ادویه گرم بخورند خردل
و گوشت جانوران خرد و گوشت مرغ و گوسفند با فلفل و دارچین مناسب بود
و اگر شکم قبض باشد نخود آب یا چغندر و خردل و سکنجبین عنصلی و گوشت خرگوش
قلیه و کباب کرده با زیره و کرویا و سداب بخورند مناسب بود غذای که در درد سر حار

در اغذیه

را از خشکی باشد زرده تخم مرغ نیم بخته و آب بره از زنان است و روغن بادام و ماء اللحم
را از گوشت کردن زغال کرند و آب اجاص بروب ناشسته خوردن مناسب بود
غذا با در دو سر بعد از فالج گوشت بره و مرغان فربه با میوه‌ها یا خوشی و ترهای خوشی
بریان کنند و بخورند و چیزها با خوش بو کنند غذا با صرع و فالج و لقوه و سکته و تشنج
و رعشه و امراض سرد دماغ قلایا و مطنجن و کباب با ادویه تیز و شوربا عسل
و روغن خورند و گوشت پرندگان کوهی و گنجشک و آهو و گوشت بز مناسب بود
اما گوشت بز با ادویه گرم و تیز و پسته و جوز و مویز و چلغوزه و انجیر موافق بود
اما در سکته نان گندم خشک کرده در ماء العسل بخورند و گوشت جوجه و گنجشک
و چکاوک با نخود سیاه و روغن جوز پخته بخورند اما در لقوه سه روز آب
عسل بخورند و با عسل آب بخورند و گوشت پرندگان خرد با نخود سیاه و عدس
و زیره و شبت و گوشت صید با ادویه گرم خوردن مناسب بود اما در تشنج
نان تر با عسل و نخود آب و شبت و خردل و گوشت و اگر قوت نباشد گوشت
کبک و چکاوک و تیهو و مغز خرگوش و عدس و فلفل مناسب بود غذا با
مالیخولیا گوشت بزغاله و جوجه و بره با کشک جو اگر تب با حرارت باشد قلیه
کدو و خسی و بادرنجبویه و ملوخیه با ماش و ماهی تازه خورند مناسب بود
و در افراط حرارت خربزه در شکر و خشخاشی و نان میده و پالوده شکر با روغن بادام
و زرده تخم مرغ نیمبرشت و مویز منقی و کشمش و مغز بادام و انجیر مناسب بود
و اگر تب گرم و بیخوابی و هذیان باشد سبوس از آرد میده و القناع و صندل
دوست گرفته

پوست گرفته و قطعه را القناع او حرارت و گشنیز تر و کاهو و روغن
بخته بخورند با کدو پخته و مغز بادام مقشر سوده و گشنیز خشک بریان کرده
بر روغن بادام با سمسم شبنولکم پخته بخورند غذا با برسام اول سکنجبین با پوست
بیخ کاسنی و تخم او خوردن مناسب بود بعد از آن گوشت کبک و جوجه بخورند
و اگر سرفه و ضعف معده نبود سکنجبین بخورند و اگر کدو و خسی و خرفه و خیار
و ماش مقشر خورند مناسب بود و اگر صفراوی باشد آنچه گفته شد با انار و ماء
و سیب و ریباس خورند و اگر دموی باشد آلوی سیاه خوردن لایق بود
و در اقراع مغز سر بزغاله و گوشت خروس خصی کرده بخورند و از ادویه گرم و تیز
احتراز باید کرد غذا با در چشم و سبل و جرب شکر و روغن بادام با سمسم با
جوش بنده نان در او تر کرده بخورند و سمسم مقشر و نان شسته مناسب بود
و اگر ترش بخورند شیر برنج مناسب باید امتحان را ترش خالص مضر بود آلو
و سیب و عناب و شفتالو ترش و باقلا و آنچه بخار را از دماغ برد آلات ننند
اسبغول با جلاب و آب انار با پوست جو و شکر و گشنیز خشک با شکر و گوشت
بزغاله و مرغ و دراج و سکنجبین که سال مناسب بود اولا آن بود غذا اکثر خورند
غذا با خون بینی غوره با انار با قلیه از شبت و سماق و عدس خوردن مناسب
بود شیر برنج با زرچوبه بنده بخورند مناسب بود مغز سر مرغ بر مناسب است
غذا با قلاع آنچه از حرارت بود باید ترشی و غوره و ریباس سیب ترش
و شاه توت و دولانه و جوجه مرغ و سماق و عدس و ماهی و گوشت گوساله

غذا با برسام

غذا با در چشم

غذا با رعاف

قلاع

و دراج و درکرکه منده باشند مناسب بود این غذا از امراض حاره دهان
خناق (margin)
خناق شده بین مفید بود غذا با خناق گرم پرهیزه از آب سنبوسی و کشکجه با روغن
بادام و اسفناج و خبازی مفید بود و در خناق سرد پرهیزه از عسل و فانیذ
و شکر و شیره اصل السوس و مویز دانه بیرون کرده و نشاسته و خبازی و سبزی
درد دندان (margin)
عناب و انجیر و روغن بادام و زرده تخم مرغ مناسب بود غذا با درد دندان
که از سردی بود فالوده عسل با زعفران و ادویه خوشبو دار نیز باشند بخورند
نارچیل و جلغوزه و جوز هندی بید و خرما با اندکی شراب بخورند و آب عسل
زکام و نزله (margin)
با ادویه خوشبو در دهان گیرند و عسل و فلفل بمالند غذا با زکام و نزله
کشکجه با شراب خشخاش و روغن بادام و آب سنبوسی و خشخاش در روغن
کوده و با قلی و روغن بادام در زکام و نزله گرم مفید بود اولیتر آن بود که
که گوشت نخورند و غذا کمتر خورند و اگر از ماده سرد بود پرهیزه از آب و عسل
و سبوس گندم و روغن بادام و انجیر و اصل السوس جوش بنده با شکر و نبات
مربا و فانیذ و مغز بادام و مویز منقی و شلجم و جوز و پیاز پوست کرده
مناسب بود در اواخر گوشت جوجه و بزغاله بکشکجه و مغز نان میده با شکر
سعال (margin)
و خشخاش مناسب بود غذا با سعال با قلی گوشت بنده و آب آن با روغن بادام
و نان ترید کرده بخورند و پاچه و کشکجه با چوجه مرغ بخورند و اگر تب باشد
از مرغ پرهیز نمایند و سرفه خشک به لوزینه و پالوده که از نشاسته و شکر
و خشخاش و روغن بادام سازند مفید بود و در سرفه که بهیج بلغم باید پرهیزه

ارارد باقلا

ارارد باقلی و روغن بنفشه و آب انار شیرین و پاچه و روغن کدو و پرهیزه
از لعاب تخم کتان و لعاب اسبغول و نشاسته و شکر و روغن بادام مفید
بود و در سرفه ای بلغم کهنه بسیار آید غذا کمتر خورند شوربا گرم و گوشت
فربه و مغز پسته و اندکی فلفل و گوچه گندم با فانیذ و اندک دار چینی خوردن
مناسب بود گوشت خرگوش و جانوران پرنده و کوهی و صحرایی و با دام و عسل
و انجیر و فرنیه جلغوزه و فاق خربزه شیرین و لعاب حلبه و شکر مفید بود
پیاز که در تنور او بخته تا تخم شود پوست کرفه بخورند و اگر با روغن
نفث الدم (margin)
بادام بخورند بهتر باشد غذا با خون آمدن از حلق پاچه و شوربا با او زرده تخم مرغ
جوش بنده و آنچه از نشاسته و خشخاش پزند مفید بود و برگ و شاخ خرفه فاینه و آب
و آب با در و روغن و حامض ریبی خوردن سود دهد کشکجه و عناب و عدس و ابلیه
و شیرکا و جوش بنده ماهی پزیر تازه بنمک و گوشت دراج و تیهو و چرز
فایق بخته و سیب و حب الآس و خرنوب موافق بود و خرنوب و نشاسته و عدس
سل (margin)
مقشر هریسه بریان کرده با گل ارمنی بخورند غذا با سل شیر از همه بهتر بود
اول شیر زن بود آنگاه شیر خر بود آنگاه شیر بز اگر تب نباشد بخورند و اگر
تب باشد کشکجه و روغن بادام و نشاسته و شکر و خشخاش مناسب بود
و اگر خواهند که روغن چرب نباید عوض نشاسته کشکجه و عوض خشخاش بادام
کنند و لعاب تخم اسبغول و لعاب سپستان و نان میده و آب گندم و جو و با قلی
و خبازی و بقلة الیمانیه و کدو و برنج بخورند مناسب بود کشکجه و شیر طان ازرب [?]

ذات الجنب
خفقان(?)

و ماهی تازه و مرغ جوان و پاچه و تره با چربا بز و مغز سر بریان کرده مناسب بود
غذا با ذات الجنب اسفناج و قطف با اسفناج رومی است و هریره از تخم خیار
و کدو و خیار و بادرنگ یا چکر و روغن بادام پخته باشند مناسب باشد اگر غذا با
قوی‌تر خواهند ماهی تازه خورند و بعد از آن که تب گذشته باشد سکبا و شکر با نان خورند
و مرغ جوجه که با اسفناج و روغن بادام پخته باشند و تخم مرغ نیم برشت مناسب بود
اگر حرارت بسیار نباشد اسفناج با قطف یا خیار زه یا پیاز با روغن بادام یا سمسم
بریان کرده و اندکی آب کرفس انداخته تخم کنند و کشنیز خشک با عسل یا مخلوط(?)
نان ترید کرده بخورند غذا با خفقان اگر گرم بود از انار و ریباس و ... سازند و از سیب
و آبی و نعناع و کشنیز و گوشت جوجه مرغ و کبک و بزغاله و بره شیرخواره و ماهی خورد
تازه مناسب باشد و اگر از سردی بود قلیه و مطنجن با قرنفل و دارچینی و مشک
و بادروج و نعناع و فرنجمشک باید داد غذا با کم شیر زنان که کم شیر باشند با بز
با بادیان با شبت و چغندر و کرفس تر تخم ابهل با بز در شیر انداخته بخورند و هریره
از کشک جو و آرد نخود و گندم و حلبه و تخم بادیان با شبت خورند و مغز سر گوسفند و بره ماهی
تازه و گوشت بزغاله خورند

۲ تخم پخته باشند مناسب بود و اگر غذا قوی‌تر خواهند ماهی تازه خورند بعد از آن
از تب گذشته باشد سکبا و شکر با نان خورند و مرغ جوجه که اسفناج و روغن بادام
و تخم مرغ نیم پخته مناسب بود اگر حرارت بسیار نباشد اسفناج با قطف
یا خیار زه یا پیاز با روغن بادام یا سمسم بریان کرده و اندکی آب کرفس انداخته

خفقان حاره

پخته کنند و کشنیز خشک به نمک اسفیده‌بانان ترید کرده بخورند غذای خفقان
الخ گرم بود از انار و ریباسی و حماض سازند و در وی آب سیب و آبی و نعناع
و کشنیز و گوشت جوجه مرغ و کبک و بزغاله و برهٔ شیرخواره و ماهی خرد تازه مناسب
باشد و الخ از سردی بود قلیه و مطجنه با قرنفل و دارچین و سنبل و مشک با دروج

بارده

و نعناع و فرنجمشک باید داد غذا آنکه شیر زنان زیاد کنند شیر گاو و یا بز با بادیان تر
با شبت و جرجیر و کرفس تر و تخم اینها را نیز در شیر انداخته بخورند و هریره از کشک جو
وارد نخود و گندم و حلبه و تخم بادیان با شیر خورند و موزی و گوسفند و بز و ماهی تازه
و گوشت بزغاله و جوجه مرغ فربه و شلغم مناسب بود ترنجبین با شیر و روغن سمسم
مفید بود و زرده تخم مرغ نیمبرشت نافع بود غذا با امراض معده اگر بلغمی باشد اطعمه

امراض معده

از ترب و شبت و کنگر ذوسازند و ماهی شور و شاخ کبر و ایلام و سکنجبین
بخورند اگر صفراوی باشد اطعمه از سرمق و اسفناج الت و شوربا باچه و ماهی تازه
و سکنجبین شکر با آب جو پخته و حلوای ترنجبین و روغن سمسم و گوشت بزغاله و
شوربا با گوشت لحم و اگر لاغر و فربه باشد و اگر ضعیف باشد گوشت کبک و دراج و
جوجه مرغ و بزغاله و برهٔ شیرخواره با انار و غوره و سیب و آبی موافق بود و اگر حرارت
و یبوست باشد آب جو با شیر یک پخته بخورند و ماهی تازه و خروس خصی فربه بخورند
و اگر برودت باشد آب نخود و اطعمه که در وی داروهای گرم بود موافق است
زیره و صعتر و گوشت گنجشک و قلایا خشک و گوشت قدید و کباب مرغ یا دراج
با فلفل و زنجبیل و نمک و غذای شور و پسته و نخود شور مناسب بود زیرا که او دفع تخمه

ولیر و یبانی

ولیر و یبانی در معده کرده اشتها آورد و سرکه معده را ضعیف کند و در هیضه
چیز کمتر خورند جوجه مرغ بریان با آب غوره و نار دانه و نعناع و کرفس و حماض موافق
بود غذای فواق فواق از حرارت قلایای گرم که در وی ادویه گرم بود بسیار مناسب
بود و سداب و نعناع مفید بود فواق خشک را هریره چرب رقیق خورند و روغن
بادام در دهان گیرند و آب خنک در دهن نگاه دارند و نخورند غذای تشنگی بدان

عطشی

که تشنگی کاذب آن بود که چون صبر کنند بر تشنگی دفع شود و اگر صبر نکنند زیاده شود و تشنگی
کاذب را زیره با شکر خورند و اگر تشنگی صادق بود گوشت جوجه مرغ و اسفناج و کدو
و گوشت بزغاله و امرود چینی و تخم و شاخ خرفه و خربزه تشنگی را ساکن کند و اگر از بلغم
نیست اگر گرم نباشد سرکه و آب غوره و قاق زردالو و خرما با هندیب و برف اگر در راه
نگاه دارند مفید بود غذای امراض جگر الخ گرم بود آب جو و گوشت دراج و جوجه مرغ

امراض جگر

و بزغاله و شکنبه گوساله و ماهی تازه و عدس و کدو و نار دانه و زرک و کشنیز تر
و کاهو و اسفناج و خرفه و ترشیها که قابض نبود مفید باشد و کشوث و عنب الثعلب
و سکنجبین ساده سود مند بود الخ از سردی بود قلایا و بریانها با تخمهای گرم و گوشت
گنجشک و دراج و کبک بریان کرده با زیره و دارچین و فلفل بخورند و حلوای از عسل
و روغن جوز و زیت سازند نیکو بود و در اطعمه کاسنی تر و تلخ و ابکامه اندازند
و هریره که از حلبه و تخمهای گرم سازند مفید بود ترب سده بگشاید و جگر را قوت
دهد و خربزه سازد و پسته و نانخواه خوردن مفید بود خوردن زیره موافق درد جگر
سرد و گرم در اینها اغذیه اگر ترشی اضافه نمایند در جگر گرم را سود دهد و اگر
شیرینی زیاده کنند در جگر سرد را مفید بود غذای امراض سپرز زیره با شوربا

امراض سپرز

کوکاسنی وکاهو انداخته باشند وسرکه یا کبر وانجیر سرکه تر کرده وکبر در اطلو وسکنجبین
رزشی کرده وبیشتر تخم خرفه وقبارث وبرک حماض وشاخ ترتاک سرکه تر کرده
وحب الخضرا وزیتون اما وترب سرکه وخردل یا چقندر ویا دنجان با سرکه خوردن
مناسب باشد بهترین ابها مطبوخ اب باران بود غذای استسقا اول ان بود
که کم خورد واکر در اکل متوسط بود از نشیمن یک ان طعام را در حالت صحت عادت
داشد زیاده نباید خورد اکر بیشتر خوردن عادت داشت ده یک زیاده نخورند
ودوزمان زیره وکرویا وجوانی انداخته خصوصاً در استسقا سرکه واب با سرکه
بجوش نند تا نیم بماند خشک ساخته بخورند ومصر برابر نان اب زیاده نخورند
ودر استسقا یکرد نان خشک خورند واکر بیمار ضعیف باشد کوشت گنجشک
ودراج وتیهو با زیره وشوربا دارچینی وکرفس بسیار انداخته واندکی سرکه
خورند واکر استسقا گرم باشد مزوره از سرکه وشکر واب زرک وحصرم وکاسنی
انغدار خورند وارسد رمق سنخا زیاده نخورند وسرکه شیرین نخورند وزیره با کوشت
تیهو با وزرک در همه حال نافع بود غذای یرقان مزوره با واش انسخه
از زرک وترشی ترنج وکوشت بزغاله وزراج وجوجه مرغ یا دوغ تخم خس
وکاسنی وکشوث وحماض برب وسرکه وماهی تخته خوردن سودمند ایق
داروناجوش بینه سربی دران داشتن مفید بود وماهی زنده خرد فرو کردن
اوصا الستجوه شکر ودوغ یا انار ترش وقیار واشقیان مفید بود وشکر کرسالی
وکوشت کاو یرقان را نافع بود زیره با کوشت جوجه مرغ وپیاز وبخته
واب کما با ترش وکلاب وترب وچقندر وکرنب مفید بود چون ازین

استسقا

یرقان

اغذیه

اغذیه معده بر کرد دفع کردن مناسب بود غذای اسهال اکر صفراوی باشد پوست
پوست جو با صمغ عربی وطباشیر با رب سیب یا اب انار یا دوغ صاف یا دوغ
کرده انار وزرک وغوره ومغز بادام وجو بریان کرده با پوست بکوشت مرغ بر بند
اما مرغ را یکبار بجوش نند واز اب بیرون اورده باز بجوش نند سیب وابی
وکشنیز خشک انداخته واکر در معده صفرا تولد کند جاورسی مقشر با رب صاف
پخته با بلوط که با سرکه پخته باشند چربا کرده خیز پخته وسماق بریان با شیره
بخورند غذای زلق الامعا مزوره از سرکه واب غوره وسماق بکیرند بلکه
پوست جو لطف ان جاورسی مقشر همه را مثل کشک جو جوش بینه وسماق
کنند قدری روغن انداخته بخورند نوع دیگر جاورسی مقشر بکشند نه روز
در اب ترکنند وجوش بینه بخورند واکر زلق الامعا از جهت بلغم ورطوبت
باشد غذاها خشک مناسب بود چون پوست سنجد وپوست دانه انار
وخرنوب شامی وکشنیز خشک بریان کرده وپوست ابی وسیب
وصبا الاسی وبلوط وپوست امرود ودر جهت وپوست کندم وجو
خشک کرده باشند وبادام پوست کرفته بریان کرده وکوفته با ابوب فالیق وجاورسی
وبرنج بریان کرده با چربا کرده بخورند مفید بود واکر بیمار ضعیف باشد کوشت
پرندکان با سرکه بریان کرده چون کبک وتیهو ودراج وکنجشک با رب سماق
وانار دانه مفید بود ومویز وباقلا یا زیره در سرکه تر کرده بخورند قطع کند غذای سحج
جاورسی وبرنج وجو پاکرده بزغاله مغز بادام با پوست بریان کرده با چه برنج بریان کرده
وبادام خشخاش با ب سوده هر بره از پوست جو بریان کرده وبادام و

اسهال

زلق الامعا

سحج

اسهال دموی

بآب سوده وانند که سیر و چرب کرده بز و کشنیز خشک بریان کرده وانند بکوزیره سرکه
تر کرده و بریان کرده بخورند مفید بود غذا با خون امدن از شکم را نافع بود
مویز با دانه و نار دانه کوفته و گوشت کبک و دراج و تیهو بخورند اگر تب
نباشد و نار دانه در اب غوره تر کنند و خشک کرده با پشت سنگ تاب بخورند
یا با ماست واغ کرده بخورند و در سیخ همه گوشتها مضر بود اگر تب باشد و اگر
ضرورت باشد باچه و شکنبه بخورند و اگر چاره نباشد کبک و کشنیز خشک بریان
کرده و رب ریباس و رب سیب و رب ابی و رب تخم مورد و لیمو و … بخورند
عظیم نافع بود و اگر بیمار ضعیف باشد و شکم بسیار رود گوشت کبک یا جوجه مرغ
و چکاوک بخورند بهتر انست که کبک را پوست کنند و پاره کرده بشویند و بریان
کنند و اب انار دانه و مویز کوفته در دیگ انداخته کشنیز و زیره و فلفل اندازند
و اگر ترشی خواهند مویز را تازه اندازند و اگر ترشی خواهند نار دانه زیاد کنند و گرم
بخورند و نانی که با اب لوبیا و شکم بادام بکر … چرب کرده بز و کشنیز تر بار … میوه
خمیر کنند و نان بخته گرم بخورند نوع دیگر تخم مرغ و چربا برابر … خمیر کنند نمک
باعتدال اندازند بخته گرم بخورند نوع دیگر در سیخ زمستان بگیرد دنبه و بگدازند و جگر
قیمه کرده در روغن دنبه اندازد و بریان کنند باعتدال و هفت روز بخورند و اگر مزاج
گرم باشد عوض دنبه چربا بز کنند غذا با دافع قولنج گرم طعام و شراب هیچ نباید خورد

قولنج سرد

تا تحلیل یابد بدانکه ابتدا الشوربا کنند و نان و گوشت اصلا نخورند … باید گوشت
چکاوک و گنجشک و بره و فاخته و خروس پیر با سیر و پیاز و دارچین و زنجبیل
و صعتر و زیره و شوربز و نمک بسیار بخورند بعد ازان نان خروس رسیده با زیره و کرویا

ونخواه

و نخواه بخورند و دهر بره از اب لبولبی و مغز معصفر و فانید و حلبه و تخم مرغ نیم برشت
و عسل نافع بود و چربا گرم کرده بخورند و انجیر و مویز سفید و نارجیل و جلغوزه و فانید
و جمیع اغذیه خوردن مفید بود غذا با دفع قولنج گرم از سبب ریح غلیظ بود دنبه و کرویا
و زیره و صعتر خصوصا سداب نافع بود و اگر قولنج گرم و ثفل خشک باشد شوربای
چرب خورش مثل شوربای بره شیرخواره و کبک و جوجه مرغ فربه و روغن بادام و …
و شوربای اسفناج و خرفه و … و بیلاب و چغندر و هلیون و کنگر زد و روغن گاو
با شکر بخورند و نوع دیگر انکه خروس پیر را انقدر دوانند که بیفتد بعد از ان گردن
بکشند و پاره پاره زنند و استخوانهای او را بشکنند با شبت و زیره و صعتر و نخواه
و اسفناج و کرفس و نمک چندان بجوش دهند تا مهرا شود روغن بیدانجیر با روغن گاو جره
بر بالای ان برزنند و شوربای انرا بخورند و شراب انجیر بخورند نوع دیگر بگیرند
ده برابر ان اب اندازند و بجوش دهند تا مهرا شود و شب بگذارند و بامداد صاف
کنند و نصف اب انجیر را فانید انداخته بقوام اورند و در قولنج گرم فرمایند

حب القرع

و شکر اندازند غذا با حب القرع غذا از خشک باید داد قلایا و مسمنه و ابکامه و کبر و صعتر
و انجدان و گوشت صید تازه و گوشت کبوتر و نخود اب و ترب و خردل و سداب و کرویا

بواسیر

و هر که کهنه و اب شور و اب کوکرد مفید بود غذا با بواسیر غذا با بواسیر گرم و تر باید داد
مثل شوربای چرب از گوشت بره و گوسفند و کبک و جوجه مرغ فربه و زرده تخم مرغ نیم برشت
و اسفناج و روغن بادام و شیرج و چربیها موافق بود اگر کند با … و چربا گاو و روغن
جوز و فانید و حلبه و پیاز و شوربای خروس پیر مفید بود و اگر شکم با فراط رود برنج

سنگ مثانه

با نار دانه و مویز کوفته خورند نافع بود غذا با سنگ گرده و مثانه اب نخود سیاه و اب باقلا
دراین نوع … مفید …

وکرنب و گوشت جوجه کرو با انبغ و شربین و پسته و چلغوزه و فانیذ و انجیر زرد و شکر و خربزه
و تخم او و روغن تخم بلیمون و حرتیف و سیاه دانه و حلتیت و برگ ترب و اب ان و ترب
بهاری و قنا برتب و طبیخ خطاف بخورند نافع بود طریق طبیخ خطاف انست که بچه
فرشتک سیاه بگیرند و پاک کنند و در دیگ اندازند و روغن بادام شیرین و پیاز
و تخم مقشر و نمک از اب کرفس ده مثقال بکوشانند و با دارچینی و خولنجان و کشنیز
بخورند نافع بود غذای سوزش مثانه و بول کردن جو و تخم مرغ نیم برشت و شوربای
ترب و شیر برنج و هریسه بگوشت مرغان و ماش و کدو و تخم خرفه و شلغم و لوز و اسفناج
و گوشت مرغ جوان و کبک فربه و شکر و روغن بادام و خشخاش مناسب بود غذای بول الدم
کباب ماهی تازه و پاچه و گوشت عضله و پالوده شکر اندک زعفران انداخته باشند
چون کم شود از الشیاف ترش از انار و سماق و غوره و مانند ان بخورند غذای دیابیطس
وان علتی است که چون اب خورد اندک زمانی مکث نا کرده کذرد ماهی تازه و
و غوره با و سماق و ابوب میوهای قابض و دوغ ترش بخورند و قلیات باقلی
بخورند و از اب احتراز کنند غذای سلس البول نخود و بلیمون و جوز و پیاز
و بادام و حبة الخضرا مناسب بود اگر مزاج سرد باشد حنا و تخم او و خس
با چیزی که شکم قبض کند چون حب الاس و اب و جاورس مناسب بود غذای
سلس البول یعنی چکیدن بول شوربای کبک و بط فربه و روغن بادام شیرین
و اگر بسوزد اسفناج با توابل و گوشت صید و شراب و عسل نافع بود و از غذای
تیز و شور احتراز کند غذای حصر یعنی بازماندن بول از تخم مرغ نیم برشت و فانیذ
بروغن تخم و شلغم و کرد البلاد و عسل و شوربا و زرب و سیر مناسب بود غذای

بول الدم — دیابیطس — سلس البول — حصر

عسر البول

عسر البول — قوة باه

عسر البول گوشت فربه و شلغم و جرانا و تخم کرفس و تخم بادیان مفید بود
غذای قوة باه بدان که غذایی که منی زیاده کند باید که سه خاصیت در وی باشد
اول غذا بسیار دهد دوم روح بیفزاید سیم حرارت او مناسب منی باشد
و این خواص در نخود و جزر و شلغم موجود باشد و در باقلا دو خاصیت بود و اگر
با زنجبیل و شقاقل بخورند هر سه خاصیت پیدا شود گوشت گوسفند یکساله
خوردن مقوی عظیم بود چلغوزه با شیره انگور و ماهی تازه و خولنجان و دارچینی
و جوز و گوشت فربه و جزر تقویت کند و باقلای سبز با گوشت و اندک نعناع
مناسب بود و گنجشک را پاک کرده و ادویه با پیاز و شکر اندازند بروغن
بریان کرده بخورند اگر روغن زیت باشد بهتر است و مرغ جوان و بط
فربه و شیر و اب با زنجبیل و زرده تخم مرغ نیم پخته با نمک سقنقور و دارچینی
و هریسه از شیر و اب با زنجبیل و چربی بط و تخم و اب مرغ جوان که با باقلا و لوبیا
فربه کرده باشند و خاگینه از زرده تخم مرغ و پیاز و انگور و پسته و بلیمون
و فندق و زنجبیل و حبة الخضرا و بادام و چلغوزه و فلوس خصی و بیضه
گنجشک و ماهی و عسل و تخم جزر و شلغم و زعفران و زنجبیل و بوزیدان و زبان
گنجشک و تودری و مغز پنبه دانه و بهمنین و خولنجان و مغز کاجیره و خصیه خروه
و قضیب گاو را در تقویت باه و انعاظ نفع بسیار دارد غذایی که
که مفید باه باشد خصی و خیار و جزر و انار و گوشت جانوران شیرخواره
با خرما و شیر و شکر با نان میده و اگر ترانگبین با شیر بقوام اورند و سفیده
تخم مرغ همراه کرده بپزند و بخورند منی زیاده کنند و زرده تخم مرغ نیم برشت

٦٨

قوت دهد و مغز از حیوانات با نمک سقنقور خوردن و گوشت گوسفند و گوساله فربه و شیر برنج نافع بود اما سردمزاجان اب پیاز سفید بگیرند با
دو جزو عسل جوش بدهند بقوام اورند هر شب یک قاشق بخورند مفید بود
نوع دیگر اب پیاز و فانیذ برابر و شیر تازه برابر مجموع جوش بدهند بقوام
اورند و هر روز پنج مثقال خورند مجرب بود نوع دیگر تخم سفید را که باب
چغندر تر کنند تا کلان شود و در سایه خشک سازند بعد از ان کوفته روغن
حب الخضرا و فانیذ برسرشند و صبح و شام مقدار جوز بخورند نافع بود
نوع دیگر خشک خشک را بکوبند و بگیرند خشک خشک را در سه جزو اب
تر انداوند و بگذارند تا خشک شود هر روز سه درم با شیر تازه و اندک
زنجبیل بخورند نافع بود اما ادویه که تقلیل منی کند مانند عدس و بلوط و
جاورس و الخ تر بود مانند خس و کاسنی و مانند ان و انار ترش و سرکه
تقلیل منی کند غذا که موافق بود بادرار حیض شود باید چرب از جوجه مرغ
و روغن بادام و لوبیا با نخود سرخ تر کرده جوش داده با کرفس و اندکی سداب
و قرنفل و اب نخود با زیت و حلبه و خرما با جوش داده بخورند نافع بود
زرده و سفیده تخم مرغ با چهار مثقال چربی گوشت و اندک نمک با ادمیده
خمیر کنند و بخورند مناسب بود غذا که افراط حیض باز دارد عدس و کوشت بز
و اب غوره و گوشت کبک و گوشت جانوران پرنده و قلیه و مطنجن با گشنیز
خشک مناسب بود و خوردن شراب قابض و دانه خوریز کوفته با شراب بخورند
مفید بود غذا با درد مفاصل کرم که ماهی بریان که با اب انار

دملی

وعدس وسماق وگوشت کبک و تیهوج و شوربا با گوشت و با قلا و اگر
درد مفاصل از سردی بود نخود اب و اکثر غذا کم دهد مناسب است و از گوشت پرهیز کند
و اگر چاره نباشد گوشت صید کوهی و خرگوش بخورد اما هیچ علاجی بهتر از کم خوردن نباشد
و چون مداوم خوردن مضر بود غذا با جرب شوربا با سیب و رب داروی گرم نباشد
پوست جو و کشک جو خوردن مناسب بود و اب سرد خوردن برف مناسب بود غذا ان تبها
تب محرقه صفراوی بود و موی کسه اب کشک جو و امراض سینه و سرفه و مثانه که
نافع بود مرطب دماغ و مانع بخار از دماغ اب جو نیم و قیه جلاب یک وقیه بخورند
و اگر صفرا غالب باشد اب جو و اب انار بخورند و اگر قی بود شکر و نفس مرباء
خورند و اگر سرفه باشد کشک جو سپستان و عناب اندازند و مسلول سرطان که در
اب جو انداخته بخورد و سوزش مثانه و یرقان را نیز اب جو مفید و امراض
کبد را اب جو با سکنجبین بخورند و اگر شکم رود اب پوست جو با طباشیر و صمغ عربی
بخورند و اگر تب لرزه باشد با گل انگبین بخورند و از غذا هر چند تواند کمتر بخورند
و اگر ضعیف باشد اشربه غذا که بخورند مثل جلاب و اب جو رقیق و اب انار
و اب کدو و خیار و سکنجبین ساده و رب میوها و سیب و انار و الو
و اسفناج و شاخ خرفه که جلاب با سکنجبین یا اب فواکه تا شسته تر کرده
بخورند چون تب کمتر شود ماهی خرد تازه و بال مرغ و تیهوج و دراج
کشک جو تخم با ماش و با قلا و عدس مقشر بخورند بعد از ان در تب بره
و جوجه مرغ با کاهو بخورند مناسب بود اما در تبها بلغمی دراز کشد مثل تبها
نوبت ربع و سدس و خمس و مانند ان اگر قوت داشته باشد غذا اگر کونه

واگر اوقات بر گرسنگی خواب رود و ریاضت کشد و در تب ربع وحمی
وسدسی چیزی خورند تا قطع ماده بکند مانند سرکه و خردل و [illegible] وشاخ کبر
وصعتر وانجدان وحلتیت وشبت بخورند و چون تب سبکتر شود گوشت دراج
وتیهوج وجوجه مرغ بخورند واگر بیمار قوی تر باشد گوشت کبک وبره
خورند و بقراط گوید هر غذا که تر باشد تبها را مفید بود مگر اطفال را
اما در [illegible] تبهای مقطعات باید خورد تا میل بحرارت کند واغذیه با توابل
خوردن مفید بود چون تب ربع منقطع شود گوشت مرغ یا بره یا بز مناسب
بود و مانند آن خورند و اگر حرارت باشد مانند کدو وشاخ خرفه ومثل آن در
آش انداخته خورند وناقه وصفراوی را گوشت مرغ جوجه و دراج وتیهوج
یا نخود آب وکشنیز واندک پودینه وصعتر وکرفس وآب سیب ترش
وپیاز وخیار وکدو انداخته بخورند وآنکه طبع نرم دارد آلوی سیاه ترش
بجوشانند وآب او را صاف کرده با کرویا وکشنیز وروغن بادام یا روغن
سمسم همراه بجوشانند ومغز خیار وکدو در آن ریخته بخورند نوع دیگر عدسی مقشر را
سه بار با آب بجوشانند وبا ابزار مناسب با روغن بادام یا روغن سمسم
بریان کنند چون بوی تخم برآید عدس وابازیرها در دیگ بیندازند وتخم
بخورند واگر خواهند که قابض کند کدو یا ساق چغندر ویا قاق [illegible]
وشکر انداخته بخورند واگر قابض خواهند آب انار دانه وانجدان زیره وکشنیز
وزعفران انداخته بخورند نوع دیگر بیارند [illegible] تخمها [illegible] نرم وبروغن بادام
بریان کنند چون بوی تخمها برآید آب انداخته وبجوشانند وسرکه وشکر بقدر

احتیاج

احتیاج انداخته واندکی کرویا وزیره وابازیر انداخته تناول نماید نوع دیگر
[illegible] رفتن شکم و در مفاصل داشته باشد بیارند [illegible] نخود
بریان کرده وعدس مقشر پخته با [illegible] بیامیزند وسرکه وشکر وبرگ خرفه وحماض
وپوست انار در آن انداخته بخورند مناسب بود واگر بگوشت کبک یا دراج یا بزغاله
سازند جایز بود باب [illegible] در داروهای مخصوصه باعضای مخصوصه و در ادویه
ورم جراحت وجبر و در ادویه زینت و در ادویه پادزهر و در کتاب مقصوده واین
باب مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در بیان ادویه های مفرده که در
سرسام گرم وصداع وبیخوابی ومالیخولیا و[illegible] وامراض سر ودماغ بکار آید بنفشه
ونیلوفر وخطمی وخشخاش وعنب الثعلب وخرفه وکدوی تر وصندل و[illegible] وگل
ریحان وسرکه وکافور وکشک جو وغوره وآب غوره وتخم اسبغول وبرگ بید
وبابونه وبرگ بید تر وافیون وبرگ سیب وبرگ [illegible] ادویه مفرده که در این
امراض بکار آید بنفشه وخطمی ونیلوفر وبابونه وسپستان وبرگ چغندر و
سبوس گندم وسفیده تخم مرغ و[illegible] وشکر سرخ وروغن بنفشه وروغن
گل وکدو [illegible] علاج [illegible] غشی و[illegible] وافزوده و[illegible] و[illegible] وصرع
وسکته وفالج ولقوه ورعشه وتشنج بلغمی وکزاز تام وپودینه وصعتر وزوفا
خشک وجوز السرو وفرفیون وعاقرقرحا و[illegible] وجاوشیر ودار فلفل وفلفل
وکندش وانزروت ومصطکی وقسط وجندبیدستر وکندر وشیح هرکدام [illegible]
[illegible] ضعفها [illegible] کنند ادویه مطلوبه که در این امراض مناسب بود سداب وبیخ سوسن
آسمانجونی وشیح وبرگ ترنج واکلیل الملک [illegible] ادویه که در این امراض [illegible] کنند
فلفل وعاقرقرحا وپودینه ودار فلفل وخردل وزنجبیل وبیخ کبر وبوره ارمنی والله

آفده [illegible] اعضا

تنقیه
زیج سداب

وطبیخ سماق و انار دانه و نوشادر با سرکه عنصلی و شیح غرغره کنند ادویه که
در این امراض بوی کنند مرزنجوش و سداب و قرنفل و جندبیدستر و جوز بوا
و شیح و تقفیا و بیبابکه ادویه که در این امراض سعوط کنند فلفل و دار فلفل
مرزنجوش و بوره و خردل و مشک و جاوشیر و اشق و حلتیت و هزار اسفند
و عصاره چغندر و عصاره قثاء الحمار و عصاره شاه دانه و شونیز و مویز و جند
و زهره کلنگ و جند بیدستر و وج ادویه حقنه در این امراض مذکوره باید
هزار اسفند و برگ چغندر و ابلیمه و سداب و خرنوب و انجره و پودینه و بیخ کبر
و حلبه و تخم کتان و تخم معصفر و قنطوریون و تخم بید انجیر و تخم بادیان و نانخواه
و تخم انجره و افتیمون و نمک هندی و روغن بادام تلخ ادویه مسهل که مناسب این
امراض و امراض مسهل سودا الیوم افتیمون و بسفایج و تربد و نمک هندی و هلیله سیاه
و شحم حنظل و غاریقون و سنا مکی و فربیون سیاه و مویز دانه بیرون کرده و حجر ارمنی
و حجر لاجورد ادویه مخصوص مالیخولیا افسنتین و سنبل و مصطکی و قرنفل و سازج هندی
و گل سرخ و سفید و ایارج فیقرا ادویه مسهل امراض عصبی بلغمی چون فالج و لقوه و مانند
ان سکبینج و اشق و جاوشیر و فربیون و جندبیدستر و غاریقون و شحم حنظل
و صبر و خردل و وج و فلفل و نمک هندی و زنجبیل و حرمل و تربد و هلیله و عصاره
قثاء الحمار و مقل و فانیذ و ایارج فیقرا ادویه که مفلوج و سکته را بمالند وج
و قسط و سنبل و جندبیدستر و فربیون و سلیخه و مصطکی و زعفران و قرفه و شونیز و
راسن و روغن سداب و روغن بادام تلخ ادویه که صحت چشم نگاه دارد بر و در اطباء
و سرمه بود ادویه بزرگ و ان رطوبت غلیظی بود که در پلک چشم عارض شود سکبینج با

بجهه چشم

بسرکه حل کرده طلا کنند ادویه بخور ان اماس کوچکی بود در پلک چشم استفراغ
کنند و مرهم داخلیون نهند و دوا با شعیره و ان اماسی بود مانند جو در پلک
چشم باید که تکمید با آب گرم کنند بعد از ان ملکی با سرکه بمالند و دوا با موس با دنیه
با سلیقون و شیاف اخضر بکشند زهره مدهد و زهره خارپشت بعد از انکه
موی با کنده بمالند اما بهتر انست که موی را بر کنده و جای او را داغ بکنند بعد بمالند
ورد تیخ اماسی دموی بود در پلک چشم شیر زنان و شیاف ابیض و کندر
بکشند نان میده و مینفتیج و زرده تخم مرغ ضماد کنند ادویه سلاق که
سرخی و سطبری پلک چشم بود اما ترشی ضماد عدس مقشر و گل سرخ و گلاب
بخته ساخته با منفتیج امیخته ضماد کنند و شیاف احمر لین و برود حصرم
کشند ادویه جرب و ان خاریدن پلک چشم بود با خشونتی که در درون چشم
بود بشیاف احمر حاد بعد از یک هفته بکار برند بعد از ان شیاف اخضر و شیاف
روشنائی و سرمه بکشند و اگر با جرب رمد باشد بشیاف احمر لین بکار برند
بعد از انکه براساید ذرور اغبر و با سلیقون و شیاف سماق باید کشید
اما خاریدن اندرون پلک چشم و گوشهای او را کرمایه رفتن بعد از ان
توتیای پرورده با آب غوره و برود حصرم و آب سماق باید کشید
ادویه جاء الاجفان که چون از خواب بیدار شوند بدشوار چشم باز شود
باید که بگرمابه روند و سر را بخار آب گرم دارند و بنفشه بخته ضماد کنند ادویه
سطبری پلک چشم بعد از تنقیه شیاف مامیثا کشند و زعفران و مر طلا کنند
و شیاف احمر لین کشند ادویه کمنه که ان باد غلیظ باشد در پلک چشم

باید که چشم را به بخار آب گرم دارند و شیاف حار چاقیقان کشند دوای ثالیل
سیاه دانه به عسل و سرکه سوده طلا کنند دوای سرای چشم که آن خاریدن پلک چشم
بود باید که اول فصد نمایند بعد از آن استفراغ صفرا کنند و آب غوره شویند
و شادنه مغسول کشند دوای انتفاخ پلک چشم باید که صبر و سرکه طلا کنند یا شیاف
مامیثا و صندل با آب کاسنی طلا کنند دوای قمل چشم که ابتدا خرد سوزنده بود استفراغ
خلط عفنی باید کرد و شیاف مامیثا و زعفران و حضض و مر طلا کنند و شیاف احمر حاد
و زیره سوده کشند دوای سعم چشم تنقیه بدن از خلط عفنی کنند و شیاف احمر حاد
و زیره سوده کشند دوای تا آکل و جراحت پلک چشم مرهم سفید بمالند تا گوشت برآورد بعد
مرهم زنگار بمالند تا خشک شود دوای کبودی و سبزی که از ضربه پدید آید سفال نو را
سوده بمالند یا تخم ترب کوفته طلا کنند دوای شیشی که در مژگان افتد مژه را
با آب شور و طبیخ مویزج و عاقرقرحا و بوره بشویند و بعد از آن فروت را با آب
سائیده بمالند دوای ریختن مژه سنبل یا لاجورد یا درمنه ترکی سوده چون سرمه
کشند و اگر سوزش و خارش داشته باشد نار پوست بسرکه پخته ضماد کنند دوای
غرب که آماس بود در میان چشم و بینی باید که ماش را خائیده ضماد کنند
یا صبر و زعفران و مر و شاف مامیثا هر یک جدا یا مجموع با آب کاسنی تر طلا کرده
طلا کنند یا سرگین کبوتر بمالند دوای غده که در گوشه چشم شود اول تنقیه بدن
بکنند بعد از آن داروهای ظفره بمالند و اگر ریم سیلان کند داروی که گوشت
برآورده اندازند مانند شیاف انزروت دوای رمد شیر زنان چکانند و
سفیده تخم مرغ و طبیخ حلبه یا شیاف ابار یا درور ابیض و یا شیاف ابیض
و یا انزروت طلا کنند دوای ظفره و آن نقطها سرخ بود بر سفیدی چشم

شیر زنان

شیر زنان چکانند یا پر از دنبال کبوتر بچه کنده خونی که از او برآید چکانند
دوای طرفه بعضی یا خنه سرمه و روشنایی و شاف قیصر و عسل با زهره برکشند
دوای انتفاخ ملتحمه که آماس باشد بر سفیدی چشم زهره و نمک جابجا و آب
انزار در چشم کشند دوای صلابت ملتحمه که حرکت چشم سخت شود بعد از تنقیه بدن
سر به بخار آب گرم دارند و زرده و سفیده تخم مرغ را با پیه بط سرشته ضماد
کنند و بر و د حمام و با سلیقون کشند دوای سبل شیاف اسود و شیاف
دینارکون کشند اگر محکم شود باید بریدن دوای ودقه اول شیاف ابیض
و انزروت کشیده بعد ذرور ملکایا پاشیده اگر دیر مانده باشد شیاف باسلیقون
با شیاف احمر حاد کشند دوای دمعه که آب رفتن چشم است توتیای پرورده
و کحل اصفر کشند دوای سبله که بر ملتحمه پیدا شود اول فصد کنند بعد تنقیه بدن کرده
شیاف ابیض کندر و شیاف ابار کشند دوای بیاض سرگین سوسمار با عسل
و آب دهان کشند دوای اتساع حدقه که گشاده شدن مردمک چشم است از قفا
سر حجامت کنند و فصد سازند و با قلاوا آرد جو و برگ خرفه و آب بید ضماد کنند
و روغن گل و زرده تخم مرغ ضماد کردن مفید بود و خون کبوتر بچه چکانند و اگر باعث
صداع سخت شود شاف مرارات مناسب بود و اگر از خشکی باشد شیر زنان بر سر
دوشند و روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانند دوای ضیق حدقه که تنگ شدن
مردمک باشد اگر از خشکی باشد شیر زنان بر سر دوشند و روغن بنفشه و نیلوفر بر گوش
و بینی چکانند و بداروهای که رطوبت افزاید تدبیر کنند دوای نتو عنبیه که بیرون
آمدن حدقه باشد دائم بسته دارند و شیاف ابار کشند و شادنج مغسول ذرور کشیدن

وتوتیا پرورده بآب مورد واب برگ زیتون کشند دوای نزول اب چشم
شیاف مرارات بآب کشند دوای غشاوت چشم که درغلفی وعمک جند سم
نرم سوده برچشم بز پاشیده که از وبیرون آید بچشم کشند عسل واب بادیان کشیدن
بز نسوز دهند دوای چشم که کرمازده باشد کاکنم را دوش ینه اب انزل چکانند
عسل واب بادیان با عصاره سیر کشند ادوره کرانی کوش اگر از حرارت باشد اب
عنب الثعلب واب کشنیز تر چکانند واگر سودا اماکسرد باشد جند بیدستر ونطرون
وفربق سفید باب سداب حل کرده چکانند وفربق سیاه وزهره بز با روغن گل حل کرده
چکانند وکبیکه ناگاه گرسنه طبیخ افسنتین وروغن بادام تلخ وشب یمانی سه قطره
چکانند وپرزده دربول بز با زهره بز گداخته چکانند واگر از گوش رطوبت اید عصاره
ترب با نمک چکانند واگر رطوبت از گوش طفل اید صعتر ونمک اندرانی بجای نهند
واب انزل چکانند واگر گرانی از وجه بحران انتقالی باشد روغن بادام تلخ وازو روغن
قسط با روغن گل امیخته چکانند واب پیاز با عسل وروغن زیت چکانیدن
نیز مفید بود شبت وبابونه ومرزنجوش وپودینه وخشک وعاقرقرحا همه
پخته تکمید کنند نیز گرانی ببرد دوای ورم بنا گوش اگر درد سخت باشد باب
نیم گرم تکمید کنند بنفشه وخطمی طبیخ حلبه بماء العسل بمالند واگر درد سخت
نباشد بنمک گرم تکمید کنند بخطمی بابونه با طبیخ حلبه والجزباب دریا تکمید
ضماد کنند دوای درد گوش روغن گل وروغن بنفشه نیم گرم با اندکی کافور
وعنب الثعلب واب کشنیز تر وسفیده تخم مرغ وروغن کدو وبید چکانند
واگر درد بیقرار باشد یکحبه فلونیا باشیر زنان چکانند یا شیاف ابیض باشیر زنان

چکانند

دوای بادی که در گوش

دوای ورم بنا گوش

دوای درد گوش

چکانند دوای آبله ماده‌های گوش پالایند لعاب حلبه ولعاب تخم کتان وپیه روباه
وپیه بط وپیه مرغ وپیه بز با انگبین ولعاب کرنجد باشیر زنان چکانند واگر بسبب
درد سرما وباد سرد باشد روغن بید انجیر وروغن شبت وروغن قسط وروغن
فرفیون چکانند یا اب مرزنگوش واب سداب چکانند یا انکه بکا ورس ونمک
تکمید کنند دوای ریش گوش سرکه باب ممزوج کرده چکانند وصبر واندروت وکندر
ومر وپرزد وروغن زیتون وزهره غراب وبوره ارمنی وشب یمانی برابر کرده
حل کرده فتیله سازند وبگوش نهند واگر خون اید عصاره لسان الحمل واقاقیا
وعصاره عصا الراعی وعصاره با درنج وعصاره مازو وبرگ تخم واب
کندنا برابر فتیله کرده درگوش نهند دوای طنین ودوی عصاره افسنتین
وروغن ان وسرکه وروغن سوسن چکانند یا زعفران وقرنفل ومشک وطبیخ
شبیخ ومرزنجوش وصعتر وافسنتین وپودینه درگوش چکانند دوای سده بینی
اب مرزنجوش وبول شتر وزرنیخ سرخ وپودینه وبوره وکندر وشونیز وزهره گاو وزهره
کلنگ وحرمل وتخم حنظل وفربق وفلفل سفید وروغن بادام تلخ وصعتر وسداب
هرکدام که بکار بجهت تر بینی ران دارند دوای بوی بد بینی سنبل وبرگ مورد ومازو
وکافور ومشک ونمک اندرانی وخردل وفربق وسعد وبول حار وعصاره پودینه
سرکه امیخته سعوط کنند دوای ریش بینی روغن بنفشه وروغن گل وروغن مورد
وموم سفید وپیه بط ومغز ساق گاو وپیه مرغ ولعاب اسبغول ولعاب خطمی وعسل
وگلاب وسرکه وشراب کهنه وشب یمانی ومازو وکندر ومر وزرنیخ وعصاره چغندر
واب انار ترش که در دیگ مس بقوام اورده باشند وکتیرا وگلنار ومازو وگلنار

دوای آبله ماده گوش

ریش گوش

طنین ودوی

سده بینی

نتن بینی

ریش بینی

[حاشیه: ناصور بینی — رعاف — فتح سده زکام — مانع عطسه — دافع عطسه — دوای دهان — رفتن آب دهان — بخر]

وهو دار سنگ و سفیداب و زاگ فتیله کرده نهند ناصور بینی بود بینی را گویند برگ قنبیل بیخته
در بینی نهند دوای خون بینی اقاقیا و گل سرخ و گلنار و مازو و افیون و کافور
با عصاره کاهو یا عصاره برگ بید در بینی نهند آب سرگین ماده الاغ بکار برند
دوای کوسده از کام بگشاید دود صندل و دود سکر طبرزد بکار برند که از سنگ
البیا گرم ریزند مفید بود یا طبیخ عدس و طبیخ نار پوست و خشخاش و طبیخ
گل سرخ و حب الاس و طبیخ کشنیز خشک غرغره کنند دوای اعطاس کمامی
باد دادن روغن گل و روغن بید و بوی سیب و آب گرم بدماغ رسانیدن
ادویه که عطسه آرد کندش و فلفل و خردل و سداب و عاقرقرحا در بینی دمند
و بوی کنند دوای پخته شدن دهان گل سرخ و ارد عدس و ساق و صندل
و کافور و سعد و شب یمانی و شراب خرنوب و کشنیز خشک و مازو و گزمازو
و نار پوست و هلیله زرد و بوره و عفص و قلقطار و اپرسا و نوشادر و برگ
حماض و برگ خرفه و برگ زرشک و طباشیر غرغره یا مضمضه کنند دوای آب
رفتن دهان رب ابی زرشک و رب سیب زرشک و شراب غوره و شراب
انار و آب سماق و عدس و انیسون و جوانی و سیر و خردل و فلفل و زیره
و نان خشک و دارچینی و اطریفل صغیر و ابکامه دوای بوی بد دهان سرکه
انگور و سرکه عنصل و گلاب و عاقرقرحا و گزمازو و قرنفل و پوست ترنج و سعد
و قرنفل و عود خام و کبابه و زنجبیل و بیلاسر هر کدام فواید سود دهد ادویه
تشنج زبان بعد از تنقیه بدن بابونه و اکلیل و شبت و روغن شبت و حلبه و روغن
جوز و روغن دانه در دالو ترنج و روغن حبة الخضرا و تخم بادیان و عسل بمالند
دوای استرخاء زبان بعد از تنقیه بدن با ایارج فیقرا بباید غرغره بنمک هندی

و شحم حنظل

و شحم حنظل کنند بعد از آن از صعتر و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و گل سرخ و نوشادر
و فرفیون و بوره و فلفل و زنجبیل و مویزج و شونیز ولادن مضمضه کنند دوای ترکیدن زبان
لعاب اسپغول یا کف خیار یا بارهنگ یا تخم مرغ نیم برشت بمالند دوا ابکار زبان و ورم
کند نفع بود مطبوخ هلیله و کشنیز تر و آب کوک و آب کاسنی و گلاب و عدس و نار پوست
و بیخ سوسن و کشک جو و شیر تازه و حلبه و انجیر و روغن زیت و تخم بادیان که
در روغن زیت پخته باشند و مورد و سماق و برگ زیتون و تخم و بیخ کرفس و بیخ بادیان
هر کدام نافع است دوای علاقه و ضفدع و ورم علاقه اگر دموی و صفراوی باشد
آب لبلاب و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و خیارشنبر و هلیله زرد و قرص
هندبی و شاه تره بجهت تلیین کنند اما از جهت غرغره و مضمضه سرکه و گلاب
و شراب خرنوب و سکنجبین ممزوج باب گرم و عصاره گل تازه و آب عنب الثعلب
و آب کشنیز تر و سماق سه در این ایها ترکرده مضمضه کنند و اگر بلغمی باشد جهت تنقیه بدن
حب قوقایا و حب صبر و ایارج فیقرا مناسب بود و جهت غرغره سکنجبین عنصلی و عسل
و آب کامه مناسب بود و اگر ماده سوداوی باشد علاج اماس زبان و خناق
سوداوی دوا کنند دوای کرم معتدل که در دندان ساکن گشته برگ مورد
و عصاره برگ زیتون با آب عنب الثعلب و سرکه که در وی حب الاس پخته باشند
و روغن گل که در وی مصطکی جوش بنده باشند یا اگر روغن زیت یا روغن گل با الحوان
ان شراب مویز جوش شده که بر نیم آید عاقرقرحا و کافور آمیخته با روغن گل که در او
افیون جوش بنده باشند و روغن گل با سرکه یا شراب انگبین جوش بنده باشند مناسب بود
ادویه کرم جهت درد دندان خردل و هزار اسپند و تخم بادیان و عاقرقرحا و شحم حنظل
و انقوزه و زرنباد و بیخ قنا و ابهل و کندر و بوره و پوست بیخ کبر و زراوند و زنجبیل

و فلفل سفید و تریاق اربعه و زنجبیل و تکمید کردن به نمک و روغن گنجد گرم کرده در دهان
گرفتن مفید بود اما بهتر روغن شبت و بابونه است ادویه که در سوراخ دندان ماسه
مانند درد ما بند سیر داز بریان کرده بسرکه سوده و فلفل و عاقرقرحا و پرزد سرشته
در سوراخ دندان نهند با انکه با قطران سرشته و زنجبیل بعسل و سرکه سرشته بر بیخ
با پرزد سرشته و عاقرقرحا و افیون و زعفران با قطران سرشته نهند دوای
جنبیدن دندان گلنار و پوست انار ترش و شب یمانی و گل سرخ و سماق و اذخر و
دانه هلیله زرد و سک و مازو و کزمازو و نوشادر دوغن شد و نمک سوخته و
خاکستر کز و زعفران و مر و مصطکی و سداب دوای کند شدن دندان گرم مزاج
برگ خرفه و بادروج و شیرخشت و زیت الانفاق مناسب بود و سرد مزاج را مغز
جوز گرم کرده و مغز بندق و زرده تخم مرغ و موم زرد و مغز بادام تلخ و حلتیت
و نمک و روغن خردل بود دوای برآمدن دندان اطفال آسان برآید پیه بط و پیه
مرغ و مسکه و مغز سر خرگوش و شیره سک و عصاره عنب الثعلب هرکدام را با روغن
گل آمیخته بمالند دوای آسان افتادن دندان پوست درخت شاه توت با عاقرقرحا
و سرکه سوده در آفتاب پرورده بمالند یا انکه زر بیخ ببرکه پرورده و پرزد و
برگ انجیر تر و برگ یتوعات بر دندان طلا کنند و بمالند بیفتد دوای باطل شدن
آواز لعاب اسپغول با جلاب گرم و طبیخ اسقفاج و طبیخ خبازی و شوربای مرغ
فربه و زرده تخم مرغ نیم برشت و شیره تازه و شکر و مسکه و ارد سفید و انار املس
و کرنب رفتن و آب گرم و کرنب ساده و سیر و کندنا و حلبه و انجیر و لسوق مفیبخ
مناسب بود دوای گرفتن آواز کباب و روغن بادام و مر و کندر و خردل بریان
کرده و فلفل و پرزد و مغز بادام تلخ و تخم کتان بریان کرده و حلقوره و افیون

وصمغ عربی و رب السوس و تخم بادیان و روغن گاو و وحره و انجیر و حلبه
و انقوره مناسب بود دوای برآمدن آواز باید که خنده و خشم و عوارض نفسانی
را ترک کنند و بقفا باید خفت و تخته سرب بقدر طاقت بر سینه گذارند و سخن
بیتکلف باید گفت و طعام با خردل خوردن و بجهتها بتر بدن را پاک کردن مناسب
بود دوای خناق باید که رگ اکحل و باسلیق و رگ زیر زبان کشایند و حجامت
بر مهره دوم از گردن نمایند تا راه دم زدن و شربت فرو بردن کشاده شود
بعد از آن شیشه را بر داشته و ببرند و از دو جانب گردن حجامت کردن
مناسب بود اما در این اعضا نباید برید و دست و پا را باید بست و حقنه
ملینی باید کرد و بر قفا و حوالی حلق ضماد باید مناسب نهادن مفید بود
و بنات النعش و کاسنی و خطمی و برگ عنب الثعلب و کشنیز تر و گلاب
و آرد جو و عدس مقشر و بابونه و بنفشه و صندل سفید و گل ارمنی و فوفل
و روغن گل و شیاف مامیثا و حلبه و تخم کتان و برگ و تخم کرنب و شبت
و سرگین سگ و قثاء الحمار و زهره گاو و عاقرقرحا ضماد کنند یا بمالند
ادویه که در خناق غرغره کنند عصاره پوست جوز تر با سکنجبین یا شیره
آب عنب الثعلب با شراب شاه توت و شب یمانی و مازو و کزمازو و
گلنار و عدس مقشر و گل سرخ و سماق و صندل سرخ و سفید و فوفل و آب
کشنیز تر و بیخ عنب الثعلب اما کشنیز تر را بجهت خیارشنبر را در وی حل کرده
غرغره نمایند و یا آب بادیان با آب عنب الثعلب ابخته و مینفنج یا خیار شنبر
در وی حل کرده و شیره تازه یا خیار شنبر و بوره یا شراب شاه توت و خمیر ترش
یا طبیخ حلبه و انجیر و خمیر در آب انار ترش و شربت حل کرده غرغره

نمایند یا روغن گاو و مسکه و بیاض نرگسی کوفته با شیرخر و تخم مرو و تخم کتان
با شیریز و تخم ترب و انقوزه و عاقرقرحا و حرمل و خردل هر یک ۹ کوفته
با سکنجبین یا شراب شاه توت حل کرده غرغره کنند اگر عصاره گل تر
و عصاره کشنیز تر و مورد تر امیزند مناسب بود دوای که جهت شکاف
ساختن ماده خناق درکار دهند گلنار مازو و کرمازو و صندل
سفید و عدس مقشر و شاف مامیثا و زردچوبه و گل سرخ و برگ
سوسن و شیبانی را کوفته دهند ادویه که اگر با وی غرغره کنند ریش
حلق را پاک سازد روغن گاو و اب گرم امیخته یا روغن بنفشه
با اب گرم و زرده تخم مرغ با روغن بادام و نشاسته و کتیرا در اب
گرم حل کرده غرغره کنند دوای خناق بلغمی باید که بحب قوقایا استفراغ
کنند و حقنه تیز دوا کنند و بعد غرغره کردن با عصاره چوز تر یا عسل
و عاقرقرحا و سکنجبین عسلی که در وی ترب جوش بیده باشند مناسب است
دوای خناق سوداوی بعد از تنقیه بدن بحلاب گرم یا بماء العسل
گرم یا بمیبختج و شیر گرم کرده غرغره نمایند دوای خناق که از بر امدن
مهره کردن حادث شده باشد اگر مانعی نباشد فصد و حقنه کنند و
بعد ذات قایف که مهره بیجا شده را بجای ارد دوا کنند و ان
حدادات قایف اینست مازو و نار پوست و قرط و سرشم ماهی
اگر ضماد کرده گذارند تا خشک شود مهره کردن بجای خود باز اید دوای
بثوراتی که در حلق و مری براید و دوم که در حلق در اید جهت بثورات
رگ اکحل و باسلیق کشایند و استفراغ با اب میوه ها و خیارشنبر کنند

با روغن نفشه

با روغن بنفشه و لعاب اسپغول نیز مناسب بود و اگر ریم کند علاج
خناق کنند که کشاده شده باشد چنانچه در بیان خناق گفته شده و اگر پخته
نشده باشد و نشود هر زمان اندکی موم روغن در دهان گیرند لعاب از او فرو برند و بنفشه
و بجهة افراج دبوجه نمک و سرکه و انقوزه و خردل و نوشادر و افسنتین و شونیز
و سیر و شیح و نرس و قسط و برگ کلم و سرخس هر کدام موجود شود با سرکه ممزوج
کرده با اب پخته غرغره کنند دوای ابو ضیق النفس زراوند مدحرج و مر و قنطوریون
دقیق و انزروت و اسقیل مشوی و سکنجبین بزوری و عنصلی و غاریقون
و رب السوس و شحم حنظل و بوره و تخم انجره و ایرسا و افتیمون و حاشا و شیر و جند
بیدستر و اشق و عاقرقرحا و علک البطم و پودینه و تخم سپندان و تخم کرفس
و بادیان و فلفل و حاشا و انیسون و شیح ارمنی و کندر و عصاره قثاء الحمار
و خردل و تربد و بزرالبنج و برنج و سمسم مقشر و کشنیز رو یا مناسب بود دوای
سرفه گرم بنفشه و نیلوفر و سپستان و اولسیاه و کشکاب جو و تخم خطمی و لعاب
اسپغول و لعاب بهدانه و لعاب خطمی و اب انار شیرین و اب کدو و اب
برگ خرفه و اسفناج شکر و کتیرا و گلاب و کافور و نشاسته گندم و صمغ بادام
شیرین و مغز بادام شیرین و مغز تخم کدوی شیرین و مغز دانه الی و صندل سفید
و عناب و رب السوس و پوست خشخاش و عصاره برگ کاهو و برگ خشخاش
وارد باقلا و ترنجبین و شراب زوفا و بنفشه پرورده و لسان الثور مناسب
بود دوای سرفه سرد مرمیه تر با عسل و انجره و ایرسا و لعاب حب الرشاد
و لعاب تخم انجره با عسل و بیخ سوسن و علک البطم و پرسیاوشان و مویز منقی

وسکنجبین عسل ودواء المسک و تخم وسنج بادیان و حلبه و تخم کرفس و فلفل
ورد اتو ترو تخم الجزر و عرق و مغز بادام تلخ و پودینه و انیسون ویرزند و کنند
و تخم ترب و افیون و حاو شیر و زعفران و سیر و روغن گاو و روغن پسته و روغن
حبة الخضرا و روغن جلغوزه و مغز پسته دانه و طرها مناسب بود دوایی که خون
امدن گلو باز دارد گل ارمنی و گل مختوم و گلنار و شب یمانی بریان کرده و
ربا نو و عصاره لحیة التیس و سماق و گل سرخ و اقاقیا و حب بلوط و شاخ
گوزن و تخم لسان الحمل و عصاره خرفه و عصا الراعی و شاخ و برگ رز و شراب
مورد و شراب ابی مناسب بود دوایی چون امدن از رتبه و شش که بسیار گرم بود
اب برگ خرفه و سرطان در گلاب پخته و شاید در عصا عصا الراعی حل کرده
بخورند و یا سپید و طباشیر و گل لد سی در عصاره لسان الحمل حل کرده خورند
و یا گل سرخ و تخم خرفه و تخم خشخاش و رب السوس و اقاقیا و کندر مناسب
بود دوایی که ده شدن رگها سینه که از شدت سرد باشد کندر و تخم کتان
و سنبل و مرجان و گل سرخ و کهربا و چند بیدستر و اقاقیا و عصاره گل تر و اب
باران و گلاب و تریاق فاروق مناسب بود و یا پوست انار و کرمازو و
عنبار اسیا و برگ مورد و زرجوبه و روغن مورد و روغن سوسن بر سینه ضماد
کنند و اگر بسبب حرکت عنیف شکافته شده باشد گل مختوم یا کهربا و گل ارمنی
و شب یمانی و زعفران با اب باران یا شراب مورد و عصاره ابی و عصاره
خرفه و عصا لسان الحمل حل کرده بر سینه ضماد کنند و اگر از جهت رطوبت
باشد بعد از استفراغ تخم اذفر و مصطکی و زیره بریان کرده و پودینه کوهی
و چند بیدستر کوفته ضماد کنند و تریاق فاروق و فلونیا رومی یا فارسی خوردن

مناسب

مناسب بود و یا زیره بریان کرده و اقاقیا و اذخر و قلقدیس و لحیة التیس
و چند بیدستر کوفته ضماد کنند دوای خون امدن از ورم شش فصد حقنه
نباید کرد و دوای قابض نباید داد و تدبیر پختن ماده و پاک کردن ان کنند
چنانچه اگر زحیر بر جگر افتد علاج ان برود چنین ولد المغول و گل ارمنی کنند
دوای قابض که اقسام خون امدن از گلو را نفع است عصا الراعی خرفه
عصاره یا در وجع ... را لسان الحمل عصا عصا الراعی اب خیار شاذنج مغسول
یک مثقال با ان عصاره ها خوردن مناسب بود یا شاخ گوزن و عصاره نعناع و ثمر درخت
بید و شکوفه کشنیز با اب سرد بامداد و شب بخورند و خون بزغاله قبل از انکه خشک شود
تا سه روز شش مثقال خورند و یا حب الاس دو درم در عصاره لسان الحمل و در عصاره
گل تر امیخته بخورند و یا پیه ... خرگوش و اهو بره و بزغاله در این عصاره ها یا در گلاب
یا در شراب قابض خورند شب یمانی و زرده تخم مرغ نیم برشته یا شیده خوردن مناسب بود
یا ابریشم ماهی و تخم کرو یا در عصاره ها انداخته خورند سود دهد دوای معتدل که دل را
قوت دهد یاقوت و بیجاده که یکی بود مانند مرجان و زر و فیروزه و لعل و گل مختوم
و گل ارمنی و حجر اللاجورد بود دوای سرد که دل را قوت دهد کافور و صندل و مرجان و
طباشیر و بسیم و کشنیز تر و ترش ترنج و اما خورند دوای گرم که دل را قوت دهد گرم
و درونج و جدوار و مشک و عنبر و عود و زرنباد و ابریشم مقرض و زعفران و بهمنین
و قرنفل و بادرنجبویه و تخم ان و بادروج و تخم ریحان و قاقله کبار و سوسن ابیض
بود دوای معده گرم بی ماده دوغ گاو و اب انار و پوست جو با اب سرد خورند یا
طباشیر با دوغ و قرص کافور در اب انار و شراب ریواج و شراب ترنج و اب
لیمو و اب غوره و شیره تخم خرفه و برگ کاسنی و برگ کاهو با شکر خوردن مناسب بود

دواي معده گرم با ماده غیر مغسول پوست جو آب انار و شراب گل و ماء الجبن
و مطبوخ شاتره و گل شکر با سکنجبین برشته و مطبوخ افتیمون مناسب بود و دواي
معده سرد با ماده سپید و عسل و زنجبیل و مربای زیره و نانخواه و فلفل و دارچینی
و انقوزه و کرویا و دواء المسک و تلخ که عوزه فرمالیت و روغن سداب و روغن
قسط و روغن مصطکی مالیدن و خوردن دواي معده سرد و خشک شیرخشت با عسل
یا گلشکر یا عسل که اندک فلفل در وی ریخته باشند و شراب ریحان با شوربا و مرغ
فربه نیز مناسب است دوا با معده سرد و تر قی کنند و معده را با ایارج فیقرا و لوغاذیا
پاک کنند و قرص گل و شراب صندل و شراب مشک و گوارش عود و معجون
بلکوبا مناسب بود دواي آروغ ترش شراب خبث الحدید و اضمده گرم بر معده
ضماد کنند دواي معده بادناک اگر ماده غلیظ باشد بحقنه تیز استفراغ
نمایند یا حب سکبینج و یکمثقال کرویا در جلاب گرم با سرکه که در وی تخم کرفس و سداب
و مرزنجوش و حب الغار و شبت و جعده پخته باشند مناسب بود با جوارش
کمون و شراب کهنه سودمند بود و بار زن گرم نیز تکمید کنند دواي بسته شدن
شهوت طعام اگر از استغناء طبع بود چند روز غذا نخورد تا اشتها آید
و اگر سبب بسته شدن مسام باشد ریاضت کند گرمابه رفتن و عرق کردن نیز
مناسب بود و اگر سبب آن باشد که کیموس جگر در جذب کیلوس تقصیر کرده
باشد زنجبیل پرورده و ترنج پرورده و کبر سرکه میبه خورند و در ناشتا یک پیاله
شراب نیز خورند و اگر سبب آن باشد که راه آمد و شد از سپرز بمعده بسته
شده باشد کبر سرکه و سیر سرکه و خردل و پیاز سرکه و اشترغاز سرکه و فلفل
و حلتیت مناسب بود اگر سبب آن بود که العصب [illegible] رسیده باشد ایارج فیقرا

سرکه میبه: سرکه ایست که از شراب به / بهی سازند

وحب قوقایا

و حب قوقایا مناسب بود و عنبر و مشک بوی کنند و اگر سبب بیماری دراز
بود قی کرده بود سکنجبین سفرجلی و شراب پودینه خورند و اگر مزاج گرم باشد پوست جو
با سرکه یا انار ترش و شیرین و افتیمون مناسب بود دواي شهوت کلبی اگر این
علت بسبب ریختن صفرا در معده بود فصد باسلیق و اسلیم کنند و طبیخ
و شیر تازه و شوربای زیره و اطریفل و شراب ممزوج بآبی که در وی زیره جوشانیده
باشند بخورند و اگر طبع نرم باشد گوارش خوزی و آب گرم در ناشتا خورند
و زرده تخم مرغ نیم برشت و نخود آب مرغ و بط فربه و حلوای شکر بروغن بادام
و پسته و لوزینه و ثرید و کاک در تنور یا بید چرب خورند و اگر سبب سردی معده باشد
قی کنند و ایارج فیقرا و معجون کمونی و دواء المسک تلخ و اطریفل کبیر خوردن مفید
بود و اگر سبب او تحلیل بسیار و تحلل مسام و سوء المزاج گرم بود آب ابزن مناسب
بود و روغن مورد بمالند و در آب سرد نشینند و شراب لیمو و ریباس و گوشت
گوساله و ترشی پخته و شکنبه گاو و هریسه و کله پاچه گاو مناسب بود و اگر سبب
نزله باشد علاج نزله کنند دواي جوع البقر بوی سیب و بوی آبی و بوی مورد
و بوی مشک و از شراب میبوسی و شراب ریحان که در وی زیره پخته باشند
و گرم مزاج را بوی کافور و گلاب و گل سرخ و بوی گوشت مرغ و گوشت بزغاله بریان
کرده و بوی نان گرم و نان در شراب ریحان ترید کرده خوردن و ماء اللحم خوردن
مفید بود و اگر غشی افتد موی سر بر کنند و گوش او را بمالند و بن گاه او را
با آواز مهیب بیدار سازند دواي آرزوی گل و انگشت و غیره باید که قی کنند
و گوارش عود و میبه خورند ایارج فیقرا و زیره و بادیان خاییدن و مغز بادام تلخ
خوردن مناسب بود دواي قشعریره سکنجبین و آب انار ترش و آب میوه‌ها [illegible]

پوست جو / تقشان

کعک / بکمعان

واب ریباس واب یخ خوردن وبعد ازان خاییدن وبوی میوه های خشک
وبوی بنفشه ونیلوفر وکافور وگلاب وقرص کافور ودوغ خوردن وترب
وخرمای مذاب در دهان نگاه داشتن وقاق زردالو در دهان داشتن
اگر تشنگی بسبب بلغم شور بود استفراغ بکنند وایارج فیقرا بخورند اب گرم خوردن
خصوص ابی که در وی بادیان پخته باشند مناسب بود دوای فواق اگر از
اب گرم با روغن بادام تجرع کنند وجو چرب خورند اگر ماده سرد وتر بود ایارج
فیقرا با عسل همراه بخورند ناخواه وصعتر وسداب وپودنه هرکدام باشد خاییدن
مناسب بود معجون کمونی وتریاق اربعه وطبیخ سداب ومرزنجوش بعسل واش رنج
یکدرم سوده بعسل نیم درم چند بیدستر باسرکه خوردن مناسب بود دوای شورش
واضطراب معده استفراغ بقی کنند وایارج فیقرا باندک سقمونیا واب انار میخوش
وشراب غوره میبه شراب کهنه شراب افسنتین مناسب بود ضماد کردن از صندل
وگل سرخ ولادن ومشک وسک واب سیب بگلاب مناسب بود دوای قی افراط
فی باز داشتن شراب خرما باسفرجل واب الو ترش وشراب غوره وشراب انار ترش
وشراب لیمو واب ابی وسیب وشراب ریباس وطباشیر وگل زرد در اب پخته
بوست جو اب انار بوست بیرون پسته ونان خشک اب برگ رز طبیخ سماق مناسب
بود اگر طبیعت قبض باشد حقنه نرم ومطبوخ هلیله واگر ماده سودا وی باشد ضماد از
لادن واشنه واکلیل الملک ومورد وشراب فایق وتقویت معده بدو واو المسک
تلخ مناسب بود دوای کم خوردن بار دارد رکه زنند اقراص کلکنج وربای شیان
خورند عصاره لسان الحمل واب بادروج وعصاره عصی الراعی واب خرفه
وطباشیر وگل ارمنی در اب خرفه یا اب باران حل کرده بخورند مناسب بود

دوای ضعف

دوای ضعف طباشیر سوده در اب انار ترش واب ابی ترش واب سیب ترش
واب شلغم وبرگ رز وکعک بعد از اب در شراب ریحان وحب الرمان واقراص
مورد وکافور وگلاب کنند واگر غشی افتد وعرق سرد کند گل ارمنی در سرکه
حل کرده بر پا مالند وخرقه تر کرده بر بالای ان طلا کنند دوای معده ضعیف
اگر قوت جاذبه ضعیف بود دارچینی وزیره وکرویا ونانخواه وزعفران در طعام
کرده بخورند وشراب فایق بخورند از پس طعام ریاضت کردن با اسکی واطراف
مالیدن مناسب بود اگر از ضعف قوت ماسکه باشد رب سیب وابی وشراب
لیمو وگلاب با گاورس ودوغ اهن تاب کرده وطباشیر وگل ارمنی وگل سرخ
وگلنار وکهربا وکرنج وگاورس مقشر وعدس مقشر باب غوره پخته واب انار دانه
واب ابی ترش مناسب بود واگر از سبب رطوبت باشد بعد از تنقیه بدن جوارش
خوزی شراب مورد ومیبه مناسب بود اگر از ضعف قوت هاضمه باشد اهن ساده
وسکنجبین سفرجلی وشراب انار مناسب بود وسرد مزاج را اطریفل کبیر وگوارش
عود واخده کرم مناسب بود اگر از جهت ضعف دافعه باشد اب میوه ها واتحاس
وسکنجبین وفلوس خیارشنبر در اب کاسنی حل کرده وهلیله پرورده واگر خشک
بگلاب تر کرده خوردن مناسب بود واسفناج واگر خشک وشبت وتخم معصفر
وروغن بادام وروغن معصفر با ماش مقشر انداخته باید خورد اگر از جهت
لینهار معده شده باشد شراب مورد اطریفل کبیر وصغیر وگوارش عود وروغن
مصطکی وپودنه وپوست درون سنگدان مرغ سوده بخورند مناسب بود
دوای ورم معده که از خون باشد فصد باسلیق وروغن ابی اب مورد تر اب ابی
واب سیب وصندل وگلاب وموم روغن وبنفشه وروغن گل واپی بریان کرده

کرده پیرابرا

وتراشهٔ کدوی تر و برگ خرفه وارد جو و صندل سفید و اب عنب الثعلب وانوکار زعفران و کشنیز خشک و بابونه و بیخ کوس و روغن بنفشه و پیه بط و روغن کوس ضماد کنند مناسب بود شراب انار شیرین و سیب و ابه و اب لسان الحمل و کاسنی و اب عنب الثعلب و اب فلوس خیارشنبه و اندک زعفران بشراب بنفشه و شراب نیلوفر باب بادیان تر و اب کرفس و قسط و طباشیر و شیر تازه باب گرم و ماء العسل و مویز و انجیر خشک خوردن مناسب بود دوای ورم معده که از صفرا بود گلاب سرطانی باب انار ترش و اب کدو یا اب خیار یا اب تخم خرفه و اب کاسنی با اندک تخم خیار و اندکی شکر بخورند مناسب بود تراشهٔ کدو و برگ خطمی وارد جو و برگ لسان الحمل و برگ خرفه و طلی طحلب ضماد کنند دوای ورم معده که از بلغم باشد اب بادیان تر اب کرفس و روغن بادام شیرین و تلخ و روغن بیدانجیر خوردن مناسب بود اکلیل الملک و بابونه و شبت و افسنتین و سنبل و بیخ خطمی و اشق و جاوشیر و پیه بط و پیه مرغ و موم زرد و روغن کوس و سعد و ادخر و کرم و بلادر و چغندر و کرنب ضماد کردن مفید بود در فشکی ماء العسل خرنوب دوای ورم صلب معده شیر شتر و خیار شنبر با ماء الاصول بخورند روغن بیدانجیر و روغن بادام و روغن کوس مالند مناسب بود اکلیل الملک و حلبه و بابونه و خطمی و افسنتین و اشق و مقل و انجیر خشک و شراب عسل و مویز و بادام تلخ و سعد و تخم کتان و موم ضماد کنند دوای دبیله معده شیر تازه گرم و اب گرم و طبیخ حلبه بخورند نافع بود روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر و تخم مرو و صبر باب کاسنی و ایارج فیقرا مالند مناسب بود حلبه و تخم مرو و روغن سمسم و انجیر خشک و افسنتین ضماد کنند دوای سوء مزاج و بثور معده فصد مناسب بود دوغ ترش و طباشیر و گل سرخ و جلاب و ماء العسل و ایارج فیقرا

ورب انار ترش

ورب انار ترش و خیارشنبر و اب کاسنی خوردن مناسب بود و تراشهٔ کدو و خطمی و سماق و گل سرخ و اب برگ خرفه و اب سیب ترش و اب لسان الحمل ضماد کنند دوای جگر با ماده که گلاب انار ترش اب سرد و زنهار خورند خصوصا که جوان باشد و هوا گرم باشد اب خیار اب کدو و سکنجبین باب کاسنی و اب عنب الثعلب و شراب غوره و شراب ترش ترنج و اسبغول و شکر در اب انار ترش و دوغ ترش و طباشیر باب سرد و شیرهٔ خرفه و سکنجبین و شراب ریباس و سرطان با گلاب بخورند و اگر با ماده باشد تنقیه بمطبوخ هلیله زرد و اب لبلاب و اب کاسنی و اب عنب الثعلب با خیارشنبر و اب بزر با سفوف هلیله زرد و شیرخشت با سفوف هلیله و قرص زرشک و قرص کافور و قرص طباشیر و گلاب و تخم کاسنی و زرشک و بزر ورد بسته بخورند گل سرخ و صندل و کافور و قاقله و گلاب و برگ خرفه و روغن گل و اب خیار و اب کدو و خطمی و پوست جو و پوست عدس و فوفل و بنفشه خشک و افسنتین و زعفران و موم و روغن گل و روغن بیدانجیر ضماد کنند و اگر طبیعت نرم باشد ایه و برگ گل سرخ بپخته ضماد کنند دوای جگر سرد سه روز ماء الاصول خورند و اسهال بحب ایارج فیقرا یا عاریقون بکنند بعد از تنقیه طبیخ حلبه با روغن بادام تلخ با قرص افسنتین یا قرص غافث یا روغن بادام تلخ ضماد کنند دوای جگر خشک اب انار شیرین با روغن بادام شیرین و گلاب گندم با روغن بادام شیرین و زرده تخم مرغ نیم برشت و اب کدو و اب هندوانه و اب خیار و تخم ریحان با جلاب و بیه تر و شیر تازه با شکر و جلاب خام بخورند دوای جگر که در صعوبت جگر باشد ایارج فیقرا سفایج ریوند چینی بنفشه صبر و تریاق اربعه و معجون مشک بخورند و اشق و مصطکی و زعفران و موم و ارد ترمس و جعده و فوه و تخم کرفس با بادیان گرم

صعوبت جگر

خاد کنند دواي جگر تخن سده که در حدب جگر باشد اب کاسنی وکرفس وبرک ترب
وکشوث وبادیان تر با سکنجبین ساده وبزوری وعنصلی بخورند طبیخ غافث
واصل السوس وبلیون ولک مغسول وبرک کبر وبرک انتقوره وکبر وسلیخه وتخم کرفس
کوهی وجعده وترمس والجزه فستق خوردن مناسب بود دواي درد جگر عصاره
برک ترب وسکنجبین ازهریک بیست وچهار مثقال بخورند مناسب بود با طبیخ
برک ترب با نیم درم اوبدجین ودو دانک زعفران ودیگر تخم بادیان بخورند مناسب
بود دواي ورم جگر اب کاسنی وعنب الثعلب وماننده ان در ابتدا علت
با سکنجبین بخورند ودر اخر با اب خیار شنبر وترنجبین وروغن بادام مناسب بود
اگر حرارت بسیار باشد اب کرفس وخیار شنبر بخورند با طبیخ افسنتین وفصد الزره
وقرص زرک با سکنجبین واب بادیان واب لسان الحمل مناسب بود تراشه کدو
واب عنب الثعلب وعصاره کشنیز وکاسنی وشاخ وبرک رز واب لسان الحمل
وصندلین وحوم زرد وروغن گل وکافور وبابونه وخطمی واکلیل الملک ضماد کنند
اگر ورم در جانب محدب باشد اب میوها اب لبلاب با سکنجبین وشراب خربا منقع
واب بیز با اندکی شراب انگوری وشراب بنفشه با اب عنب الثعلب واب چغندر
امیخته بخورند مناسب بود دوا با دیبله جگر جلاب وماء العسل واب لبلاب
یا اب کاسنی وخیار شنبر وترنجبین وشیرخشت خوردن مناسب بود وجرو افسنتین وشیر خربا شکر
وبا طبیخ مویز وانجیر وحلبه خوردن مناسب بود روغن بادام وشراب زوفا وشراب انجیر
وکلاب با عسل خوردن معیت برکشادن ورم باشد بعد از کشادن ورم با ماء الاصول
وشیره غافث با خیار شنبر وروغن بادام دهند واگر حرارت باشد تخم کاسنی با شکر بخورند
دوا با ورم صلب جگر طبیخ حلبه با مویز وعناب وانجیر خوردن مناسب بود وغافث یکدرم

با برکاین

با بکاسنی وبرک لسان الحمل وحسک با اب کرفس واب بادیان وروغن بادام تلخ
ویکدرم تخم پنجنکشت با اب کرفس وشیره بادام تلخ با شراب قوه ومعجون لک ومعجون کل
مناسب بود دواي ورم جگر کر از ضم وکوفتگي بود فصد کنند وطین مختوم با لعاب اسبغول
وروغن کل در بوته وقوه خورند دوا با ورم سرد جگر ایارج فیقرا وغاریقون ومطبوخ هلیله
مناسب بود دواي سپرز ایارج فیقرا وغاریقون دو درم با بیست وچهار مثقال سکنجبین
وبا اب عنب الثعلب وبا اب کرفس واب برک گز یا برک سداب یا اب برک بیده واب
کشوث با سکنجبین خورند اقراص ریوند خوردن مناسب بود اب کاسنی واب بیز واب
برک گز خشک سوده با شکر یا برک بیده خشک با شکر خورند پوست بیخ کبر با سکنجبین
بزوری وقوه یکدرم با سکنجبین وتخم خرفه دو درم با شکر وبرک لسان الحمل خشک
یک ملعقه خوردن مناسب بود دواي اماس صلب سپرز سکنجبین بسرکه کبر واندکی زعفران
وانجیر بسرکه پرورده اب بادیان یا اب کرفس ودیع وجز انجرا با سکنجبین وحرف وسیاه دانه
وافتیمون پنج درم با سکنجبین وشبت خشک با بول شتر وشیر شتر با بول شتر وماء الاصول
با روغن بادام تلخ وقرص قوه وقرص کبر خوردن مناسب بود دوا با یرقان اگر از گرمی جگر
وبسیاری صفرا باشد اب انار وکاسنی واب کدو واب خیار واب هندوانه با سکنجبین
خوردن مناسب بود رگ باسلیق کشادن وقی کردن مفید بود پوست جو وکلاب
وقرص کافور وقرص زرک وطبیخ خربا با عناب وخیار شنبر وطبیخ هلیله زرد واب
لبلاب با خیار شنبر اب بیز خوردن مناسب بود دوا با یرقان که از سده جگر بود اب کرفس
اب بادیان واب سیب وروغن بادام شیرین وتلخ وروغن فستق اب برک ترب
وتخم خرفه وتخم شبث وانیسون وتخم کرفس وسکنجبین خوردن مناسب بود پرسیاوشان
کوفته در طبیخ افتیمون خوردن بعد طعام دو درم با چهار مثقال کاسنی هر با مداد خورد دیگر
برک چغندر خشک کوفته وبیخته با سکنجبین ویکدرم قوه با زده تخم نیم برشت یکدرم سکنجبین با عسل

عافث / کاخله

ملعقه ۴

وتکدرم بوده با بیست وچهار مثقال اب برگ ترب و دوازده مثقال شراب با اب
اطراف تاک وقرص افسنتین وقرص ابونه خوردن مناسب بود دوا یرقان سیاه
فصد باسلیق از دست چپ واستفراغ بادویه مسهله با سفوف هلیله کنند دوا [illegible]
ایارج فیقرا عود خام شحم حنظل غاریقون بسفایج وسقمونیا وخربق سیاه ومصطکی
وشراب افسنتین وشیر شتر با بول او یا بول بز با سکنجبین وهلیله زرد و[illegible]
وزعفران وقرنفل و[illegible] وانار شیرین خوردن مناسب بود سلیخه وسنبل
ودارچینی تکمید کنند دوا استسقا که از گرمی بود اب کاسنی اب بادیان تر اب
عنب الثعلب واب کاکنج با سکنجبین [illegible] بخورند اب خیارشنبر واب کشنیز تر
وادویه مدر بول خوردن مناسب بود وادویه عرق ارنده بر بدن مالیدن یا خفتن
وقی کردن مفید بود اب باقلا یا اب تمر هندی با ترنجبین واب شاتره واب
اشنان تر واب [illegible] ترب با سکنجبین وبرگ وتخم مازریون وحب ابونه و
وزرک وشیر شتر خوردن مناسب بود سرگین بز وسرگین خشک گاو وسرگین
اهو وارد جو وارد کرسنه وگاورس وبول اطفال وبول بز وسرگین کبوتر وسرگین
گوسفند وبوره ضماد کنند دوا استسقا که از سردی باشد تخم بادیان و
نانخواه وتخم کرفس وسنبل ووج واسارون وانگدان وحرشف وعصاره [illegible]
وروغن بادام وروغن فستق وحب غاریقون ومعجون لک مناسب بود
دوایی که ضماد انواع استسقا را مفید بود سنبل وحاما واشق ومقل وسورنجان
و[illegible] وسعد وزعفران وحرف وکندر ومر وعود هندی ولادن وسلیخه وقسط
ودار فلفل وبرسیاوشان وقنا والی روشم حنظل ومصطکی وقرنفل وگل سرخ وسرگین
کبوتر وموم زرد وشراب کهنه وروغن بادام تلخ بود دوای استسقا طبلی اگر از حرارت

بود

بود اب کرفس واب بادیان تر واب خشک وطبیخ بابونه واکلیل الملک مناسب بود
صندل وعود ولادن ومشک ضماد کنند مفید بود واگر از سردی بود ماء الاصول وکندر
وزیره ونانخواه خاییدن ومعجون وج وشیر شتر با سکنجبین خوردن تکمید بنمک وگاورس
کردن مناسب بود دوای استسقا لحمی وان بلغم مائی باشد در جمیع اندام منتشر شده
باشد قی وغرغره وتنقیه بدن با سهال وایارج فیقرا ودواء الکرکم قرص وحب [illegible]
بود ودر طعام تخم بادیان وزیره ونانخواه وتخم کرفس وانیسون وفلفل وکرویا و[illegible]
انداختن مفید بود دوای اسهال دماغی وان نزله ایست که از راه دماغ بجگر فرود
قی وغرغره کردن مناسب بود ایارج فیقرا وحب قوقایا وحب صبر وشراب خشخاش مناسب
بود اگر از گرمی دماغ باشد صندل سرخ وفوفل واقاقیا وشاف مامیثا وگل ارمنی وزعفران
وعدس مقشر واب لسان الحمل واب برگ خرفه ضماد کردن مفید بود اگر از سردی بود
دوای [illegible] وصداع سرد نافع بود دوای اسهال مراری استفراغ بطبیخ هلیله زرد
وخرمای هندی وکشکاب وسفوف حب الرمان وقرص طباشیر ودوغ اهن تاب وپوست [illegible]
وخشخاش [illegible] وکعک بغدادی ودوغ اهن تاب مناسب بود دوای اسهال کبدی
اگر از جهت اماس ورسده بود حقنه کردن وقی وغرغره وعرق اوردن مفید بود [illegible]
وکشکاب وپوست جو وگاورس مقشر وتخم [illegible] بریان کرده با جگر بز ومویز منقی وسفوف
گل سرخ وزرک ولک مغسول وفوه وطباشیر وصندل سفید و[illegible] وصمغ عربی و[illegible]
چینی وتخم خاص وزعفران مناسب بود اگر [illegible] تخم خطمی وتخم خیار [illegible]
صمغ عربی بریان کرده با گل ارمنی بخورند مناسب بود اگر سبب او ضعف قوت جاذبه
جگر باشد ومزاج سرد بود معجون [illegible] وسلیخه وسنبل وزعفران وحرف وعود بلسان
وسعد وتخم کرفس واشنه ولادن ومشک ونانخواه وخردل و[illegible]

در شراب کهنه در ناشتا خوردن مناسب بود اگر سبب ضعف قوت ماسکه باشد
گل انگبین و گلنار و عصاره قرظ و سنبل و مصطکی و زعفران و اذخر و رب آبی و سیب مناسب
بود مرو کندر و تخم گل و سنبل و مصطکی و مازو و زعفران با آب برگ مورد یا آب سیب و
پیه یا پنیر خرگوش ضماد کنند دوای اسهال خون که از جگر بود گل ارمنی و گل مختوم
و گل فارسی سفوف طباشیر قسط و طباشیر و شراب مورد مناسب بود اگر از گرمی جگر
باشد کشکاب کرده در ناشتا خوردن مناسب بود و شراب خشخاش و قرص کافور و سفوف
طین مناسب بود گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی بریان کرده و حب الآس و دم الاخوین
نافع بود و اگر سبب او امتلای جمیع بدن باشد رگ اکحل زنند و آب لسان الحمل و آب
برگ خرفه و لادن بخورند دوای اسهال معدی اگر بسبب رطوبت لزج در معده بود
قی کنند و استفراغ با ایارج فیقرا و حب صبر مناسب بود بعد از تنقیه گوارش خوزی
و سفوف الرمان و گوارش کندر و مقلیاثا و سفوف عود لایق بود و اگر سبب
حرارت معده بود شراب مورد یا رب انار ترش و رب غوره و رب آبی و رب ریباس
و رب سیب و طباشیر و اسبغول بریان کرده و صمغ عربی و گل ارمنی بریان کرده
و روغن گل و دوغ گاو و آهن تاب و طباشیر و تخم گل با آب باران یا آب سماق
پخته و کاسنی را با سرکه و غوره خشک یا تخم مرغ نیم پخته و گوارش طباشیر و گوارش
سماق مناسب بود اگر سبب اسهال صفرا و بلغم بود هلیله زرد و حب الرشاد
و حب الآس سماق کرمازو و سک و انیسون و تخم لسان الحمل و پوست انار
و دم الاخوین و آب باران و [illegible] بریان کرده و غاردانه و کشنیز خشک مناسب
بود و اگر سبب او ضعف قوت ماسکه باشد بسبب رطوبت قی و استفراغ
رطوبت کنند و بعد از تنقیه قرص گل و گوارش خوزی و گوارش کندر و سفوف عود

و گلنار

و گلنار و سماق و بلوط بریان کرده و زیره مدبر و رب آبی مناسب بود و اگر سبب
او ضعف ماسکه و بثور امعاء بود که در معده شده باشد رگ باسلیق زدن و ساق حجامت
کردن و استفراغ بنقیع هلیله زرد و خرمای هندی و بهروز صمغ عربی و اسبغول بریان کرده
و روغن گل و آب سرد خوردن مناسب بود دوای اسهال سوداوی رگ اسیلم زدن
و استفراغ بمطبوخ افتیمون کردن و سفوف حب الرمان دادن و بهمن کرنج و زرنباد
و تخم ریحان بریان کرده و کرنج بریان کرده و کعک بخورند مناسب بود دوای اسهال معوی
که از زلق الامعا گویند اگر بسبب بسیاری رطوبت امعا باشد ایارج فیقرا و حب صبر
و اطریفل کبیر و شراب افسنتین و سکنجبین عنصلی و میبه و سماق و آب خرنوب و گوارش
خوزی با شراب مورد مناسب بود اگر سبب او ضعف امعا و بثورات باشند دوغ ترش
آهن تاب با طباشیر و تخم خرفه و [illegible] با آب سماق سنگ تاب کرده و آب غوره با طباشیر
و تخم خرفه و آب انار ترش با سرکه و کشکاب جو و گاورس مقشر بریان کرده با روغن
گل و کرنج مناسب بود دوای سحج و دوسنطاریا در ابتدای سحج چهار درم صمغ عربی کوفته
در آب سرد حل کرده بخورند کفایت بود تخم خرفه صمغ عربی کثیرا نشاسته اسبغول تخم ریحان
لسان الحمل همه اینها را بریان کرده روغن گل ریوند چینی و آب لسان الحمل قرص سازند
و کشکاب کرد حب الآس و آبی در وی پخته باشند با گل ارمنی بخورند اگر سبب او بلغم شود
بود صمغ عربی و مصطکی و هلیله کابلی بروغن بادام بریان کرده مرو بریان کرده نشاسته
تخم کندنا و حب الرشاد و زیره مدبر همه بریان کرده انیسون ریوند چینی تخم ترنی (?)
تخواه حب البان صمغ بادام خوردن مناسب بود اگر سبب دوسنطاریا کردن
رگ باشد قرص کهربا یا قرص گلنار و قرص سند مناسب بود و اگر سبب آن رطوبت
باشد تریاق فاروق گلنار رومی و فارسی و سکرینا مناسب بود دوای زحیر و اسبغول
بریان کرده و رب آبی و روغن گل و صمغ عربی و صمغ امرود و صمغ آبی و غبیرا و گل ارمنی

مرو
اندروت

دود کردن مناسب بود و قلیه کنند با کوهان شتر زرده تخم مرغ مغز بادام جوز هندی
مویز انجیر شراب مویزی کهنه شراب دوشاب خوردن مناسب بود دوای
خارش مقعد اگر سبب گرم خورد بود سرگین کنجشک شیاف کنند و اگر مقعد
ناصور بود رگ باسلیق زدن مناسب بود مقل و روغن دانه زردالوی تلخ
حل کرده بمالند شب بجایی بریان کرده قطران برگ مورد و سیح دانه جوز بوا
جوز السرو و عصا [illegible] زهره گاو و روغن بید انجیر گرم کرده آب انار ترش بمالند
مفید بود دوای ناصور که سوراخ میشود در پهلوی مقعد بابونه اکلیل
تخم کتان و تخم خطمی و حلبه و مقل و زعفران و افیون و روغن و روغن دانه
زردالو مالیدن و ضماد کردن مفید بود دوای که ناصور [illegible] بیداب باز
زهره گاو و شحم حنظل و مغز بادام تلخ بهم بسرشند با مقل با شحم حنظل و سرگین کبوتر
سرشته بنهند ناصور را بگشاید دوای که خون ناصور باز دارد قلقطار و مازو
و اقاقیا و کندر و گلنار و خون سیاوشان با سفیده تخم مرغ و زهره گاو سرشته
بنهند خانه عنکبوت و برگ مورد و خرنوب و بلوط و شب یمانی و نار پوست حلاه
کرده بپاشند دوای که باسور را خشک کند در شراب قابض نشستن
و خاکستر جوز السرو و خاکستر جفت بلوط و شحم حنظل ذرور کردن مناسب بود بوره
ارزیز و سک و کندر و دم الاخوین و گلنار و مازو و سرمه و اقاقیا و شب یمانی
و قسط و پوست بیخ کبر و [illegible] اسپند و حنظل و کوکرد زرد و زرنیخ و نوشادر
و فوه و آب اشخار و آهک و مویز و قثاء الحمار و سرکه و پنیر خشک و شونیز و
اشنان سبز و عسل بلادر و تخم گندنا و حنظل و بیخ کرفس و بیخ و برگ حنظل و

وتخم حامض و تخم حنظل و سپید و کبر بروغن کرده خوردن مناسب بود و اگر سبب آن بلغم بود
بود مقلیاثا و هلیله کابلی و بلیله و آمله هر سه را در آب سفرجل بخیسانند بعد از آن خشک کرده بروغن گاو
بریان کرده با رب آبی یا سیب بخورند مصطکی و گل ارمنی و تخم کتان و تخم گندنا و حب الرشاد
تخمها بریان کرده کوفته مناسب بود دوای شرح مقعد گل سرخ عدس مقشر پوست انار
ترش جفت بلوط خرنوب برگ مورد کوفته بپاشند و اگر از سردی باشد مر بکوبی خشک
و مازو بروغن زیت بریان کرده روغن تخم ترنج و روغن دانه زردالو و شفتالو آبی
در آب پخته در آب آن نشینند و ثفل آن را ضماد کنند اقماع پوست انار و مازو
و بلوط و صدف سوخته و کاغذ سوخته و ودع سوخته و خاکستر سرطان نهری و
خاکستر پلاس کهنه و اقاقیا و زاج سفید و سفیداب بپاشند سود دهد دوای آماس
گرم مقعد گل سرخ عدس مقشر برگ عنب الثعلب پخته مرهم کنند و با روغن گل
طلا سازند دوای ریش مقعد سرب سوخته و تخم گل سرخ و سماق و مرد و شراب انگور
که ادویه قابض در وی پخته باشند پاشیدن مناسب بود دوای شقاق مقعد
اگر از حرارت و ورم گرم باشد سفیداب و تخم مرغ و روغن گل در هاون سرب
سوده طلا کنند و مرهم کافوری موم سفید و روغن و سفیداب ارزیز و مردار سنگ
پرورده و نشاسته و افیون و کندر و کافور و آب خبازی و کاسنی و عنب الثعلب
چون مرهم کرده ضماد کنند اگر از حرارت کمتر باشد موم و پیه بط و مغز ساق گاو
و گوزن و کوهان شتر و روغن سمسم و مومیایی و نشاسته و کثیرا و پیه مرغ و خنزیر
با مغز ساق گاو سرشته مناسب بود دوای و دمی مقعد برگ کرنب پیه گاو و
مردار سنگ سفیده ارزیز موم و پیه بط و روغن سمسم و روغن سوسن و روغن
دانه زردالو و روغن دانه شفتالو و طبیخ بابونه و مقل با کوهان شتر سرشته

ضماد کردن

لو

وفار تر ایلکبی و برک مورد و مقل و عشقه و پوست مار سیاه روغن داد زرد

تلخ و کبی را دهم مناسب بود دوای حقنه که در دو سوزش بلت سد

عصا نا خیار زنگلی سرغ زرده تخم مرغ روغن گل عصا لا برگ لسان الحمل

گل مختوم کاغذ سوخته ضماد کنند نافع است اطریفل مقل حب مقل سوف بیلا

سیاه افرای کدر معجون بریکا خوردن مناسب بود دوای ورم و خراج مقعد

سفیده تخم مرغ روغن گل مردار سنگ موم نشاسته روغن گاو پیه بط روغن

سمسم نان میده در اب جوشانیده زرده تخم مرغ روغن گل با نان میده و

زعفران تخته افیون و میفختج ضماد کنند سود دهد و اگر ورم صلب باشد مرهم

داخلیون یا روغن گل و برگ چغندر ا ا د حلبه یا روغن گاو تخم کرشته

ضماد کنند دوای ناصور ~~دا~~ خون حیدر دم الاخوین و کندر و دم

الاخوین و کندر و انزروت و زنگار و سرب و زاک سفید و گلنار

هر کدام ایشها را بیاشند یا فتیله کنند مفید بود دوای کرم خرد و بزرگ

شیح بود ترمس و سلیخه نعناع و قسط و قنبیل و مرو صغیر و بادیان و پسته و

بادام تلخ و تخم کرنب و سیاه دانه و پوست درخت بده و تخم کرفس و سیر و لبلاب

و حب النیل و برنگ کابلی و شحم حنظل و نوشادر و بوره و زهره گاو و ابکامه مناسب بود

دوای معتدل قاتل کرمان سکنجبین بزوری تخم کرفس و کشیز خشک سپر او زیر او

تخته با میفختج بخورند فوفل و برگ شفتالو بیخ کرفس پوست درخت توت

پوست درخت انار و پوست بیخ انار مناسب بود اگر صاحب علت را تب اید

اب کاسنی اب کرفس با سکنجبین کرفس پس که شاه توت بسیار خورند مناسب بود و اگر

اسهال باشد اب لسان الحمل و گل مختوم در شراب انگور بخورند برگ شفتالو کوفته

بده
درخت غرب

شونیز کوفته و شونیز در اب حنظل حل کرده بر شکم طلا کنند دوای قولنج

و پیچش ناف و درد شکم اگر از تولد نفخ باشد تخم بادیان و زیره و نانخواه در اب

پخته اب ان با سرکه ممزوج کرده بخورند تخم کرفس با فانیذ و زیره و نانخواه و تخم کدو اب

و معجون حب الغار هر کدام مفید بود اگر سبب صفراء تر باشد خیار شنبر در اب

عنب الثعلب حل کنند یا در اب الو بخورند طبیخ بنفشه یا خیار شنبه و شیر خشت

در اب انار ترشی و شیرین با شکر و روغن بخورد گشکاب با شکر و روغن بادام

مناسب بود اگر سبب از وجب بود ایارج فیقرا در طبیخ کرفس و بادیان بخورند

قولنج که سبب ان ثقل بود شکر برغ شیر خشت انجیر و جوز منقی و سپستان

و خیار شنبه و روغن بید انجیر و ایارج فیقرا با عسل و شیر تازه بخورند لبلاب

و تخم کتان و تخم معصفر و روغن سمسم و فانیذ و طبیخ چغندر با نیم درم بوره

خوردن مناسب بود بوره و نمک و شکر را شاف کرده بر دارند تخم کتان

و خطمی و بابونه و سپستان و سبوس و شکر و روغن کنجد و نمک هندی و زهره گاو

در اب تر کرده با ب ان حقنه کنند و اگر حرارت غالب بود شراب بنفشه

شراب الو کاکنج اسبغول در جلاب کرده بخورند دوای شیاف جهت

صاحب قولنج نمک و فانیذ و شکر سرخ و شحم حنظل و انزروت مقل سقمونیا اشق

صابون زنجبیل برگ سداب خشک و تخم او شکل شاف ساخته بعسل الوده کرده

بر دارند دوای حقنه صاحب قولنج زیره و تخم کتان حلبه مغز تخم معصفر انجیر

شبت برگ چغندر برگ کرنب سبوس گندم برگ خطمی بادام تلخ عنا بسلکم ‌پستان

بیخ سوسن مقل و اشق جاوشیر جند بید ستر نمک نفطی فانیذ الکام پیه بط

پیه مرغ تخم بید انجیر وتخم حنظل پیه کبوتر بچه بابونه اکلیل الملک تخم بادیان تخم کرفس
انیسون بوره شحم حنظل نوشادر عرطنیثا مناسب بود دوا مسهل مفرد
جهت دفع قولنج طبیخ لبلاب طبیخ بنفشه حلتیت تخم بید انجیر روغن او
شحم حنظل صبر شیر شتر تخم کرفس سرکین کرکس خرما خیار شنبر سکر برغ بوره
مناسب بود دوای تکمید وضماد قولنج علک بطم تربد عاقرقرحا شحم حنظل [illegible]
زهره گاو افسنتین موم پیه بط پیه الملوک ملوک ضماد کنند ارزن بریان کرده
یا تخم کرفس ونانخواه وحلبه وروغن شبت وخردل همه با فرفیون وجند بیدستر
تکمید کردن مناسب بود دوای که قولنج بادی بگشاید حب سکبینج معجون اهل
حب الرشاد سه درم در آب فاترند وروغن کنجد تازه مناسب بود دوای قولنج
که از ورم معده پیدا شود رگ باسلیق یا مابض یا صافن زنند آب خیار شنبر با شکر
خوردن لعاب اسبغول با جلاب شراب بنفشه آب عنب الثعلب آب کاسنی آب
خطمی آب انار ترش وشیرین با خیار شنبر وشیرخشت بخورند روغن با جلاب لعاب
اسبغول الوی سیاه با جلاب حقنه کردن مناسب بود دوای گرده ومثانه روغن گل
با اندکی سرکه طلا کردن با آب برگ خرفه وسکنجبین آب خیار ودوغ ترش بنفشه وراز
آلو آب کاسنی آب عنب الثعلب خیار شنبر گلاب با روغن بادام خوردن مناسب
بود اسبغول از دو عصاره کشنیز روغن گل آب برگ خرفه آب عصاء الراعی بنفشه
نیلوفر ضماد کردن مفید بود دوای که گرده لاغر فربه کند مغز بادام حب الخضرا جوز مغز
فندق تخم خشخاش هر کدام اینها را با شکر بخورند تخم باقلا ولوبیا در نخود آب [illegible]
بخورند پیه مرغ پیه بط پخته کرده تر با پیه های مذکور آگنده با مغزها با مذکور بخورند
تخم بادیان زنجبیل لک مغسول خوردن مناسب بود طبیخ بره وکبوتر بچه وروغن [illegible]

وپیه

وپیه حقنه کردن مفید بود دوای ورم گرده که از بیرون بکار برند بعد از حقنه نرم
ضماد از بنفشه وآرد جو وآرد باقلی وخطمی وصندل وتراشه کدوی تر آب عنب الثعلب
روغن گل مفید بود واگر درد صعب بود اندکی پوست خشخاش در ضماد اندازند واگر
ورم صفراوی باشد روغن گل وروغن بنفشه آب کاسنی آب کشنیز تر آب برگ خرفه
واندکی سرکه خم کرده طلا کنند ودر او حلبه وبابونه اضافه کنند وآرد جو کم کنند
روغن شیره با تنها مفید بود ودر او ترب وبابونه وخطمی وقیصوم وروغن زیت
تخم بدان تر کرده در آن موضع نهند وآرد گندم با تخم وبرگ چقندر وبرگ کرنب
وعسل وروغن شیره وبابونه وپیه بط ومرغ اضافه کنند در ابتدا انجره با
العل تخم در آن موضع نهند سود دهد واگر مازریون وایرسا با انجره ترشند
قوی کرده انه دوای گرده گرم آب کاسنی وخیار شنبر وآب سبز وشراب بنفشه و
شراب عناب کدو وتخم خشخاش وکشنیز خشک وعدس مقشر تخمه باشند آب
تخم اسبغول با سکنجبین وروغن بادام یا گلاب تخم خرفه با سکنجبین
لعاب اسبغول با جلاب گرم آب نیم گرم مناسب بود استفراغ بطبیخ هلیله
بکنند واگر تخمه شده ریم پیدا شود بنادق بزور وقرص کوشانه و کرده پاک
کند بخورند دوای ورم بلغمی گرده گل انگبین عسلی وشراب انجیر لعوق
خیار شنبر مناسب بود دوای ورم صلب سود او یکی ده آب بیزبان با سکنجبین
افیمونا خوردن مناسب بود وطبیخ افیمون وحقنه نرم محلل از خشک وشاخ
وبرگ چقندر وکرنب وخطمی وسبوس گندم وریشه انجیر وپرسیاوشان
وتخم حلبه وتخم خیارین وتخم خربزه وزرده تخم مرغ وروغن شحم هر کدام
حقنه کردن مناسب بود تراشه کدوی تر وتراشه خیار وشکوفه برگ بید
وضماد آب همه گرفته با کف ابهم سرشته برهم زنند وروغن بنفشه

اندافته باز باکفچه رب برهم زنند و خرقه کتان بدان تر کرده بر گرده نهند
نافع بود و دوای ورم جگر در یک رنج مفید بود دوای ورم گرم بارد که
گرده صلب شود اگر ریح کند حقنه نرم مناسب بود کنکاب باشراب بنفشه با آب
الجبن تخم خیارین و تخم خرفه و تخم کدو هر روز باشیر خوردن مناسب بود دوای بثره
و جرب گرده رگ باسلیق زدن و حجامت کمرگاه کردن حقنه از خشک و بابونه
و اکلیل و برگ کرنب و برگ چغندر و تخم چغندر و معصفر تخم کتان تخم خطمی
تخم خیارین سبوس گندم خطمی لسان پستان عناب کنک جو روغن بنفشه شکر
عنب و سفوف از تخم خیارین و خربزه و نشاسته و صمغ عربی کثیرا تخم خشخاش
بزر البنج تخم خرفه اسبغول از هر کدام شربتی سه درم با شراب الجبن و آب نشاسته
بخورند شیاف ابیض با شیر زنان و اقلیمیا حل کنند و روغن گل و در آب
کوکنار و نشاستی و آب امیر باریس خوردن کوکرد در آب چوش بیندازد و از آن آب
اندک اندک خوردن شکر طبرزد و تخم خیار خوردن مفید بود شیر خود را بی
علت نافع بود دوای بول خون رگ باسلیق زدن سفوف از کاهربا
در بوسد چین و افیون و کندر و گل مختوم و نشاسته و کثیرا صمغ عربی کاکنج دو
امیر باریس عقیق با ب لسان الحمل برشته و شراب مورد و شراب غوره و شراب
ریباس و شراب عناب و شراب کاکنج تخم خیار و خربزه و تخم کدو و سکنجبین
سفرجلی کنکاب باشراب خشخاش خوردن لایق بود اقاقیا رامک و کندر
بلوط صمغ عربی جوز طلا زعفران با لحیة التیس تخم کرفس و کثیرا و تخم خشخاش
صمغ البلوط سیاه عصاره برگ مورد و عصاره گل و عصاره لسان الحمل
و برگ اسبغول شاخ گوزن سوخته حب الآس عدس مقشر آمله و سیب
کوهی ساق تخم و پوست خشخاش عصاره برگ مورد تر طلا نار و جوز السرو

و گل لرق ضماد کنند نافع بود و اگر از زحیر بود حقنه و صبر و مورد و گل ارمنی
اقاقیا با برگ و گلاب ضماد کردن نافع بود اگر سبب بول خون سردی و خشکی مزاج
بود حقنه از طبیخ کره و کبوتر بچه و روغن دنبه کنند دوای بسته شدن خون
در مجرای بول و گرده و مثانه عود صلیب حب بلسان بیخ بادیه فرکوش الثق عاریقون
زراوند خاکستر شبت حلتیت سکنجبین ساده و عنصلی و طبیخ بابونه و سداب
خوردن مناسب بود نخود آب از نخود سیاه خاکستر چوب رز و چوب الجبن طبیخ
شیح سرکه کبوتر برگ کرنب آب کرفس مناسب بود دوای که قرحه مثانه پاک کند
مر تخم خلاف ماء العسل و ماء الاصول از بیخ کرفس و بادیان و اذخر و مغز چلغوزه و کرفس
و انیسون تخم کتان شیر خر و آب تخمها و تخم کتان با دیان خوردن مناسب بود دوای
که درد مثانه را ساکن کند بذر البنج بیخ لفاح افیون پوست خشخاش روغن گل
تخم کاهو تخم خرفه شراب بنفشه شراب خشخاش قرص کاکنج تخم خیار گل ارمنی صمغ عربی
دم الاخوین تخم خشخاش و مغز بادام شیرین و رب السوس و نشاسته و تخم کرفس و
کاکنج و تخم بادیان زعفران تخم خاکشی کندر مناسب بود دوای حقنه که جهت قروح
مثانه و گرده مفید بود کشک جو سبوس گندم خشک و برگ چغندر سیاوشان
خطمی برگ کرنب لعاب تخم کتان مغز تخم معصفر روغن بنفشه شکر سفید وارد جو
و کعک و گل لرق و برگ سماق و گلنار و ورق مورد و برگ لسان الحمل و کندر و برگ مورد و ابله
و سیب ترش و نار پوست و بط و موم روغن و بنفشه ضماد کنند مناسب بود
دوای نفخ مثانه روغن بید انجیر و جندبیدستر و حلتیت با روغن سوسن حل کنند و بشبت
و سداب ضماد کنند تخم کرفس و بادیان و فلفل و صعتر و فانیذ شیاف کنند دوای
استرخاء مثانه سعد و کندر و شکوفه اقحوان تخم و برگ و شکوفه سداب در آب تخم کرفس بجوشانند

ودر مجراي بول از ان اب چکانند وتخم تخمکشت وزیره وجاوشیر ضماد کنند و
طبیخ انزا بخورند وبچکانند کود دهید روغن سداب وقسط وروغن حب الغار
با جندبیدستر وحلتیت وبرزد وجاوشیر حل کرده بمالند وبچکانند ودر اب کوکرد و
اب دریا نشستن مناسب بود دواي تقطیر البول بلوط وسعد وخرفه وسورنجان
دوج ولحام‌ها ومر وجندبیدستر وقسط تلخ وعاقرقرحا حب الرشاد وبهمن سرخ و
حب الاس وکندر رومی وقرنفل وهلیله واملج بریان کرده برگ مورد خشک برگ صا
برگ سیب گلنار زیره قرمایه هندي شونیز تخم سداب روغن بید انجیر مالیدن مومیای
اطریفل صغیر با ابدرکس بلوط وعلک وشاخ او بهم سرشته حب الاس وکندر وزیره
از هر کدام میسر شود یک هفته هر روز سه درم سفوف کنند واکر مزاج کرم بود کلاب
با روغن گل کاسنی اب کدو وطباشیر وشکر واسبغول بروغن گل چرب کرده خورند
شراب بنفشه شراب خشخاش شراب غوره یا شراب ریباس خوردن وعرق اوردن
وکرمابه رفتن مناسب بود دواي حبس البول اکر سبب ورم کرم باشد رگ باسلیق
زنند ومثانه بروغن بنفشه چرب کنند دواي که در نفخ کرده مذکور شد نافع بود
واکر سبب ورم سرد بود روغنهاي محلل در احلیل چکانند واضمده محلل بر زهار نهند
وعلاج کرده سرد کنند واکر سبب باد غلیظ باشد ماء الاصول بروغن بید انجیر
وروغن سداب با جندبیدستر چکانند واکر سبب قرحه مثانه وجمع شدن ریم بود
قی کنند وحقنه نرم از خطمی وخبازی وتخم کتان وکشک جو وخیار شنبر وسبوس
کندم وروغن بابونه وروغن شبت کنند ودر افراغ علت بوره و[illegible]
درابن حقنه اضافه کنند ضماد از برگ کرنب وبرگ چغندر وحلبه واکلیل بابونه
وبنفشه وتخم وارد باقلا وارد جو کنند سرکین کبوتر بخور کنند وروغن زنبق وروغن
بابونه وروغن شبت مالند واب نیم کرم ابزن نفع کند دواي که چون بخورند ریم مثانه

پاک کند

پاک کند ابهل اسارون نانخواه تخم کرفس سنبل بادام تلخ خربزه اشق اب کرفس
اب بادیان اب ترب اب تخم اب خشک بود دواي که سنگ وریگ مثانه پاک کند
گوشت رانسو ومرطان نهر وسکنجبین عسلی خوردن واکر سبب بسته شدن بول
بسته شدن خون در مثانه بود از بوره وبزر اسپند وعاقرقرحا ومسک طرامشیع
وخردل وسرکین کبوتر وشب یمانی وبابونه وتخم ترب وتخم کرفس وطبیخ کرنب
وروغن سوسن سکبینج و[illegible] مقل موم بیسلیط وروغن شبت ضماد یا نطول کنند واکر
سبب رطوبت لزج باشد سرکین کبوتر سرکین موش در طبیخ شبت وبول اطفال
را احلیل چکانند یا حلتیت با شیر خر اب کرفس اب ترب یا روغن بادیان چکانند
واکر سبب ضعف قوت دافعه باشد در اب کوکرد نشینند وضمادهاي نرم کننده
نهند روغن شبت بمالند واکر سبب افسردگی مزاج وباطل شدن حس مثانه
باشد روغن بید انجیر با ماء الاصول وروغن نمک مالند در طبیخ خطمی وبابونه
وخشک نشینند وطبیخ افاویه درعوض اب خورند وطبیخ افاویه از سلیخه ودارچینی
وسعد وقرنفل وبزرها سازند وبخورند وباقی طبیخ تکمید کنند ویک شاخ از زعفران
در مجراي قضیب نهند وشپش زنده ادمی در سوراخ احلیل نهند وکبوتر بچه کشته کرم
بر زهار نهند وخون ان بر زهار مالند ونمک طرزد شیاف سازند ونیز در مجراي قضیب
نهند وجندبیدستر ومشک با روغن سداب بچکانند دواي سوزش بول
قی کردن ورگ باسلیق زدن یا پا [illegible] حجامت کردن مفید بود شراب بنفشه شراب
خشخاش شراب کاکنج کلاب روغن گل بادام اسبغول با جلاب تخم ریحان خوردن
مناسب بود شیاف ابیض با شیر خر چکانند مفید بود دواي دیابیطس که اید دربار
امدن بول است چنان است که کلاب غلیظ با روغن گل واسبغول وشکر در اب خیار
یا اب انار ترش وشیره خرفه یا اب انار ترش ورب [illegible] ورب ریباس ورب غوره

واب نرنج وقرص کافور ودوغ گاو وقرص طباشیر خورند مناسب بود رگ باسلیق
زنند ودر اب سرد بنشیند چند انکه نشیبک بشکند اب سرد بسیار خورند وحقنه نرم
کنند دوای سلس البول وبول در فراش بلوط حب المحلب وسعد وقر وخولنجان
وقرفه ووج ودار فلفل وکندر وکشنیز خشک بسرکه تر کرده گل ارمنی صمغ عربی جلنار
سمسم سفید شب یمانی برگ مورد مغز بادام شیرین ومغز دانه زردالو تلخ وحب الخضرا
وفانید وشونیز ونانخواه وکهربا وهلیله سیاه وعدس مقشر وگوشت روباه بریان کرده
گوشت قنفذ گوشت خشک تخم شبت عاقرقرحا هلیله بلیله املج هریک بریان کرده ابی تخم بریان
کرده مغز سر خرگوش بریان کرده در شراب خوردن ومالیدن مناسب بود ودر
اب کوکرد واب دریا نشستن سود دهد ومعجون لکو با خورند ودر مزاج گرم قرص
طباشیر وتخم ریحان خوردن مناسب بود دوای بول خون [illegible] وبول غالی
شراب عناب وشراب خشخاش وشراب ریباس خوردن مناسب بود رگ صافن
صافن یا باسلیق زنند بعد ازان ادویه قابض بکار دارند چون گلنار وخون
سیاوشان وکثیرا وصمغ عربی وتخم خشخاش وگل مختوم وعصاره لحیة التیس
وکهربا وشاخ گوزن سوخته وعصاره برگ خرفه وبرگ لسان الحمل وشراب مورد
مناسب بود دوای سنگ وریگ مثانه وگرده کرفس وکالیس وشبت وبودنه
وفاد خشک وکشوث وبادیان وبرگ ترب وکرنب وترب وقسط وخربزه
وخیار وباد رنگ وانگور سفید وانجره وبادام تلخ وزعرور وفستق وسرکه کبر
وهلیون وسرکه عنصل وسکنجبین که از سرکه عنصل وکبر سازند وشراب ریحان ومقل
وصمغ عربی وکرفس وافسنتین وسلیخه وعود بلسان وزیره وپرسیاوشان وتخم
بادیان وسعد وسداب وبوره ارمنی وحجر الیهود و[illegible] وابگینه سوخته
وسوده وپوست تخم مرغ که جوجه ازان برامده باشد وسنگی که از مثانه ادمی بیرون
اید وسرگین کبوتر مناسب بود دوای که دارو را بموضع مخصوص رسانند فلفل ودارچینی

وسلیخه

وسلیخه دوای که بار دهنده وادرار کننده بود وج ونانخواه واسارون
وکاشم وتخم بنجنکشت وازخر بود دوای که ادرار کرده در رو بنشانند تخم کتان ولعاب
او وجلغوزه وفندق وصمغ عربی وتخم خطمی ونشاسته وقلونیا یا رومی بود دوای که گرده
ومثانه ضعیف را قوت دهد بهمن وزرنباد وگل ارمنی وگل سوسن خشک وصندل
وگلنار ورب سیب ورب ابی مناسب بود دوای که خون کرده بازدارد
وجراحت برو یابند گل ارمنی اقاقیا یا مغسول دم الاخوین افیون اب سماق
اب لسان الحمل دوای ورم قضیب وخصیه قی کردن ورگ صافن زدن
وبر ساق وفرو ونکرکاه حجامت کردن وشافها که ماده ورم بیاورد برد [illegible]
مناسب بود سرکه وگلاب وروغن گل وعصاره کاسنی وکشنیز وعصا الراعی وعنب الثعلب
وعصا الراعی تر بادروج وبقله وجو وارد عدس وبرگ کاکنج وتخم مرغ اندک زعفران
وبنفشه ولعاب خطمی سفید وبرگ خشخاش وبرگ کوکنار ضماد کردن مفید بود
ودر افزایش رنج ادویه محلل بایشان بیامیزند چون بابونه وتخم کتان ومیفختج
وحلبه وزیره واب العسل وبرگ کرنب بخته ومویز منقی وخاکستر دانه خرما و
وبیخ سوسن دوای ورم سرد صلب قضیب اکلیل الملک با میفختج وحلبه زرده تخم مرغ
وارد گندم با پیه ها سرشته وارد باشراب کهنه با میفختج یا بودنه وپیه گرده ومویز
منقی وموم ومصطکی وانزروت ضماد کنند وروغن بید انجیر با زنبق بمجرای قضیب
چکانند دوای ورم خصیه عصا الراعی برگ بیخ اب کشنیز تر با سرب سوده وسنگ
اسیا وسنگ فسان بر هم سوده ضماد کردن مناسب بود دوای خصیه که زیر زهار بالا رود
گرمابه وابزن وروغنهای گرم طلا کردن وضمادات گرم نهادن مناسب بود
دوای ریش خصیه وقضیب وحوالی مقعد صبر ومرداسنگ وتوتیا بشراب مالیدن
کدوی خشک وخاکستر شبت واگر ریش کهنه شود ورطوبت بسیار اید [illegible] سوخته

پوست درخت صنوبر سوخته کندر انزروت گلنار اقاقیا پوست درخت بید
سوخته شب یمانی و زاک سوخته مازو و زنگار و اقماع انار ترش خبث الحدید و
دم الاخوین کاغذ سوخته روغن گل مرد [illegible] نوشادر و سرکه و اگر ریش پلید و خورنده
باشد آهک آب نارسیده عصا الراعی برگ اسپغول و سرکه و انگدان مناسب بود
دوای گوشت زیاده که بر قضیب و خصیه و مقعد بر آید بوره سوخته و خاکستر چوب رز
با آب سوده طلا کنند دوای اختلاج قضیب و مقعد و اوعیه منی از جهت ورم گرم
رگ زدن و بر روی ران حجامت کردن و دیوچه نهادن که خون بکشد و استفراغ
با آب لبلاب و خیار شنبر و حقنه‌ها نرم کردن و اطلیه سرد بر پشت و قضیب نهادن
و نیلوفر ورزدن و بوییدن و طلا کردن مفید بود دوای خارش قضیب و خصیه استفراغ
بفصد و اسهال و حجامت روی ران و دیوچه نهادن مناسب بود از اقاقیا
و مامیثا و نوشادر و صبر و زعفران و روغن ابهل و اشنان و سرکه و روغن گل
و بوره و سفیده تخم مرغ و عسل طلا کنند دوای فتق و قیله یعنی فرود آمدن ثرب
و روده در آب گرم نشستن و آب گرم بر آنجا ریختن روغن بابونه گرم ریختن و مالیدن
شبت پخته ضماد کردن و گوارش زیره خوردن ادویه قابض نهادن چون اقاقیا و صبر و
عصا الحیة اللیثی و مروانزروت و مصطکی و کندر و اقماع انار ترش و مازو و گلنار
و برگ مورد و شب یمانی و صمغ عربی و سریشم ماهی و جوز السرو و ترش و علک البطم و
راتیانج و اشق و مقل و سعد مناسب بود و اطفال را مقل بشراب حل کرده بر آنجا نهند
و روغن یاسمین و جندبیدستر بر آنجا مالند معصفر و زعفران و جرم موزه کهنه سوخته
با زرده تخم مرغ نیم برشت ضماد کنند دوای قیله ریحی گوارش زیره معجون انگدان خوردن
مناسب بود روغن زنبق و مشک و غالیه با روغن جندبیدستر بر احلیل چکانند دوای

قیلة الماء

قیلة الماء معجون کندر خورند ازار دجو و سعد و گل ارمنی و زیره و برگ مورد و پشک
گوسفند آب مورد آب حلبه و سرگین موش و سرگین گاو و سرگین کبوتر علک البطم [illegible]
روغن زیتون خاکستر چوب بلوط ضماد کنند و داغ کردن نافع بود دوای ضعف
جماع مزاج سرد و خشک شیر انگبین حریره با شیر شقاقل پرورده زنجبیل پرورده ترنج
پرورده دواء المسک ماء العسل و ماء اللحم و تخم مرغ نیم برشت با اندکی انگبین
و دارچینی و کباب و هریسه و نخود آب با دارچینی و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و قطایف
لوزینه و شراب شیرین و هر چه خورند دو درگاه با روغن یاسمین مالند و مزاج سرد و تر را
دواء المسک و شراب کهنه و کباب با ادویه گرم و ماء العسل خوردن مناسب بود مزاج
گرم و خشک را آسایش کردن و در آب رطوبت فزاینده [illegible] کردن و
اسفناج و ماش مقشر و کشک جو و دوغ تازه و ماهی تازه و تخم مرغ نیم پخته و مرغ
و بره و بزغاله فربه و شیر و جوار و تر انگبین و شیر تازه و شکر خوردن مناسب بود
روغن بنفشه یا یاسمین آمیخته در بدن مالند و مزاج گرم و تر را جماع کمتر زیان
دارد دوای که شهوت جماع کم کند شراب نیلوفر شراب لیمو شیره خرفه عصا الراعی
ترب و دوغ ترش و کشنیز تر و خشک تخم کاهو و غوره و سماق و ریباس و انار ترش
و سیب و آب ترشی و اسفناج و کاسنی و عنب الثعلب و پوست جو و عدس و گاورس
و عدس با شاهدانه پخته خورند سداب و جندبیدستر و بذر البنج برابر با آب
سرو بخورند دوای که شهوت جماع بشکند طحلب و خرفه و کشنیز تر و اسپغول و برگ
بنج و گوشت خربزه و سفیده آب نشسته و مرداسنگ سرکه و خرفه [illegible]
باشد کرو با سرکه خوردن مناسب بود دوای که سرعت انزال منی و [illegible]
و احتلام را باز دارد اگر سبب بسیار [illegible] خون و منی باشد آب غوره آب انار
[illegible] ترش تخم سداب تخم بنجنگشت با سکنجبین و قرص [illegible] با سرکه و نعناع و صعتر و زیره

بخورند خادر از قسط واقاقیا ولادن بکنند واکر سبب بیرزن مبتلا باشد انچه گفته شد
نافع بود واکر سبب ضعف الات تناسل وسوء مزاج سرد بود الشفراغ بقی و بحب شیطرج
وحب منتن بکنند واب زن از مورد و نار پوست وحقنه بلوط و مرزنجوش و سعد
بکنند و فاد از قسط و قرفیون و سعد و سنبل واقاقیا سازند و روغن نرگس روغن
مورد یا مشک یا روغن غالیه روغن قسط عصاره مورد تر سک عصا الحیة اللبنی
اطریفل و خبث الحدید خورند مناسب بود دوای که شهوت جماع را قوت دهد
سعد سنبل خردل و خولنجان و دارچینی و سداب و پیر بار تازه و پیه گاو و زهره گاو
و پیاز نرگس و عاقرقرحا و فلفل و مشک و مویزج و پیه شیر و مغز تخم دانه روغن بان
قسط حلتیت جندبیدستر و حب البلسان فرفیون هرکدام مناسب بود دوای حقنه
و شیافی که مقوی جماع بود در اخر کتاب ذکر مبسوط طلب نمایند دوای
افراط طمث اگر بسبب خون باشد عصا الراعی لسان الحمل گل ارمنی گلنار گل سرخ
گل ارمنی عدس عنب الثعلب سماق عصاء الراعی جفت بلوط و مازو واقاقیا پوست انار
سرمه لحیة اللبنی مناسب بود حمول که افراط طمث را باز دارد سرمه و گلنار و بوره زرکب
برابر گرفته سوده بعصا الراعی برگ مورد تر کرده بر پشم شتر یا گوسفند تر کرده بر دارند حمول دیگر
سرمه و گلنار و مازو و اقاقیا و شب یمانی از هم برابر گرفته سوده بعصا الراعی برگ مورد سرشته
بر پشم یا انجم برگیرند و بر پشت و زهار طلا کنند فرزجه دیگر کاغذ سوخته اقاقیا گلنار زعفران
عصا الحیة اللبنی گل سرخ مازو و کتان سوخته مساوی گرفته کوفته و بیخته بشکر ابرشته فرزجه
سازند و اگر بسبب افراط خون یا بلغم باشد استفراغ بحب ایلیخ و حب منتن باید
کرد و اگر بسبب ابتلای سودا بود استفراغ بمطبوخ افتیمون و حب اسطوخودوس کنند و اگر
بسبب قرحه رحم باشد بحقنه یا بزراقه به ماء العسل اول رحم را بشویند بعد از ان با شیر
و کندر و دم الاخوین و بسد و کهربا و مرتک و مامیثا و سفیداب قلعی و توتیا و مردار سنگ

وزاک سوخته

وزاک سوخته کاغذ سوخته شاخ گوزن سوخته مازو سوخته در سرکه حل کرده موم
و روغن هرکدام را فرزجه سازند مناسب بود دوای افراط طمث که بسبب انفتاح
بواسیر بود رگ باسلیق زنند و بر روی ران حجامت کنند قرص کهربا و حب مقل خورند
و اب گشنیز یا مقل در وی حل کنند و حقنه کنند روغن کندر و روغن زردالو
با مقل حل کرده حقنه کنند مفید بود دوای افراط طمث بواسطه فارسی رحم رگ
اکحل و باسلیق و صافن زنند و ادویه که شهوت جماع باز دارند و بر قم رحم
از قابضات طلا کنند چون اقاقیا و عصاره لحیة التیس و مانند ان و فاد از برگ
بلوط و نار پوست و عدس مقشر در شراب قابض جوشانیده شیاف و فاد کنند
و حمول از زعفران و کافور و مردار سنگ و حب الغار و روغن گل و سفیده تخم مرغ
و شب یمانی و قطران بهم سرشته حمول نمایند دوای افراط طمث بسبب گشادگی دهن
رگهای رحم اگر بسبب ازاله بکارت باشد در شراب قابض و ادویه قابض نشینند و مرهم
رویاننده گوشت با پشم بز یا پاره نخود برگیرد و اگر سبب زائیدن بود همین تدبیر موافق است
و شیافها شقاق مقعد مناسب بود و توتیای مغسول با زرده تخم مرغ طلا کنند و اگر
بسبب کیدن باشد از بسیاری خون یا حرکت سخت مازو و نار پوست
و گل سرخ و جوز السرو و گلنار جوشانیده چند بار حقنه کنند و ادویه قابض
بر پشت و شکم و زهار طلا کنند دوای افراط طمث از جهت ضعف رحم
انچه از حقنه و شیاف و فاد که در سیلان رحم مذکور است در افراط این نوع طمث
نافع است دوای استحاضه عصاره لسان الحمل خورند و بشیر تازه حقنه کنند
یا قرص طباشیر و ترشی ترنج و صمغ عربی و کثیرا و تخم کتان در اب گرم خرند گل مختوم
و گل ارمنی و شب یمانی و دم الاخوین هر یک دو درم کافور دو حبه سنگ دانه

با شراب مورد بخورند دوای که احتباس طمث را نافع بود تخم کرفس و انیسون
و حرف و خردل و شونیز و سیر و زراوند و حلتیت و پودنه و اسارون و دوقو و نانخواه
و جاوشیر و اشق و سکبینج و جند بیدستر و فرفیون و سداب و فلفل و زیره و سعد
و فوه و سلیخه و دارچینی و خسک و افسنتین و تخم کرفس کوهی و سنبل و ابهل و مرمکی
و نخود سیاه و لوبیا با پیرخ و اشترغار و اشنان و تخم مرز نجوش و صعتر و کاشم و
تخم مرار اسپند و غاریقون و قسط مناسب بود دوای دود و شیاف که
حیض بکشاید پودنه و حلتیت و سداب خشک و زهره گاو و اشنان و عاقرقرحا
و مشک و سیاه دانه و سداب تر و جند بیدستر و روغن بان و خربق سیاه و بوره و
انجره خشک مناسب بود دوای که زنان حامله شوند استفراغ رطوبت رحم
کنند و بخور از عود خام و زعفران و پیه بط و سنبل و اکلیل و پیه مرغ و پیه بز
و موم و زراوند و تخم مرغ و مشک و مصطکی و شب یمانی و سماق و زهره شیر و زهره کرکدن
و خرکوش و خر و پیه یا بوخرکوش هرکدام که باشد بخور کنند یا بخود بر گیرد تخم ره
علاج بول قبل بخورند نافع بود دوای که زنان آسان بزایند غذاهای چرب
پیه بط پیه مرغ پوست قبا شیر با شوربا مرغ فربه و دارچینی و حلتیت و جند بیدستر
و مشکطرامشیع و طبیخ حلبه و خرما با روغن بادام و تخم کتان خوردن مناسب
بود ایکیفی و ترنج پرورده و چوب عود در آب فرو برده و آن آب را بریان کیرد
کوارش عود و گلشکر با مصطکی و عود و بیه و شراب ترنج و لیمو و شراب انار
و غوره و پیاز نرکس و کلاب و کاهو خوردن مناسب بود دوای که زیادتی
نفاس را نافع بود بدان که فرقی بین طمث و نفاس در معالجه نیست اگر نفاس
زیاد بیاید همان معالجه افراط طمث نماید و اگر حبس شود معالجه حبس الطمث نمایند دوا

که اسقاط حمل را سود دهد استفراغ کنند بحب منتن قبل از حمل و حب سکبینج
و ماء الاصول بروغن بادام تلخ یا روغن بید انجیر بخورند و حقنه از صعتر و نانخواه و شبت
و بابونه و سداب و خسک و حلبه و روغن سمسم و روغن سوسن بکنند قبل از حمل روغن
نفط حمول کنند و قبل از جماع پیه یا پنیر خرکوش بردارند و دواء المسک مفرح بخورند
دوای رجا و آن شبیه بحمل است و حمل نیست ایارج فیقرا و حب منتن و حب سکبینج
و تریاق اربعه و ادویه که احتباس طمث را نافع بود دوای ورم گرم دبیله رحم رگ باسلیق
و صافن زنند و تنقیه بدن بقوی اسهال کنند و ضماد از عدس مقشر و عصا الراعی
و مانند آن بکنند و قطور از عصا الراعی و روغن گل کنند و سرکین کبوتر ضماد کردن
و شیاف کردن مفید بود و شیاف با زند از علک البطم و زوفا و قنه و روغن گاو و کهنه
و بنهند چون دبیله سر کشد مرهم باسلیقون و روغن گاو حقنه کنند دوای قروح رحم
بکنند مداد دو دانگ حبر و دانگی زعفران حب ساخته بخورند دوای ورم صلب
و سرطان رحم مرهم داخلیون پیه بط و مغز و پیه بز کوهی و مسکه و مقل و روغن نرگس
و روغن سوسن و روغن بابونه و روغن بید انجیر و روغن حلبه و پیه خر و روغن
کتان و پیه شتر و زعفران و علک البطم و صمغ بادام و جمع خطمی و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه
و شیر زنان و روغن گل و برگ کرنب و آب کاسنی بنهند و این ابهال ببرب
ب بنید تا کبود شود بان حقنه کنند دوای که ورم احتقاق رحم بقم رحم رساند
کرم دانه و فلفل و روغن حب الغار و روغن سوسن و روغن پیه بط و غالیه و کندر و تخم انجره
و حقنها که رطوبت فرود آورد مفید بود دوای بادها با غلیظ رحم تنقیه بدن با ایارج
فیقرا کنند روغن سداب و روغن شبت مالیدن و تکمید کردن مناسب بود و
طبیخ سداب و تخم پنجنکشت و قنطریون و زیره و برنجاسف و بادیان و مرزنجوش

احتناق رحم جمع شدن رحم

تکمید ارشاد گرم کرده بستن

شربت ریحان و ...

و بوره و تخم کرفس و نانخواه و سلیخه هر کدام باشد مفید بود دوای که فرج را گرم ولذیذ کرداند مشک و زعفران و مشک هر سه را در شراب ریحانی بجوشانند و خرقه بدان تر کرده بر دارند و کرم دانه اندیکا با روغن زنبق بر دارند دار و ها که فرج تنک کنند عود سعد و رامک و قرنفل و اقاقیا و مشک و راسن بهم سوده کرده در شراب انار است سرشته بر دارند مازو باخام و سرمه و فقاح اذخر و پوست صنوبر و مرداسنک و صمغ عربی و سوسن کوفته بر کیرند دوای درد پشت و اندامها و تهیگاه حب منتن ایارج فیقرا تریاق اربعه ماء الاصول با روغن بید انجیر و طبیخ تخم سداب و وج و انکبین روغن قسط و روغن سداب و روغن سوسن بمالند و اکر سبب امتلاء رک بود رک پشت است رک باسلیق و مابض زنند و روغن بمالند دوای قوز و بیرون امدن مهره پشت از جای خود و این بیشتر ریاح افرا هست کویند علاج فالج و ربوه و ضیق النفس نافع بود اشق و جاوشیر و مقل و حلبه و اکلیل الملک و اقاقیا و کلنار و کل سرخ و جوز و برک سرو و اشنه و وج و برک حنظل و جند بید ستر و روغن سداب مناسب بود دوای درد مفاصل و نقرس اکر کرم باشد مادهٔ اب کاسنی و اب عنب الثعلب و خیار شنبر و مطبوخ هلیله و شاه تره و اب بادیان با اب کاسنی و خیار شنبر امیخته و مانند حب صبر و حب سورنجان نیز مناسب است و ضماد از خفیف و صندل و صبر و اقاقیا و پوست در سداب و عدس مقشر و اندک کافور و کل ارمنی و مامیثا و زعفران و خاکستر کرنب و سفیده مرغ و شیر تازه سوده و برک کل کوفته و طحلب و کشنیز تر و اسبغول با سرکه و زعفران و افیون با شیر کاو سوده با روغن و موم سرشته و لوبیا پخته و نار پوست در شراب انکوری قابض پخته و با سماق دار و حی العالم سرشته و برک کرنب پخته با زرده تخم مرغ دار و جو در سرکه و روغن کل کنند و اکر ماده نقرس و مفاصل سرد باشد کل انکبین عسلی با اب بادیان و ماء الاصول با روغن

بیدانجیر با روغن بادام تلخ و ایارج فیقرا و تربد و حب سورنجان و استخوان سوخته و کشنیز خشک و تخم خشخاش سفید و بلوط با سرکه تر کرده و خشک بریان کرده و عدس مقشر بخورند مناسب بود و ضماد از خفیف و اشق با شراب کهنه و روغن زیت و دوا از بیدانجیر و روغن کاو اندک سرکه سوده و فرفیون با روغن سوسن سوده و حلبه در سرکه ممزوج پخته و با انکبین سوده تخم خطمی و تخم کتان و حلبه و دبیه بهم کوفته و طبیخ کفتار مناسب بود دوای عرق النساء و درد سرین رک باسلیق و رک عرق النسا و رک پشت پای میان نبصر و خنصر زدن مناسب بود و تنقیه بدن بمسهلات مناسب و حقنهای تیز کردن مفید بود و ادویه مدر مثل جنطیانا و زراوند و تخم سداب بکار بردن سوده بمد و ضماد و نطول از کرنب پخته و زعفران و زرده تخم مرغ و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و حلبه و مقل و اشق سوده بمد و پیه کرده بز و پیه مرغ و پیه ساق کاو و انکبین و روغن کاو و روغن کنجد و موم و اندک سرکه مالیدن نافع است و شحم ارمنی و شحم حنظل و نانخواه و قنه و کوکرد ضماد کردن نیز مفید بود و ضماد ریشی کنند مثل خردل و سرکین کبوتر و شیر انجیر و طبیخ انجیر و مویز و زراریج و فرفیون و عاقرقرحا و روغن سداب هر کدام نافع بود دوای داء الفیل و دوالی متواتر ایارج فیقرا با کل ارمنی و افتیمون و ماء الجبن و سکنجبین افتیمونی خوردن مناسب بود طلا از خاکستر کرنب و ثمره کز و سرکین بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر سوده بمد و دوالی و درد باشند مامیثا و کل ارمنی با اب حل کرده مالیدن سوده بمد و روغن کل مالیدن و قی کردن دوای درد ناخن برک مورد تر و سرو و جوز و زیره و علک و مغز جوز و مغز فستق پخته و پیه بط با سرکین کبوتر و سرکین کاو ضماد کنند اکر ناخن کبود شود

بلبوس سوسن کوهی

ارد گندم با زفت سرشته ضماد کنند دوای ناخنه که دمیده شود در ابتدا باب
دریا بشویند یا باب عدس بشویند یا بمبوس وانجبره تخم وزفت ضماد کنند
دوای ادویه ورم وبثرات سرد و گرم دوای ورم گرم که از فلغمونیا گویند
تنقیه بدن بفصد واستعمال مطبوخ هلیله مناسب بود واب کاسنی واب
عنب الثعلب واب لبلاب وخیارشنبر خوردن سود دهد پشم حرکلی که از دنبه
کوسفند گیرند بروغن سمسم نیم گرم کرده بنهند دران ساکن کنند سبوس گندم
وخطمی بعصاره کرنب سرشته وارد گندم در اب پخته با روغن سمسم ضماد کنند
وضماد رادع وصندل وزعفران واب کشنیز وحی العالم وپوست انار ترش بشراب
پخته وسماق وارد جو بشراب پخته واسفنج بشراب یا سرکه ترکرده یا بگلاب
ترکرده واباپخته ضماد کنند ضماد ریش کننده عسل بلادر با زفت تر انیخم واهک
اب انا السیه با پیه کوفته ضماد کنند وضماد محلل موم با روغن شبت گداخته وبابونه
بان سرشته کشنیز تر با روغن گل وارد جو وپوست جو بسرکه واب کشنیز تر پخته ضماد
کنند دوای حمره فصد وحجامت فصد وحجامت وتنقیه بطبیخ هلیله زرد
ومسهلات صفرا ودر اب سرد در امدن وان عضو را در اب سرد نهادن
سود دهد دوای ماشرا که ورعصا با عصاء الراعی وحی العالم ونیلوفر وکشنیز تر
وعنب الثعلب وتراشه کدوی تر واسبغول ضماد کردن مفید بود در اول ووسط
این ضعف عصارها با موم وروغن گل ضماد کنند ودر اخر این ضعف
ادویه محلل فلغمونیا بکار برند اما اول فصد وبعد ازان استفراغ نمایند وچون
میل بتحلیل کند عصاره نعناع با روغن گل وعصاره سداب با سرکه وروغن گل

ومرداسنگ

ومرداسنگ بعصاره برگ کنند یا بعصاره برگ چغندر طلا کنند دوای طاعون
اول مراعات دل باشربه خنک کننده مثل شراب لیمو وترنج وانار وشراب صندل ورب
ابی وبویها خوش بوییدن چون صندل وکافور وبنفشه ونیلوفر وهوا را خانه را با این
بویها وسرکه وگلاب خوش ساختن مفید بود وعلاج سوء المزاج ودل گرم وتنبیهات
وبایا باید کرد وموضع علت را بالت حجامت مکیدن وباب گرم شستن وطبیخ بابونه
وشبت نطول کردن وماده علت را پخته کردن مناسب بود دوای ورم گوشت
غددی وبیغولران وغیره که از نوع طاعون نباشد تنقیه بدن کردن وادویه محلل
بکار داشتن روغن زیت گرم با پشم دران موضع نهادن درد ساکن کند واگر این
ورم در پستان وخصیه بود بعد از تنقیه بدن اول ادویه رادع بعد ازان محلل بکار برند
دوای خراج انچه پخته کند پیاز نرگس در ماء العسل وروغن سوسن پخته وبیخ نرگوفته
با انگبین سرشته زفت وموم وراتیانج وروغن گاو وروغن زیت واشق وعلک البطم
ومغز بیه مانو وبرگ کرنب وپیاز پخته وخردل وسرگین کبوتر ومرهم داخلیون واب خردل
وصابون با انجیر سرشته عسل بلادر با زیت کهنه ضماد کنند واگر عاقرقرحا وقنه وبوره
ومرداسنگ وروغن زیت ضماد کنند باقی مانده ریم از اثر پاک کند دوای خراج باطن
استفراغ وتبدیل مزاج وپخته کردن ماده با ادویه لطیف مثل دارچینی وراطیه وسلیخه
وقصب الذریره واسارون در اب پخته از ان اب جلاب رقیق ساخته اندک
اندک بدهند مناسب بود وهر بامداد دو دانگ سیر ودانگ زعفران بدهند وچون
اغاز کند تخم مرو واسبغول وتخم خیارزه وتخم خطمی وصمغ عربی وکتیرا ازاین سته ومغز تخم خربزه
وگل ارمنی وسعد وروغن گل وروغن بادام وکشیرا مناسب بود دوای دبیله فصد
وحجامت واب میوها واب کاسنی با سکنجبین واب انار بن بطبیخ هلیله خوردن مناسب
بود در اول ضماد از اسبغول بسرکه وگلاب ترکرده خطمی بگلاب ترکرده وخطمی بگلاب

دبیله

واندکی سرکه وارد جو با عنب الثعلب واب کشنیز تر بمالند بعد از سه روز کندم خاییده نهند نان
کندم واب وروغن زیت بجهت نهادن وموم با زفت وروغن کتان ومرد کوفته با خمیر ترشی
سرشته وموی زنفی وخردل با انجیر سرشته وبوره با مویز سرشته نهند دوای شرا اب غوره
اب انار بی دانه دوغ ترشی ونقیع سماق وقرص طباشیر بخورند سود دهد انجیر بمالند اب غوره
وسرکه وروغن کل بمالند ساکن شود فصد وحجامت کنند وتنقیه بدن با یارج فیقرا نمایند
وحلیله وهلیله زرد بخورند واب کرم بسیار ریزند واگر شرا بلغمی بود استفراغ بلغم
بهلیله دو درم تربد یکدرم زنجبیل دودنک وسقمونیا دانکی انیسون وکترا هریک
دانکی شربت چهار درم با کل انکبین خمیر سرشته بخورند انیسون را با کل شکر خوردن نیز
مفید بود کبابه از یکدرم تا سه درم تخم بخنکشت سه درم با سرو شتی مثقال شیر
تازه بخورند عرق اوردن وکرمابه رفتن نافع بود دوای جمره رک زدن وخون
بسیار کرفتن سود دهد ادویه سرد مثل سکنجبین وشراب غوره خوردن مناسب
بود از عدس مقشر وبرک لسان الحمل ونان شبوسی تخم باهم سرشته ضماد کنند
اکر جمره بر لب وخصیه وقضیب باشد قلقطار وقلقدیس وبوره از هم برابر کرفته
در اب سائیده بمالند پشک بز با انکبین سوده بمالند سود دهد دوای زفارک
فصد واستفراغ بهلیله زرد وفرمایه هندی کنند کشکاب اب کدو واب خیار
واب بطیخ هندی اسبغول با شکر خوردن مناسب بود دبثرات را شکافته اب
وی را پاک کنند وکل ارمنی با سرکه در حوالی ان بمالند ومرهم سفیده بر او نهند سود
دهد دوای غله مثل دوای زفاری بود دوای سعفه وشیرینجه رک قیفال
زدن وبد وطراف کردن حجامت کردن ورک پیشانی وپس کوش کشادن
وان خون را بر سر مالیدن سود دهد سر را بسبوس کندم وبرک چغندر که سرکه
پخته باشند شستن وروغن بنفشه وروغن نیلوفر وروغن تخم کدو مالیدن
سرب سوخته وانزروت وکاغذ سوخته وکوکرد زرد ومغز بادام تلخ وپوست

وسرکه وروغن کل وسفال تنور کهنه وعمک بسرکه سوده بمالند شب بجای
وصبر وابلا که از شاخ رز بچکد ومازوی سبز با سوراخ بروغن کاو بریان
کرده ضماد کنند وسعفه که بر روی بود کرمابه وبخارات کرم وکل ارمنی واندکی
کافور وسرکه وکلاب بمالند نافع بود دیوجه نهند ورک پیشانی بزنند سود دهد
دوای حصفه که در عرق سرخچه باشد فصد واستفراغ بطبیخ هلیله
وشاهتره بکنند واب کشنیز تر وسرکه وکلاب وروغن کل بمالند ودر
کرمابه سرکه وحنا وطبیخ مورد با کلاب بمالند دوای نبات اللیل فصد وتنقیه
واب انار وحنا واب کرفس طلا کردن سبوس کندم سرکه اب حقنه ارد باقلا
وسرکه وحلبه وعسل وطبیخ قثاء الحمار واب انار با طبیخ شحم حنظل وسرخ
تخم با سرکه وکوکرد بمالند بادیان وانیسون وریوند خمیر وکل سرخ وزنجبیل
هفت روز هر روز چهار مثقال بخورند نافع بود دوای جرب فصد
وتنقیه بدن بعد از ان سیماب کشته برک حنظل ومردار سنک وروغن کل وزرنیخ وزرد چوبه
وشی در واشق مقل با دام تلخ برک مورد واشنان کوکرد سفید وسفیداب وروغن زیت وخاکستر بلوط
وسفال تنور کهنه وتخم ریباس مغز ادار زردالو تلخ وقسط شیرین ضماد کنند دوای خارش
شیر واب کرفس بخورند وسرکه وروغن کل بمالند مرطوب به طبیخ حلبه وشحم حنظل واب انار
ترشی با روغن کل واندک بوره وتخم خشخاش سفید کوفته با سرکه بمالند دوای خارش چشم
سفیده تخم مرغ با کلاب بمالند دوای خارش انکشتان در اب چغندر کرم کرده نهند دوای
خارش زنخدان شحم حنظل وبوره از هر یک جزوی صندل سرخ دو جزو نشا یک تلخ جزو همه کوفته
با سرکه وروغن کل بمالند دوای خارش اعضاب پیران کرمابه واب کرم ریختن طبیخ شبرم
ومورد وکوشت خربزه بمالند مفید بود دوای خارش مقعد وفرج زنان شب بجای بریان کرده
وقطران برابر کرفته حل کنند با اب انار بی در افتاب کذارند وفتیله کرده بر دارند دوای قوبا
تنقیه بدن کرمابه رفتن ارد باقلا وجو سرشته مالیدن مفید بود یا سبوس کندم وتخم خربزه وچغندر

قوبا
سیر نب

هر کسه با بام سرشته بمالند و یا روغن گندم با عصاره ترنج و هلیله زرد با سرکه سوده بمالند
دوای ورم رخو و این ورم گرم و سرد باشد استفراغ ماده بلغم نمایند اسفنج را با سرکه
یا اب غوره یا اب بوره تر کنند و بمالند و اگر ورم رخو باورد یا خشک زوفا و تر سیفنج و قردط
از روغن زیت و شراب انگور سیاه نیم گرم نطول کنند دوای ورم صلب که از ضیق
سرطان و سلع نباشد پیه بط پیه مرغ و شیر وخز گوشت و گرگ و روباه و کفتار و گوزه و
و گوساله و خر و بز هر کدام مهیا شود بمالند و یا روغن کتان و روغن سوسن لعاب حلبه
لعاب کتان اشق و جاوشیر و یا زرد و مغز ساق گاو و مغز تخم بیدانجیر خاکستر کرنب
راتیانج مقل قثاء الحمار بیخ خطمی بمالند نافع بود دوای سرطان استفراغ با بیز
و طبیخ افتیمون با سکنجبین بکنند و دوا مالیخولیا کنند و در جذام مزاج را سرد
و تر تبدیل نمایند توتیا با معقول با روغن گل و گرد آسیا و اب کاسنی و اب گشنیز تر و
و اب کوکت و گلاب و سفیده سرب سوده و گل ارمنی با سرکه حل کرده بمالند دوای ورم باد
حجامت کنند زیت کهنه و تخم ریحان و تخم کرفس و سداب پخته طلا کنند و آهک آب رسیده
در شراب انگور سیاه جوشانیده طلا کنند و چرک دیوار گرمابه بمالند اگر حرارتی باشد پشم بعصاره
روفا تر کنند و روغن گل ضماد سازند دوای خنازیر استفراغ بلغم و مسهلات مناسب
کنند تربد و زنجبیل و مصطکی و سنا و شکر خورند و مرهم داخلیون و مرهم زنجبیل و مرهم زنگار نهند
آرد باقلا و آرد جو و الحمه پیه بط و بیخ حنظل و شب یمانی و ایرسا و روغن زیت و حلبه
و راتیانج و زرنیخ و مومیز و مغز کرسنه و تخم کتان و بارزد و سرگین کبوتر ضماد کنند
و اگر حرارتی باشد ضماد از پوست جو با گندم و اب گشنیز تر و مرد و حضض سازند و دوالما
سلعه اشق با سرکه حل کرده طلا کنند خاکستر بیخ کرسنه با زفت و سکر کرشنه ضماد کنند
موم و پیه گاو و راتیانج و زفت و آهک آب نارسیده در دردی شراب امتحن طلا کنند
طین احمر روغن گل انجدان لادن بارزد مقل چرک خراطین زنبور عسل علک البطم بوره
و مویز دانه بیرون کرده ضماد کنند دوای غدد و سامیروثالیثی جز حضض اقاقیا و کرتخم

الکلام.

بر کاغذ مالیده بچسبانند مقدار غدد سرب برابلا کاغذ بندند خاکستر ابن عروس و موم
و روغن سوسن بمالند نوشادر با زنگار با اب صابون سرکه شرب مامیرا نهند و مازو
و شحم حنظل و شب یمانی برشالیلی بمالند خرنوب و برگ مورد ضماد کنند و باب اشجار
و صابون و اشنان بشویند کرمازو کوهی با سرکه طلا کنند زرنیخ زرد با مویز منقی ضماد
کنند و سه بگذارند بعد بکشایند دوای جراحاتی که چرک از آن برود جوز گوهر ضماد کنند
و اگر بشراب پخته ضماد کنند بهتر بود مردار سنگ با سرکه سوده بروغن بادام پرورده
بمالند زرد چوبه مازو گلنار دم الاخوین ضماد کنند اگر حاجت بشستن شود با اب
دریا و اب شب یمانی و آبی که سعد در آن پخته باشند و آبی که هلیله و عسل و آن
در وی پخته باشند بشویند مفید بود دوای ریشهای بیخ دار زراوند با سرکه انگبین
علک البطم با روغن گاو یا روغن گل ایرسا با انگبین و آرد کرسنه با نبات جاوشیر
و در دیس روغن زیت شب یمانی با انگبین مرهم زنگار و مرهم نمک نهند دوای
جراحات متعفنه زراوند عصاره برگ بیدانجیر زنگار عصاره قثاء الحمار
انزروت علک البطم زاج سرخ آهک آب نارسیده انار پوست با کندر شب یمانی
سفیداب مردار سنگ اشق و جاوشیر مصطکی پیه گرده گاو راتیانج روغن مورد
و سرکه آرد کرسنه مابرقاق مغز بادام بیخ کرنب و چغندر و بیخ قثاء الحمار تخم کتان
انجیر زیره آرد جو آمیخته زهره گاو بارزد زفت اشنان هر کدام میسر شود ضماد
نمایند دوای که جراحات را مندمل سازد فصد و اسهال و تکمید بخون حوالی
قرحه را باب گرم و حجامت چون بیدا و از بیرون آوردن علک البطم زفت موم
روغن زیت روغن کهنه گاو مرد سوخته و راتیانج نمک اندرانی مرداسنگ
و سرمه برگ مورد صمغ صنوبر هر کدام میسر شود ضماد کنند دوای قرحه که کرم افتاده
باشد با انگبین بشویند برگ و جوز السرو و خاکستر کدو خشک و خاکستر پوسته جار

وخاکستر لسان الحمل و پوست جو بر رو کنند اما اگر کرم را بکشد طبیخ افسنتین
و قنطوریون هر دو با عسل سوده و بشراب سرشته نهند عصاره پودنه و عصاره
برگ کبر با شکر یا شراب سکنجبین مالند برگ شفتالو و فلفل سوده بر گوشت قبل کنند
کرم گوشت را بکشد دواي ریش بلخی فصد و استفراغ صفرا از شربت ترش
خوردن قرص کافور ضماد کنند صندل و گلاب بر زخم مالند و از دهان بر روند و قرص
مرهم اسفیداج و مرهم کافور نافع بود دواي قرحه متآکله که با عفونت باشد بعد از
تنقیه بدن اشربه ترش خورند و در آب نمک آن عضو را نهند آب مورد تر گلاب
عصا الراعی سرکه بگلاب ممزوج کرده تطول کنند گل ارمنی عدس نار پوست
تخم گل برگ مورد تر برگ حماض تخم ضماد کنند و آب انار نطول کنند گل ارمنی برگ
ضماد کنند برگ لسان الحمل یا پوست جو برگ زیتون تر خار خسک سوده یا بکرند
لسان الحمل سوده ضماد کنند دواي ناصور که از کنارها یا ناصور گوشت مرده دور کنند
آن گوشت را بسوزانند بدارو ها بیزد بر دهن گاو که گوزنی دارو ساکن کنند و ناصور
تازه را با آب صابون و آب دریا و اشنان زجوشانیده بشویند دواي سوختن آتش
و روغن و آب گرم سفیده تخم مرغ و روغن گل بمالند صندل و فوفل و خشت پخته
سفید نو و سفال سفید نو گلاب آب عنب الثعلب و گل ارمنی سرکه ممزوج
کرده عدس برگ گل ارد جو برگ کاسنی کوفته برگ خطمی پخته مرداسنگ و سفیده
ارزیز و آب کشنیز تر و روغن گل سرشته برگ مورد آب زیتون الملام هر کدام
بمالند سود دهد دواي جذام تنقیه بدن بحبوب و ایارج مناسب کنند تریاق
اربعه و تریاق فاروق قرص عنصل قرص افعی گوشت و شوربا افعی طبیخ مارسنج
روغن بادام عصیر انگور تازه مناسب بود و اگر ماده خون ظاهر بود فصد کنند
اب حلبه آب چغندر مالند یکبوره ارزباقلی اشنان اهمک سیع حماض که کرد

سرکه

سرکه عاقرقرحا خردل بوره صعتر صبر فلفل دارفلفل صابون در طبیخ حلبه حل کرده
هر کدام میسر شود بمالند و در گرمابه مالیدن بهتر بود غذا نان جو با کرنب و شوربا ماهی مرغ
و ماهی تازه و شیر انگبین و انجیر و شراب نو رقیق اندک مفید بود از سبزیها
کنند با و برگ ترب و برگ چغندر موافق بود دواي جراحتها که در گوشت باشد
برگ صنوبر با سرکه ممزوج یا در شراب پخته مازو سبز برگ حماض نار پوست
لسان الحمل خشک برگ تاک برگ جوز برگ عوسج برگ علیق که هر دو نوع از قار بود
و پنیر تر که از شیر ترش سازند بیخ سوسن اسمانگونی سفیداب قیروطی که از روغن
مورد سازند قلقطار سوخته با مفصح یا عصاره قنطوریون خمیر خشک کرده
خرقه کتان پاک شب یمانی شاخ گوزن سوخته ذرور کنند یا مرهم کنند سود دهد
دواي که از قرحه و غیره خون باز دارد صبر کندر دم الاخوین پشم خرگوش خانه
عنکبوت قلقطار قلقل زرنیخ انزروت صمغ عربی نشاسته کندم غبار آسیا مازو
بروغن چرب کرده و سوخته و زنگار و صدف سوخته جو سوخته سرگین خر و اسب
نهند سود دهد دواي داغ کننده جراحت زیره کوفته آهک آب با سفیده
تخم مرغ و کف دریا اگر زیره و آهک و قلقطار بهم ترکیب کنند قوی شود
دواي جراحتها که بر عصب افتد زیت انفاق ارد باقلی ارد نخود ارد کرسنه
پوست جو مرهم آهک علک البطم روغن بابونه برگ خطمی ضماد کنند و اگر ورم
باشد گوشت مویز با شراب انگور ریشم و زوفا برگ کرم و روغن زیت
تر کرده نهند اگر عصب بجنبد شود مقل الیهود بیخ خطمی و سوسن
با گوشت مویز اشق و بارزد و فرفیون با زیت سرشته تخم مرو با مقل
ولبن الیتوع و حلتیث و مرک حمام بمالند دواي که خار و پیکان از جراحت
بیرون آرد اشق با انگبین و زراوند مدحرج با انگبین برگ انجیر برگ خطمی سیاه

پوست جوز بذر البنج بسیار ترکی صفدع مسلوخ سرطان نیز مار بر جا لونر که باشد
بنج یا عصابه که ان توغرا از کوسپار بست کنند بیرون ارد دوای که زخم جوب
نافع بود پوست کوسفند تازه بر موضع زخم بندند و بگذارند که خشک شود اول نمک
سوده بر زخم پاشند بعد پوست کشته خاکستر کهنه سفال نو مردار سنگ
صلابه کرده سفیداب قیروطی از روغن گل و موم مالند دوای سحج ران و
پاشنه و انگشت پا بهوا پاک سرد پرهیز کردن اب و گلاب سرد مالیدن مازو
سوخته پاشیدن نقیع سماق مردار سنگ بشراب سوده و دردی شراب خشک
کرده سوده پاشیده نافع بود و بر سحج موزه بعضی زخم که از موزه بهم رسد
شش تازه خصوص شش شتر کنند مفید بود جرم موزه کهنه سوخته و سوده
و روغن گل و زرنیخ بهم سرشته کنند سود دهد

دواها

صبر و زبیبت دوایی که اندامها یا از جا رفته را از درد و فارشی و اماس
منع کند و مفصل را قوت دهد مغاث برگ مورد ترگل ارمنی ارد ماش
مازو کوکنار اقاقیا قسط صندل سفید سرو جوز السرو ضماد کنند و رفاده کتان
بهوا سرد کرده یا سرد تر ساخته بندند و روغن بابونه صبر و مر و برگ بید
و سنگ و گل ارمنی و صندل و لادن و سفیده تخم مرغ و سنج و ج مالیدن سود
دهد دوایی که مفصل صلب شده را نرم کند خرما و دبق و روغن سمسم
و بید انجیر و روغن گاو و عسل و حلبه که در روغن سمسم پخته پاشیده بیخ حنظل
و قثاء الحمار و مقل و اشق و تخم کتان و لادن و زوفا با تر و پیه بط و پازن و مغز
گوساله و روغن سوسن و مغز ساق گاو و علک البطم سرگین کبوتر خردل قسط
هر کدام ضماد کنند سود دهد دوایی که برای سستی جگر و معده ضماد کنند مفید بود سیب
پخته گل ارمنی اقاقیا مصطکی برگ مورد زعفران جوز السرو اب لسان الحمل و صندلین

و بنفشه

و بنفشه دارد و جلنار فوفل روغن گل سنبل لادن ضماد کنند دوای که بر شکستن
استخوان و جراحت ان ضماد کنند سود دهد ایرسا کرسنه کندر پوست بیخ مازو
زراوند مدحرج انزروت دم الاخوین مناسب بود دوای که موی را از بیخ بکند ادام
شقایق النعمان اکلیل الملک و بیخ او لادن و پرسیاوشان و بیخ ماش خاکستر بیخ مورد
اردها قلی تخم خرزه لعاب اسپغول لعاب خطمی جوشانیده بر موی مالند دوای که موی را
دراز کند لعاب برگ سمسم برگ کدو برگ خطمی روغن زیت روغن دانه زردالوی تلخ
تخم کتان سوخته با روغن سمسم پرسیاوشان مراهم خردل با طبیخ چغندر روغن
زهره گاو و گرگ هلیله بلیله مازو یا سوراخ عصا الاعب الثعلب کنک جو با مرهم و طبیخ ان
با روغن بنفشه جوشانیده بمالند دوای که داء الثعلب را دفع کند فرفیون پیاز
پوست ترب حرف خردل زراریح سوخته زفت مویزج و سیر یتوعات کف دریا سرگین
سرگین گوسفند سرگین سوخته موش دار فلفل برگ انجیر کوکرد و سرکه و نوشادر
بادام تلخ با پوست سوخته زهره گاو و پیه خرس بمالند سود دهد دوای که موی بسترد
اهک و زرنیخ باهم یا صبر و اهک و زرنیخ جوشانیده و اب ان چند بار با روغن سمسم
جوشانیده تا اب رود و روغن بماند و ان روغن را بمالند موی بسترد و بعضی
اهک و زرنیخ را در گلاب بپزند و بمالند موی بسترد دوای که اصلاح بوی
اهک کند ارد جو ارد باقلی تخم خرزه هر کدام موجود شود بشویند گل سرشو با گلاب و سرکه
تر کرده شاه سفرم سعد گل ارمنی مغز معصفر برگ تاک برگ شفتالو بمالند اصلاح بوی
اهک کند دوای که موی را باطل کند عصاره ورق بنج یا سرکه یا افیون یا سرکه
یا بذر البنج با سرکه و صمغ مرغزار خشک کرده یا اسعوط سفیداب شیشه یا با خون لک پشت
بحری خشک کرده مردار سنگ سرکه بعد از نوره کردن بمالند دیگر موی بر نیاید

دوای که موی را مجعد کند آرد حلبه بذر البنج ابیض سرو و مازو و گز مازو
و برگ سرو و دانه ابل و کتیرا و املج بمالند دوای که جعد موی را دفع کند
روغن کنجد روغن شبت هم گرم بمالند و یا سر را با آب گرم بشویند و لعابها بمالند دوای
که موی غلیظ را باریک کند بوره باشیده و یا بلعابها بشویند چوبها باریک شود دوای که موی
را مفید بود روغن گل و بیضه مرغ و لعاب خطمی و لعاب اسبغول و طبیخ چقندر عصارا گزاو
طبیخ حلبه برگ خربزه آرد نخود آرد باقلی عصارا برگ او عصارا برگ سلق عصارا برگ
شاهدانه بادام تلخ مغشر ادویه مذکوره هر یک بانفل الحمر باید مالید زهره گاو و طبیخ حنظل
و دردی شراب و پیه بط صابون و لادن و سرگین گاو بمالند دوای که موی را نگذارد
سفید شود از استفراغ بلغمی و اسهال و گرمابه و ترشی و جماع و کلاب و کاهو پرهیز کند
و هلیله پرورده و اطریفل کبیر و صغیر و تریاق فاروق بخورد مانع آید از سفید شدن و بطبیخ حنظل
و شونیز و بوره با گل آمیخته روغن قسط و روغن شونیز بمالند زود سفید شود دوای
که روی را نیکو سازد نخود آب و تخم مرغ نیم برشت و ماء اللحم و با جو و نان میده و شراب الحمر و شرابه
و هلیله پرورده و اطریفل صغیر و حلتیت و فلفل و سعد و قرنفل زعفران وج پوست جوز و شکر
و ترب و گندنا و پیاز و سیر و کرنب خوردن مناسب بود ریاضت معتدل و شادکامی
و نظاره با زنها خصوصا اسب حسن و کودی با خلق دوای که طلا کنند بشره تازه
کند آرد باقلی مغشر آرد جو آب کرسنه آرد گندم آرد نخود شسته آرد عدس آرد برنج
آرد ابرسار شم ماهی لادن کندر مصطکی پوست تخم مرغ برشته علاج استخوان پوسیده
بادام شیرین و تلخ تخم قثا تخم خربزه تخم کدو تخم ترب کتیرا عصاره بر غشت زرد آب
معصفر سفیده تخم مرغ مالیدن مناسب بود دوای که اثر زخم چشم و حوالی آن پدید آید
دفع کند مردارسنگ سفیده تخم مرغ با پیه مرغ برشته بمالند مغز نان و فلفل و برگ کرنب و جگر
و برگ بوره و ترب و زرنیخ با آب کشنیز تر یا با آب کرفس بمالند آهک و بوره سرخ با سرکه
و صبر و افسنتین با انگبین علک البطم با لادن سرگین کبوتر و صابون و مغز بادام تلخ
ماش و نخود مقشر و کرسنه کف دریا سوزش سفال نو دوای که اثر آبله و کلف و برش
دفع کند ابرسا و مردارسنگ قسط شاخ گوزن سوخته استخوان پوسیده بیخ بنفشه خار خسک

کلف و داغ
روب
برش صورت
کنجد کرده

بر غشت نوعی از
عنب الثعلب است

معصفر
گل کابیره

سوزش
کرد

سوزش

سوزش سفال نو ترمس تخم خربزه مرآرد نخود زراوند علک البطم طبیخ حلبه آهک
و موم و عسل و عصارا بر غشت پیاز عنصل تخم ترب و بادام تلخ و خردل مالیدن
سود دهد دوای که نقشهای کبود که بر اندام مانده باشد ازاله نماید بعمل بلادر
ریش کنند بعد از آن نطرون و علک البطم طلا کنند دوای رنگ برص و بهق قوه نشاطیج
تخم ترب تخم جرجیر تخم حنظل ما زریون خردل و سقمونیا سرکه و ده زوفا و سرمه استخوان
ماهی سوخته و زاج سرخ و خربق سیاه آهک شسته بمالند معجون نجاح و اطریفل ماذن بدر
مناسب بود دوای که بوی بغل خوش کند آنچه خوردنی بود سلیخه و کرفس و کنگر و میوه
و آلوی زرد آنچه مالیدنی بود آب مورد تر و طبیخ نمام و مرزنجوش و مورد خشک سعد
صندل پوست ترنج شاهسفرم اشنه برگ گوس سنگ سنبل مرشنبت توتیا گل سرخ
مردارسنگ کافور وارخن اظفار الطیب قسط خبث سرب سفیده مغسول
زعفران بود دوای که شبش دفع کند برگ و بیخ حاض شب یمانی سماق بادروغن
با روغن زیت سلیخه زراوند عاقرقرحا بیخ خطمی نمام مرزنجوش مسک طراثیث بکافوف
طبیخ چقندر طبیخ کز طبیخ پودنه کوهی برگ سرو صبر زهره گاو زهره بز بوره با سرکه
روغن زیت خردل کندش سیماب کشته بمالند سود دهد دوای که ترکیدن لب
و انگشتان و پاشنه پا مازو سوده با پیه بز سفیداب با روغن سند روس صمغ عربی
شلغم با روغن تخم پنبه بروغن چوب کرده هر شب در ناف مالند روغن بادام
روغن سمسم با آب انگور سفید با شراب سفید هر با علاج بیست سم بخورند دوای
که فربه سازد نشاط و آسایش بر بستر نرم کردن جامهای نرم پوشیدن عطرها
موافق مزاج بوییدن و شربتهای موافق مزاج خوردن شراب غلیظ بهر نیم نان
گرنج بشیر و برنج با فربه و گوشت بط و مرغ فربه مغز بادام و فندق و فستق و نارجیل
با شکر و پنیر تر و دوغ تازه انگور سفید جلغوزه بهمن سرخ تودری سرخ و سفید و شهدانه
و پوست جو و کشک گندم با اندک زیره و تخم خشخاش و فانید و روغن گاو و شکر نان میده

خشک جلیه شسته بریان کرده ابنوت تخم بیدانجیر بذر البنج مناسب بود دوای که الاکر بازو
خوردن تلخ و شور و کامها داچار ترش و نان خوشکار و نان جو و توابل بسیار خوردن مثل
خردل و فلفل و زیره و کرویا و سیر و کراث و قنبیط و در بستر و حمام و رشته نا بیرون اب سرد
خوردن و ریاضت و قی بسیار کردن و گوارش کمونی و اطریفل کوچک و ادویه مدره خوردن
مثل سداب و جعده و تخم کرفس و مرزنگوش و کماه و هلیا و سرکه و انکاه ناشتا خوردن دوا
تعفن و جذام ناخن: هر بامداد شیر تازه خوردن روغن بادام روغن سمسم با شکر و سکنجبین
و ماء الجبن خوردن مناسب بود تخم کتان بسر کوفته کلاف تا با جمع کرده ضماد کنند از دکتهو
ارد ترمس با سرکه و تخم کتان حرف در دری شراب و سرکه سوخته زرنیخ سرخ را با نبات نیخ
حاصل با سرکه و سرکه با هم ضماد کنند دوای زردی ناخن مازو شب یمانی بسپط زده
کاو سرکه ضماد کنند دوای که ناخن معیوب را ابتدا از دو جمع سر و نهادن مضغ بنی
و چند روز نهادن بعد از ان مویز کوفته بنی بعد از ان کوکرد با پیه نهادن ادویه که چون
ناخن بیفتند درست بر اورد انکشت در غلاف کنند که چیزی بناخن نرسد چنانکه
ناخن بروید و محکم شود دوای داخس بعنی ناخن خورک افیون بذر البنج با سرکه طلا کنند
تخم اسبغول و سرکه ضماد کنند انکشت را در یخ نهند سماق و اقاقیا تازه عاج با سکنجبین
مازو با عسل حیره و کلنار با عسل ضماد کنند

در ادویه که دفع زهر کنند مجرب

و در اسامی کتاب مفصوبه دوای که دفع زهر کنند طبیخ الخدان با روغن کاو بخورند
زهر رابقی و اسهال دفع طبیخ شبت با روغن سمسم بسیار خوردن تخم ترب خوردن سود
دهد و انکه برق باربه هد تریاق الطین تریاق فاروق وجد وار بود تخم شلغم بخورند
با شراب و مطبوخ انجیر خشک و فندق و جوز و بندق و برک بودنه تهی در شراب
برکه سداب در شراب شیر تازه بسیار خوردن و قی کردن روغن مسکه و روغن
کاو و روغن بادام و سرکین خروس و بارزد چهار درم با یکدیگر بخورد در شراب
شیرین با ماء العسل سیر کوفته در شراب دواء المسک سترابادی که افیون در وی باشد

با افیون را

فصل م

با افیون را اگر خورده در شراب بپیدا ازند تا ببرد دو مثقال تخم ترنج تخم پنج انکشت دار ب
ثمر درخت جنار تر غاریقون طبیخ ابن عرس و کوشت او و لعاب و حسوها با نرم
و چرب اسبغول عصاره کاهو و خرفه و عنب الثعلب و کشنیز تر هر کدام ازین عصارها با بنگ
کنکایه با روغن کل و کلاب و کافور و طبیخ سرطان نهری خوردن دفع زهر کنند
دوایه دفع فرفیون و یتوعات و قرون السنبل چرها با نرم سرد لطیف مثل شیر فره و
شیر تازه و مسکه و مانند ان قرون سنبل را از نیم مثقال تا یک مثقال کافور با جرا فزوده
مثقال کلاب بدهند و صندل و کلاب و کافور بر سر و دل ضماد کنند فرفیون خورده
دوشاب ترش و اب انار ترش و هندوانه و کنکاب روغن کل سماق و ریواج
پوست جو و پوست سیب مناسب بود و تلخ و شور خورده را به شربت غوره و شربت
ریباس و رب انار و اب انار بن با یخ سرد کرده دهند و افیون و بذر البنج و
یبروج و انچه خدر و مبرد بود علاج ان بچیزها با ملطف کرم کننده سازند چون تریاق
فاروق و دواء الحلتیث و سیر و مانند ان و انچه جوهران هند جوهر روح ادمی است
چون قرون سنبل و هلاهل و مانند ان علاج ان به دواء المسک و عشر و دیقطونس
و بوبها با خوشی کنند و ماء اللحم بدهند و انچه تیز و برنده و سوزنده بود چون زرنیخ
و ارسنیک بحری و مانند ان علاج ان بلعابها نرم و حسوها کرم کننده چون شیر
و مسکه و روغن کاو و تریاق زهرها را نافع بود و انچه سده اورد که راه دم زدن
و براز و بول بگیرد چون مردار سنگ و سفیداب و جبسین و مانند ان علاج ان بعد از
قی کردن و حقنه کردن لعابها و حسوها با نرم است بشیر تازه و مانند ان و سقمونیا
در ماء العسل بدهند و عصاره افسنتین در ماء العسل و مدرات بخورند تا بول ارد
و اگر سوهان آهن خورده باشند مقناطیس بدهند تا آهن را جمع کرده بیرون ارد
دوای که چون طلا کنند مضرت زهرها را نافع بود نفت سفید سرخام و نخجم با روغن
کاو و چند بیکدیگر با روغن زیت عصاره کنند تا عصاره بود زهر ترب کوکرد با فقط

مرغ سرشته بهند خروس را زنده شکم شکافته بر بندند سرکه و نمک زهره گاو
خاکستر چوب انجیر با سرکه و سیر و نمک و سرکین بز و خردل و سرکه و اهک اب
نارسیده با اب صابون سرشته زفت جوشانیده با نمک و طبیخ موکی و شبت
و ابن عرس هر دو زنده بجوشانند و بمالند سود دهد و ابا که بر خود مالند گزنده
بکریزد برگ صنوبر تازه با روغن زیت کهنه حب صنوبر با برگ بنجنکشت بیخ الخدان
بیخ حرف با روغن زیت بجهت ان روغن را بر خود مالند روغن ترب پشه
رفع کند دوای که در خانه بریزند و دود کنند جانوران همه بگریزند چوب انار
بیخ سوسن بارزد انگزه سیاه دانه شاخ گوزن گوگرد افیون همه حشرات از دود
اینها بگریزند و انچه را که در خانه بگذارند هوام بگریزد مانند قطران بنجنکشت
سیسنبر بوره درمنه حلتیت بود دوای کرنیدن سنگ دیوانه سرطان نهری
جنطیانا کمونر پنیرمایه خرگوش و اشق و حب الیوب و حب الغار و زراوند مدحرج حب الغار
و مر و حاما و سداب و شونیز حلتیت گل مختوم پنیرمایه سنگ خون و جگر و دل سگ
بریان کرده بخورند نافع بود اسامی رگهای مفصود بدانکه رگ دو نوع بود یکی
شریان و یکی اورده شریان رگی را گویند که حرکت کنند و در درون او روح
گذشته بجمیع اعضا رسد رگ اورده رگی را گویند که پر از خون باشد و حرکت
نکند و بجمیع اعضا خون از او رسد انچه رگی که فصد میکنند یکی قیفال بود و ان رگی بود
در بالا بار اَرنج و دیگر باسلیق که ان در زیر ارنج بود اکحل رگی بود میانه قیفال و باسلیق
و یک قسم حبل الذراع گویند و ان رگی بود در پشت دست اسیلم رگی بود میانه
بنصر و خنصر و رگ دو جان که در عرف شارگ گویند رگی باشد در دو طرف حلق
عرق النسا رگی باشد بر وحشی کعب یعنی جانب بیرون شتالنگ بود صافن
رگی باشد بر انسی کعب یعنی جانب درون شتالنگ مابضی رگی باشد در زیر زانو

شریان
اکه جهنده

اربیه رگی باشد بر سر بلبن رگ ماق رگی باشد بر گوشه چشم در سمت بینی
چهار لب چهار رگ بود دو از کنج های لب و یکی در وسط لب بسمت زنخ و یکی در وسط
لب بالا و کاهی رگ زیر زبان را هم فصد میکنند تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

معجون مسمی بمفرح عنبری المراد از اختیارات سید بسی نقیع مولف دستور العلاج نفع او ان
که وسواس و خفقان و ضعف دل و علل مزمنه را سود دهد و باه را قوت عظیم بخشد
و رنگ رو صاف گرداند و تقویت حرارت غریزی و روح طبیعی کند و معده را قوت دهد
و اوجاع مفاصل و سده دماغ و سپرز و جگر و قولنج را مفید بود و تب بلغمی را سود دهد و مقدار
و رعشه را نیز مفید بود و حفظ زیاده کند و قوت جوانی نگاه دارد و تقطیر البول و سلس البول
و درد پشت و ایلی گاه را مفید بود از هم معجونات بجا حیث رای است ترکیب ان
نعلب مصری شقاقل شراز ک مصطکی رومی بهمنین و درونج عقرب جوز بوا فاقله ضفار و کبار
اطمنیقی صد بنانا کاسین مرواری قرنفل منرت بوزت بلیله زرد طباشیر قلم جند بیدستر عود قماری
لسان العصافیر رازیانج گاوزبان خولنجان مصری شونیز زنجبیل کبابه از هر یک ۱ مثقال
بادرنجبویه صدف اصلی دارچینی عاقرقرحا فلفل پیاپا دارچینی زعفران صندل سفید عنبر اشهب از هر یک
مثقال زبد بحری مجوف ابلیق لولو ناسفته سنبل خطائی کهربا لعل بدخشی یاقوت رمانی
یاقوت کبود یاقوت سفید یاقوت زرد از هر یک مثقال مشک تاتار مغز پسته مغز بادام
نارجیل مغز جلغوزه از هر یک ده مثقال دار فلفل ابریشم محرق مغز کردکان سم قنفذ
عقیق حشیشی شنید عرق بیدمشک نیم رطل ماء سفرجل یک رطل ماء تفاح یک رطل گلاب بقدر
حاجت ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد عسل کف گرفته سه وزن اجزا نبات بوزن
اجزا جزو اعظم خوب نیم مثقال معجون زلق الامعا معده بلغمی را نافع بود ناخواه کندر
جلنار پوست بیرون پسته هم را برابر کوفته و موبز را تیز با دانه کوفته بادو بر بشند مقدار حب

۱۰۱

هر صباح و شام بخورند معجون دیگر که اسهال صفراوی باز دارد ابا و سیب پاک کرده
هر یک نیم منی امرود پاک کرده چهار یک ان همه را در دیگ سنگین با اب سماق پخته بیرون
آورده و روغن خوب کوفته چون مرهم سازند و یکمن شکر با آبی که در دیگ مانده جوش بدهد
کف از او گرفته بعد از ان میوه ها را آمیخته بقوام آورده یک اوقیه طباشیر و دو اوقیه عصاره
زرشک خشک کرده و یک اوقیه تخم [illegible] با هم سرشته شربتش از سه درم تا پنج درم بود
معجون انطونوسی امراض سینه و قرحه ان و خون و ریم آمدن از سینه و اماس ان و الات
دم زدن و حیضه و اسهال مزمن و امراض مثانه و اختناق رحم و تبهای دراز را دفع کند اجزای ان
دارچینی قسط بازرد جند بیدستر افیون فلفل سیاه دارفلفل میعه از هر یک یک اوقیه عسل دو رطل
و نیم اما بارزد را اول بعسل بگدازند و بعد ادویه ها بدان بسرشته و در ظرف ابگینه یا نقره
نگاه دارند شربتش یک باقلا در ماء العسل با سه قطره روغن [illegible] معجونی که قولنج را
نفع عظیم دهد اجزای ان تخم معصفر پنجاه درم سکبینج ده درم با فانیذ بسرشته شربتش از ده
پنج درم بود معجون اطریلال جهت دفع برص اطریلال سه درم تخم شقایق النعمان یک نیم [illegible]
چهار و نیم دانق جند بیدستر دو دانق و طبسو کوفته و بیخته بعسل سرشته چهار قسمت نمایند و یکجا روز
بخورند و در افتاب گرم نشینند و موضع برص کشاده دارند تا عرق کنند و زرد اب بیرون
اید برص دفع شود باذن الله معجون راسن ورم صلب معده و ورم جگر را سودمند بود
[illegible] راسن [illegible] تخم کرفس تخم بادیان و نانخواه و انیسون
هر یک نصف جزو کوفته و بیخته بعسل بسرشته و هر روز یک مثقال بخورند معجون مقل
باد ناسور و امعا و [illegible] و اماس مقعده و بواسیر که خون اید مفید بود اجزای ان هلیله کابلی
و بلیله و آمله و تخم گندنا [illegible] هر یک پنج درم مقل پنجاه درم
اما مقل را در اب کنند تا حل کنند شربتش ده درم بود معجون بوزیدان ریاح را دفع کند و طعام
بگوارد و معده را قوت دهد اجزای ان برگ پودنه و برگ سداب و فلفل و نانخواه و زنجبیل [illegible]
و کاشم و دارچینی و دار فلفل هر یک دو درم کوفته و بیخته بعسل صاف سرشته شربتش دو درم

معجون [illegible]

روقیه ۰۱۲

کاشم الجدان رومی

معجون خبث الحدید اسهال خونی و زحیر و ضعف معده را نافع بود اجزای ان خبث الحدید
مدبر بیست درم کندر یا کم یکشبانه روز در سرکه خوابانیده بعد خشک کرده و سائیده بیست درم
کشنیز خشک بیست درم طباشیر قلم هجده درم همه را کوفته با سفرجل بسرشته خوراک سه درم
معجون ترکیب الشفا این دوا را نام ترکیب الشفا اما بدان گوش کن تا یک یک از خاصیتش سازم بیان ۱
میکند او تقویت یا سنگ با عضای دماغ ببرد او تیرگی چشم میسازد چراغ ۲ مطلقا امراض
عینی را مفید است ای پسر میکند دفع نزول افزون کند نور بصر ۳ نافع [illegible]
[illegible] فالج رعشه و ماخولیا ۴ [illegible]
[illegible] ۵ داء الثعلب [illegible] صاحب علت ز دفع او شود [illegible] ۶
ضعف دل او جگر را نیز قوت میدهد [illegible] معده [illegible] میدهد ۷ اشتها
ارد میکند هضم طعام صاف سازد معده را از وی شود ذوق تمام ۸ هر که او قولنج دارد و [illegible]
مطحول هم چند روزی گر خورد این دوا [illegible] ۹ میکند قطع بواسیر [illegible]
این مرض را نیست مثل این دوا در هیچ جا ۱۰ [illegible] قوت دهد [illegible] مثانه گرم کند [illegible] علت
[illegible] کند ۱۱ مسهل صفرا و سودا و [illegible] و بلغم ای پسر [illegible] ۱۲
نفع دیگر گوش کن از جمله خاصیتش کو چنین افتاده است [illegible] ۱۳ [illegible]
وقت گرمی [illegible] در همه اوقات [illegible] این دوا ۱۴ نیز اگر پرهیز باشد [illegible]
از ارتکاب این دوا [illegible] ۱۵ میکند دفع [illegible]
[illegible] نفع عجب ۱۶ [illegible] مدبر [illegible] درم سه زعفران
پنج درهم دارچینی سه درم سنبل [illegible] ۱۷ [illegible] هفت درهم [illegible]
[illegible] ده درهم [illegible] ۱۸ ده [illegible]
[illegible] ریوند پنج درهم [illegible] ۱۹ از هلیله [illegible] درهم [illegible]
[illegible] ده درهم [illegible] ۲۰ زنجبیل [illegible] سه درهم [illegible]
چهار درهم [illegible] ۲۱ [illegible] ده درم [illegible] ۲۲

بیک کف تا شش ده بیک شب یک روز نهان تا که کرده در وغن مذکور در اجزا نهان بعد از آن برکیرد و از قند
سه چندان بیار سازند با اجزا مرکب رمیان چو کنار بعد چهل روز نشره رون او رتناول کن از آن
یکدرم سکه بانشد پس منافع اندر آن کر بدانا تو طاق خوردنش زار بجان وقت صحت یکدرم بخور از آن
شب در میان خر بود میرود در وقت نهار سحر از آن ور بود محرور با لا با طباشیر ده از آن
بهر حفظ صحت وار بهر ادخال طعام میل کن شام و سحر دیگر تو داینه و السلام

معجون زنجبیل زیاد کند تقویت پشت و معده سازد و رنگ صاف کرداند و اشتها آورد و اکر ده روز پیاپی
بخورند نزدیک شود که از کثرت شهوت دیوانه شود اجزا آن دار فلفل و تخم کندر و لسان العصافیر
خصیة الثعلب ابرشم مقرض و زعفران از هر یک ۳ مثقال شوزنجور هندی از هر یک چهار مثقال
افیون یک مثقال مشک کوزن زنجبیل با ریشه نوهشت مثقال بسباسه ۳ مثقال جوزبوا هفت درم
تخم جرجیر ده مثقال مغز فلوس پنج مثقال عسل مصفا سه وزن ادویه همه را کوفته معجون کرده ۳ مثقال
بخورند معجون چوبچینی دافع الم و رنگ و علتها بود معده را قوت دهد و جمیع بادها از او بگذرد
اجزا آن دارچینی و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و بسباسه و جوزبوا و قرنفل و زراوند مدحرج و شیطرج هندی
و زراوند طویل و شقاقل مصری و سلیخه و قاقله کبار و صغار و مو مزج و بادیان رومی و بادیانه کرد
هر یک ۳ مثقال خصیة الثعلب و مصطکی رومی و بهمنین و گل سرخ و مغز نارجیل و مغز حلقوزه
و تریاک و لسان العصافیر هر یک چهار مثقال بسفایج و زعفران و جندبیدستر و عاقرقرحا
و سعد هندی از هر یک ۳ مثقال مشک از فرنجی ار کنوز چوبچینی مساوی جمیع اجزا و عسل
سه وزن اجزا همه را کوفته بسرشند کوارش زیره که علیبی این نسخه را تجربه ساخته در رده معده
و ناکواری طعام و سستی معده را نافع بود و غذا هضم کند و نفخ معده و امعا را دفع سازد
زیره کرمانی تر و سداب خشک و فلفل و زنجبیل هر یک ده استار بوره ارمنی بیست درم کوفته
بعسل بسرشته دو درم بکار برند نسخه دیگر زیره مدبر صد درم زنجبیل بیست درم فلفل ده درم
افیمون بیست درم بوره ده درم بیست درم کوفته بعسل سرشته دو درم بخورند کوارشی دیگر زیره مدبر
صد درم زنجبیل برگ سداب خشک هر یک بیست درم فلفل ده درم جوارش تر به درم افیمون
بیست درم کوفته بعسل بسرشند سه درم بخورند سردی معده ترش آروغ و سده جگر و بادها غلیظ
و قولنج کهنه

و قولنج کهنه را مفید بود معده و جگر را گرم سازد کوارش اسقف قولنج بکشاید و تقویت باه کند
و بواسیر و درد کرده و درد پهلو و پشت را نافع بود و قی باز دارد و تربد سفید مجوف و سقمونیا هر یک
پنج مثقال فلفل و قاقله هر یک شش مثقال زنجبیل دارچینی و آمله و بسباسه و قرنفل و جوزبوا هر یک یک مثقال
شکر طبرزد ده استار همه را کوفته و بیخته یک بیخ وزن ادویه عسل سرشته دو درم جهت گواراشی
طعام بخورند و جهت اسهال چهار درم تا شش درم بود کوارشی زنجبیل طعام کوارد و اسهال باز
دارد و هیضه و باد دفع کند اجزا آن زنجبیل بیست درم جمع عربی و فوفل هر یک ده درم قرنفل
و دارچینی هر یک پنج درم جوزبوا یکدرم زعفران یکدرم نبات نیم کنم چهل و چهار درم شکر طبرزد
یک رطل بغدادی همه را کوفته با عسل بسرشند کوارش کوچک جوزی اسهال باز دارد و تقویت معده کند
دانه مویز بریان کرده بیخ هلیله الآملی مشوی چهار ایک خرنوب نبطی دانه بیرون کرده و کندر و
و گزمازو از هر یک ده درم شکر طبرزد بیست مثقال کوفته بعسل بسرشند کوارشی دارچینی ضعف کرده
و مثانه و معده و بادهای غلیظ و امراض بلغمی را نافع است دارچینی و عود و راسن هر یک شش مثقال
قرنفل و فلفل و دار فلفل و اسارون هر یک پنج مثقال زنجبیل ده مثقال نعناع هشت مثقال
جوزبوا و قرفه هر یک دو مثقال مصطکی و انیسون و رازیانه و سلیخه هر یک سه درم کوفته
و بیخته با عسل سرشته ۳ مثقال بخورند اطریفل ما بان بدر بهق و برص و بیماریهای بلغمی
مفید بود موی را سفید نکند و قوت معده دهد هلیله کابلی بیست درم بلیله و آمله هر یک
ده درم برنگ کابلی مقشر پانزده درم شیطرج و سعد و زنجبیل هر یک سه درم ساذج هندی
پنج درم اسطوخودوس و بسفایج هر یک هفت درم غاریقون شش درم کندر و مصطکی و
انیسون و قرنفل و جوزبوا هر یک ۳ درم فلفل و دار فلفل و نارمشک از هر یک چهار درم
کوفته و بیخته بعسل سرشته سه درم تا چهار درم بخورند اطریفل دیگر که عرق مدینی را نفع کند
و ماده او را از بدن پاک کند و طبع براند هلیله کابلی و بلیله و آمله و برنگ مقشر و زنجبیل و فلفل
همه را برابر کیرند و برابر مجموع فانیذ بگیرند همه را کوفته سرشته ۳ مثقال بخورند اطریفل
غدد و سفنا زیرو خناق بلغمی را سود دهد هلیله سیاه ده درم بلیله و آمله و تربد سفید و
عندبیدستر و رکرزن کوسفند تیا شده خشک کرده هر یک پنج درم افتیمون ده درم
شیطرج سه درم بسفایج و اسطوخودوس و سنا مکی هر یک هفت درم کوفته و بیخته بعسل

رطل بغدادی
صد و ... مثقال

سرشیر دو درم تا پنج درم توان خورد قرص که چون کیه را در ده معدا بعد از طعام باشند کم
تاهی نکند ساکن نشود اگر از نی قرص کجوهران درد زایل شود بادیان رومی تخم کرفس هر یک پنج درم
سلیخه نیت درم مر و فلفل و جندبیدستر و افیون هر یک دو نیم درم قرص ساخته یکدرم بخورند
قرص خشخاش سرفه خشک و نزله و امدن آب زرد از دهان و سل گرم را نافع است تخم کدو
تخم خیار تخم بذرالبنج هر یک یکدرم نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یک پانزده درم
بلعاب اسبغول مقدار سه درم قرص بسازند و روزی یکی را با شراب خشخاش یا ماء الشعیر
خورند قرص که سنگ مثانه دفع کند و بول غلیظ براند تخم خربوزه یکدرم تخم کرفس نیم درم دانه
انگور و حب صنوبر مقشر و بیخ کبر هر یک ربع درم قرص ساخته دو مثقال بخورند قرص شب بول
خون بار دارند شب بانیا و شاخ گوزن سوخته و کثیرا و گل ارمنی مغسول و گلنار و تخم خرفه
همه برابر با عصاره اسبغول قرص سازند قرص بنادق آیند و از قرحه امعا را نافع است
مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو شیرین و مغز بادام شیرین و نشاسته
و رب السوس و خشخاش سفید و گل ارمنی و تخم کرفس از هر یک سه درم مصطکی یک مثقال سنبل
یکدرم قرص یکمثقال ساخته با گلاب یا سکنجبین بخورند بذرالبنج سفید دو درم قرص
ساخته با شراب بنفشه بقدر حاجت خورند قرص بنفشه تب و سرفه را مفید بود بنفشه
و مغز بادام و مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و گل سرخ و کثیرا هر یک پنج درم رب السوس
و گل ارمنی و نشاسته هر یک سه درم مصطکی یک مثقال سنبل یکدرم قرص یکمثقال ساخته
با جلاب یا سکر یا گلاب بخورند قرص قرطا استسقای صفراوی را که در بیشتها یا گرم واقع بود
بازدارد قرط و طراثیث و کزمازو و طباشیر و تخم حماض بریان کرده و بلوط همه را برابر
کوفته قرص ساخته و یکمثقال با ب ایلا بخورند قرص کبر باد و ورم طحال را نافع بود پوست
بیخ کبر چهار درم زراوند طویل دو درم فلفل سیاه شش درم اشق چهار درم در سرکه حل
کرده دارو ها را کوفته و بیخته بدان سرشته قرص ساخته مثقالی با ده درم سکنجبین خورند
وقت او بیز تا شش ماه باقی است قرص سرطان سل و دق و نفث الدم را نافع بود
گل مختوم و گل ارمنی و نشاسته هر یک شش مثقال سرطان سوخته ده مثقال کثیرا و شادنج
مغسول

مغسول هر یک پنج مثقال رب السوس سه مثقال همه را کوفته با آب لسان الحمل قرص ساخته
یکمثقال بخورند قرص زرنیخ آکله دهان و لثه را نافع بود و عفونت آن ببرد زرنیخ زرد
و سرخ و آهک ناشسته و مازو از هر یک مثقالی زنگار و قلقطار از هر یک مثقالی اقاقیا و گلنار
از هر یک سه مثقال کوفته و بیخته در سرکه خوابانیده و یک هفته در آفتاب گذاشته بعد از آن قرص ساخته
در سایه خشک کرده در وقت حاجت یکی از آن را در لثه و دهان مالیده بعد از ساعتی
روغن گل در دهان نگاه دارند سفوف طباشیر معده گرم و جرب و حلق را نافع بود طباشیر
و گل سرخ ده درم کشنیز خشک بریان کرده نیم درم کوفته سه درم با آب انار ترش بخورند
سفوف ارسطالیس ضعف معده و زردی روی و نسیان را دفع کند مقوی روح و بدن
و مفرح دل بود قرفه و سادج هندی و عود هندی و هیل و اسارون و مصطکی و پوست
هلیله کابلی و فرنجمشک و نارمشک و زیره و دارچینی و اشنه و فلفل و دارفلفل و زنجبیل
و قرنفل و نانخواه از هر یک دو جزو عنبر و مشک از هر یک جزوی شکر سفید برابر ادویه
قبل از طعام و بعد از طعام یکدرم تا دو درم بخورند نافع است سفوف عود معده سرد و تر را
نافع بود بوی دهان خوش کند هضم طعام دهد و دفع ریاح کند قرنفل و کبابه هر یک پنج درم
مصطکی و سنبل هر یک سه درم عود خام بیست درم شکر بوزن ادویه یک مثقال با سکنجبین
عسلی خورند سفوف عباده معده سرد و تر را و ضعف جگر و دیدان را نافع بود
عید ان الملک و حب الآس و مصطکی و بلوط و نار پوست و مازو هر یک جزو زنجبیل
و کندر هر یک ربع جزو شکر طبرزد مقدار همه ادویه یا یکهفته سه مثقال بخورند
سفوف که از زور حرزها باید مانند گل و کچ و انگشت را دفع کند گل سرخ و زرشک
هر یک پنج درم مصطکی و عصاره غافث و افسنتین و ریوند چینی هر یک ده درم
فقاح اذخر و اسارون و رب السوس هر یک یکدرم نیم زعفران یکمثقال خزا که یا
انگبین ده درم بود سفوف طبع نرم کند فضول را از بدن فرود آرد و معده را
نافع بود مصطکی جزو و شکر دو جزو چهار درم خورند اگر یکهفته پیوسته خورند تن را از فضلات

فضلات پاک کند سفوفی که دفع سرعت الانزال کند تخم گزر مغز بادام شیرین و مغز بادام تلخ
و بوده هر یک سه مثقال نانخواه و کمون و سداب و زیره کرمانی هر یک مثقالی کوفته و بیخته در
آب انار حل کرده سه درم بنوشند سفوف مقلیاثا بواسیر و [illegible] و اسهال کهنه و
ترقی و ضعف معده را نافع بود تخم جرجیر [illegible] درم زیره کرمانی مدبر پنج مثقال بذر کتان
و تخم گندنا و ملیوسیا که در روغن بریان کرده باشند هر یک دو مثقال مصطکی یک مثقال
سوای تخم جرجیر همه را کوفته دو مثقال با آب سرد خورند سفوفی که [illegible] کرده و [illegible]
اطفال را [illegible] کنند مغز تخم خربزه صمغ عربی صمغ الو و مانی هندی برابر کوفته و بیخته نیم مثقال
خورند [illegible] با اسپغول [illegible] سرد و درد مفاصل را نافع است حرارت
غریزی را تازه کنند و رطوبت از معده بگذارد و دانه با اسپغول بزرگ را
یکشبانه روز در شیر تازه خر [illegible] و بعد براورده با عسل بجوشانند
تا پخته شود قاقله کبار و صغار و زنجبیل و دارچینی هر کدام یکدرم قرنفل
و دار فلفل و جوزبوا و زعفران از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با آن
و عسل بیامیزند حب اوراق (?) باره حصیه و خفقان را نافع است و [illegible] کنند تخم کرفس
هزار اسپند افتیمون و مصطکی و زعفران از هر یک یکدرم پوست هلیله کابلی [illegible] سکبینج مقل هر یک
دو درم فطراسالیون فودنج اذخر قسط زرنباد و روغن عاقرقرحا اسارون از هر یک نیم درم
کوفته و بیخته با آب سداب حب سازند و هر روز یکدرم تناول کنند حب السعال که اطفال را
نافع است که از بسیار سرفه [illegible] کنند و هر وقت که [illegible] باشد دفع کنند اجزا ایا
نشاسته و صمغ عربی و رب السوس و خشخاش و افیون مساوی یکدیگر کوفته و بیخته بلعاب
بهدانه حب سازند حب جدوار از اطبا [illegible] دیگر گردانند یکی است که چون
باه ضعیف شود قوی گرداند از هر سببی که بوده باشد فالج و لقوه و رعشه را عظیم نافع است
و جهت دفع سلس البول نظیر ندارد و منافع آن بجد است فلفل و دار فلفل و عاقرقرحا
از هر یک پنج مثقال جدوار یکمثقال نیم فرفیون دو مثقال عنبر پنج مثقال نبات [illegible]
سیزده مثقال جمیع را کوفته و بیخته بگلاب خمیر کنند دست را بروغن بادام چرب کرده مقدار
ماش حب نمایند و از [illegible] حب تا چهار حب زیاده میل ننمایند حب [illegible] و آن مجرب است

بوقع علت

بنوع علت خنازیر ایارج فیقرا سه درم غاریقون بیخته دو و نیم درم شحم حنظل یک و نیم درم انزروت
چهار درم تربد سفید مجوف هفت درم جاوشیر یکمثقال نوشادر [illegible] درم سقمونیا یکمثقال [illegible]
کنند با رشته حب سازند خوراک یکمثقال حب و اکثر خنازیر و [illegible] که از آن نوع باشد
تحلیل دهد سنبل الطیب و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و مصطکی و دارچینی
و زعفران از هر یک دو درم [illegible] شانزده درم اسطوخودوس و شحم حنظل از هر کدام یکدرم
تربد سفید مجوف هفت درم محموده چهار درم ملک هندی سه درم مجموع را کوفته و بیخته مقدار
دو درم حب نمایند حب نکهت [illegible] عود خام قرنفل مصطکی همه برابر
گیرند نرم سوده بشراب ریحانی حب سازند و در سایه خشک کنند
و اگر در عوض شراب با آب صمغ عربی سازند شاید و در دهان نگاه دارند
و آب او را فرو برند معده و دل را قوت دهد حب که درد مفاصل دیرینه را
با صلاح آورد [illegible] تربد سفید از هر یک [illegible] درم پوست هلیله زرد
و بوزیدان و سورنجان از هر یک دو درم افتیمون و سقمونیا از هر یک مثقالی و نیم
با آب گرم حب سازند شربتی سه درم حب ربو و ضیق النفس را مفید است
تربد و ایرسا از هر یک نیم درم ایارج فیقرا و غاریقون از هر یک یکدرم

نطول

محموده دانگی مقل دو دانگ بنفشه نیم درم با آب حب سازند نطولی که [illegible]
حیض را مفید بود گل سرخ برگ مورد هر یک ده درم شب یمانی مازو
نیم کوفته گلنار هر یک یکدرم مجموع را جوش دهند در آب آن نشینند
و قرص کهربا با رب مورد بخورند نطولی که منع سقوط جنین کند
گل سرخ هفت درم گلنار و کرمازو هر یک پنج درم ترب و برگ مورد خشک
از هر یک چهار درم شب یمانی پوست انار و مازو از هر یک سه و نیم درم

بخورات

کوفته بجوشانند و در آن نشینند بخوری که [illegible] و بچه مرده را [illegible] بیرون آرد
[illegible]
این اجزا را [illegible] کنند و عورت [illegible] بدهد و این اجزا از سوراخ [illegible]

سنونات

سنون دیگر که خون رفتن و اسپرا سود دارد افیون مصری یکدرم شنجرف یکدرم و شاخ گرگ
و چوب بنم را سوخته آتش آن را در کودی ریخته ادویه مذکور را بر سر آتش ریخته دود را
به دندان بدارند سنونی که بد دندان باشند چرک و بدرنگی بزداید و لثه محکم کند و بوی دهان
خوش کند نیز سوخته چنانکه انگشت شود کف دریا و مازو و عفص سوخته و سفال چینی و گلنار
و عاقرقرحا و قرنفل و سادج هندی و گل سرخ مجموع را مساوی کوفته به دندان با آنچه بیخته سوده
کنند سنونی که دندان متحرک را محکم سازد توتیا و زاک سفید و نشاسته و گل سرخ و پوست
انار ترش و دانه بلیله زرد و گلنار و مازو و کزمازو هم اجزا مساوی کوفته و بیخته در بن
دندان بپاشند سنون دیگر که دندان زرد و سیاه را پاکیزه کند فیل بیخ درم فلفل دو درم
سادج هندی یکدرم مازوی سوخته چهار درم کوفته و بیخته بدان مسواک کنند سنونها
که خون دندان بیندازد گلنار و گل سرخ و حب الآس و اقماع الرمان و سماق و عفص
سوخته و کزمازوی سوخته و قرنفل هر یک مساوی کوفته و بیخته سنون کنند سنونها که بکرم خورد
دندان گذارند درد ساکن کند سیاه دانه را با سرکه خلط کرده در سوراخ دندان بنهند
و اگر تریاق بزرگ در جوف دندان بمالند درد ساکن کند و اگر در جوف دندان کرم باشد
بذر البنج دود کنند سنونها که درد دندان را که بسبب آن ورم لثه باشد دفع کند تخم گشنیز
و سماق و عدس مقشر و صندل سفید و عاقرقرحا و کافور مساوی کوفته و بیخته بر دندان
بپاشند بعد از آنکه یک ساعت سرکه و گلاب در دهان نگاه داشته باشند سنون الملوک
درد دندان را نافع بود و بوی دهان خوش کند مرزنجوش و جوز السرو و عاقرقرحا مساوی کوفته
و بیخته بکار برند سنون دیگر که بالخصوص دندان را باصلاح آرد بیخ سوسن و عاقرقرحا
هر یک یکدرم گلنار و سماق از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون دیگر
که سیاهی از دندان ببرد و بوی دهان خوش کند زنجبیل و زبد البحر و دار فلفل و فاطر
هر یک دو درم عفص بریان کرده ده درم جو سوخته هفت درم کوفته و بیخته سنون
سازند سنون دیگر بذر دندان نافع بود که بسبب آن رطوبت باشد فلفل دو درم
بوره ارمنی یکدرم عاقرقرحا زنجبیل مویزج هر کدام درمی کوفته و بیخته بکار برند

سنون دیگر

سنون دیگر که بیخ دندان سخت کند و خون رفتن باز دارد پوست انار ترش ده درم
شب یمانی هشت درم عاقرقرحا و گل سرخ و کزمازو و سماق از هر یک چهار درم نمک هندی یک
بلیله زرد از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون دیگر که لثه را محکم کند و
نشف رطوبات بکند گلنار ده درم نوشادر دو درم مویز سه درم مازو یکدرم
پودنه سوخته ده درم عفص سوخته ده درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون که قلاع را
نافع بود و بوی دهان خوش کند و بیخ دندان محکم سازد شاف مامیثا و طباشیر و تخم گل
و لسان الحمل و پوست بلیله زرد و گلنار و کزمازو و زاک سفید برابر گرفته بدستور مذکور
سنون سازند سنونها که اکله و بیخ دندان را نافع بود و خون رفتن باز دارد
جزو نوشادر و زرنیخ سرخ و بیخ سوسن و عاقرقرحا برابر گرفته سنون سازند بدستور مذکور
سنون دیگر که دندان متحرک را محکم سازد مرتک و توتیا و زاک سفید و نشاسته و گل سرخ
و سماق و پوست انار ترش و دانه بلیله زرد و سنگ و گلنار و مازو و کزمازو
برابر گرفته کوفته و بیخته سنون سازند سنون سوزیقون اکله و بثور و لثه را نافع بود
پوست انار ترش از هر یک یکدرم مازو و گلنار و کاغذ سوخته و زاک سفید و عاقرقرحا
از هر یک ده درم سماق پانزده درم نوشادر و عفص هندی هر یک پنج درم کوفته و بیخته
با سرکه تر کنند و حبها ساخته در سایه خشک کنند و بکار برند سنون سوزیقون دیگر
استرخاء لثه و ورم آن را نافع بود و دندان را از چرک پاک کند پوست انار دو درم
گلنار و زرنباد و سماق و زاک سفید و مازو هر یک یکدرم کوفته و بیخته سنون سازند

اطلیه

فصل در اطلیه و اضمده و حمولات و شیافات مسهله و غیر مسهله بدانکه طلا داروی را
گویند که او را بمالند و بر بستن حاجت نباشد چون صندل و بخره طلایی که درد سر گرم
و مطلقا درد سر گرم را نافع است صندل سفید و سرخ از هر یک چهار درم ماميثا دو درم
تخم کاهو سه درم زعفران یکدرم افیون دو درم سپاری و بذر البنج و پوست خشخاش

از هر یک سه درم مجموع کوفته و بیخته بعصاره کاهو سرشته طلا کنند طلا با دیگر اورام الحق
خاسره در وقت هیجان کفتی در مقدم سر طلا کنند و سرسام گرم را مفید بود روغن گل
و سرکه را بهم آمیخته پلیته کتان تر کرده طلا کنند طلا با که صداع گرم را مفید بود صندلین
و تخم کاهو از هر یک سه درم برگ نیلوفر و گل سرخ از هر یک چهار درم ماميثا دو درم
لفاح یک مثقال کوفته و بیخته بعصاره کاهو قرص ساخته بوقت احتیاج بگلاب
سوده بر شقیقه بمالند طلا با دیگر که درد سر گرم را نیز ببرد ارده تخم اسبغول
کوفته با سرخ فرد سرشته بر سر مالند طلا با دیگر که درد سر بقرار کرا از حرارت
افتاب بود ساکن کرداند صندل سفید ده درم افیون یک درم انزروت سه درم
با آب کشنیز تر قرص بسازند و بوقت احتیاج با آب سوده بر شقیقه بمالند طلا با دیگر
که همه اقسام درد سر گرم را مفید بود روغن گل ده درم سرکه پنج درم بهم آمیخته
بر سر مالند طلا با که رعاف را باز دارد گلنار و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و صندل تفته
از هر یک سه درم کافور یک دانگ سرشته بر پیشانی طلا کنند طلا با که ورم خلف
گوش را مفید بود صندل سرخ و سیاه روشاف ماميثا و زعفران و مرّ همه ساوی
بگلاب سرشته طلا کنند طلا با که رعاف باز دارد اقاقیا و گل ارمنی و گلنار
برابر گرفته کوفته با آب برگ مورد یا آب برگ تاک یا آب لسان الحمل سرشته
بر سر طلا کنند طلا با که ریختن موی را برطرف کند پر سیاوشان ولادن و
افسنتین و حب الغار برابر گرفته در روغن مورد بخته طلا کنند طلا با که داء
الثعلب را نافع بود فرفیون و تقیا و خردل سفید و حب الغار هر یک شش درم
کوکرد و خربق سفید از هر یک دو درم بروغن زیت سرشته طلا کنند
طلا با دیگر که داء الثعلب را زود منفعت رساند بیخ نی سوخته و سر کبی
موش و خاکستر خار پشت و نوشادر و بوره و مغز بادام تلخ سوخته و خربق سفید
بهم را همه برابر گرفته کوفته بروغن زیت سرشته ان عضو را بخارند تا سرخ شود
و این طلا را بر وی برگ بید انجیر مالیده بر ان عضو نهند طلا که ریختن موی را

دفع کند لادن و پر سیاوشان و افسنتین و حب الغار بهم را برابر
نرم سوده بروغن طلا کنند طلا با دیگر که موی سر را از ریختن نگاه دارد اعله
و برگ مورد این هر دو را جوشانیده تا اب سرخ شود صاف کرده لادن
بشراب حل کرده بران بمالند طلا با که سکنی و شکافتن موی را سود دارد
اب برگ چغندر و لعاب اسبغول در حمام بسر و ریش بمالند طلا با
که منع رویئیدن موی کند وزغ را در سایه خشک نموده اهک و بوره
و مرداسنگ و صدف سوخته بهر یک قدری با اب سرشته بعد از کندن
موی زیر بغل و عانه طلا کنند دیگر زرنیخ بشرطی که موضع موی را چندان
بمالند که سرخ شود و جمیع مبردات و مخدرات همین خاصیت دارد
چون بنگ و شوکران و افیون امثال ذلک طلا با که در این باب
مجرب است شیر الخر و تخم مورد و کف دریا و تراشه ترنج هر یک قدری
ممزوج کنند و بعد از کندن موی سه نوبت بران موضع بمالند منع روئیدن
موی کند اگر قبل از بلوغ بر عانه و غیره طلا کنند دیگر زرنیخ طلا با که موی
بر وی باز دواند داء الثعلب بود لادن سوخته و چوب کتان و گل شقایق
با روغن مورد طلا کنند یا برگ مورد کوفته و لادن و مر و روغن مصطکی طلا
کنند یا فقاح اذخر و قرنفل و سعد و مازو کوفته و بیخته طلا کنند یا سم الحمار
محرق با روغن دنبه بمالند بعد از انکه چند نوبت بپیاز عنصل مالیده
باشند و اگر کف دریا و بورق در ان سوخته با روغن زیت طلا کنند همین
عمل کند طلا با که کرم و خارشی را فایده دهد مویزج قردمانا از هر یک دو درم
کوکرد زرد پنج درم نرم سوده بسرکه سرشته در حمام بمالند طلا با دیگر جهت
جرب بوره منحول را با سرکه در حمام بمالند نوع دیگر زرد چوبه پنج درم
زراوند طویل و مدحرج از هر یک دو درم با قلع و برگ کوکی و برگ حنا از هر یک سه درم

از بعضی نسخ دیگر این عبارت ... دفع کند ... بطلا ... بود ... مجرب

نرم سوده بر روغن گل سرشته در حمام بمالند طلایی که جرب تر را مفید بود
موم زرد ده درم روغن سمسم چهل درم سریوست گرفته شش درم گوگرد زرد ده درم سیرا را
در روغن و موم بجوشانند تا مهرا شود بعد سیر را بیرون آورده گوگرد را نرم سوده در او اندازند
و حرکت میدهند تا بهم آمیخته شود و در حمام بمالند طلایی مجرب که گر و حکه و خارشی را دفع
کند دانه زردالوی تلخ و تخم ریباسی کوفته از هر یک بیست درم نمک اندرانی و سیماب کشته
هر یک دو درم داروها را با سرکه سرشته در بیت استار جغرات انداخته در حمام بمالند
و یک ساعت بگذارند بعد از آن بشویند سه بار احتیاج نشود طلایی که سعفه و شیرینه
سر را مفید بود مردار سنگ و زرد چوبه و مغز بادام تلخ هر سه برابر کوفته با سرکه و روغن
گل طلا کنند طلایی که ریم سعفه دفع کند و موی را در سفال تنور کهنه بیخته و نمک نرم نرم
سوده با سرکه طلا کنند طلایی دیگر که خاصیت مذکور بدهد کاغذ سوخته و سرب مغسول
و اندروت از هر یک یک اوقیه گوگرد چهار درم نرم سوده و بیخته طلا کنند در کهنه موی آرد
نوع دیگر سیاه دانه سوخته با روغن کوکنی و موم مرهم سازند و بشیر بنه بمالند دفع کند و موی
برآرد زنجبیره فرنسی با فلفل سرشته بر سر بمالند همان خاصیت دهد کاغذ سوخته نیز بر سر طلا
کنند نیز همان خاصیت دهد طلایی که سعفه که بر رو پیدا افتد سفیده ارزیز سه درم
گل سرخ دو درم گلنار و زرد چوبه هر یک یک درم کافور یک طسوج موم سفید دو و نیم درم
روغن گل ده درم موم را در روغن گداخته ادویه را سرشته طلا کنند نوع دیگر برگ حنا
چهار درم حنا و مازو هر یک دو درم بر روغن دینه سرشته طلا کنند طلایی که گرسنه و خارشی را
دفع کند شحم حنظل را باب جوشانیده آب آن را بمالند طلایی دیگر که رفع جرب کند آرد
عدس و گل سرخ با سرکه و روغن بمالند و سرکه و گلاب و آب کرفس نیز بمالند همان
عمل کند طلایی که برص دفع کند شیطرج و عاقرقرحا و خردل و حضض و شونیز و شقایق النعمان
و زرنیخ زرد و مرو قوه از هم برابر کوفته و بیخته بخون بز طلا کنند نوع دیگر اول
رفت طلا کنند بعد از آن نفت سفید طلا کنند زرنیخ و خرمول سرخ و شونیز و بوره
و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا هر کدام موجود شود با سرکه سرشته بمالند و اگر جرب فرسی نیز ... کرد
بمالند مفید بود طلایی دیگر که برص را رنگ کند تا بیست روز بمالند شیطرج و قوه و نیلی و
وگل

روقیر ۲۰۱۲

طسوج ۴ جو

وگل سرخ از هم برابر کوفته و بیخته با سرکه سرشته بطبیخ قوه طلا کنند طلایی که آثار آبله و غیر مجلد
آبله را دفع کند طحلب آب زنبت بجوشانند که غلیظ شود طلا کنند پس کوره با پر بسط
چند نوبت بمالند دفع کند زهره بز و زهره گاو و نیز همین عمل کند طلایی که کلف و نمش
دفع کند تخم ترب تخم خربوزه و آرد باقلی خوب صلایه کرده با سرکه تر کنند و مغز بادام
تلخ و الهلیل الملک و کتیرا برابر کوفته بیکدیگر آمیزند و طلا کنند طلایی که داحس را دفع
کند مازوی سبز را با سرکه صلایه کرده طلا کنند طلایی که ورم خصیه که از گرمی باشد
دفع کند برگ کاج و آرد جو و آرد عدس با زرده تخم مرغ و روغن گل سرشته طلا کنند
طلایی که ورم سرد خصیه را دفع کند آرد باقلی و بابونه و زیره مشوی و مویز دانه بیرون کرده
همه را کوفته با مویز همراه کرده سرشته طلا کنند طلایی که ورم سخت خصیه را و قضیب را
دفع کند موم بر منقی و موم از هر یک ده درم مصطکی یک درم با زرده تخم مرغ و روغن سمسم سرشته
طلا کنند طلایی که بول خون باز دارد اقاقیا و حضض برابر گرفته با سرکه بر قضیب طلا کنند
طلایی که فتق را مفید بود جوز السرو و میعه و مازو و اقاقیا و کندر
و صمغ عربی نرم سوده همه را با بریشم با سرکه آخته با سرشته و طلا کنند طلایی که فتق
اطفال را که از باد باشد دفع کند مقل و مر برابر گرفته با سرکه حل کرده طلا کنند
طلایی که جهت آبی که در خصیه اطفال باشد نافع بود آرد جو و سرگین خشک گوسفند
و گل ارمنی از هر یک دو درم سعد و بوره و مس سوخته و شحم حنظل
و زیره و صبر و قثاء الحمار برابر گرفته نرم سوده با آب مورد طلا کنند نوع دیگر
جهت دفع آب خصیه مازو و اکس سفید و بذر جرجیر خوب نرم سوده بزهره
گاو چند بار سوده طلا کنند طلایی که فتق و اسهال را باز دارد گل سرخ تخم
اقاقیا و گلنار و مازو و جوز السرو و صندلین و عدس و برگ مورد از هر یک
سه درم طباشیر دو درم کوفته با آب سرشته بر شکم و معده طلا کنند طلایی که افراط
حیض باز دارد گل سرخ و عدس مقشر هر یک پنج درم اقاقیا و گلنار و صندلین

راحی ناخن خوره

از هر یک سه درم گل ارمنی چهار درم بلوط و طین کز هر یک مثقالی کوفته و بیخته
با آب برگ تت و یا زطلا کنند طلایی که حب القرع و کرم دراز اطفال را بیرون آورد
افسنتین سه درم برگ شفتالو ده درم زهره گاو یکعدد با هم آمیخته بر حوالی ناف طلا کنند طلایی
که چون بر پیشانی و پشت چشم بمالند ابتداء او رمد را دفع کند شاف مامیثا و حضض
و گل سرخ و صندل و سپیاج و زعفران از هم برابر گیرند با آب کشنیز یا آب کاسنی سرشته طلا کنند طلایی
که منع آبستن شدن بکند و اگر آبستن باشد بچه بیندازد سداب خشک و بوره ارمنی برابر گرفته
کوفته با آب رتب سرشته بر قضیب طلا کنند و مباشرت کنند طلایی که معین آبستنی باشد حب بنات
و جاوشیر و مقل و بادآورد برابر گرفته کوفته بزهره گاو سرشته بر قضیب مالند و بعد از خفقان
مباشرت کنند طلایی که مانع عرق کردن شود زاک سفید و گل سرخ و برگ مورد و گلنار و مازو
برابر گرفته کوفته با آب غوره یا آب برگ مورد طلا کنند بر بدن طلایی که منع نزلات کند اقاقیا
و صبر و شاف مامیثا و حضض و گل ارمنی و صمغ عربی همه را برابر گرفته کوفته با سفیده تخم مرغ
سرشته بر پیشانی و شقیقه طلا کنند اما ضمادات از ادویه غلیظ القوام ساخته که مانع
ورم باشد بر عضو بسته شود ضمادی که رعاف را ساکن گرداند از هر یک اقاقیا و کندر
اسیا و صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانگی بگلاب سرشته بر پیشانی ضماد کنند
ضمادی که ذات الجنب را نافع بود و درد را تسکین دهد بنفشه و بابونه و کوکنار
و گل خیرو و حلبه و آرد جو مجموع را کوفته و بیخته و با آب صاف سرشته بر محل درد بگذارند
ضمادی که ورم جگر و قشیع را ساکن کند بنفشه خشک چهار درم گل سرخ سه درم حی العالم
تازه چهار درم صندل سفید مثقالی کافور نیم مثقال همه را کوفته و بیخته بروغن گل و موم سرشته
بمالند ضمادی که ورم و صلابت سپرز را نافع بود ناخواه یک کف سرکه بیک کف
کوفته با عسل بر کاغذ سوزن زده آلوده کرده بر محل درد بگذارند ضماد دیگر که همان
خاصیت دارد سداب خشک ده درم بوده خشک هشت درم بوره ارمنی سه درم
اشق هفت درم بوره و اشق را در سرکه حل کنند و باقی ادویه را بدان سرشته
حل کنند و ضماد کنند ضمادی که پیشانی را گداز دهد که بزرگ شود کنند و کوفته ماهی سوخته

از هر یک جزو

از هر یک جزو ارد جو دو جزو مجموع را بسرکه خوب سرشته و یکجا متوالیا ببندند
ضمادی که برسام قیماطی یا در سرسام سرد بمالند ماده را از سر فرود آورد و تحلیل
دهد پیاز عنصل تازه نرم کوفته بسرکه حل کرده بمالند ضمادی که انواع درد سر را نافع
بود بادام و پوست خشخاش و زوفا خشک و صعتر همه را برابر کوفته و بیخته بسرکه
عنصل بر سر مالند ضماد بنفشه که در سرسام حاده و برسام دقیق مرطوب نافع بود
بنفشه پنج درم آرد جو ده درم بنفشه را کوفته با آرد جو ممزوج کرده با آب برگ بید
و روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند ضمادی که امعا بن گوش را دفع کند بیه بط
پیه مرغ خانگی برابر یکدیگر پنج درم اسک کوشیده نرم کوده با آن سرشته ضماد کنند
ضمادی که معده سرد را نافع بود سعد اذخر و قصب الذریره از هر یک پنج درم سنبل و مصطکی از هر یک سه درم
با زنجبیل یا با شراب کهنه سرشته ضماد ضمادی که معده را نافع بود صندل و گل سرخ و برگ مورد از هر یک
هفت درم سنک اقاقیا و سعد و کندر و بکسات از هر یک سه درم با آب مورد سرشته بر شکم ضماد کنند
ضمادی که قی باز دارد گل سرخ و سنک از هر یک پنج درم صندل سفید و مروارید از هر یک چهار درم
عود سه درم زعفران یک درم کافور دانگی با آب مورد سرشته بر بدن ضماد کنند ضمادی که جگر گرم و التهاب
آن را نافع بود صندلین و گل سرخ و فوفل و شاف مامیثا و کافور بهم کوفته با عنب الثعلب و اندکی
سرکه ضماد کنند ضمادی که اماس جگر را نافع بود عنب الثعلب و تخم کاهو و آرد جو و آرد عدس
و حب المحلب و سرخ مرد و برگ لسان الحمل همه را برابر گرفته کوفته ضماد کنند ضمادی که آماس
جگر سرد را نافع بود سنبل و مصطکی از هر یک پنج درم اذخر سه درم زعفران یک درم قسط التریره
پنج درم کوفته با سیب یا شراب کهنه ضماد کنند ضمادی که استسقا زقی را و آنکه در خصیه ماده باشد
مفید بود آرد جو و سعد و بسک کوفته خشک و بوره ارمنی و گل ارمنی و زیره با هم
برابر گرفته و کوفته با آب صاف سرشته بر شکم و خصیه ضماد کنند ضمادی که زلق الامعا و بلغم
مفید بود لادن و سعد و مصطکی و اذخر و قصب الذریره و مرزنگوش از هر یک دو درم با آب
مورد تر یا آب شاهسپرم سرشته ضماد کنند ضمادی که درد بواسیر را ساکن گرداند مقل و گوگرد
سوخته و مغز سیاه گاو و مغز دانه زردالو و میعه تر و زرده تخم مرغ از هم برابر گیرند

ضمادات

زلق الامعا
لنقرس و دوالی

مقل ازرق روغن کاو که بیاز در وی جوشیده باشد حل کنند وادویه را کوفته بآن سرشته ضماد کنند
و اگر پیاز در روغن کاو بریان کنند و طلا کنند در و والیه ساکن سازد ضماد که بعد از نشتر
بدن باکنند جذام را نافع بود نطرون واشق و فرفیون و کوکرد زرد و برک اذخر بهمه برابر
کرفته بر کبدن بمالند نوع دیگر زرنیخ سرخ و کوکرد زرد از هر یک پانزده درم قسط هشت درم
آهک شش درم برک صنوبر و برک حب الغار خشک از هر یک بیست درم نرم کوفته و بیخته ...
برک جوز بسرشند با برک جوز را کوشت نند که مثل مرهم شود ادویه را کوفته بآن بسرشند و بمالند
بعد از آن بآب جغندر سفید و سبوس کندم بشویند یا بآب بنفشه و نیلوفر و کشک جو تخم بشویند
ضماد که تب و آسیب و درد او را نافع بود اکلیل الملک و بابونه بآب بیخته با بنیه کهنه ضماد کنند
ضماد که حیض زن ابستن باز دارد عدس مقشر پوست انار ترشی مازو برک مورد خشک
از هر یک جزوی کوفته و بیخته بخل الخمر بسرشند و بر زهار ضماد کنند ضماد که بشیر زنان زیاد کنند
با قاده درم تخم بادروج بنجدرم کوفته و بیخته بآب بادروج ضماد کنند ضماد که منع برآمدن ناف
کند زاک سفید ... درم مازو ... کوفته و بیخته با شش درم سرکه ضماد کرده بر قاده محکم
به بندند ضماد که برص ناخن را مفید بود زرنیخ سرخ و مصطکی و زاک سفید و کوکرد از هر یک
درمی ... ده درم ... را در عسل و سرکه کداخته داروهای دیگر را کوفته و بیخته
بآن بسرشند اما حمول دارو آن را کویند که بخود برگیرند حمولی که درد و بواسیر را سود دارد
و صلابت و درد رحم را باز دارد موم و بابونه و بیربط و افیون همه را برابر کوفته
با پشم پاره آلوده بخود برگیرند حمولی که ورم و سرطان رحم و قذف دم آورا نافع بود زرنیخ
بآب برک خرفه یا آب کاهو یا لعاب اسبغول حل کرده یا روغن کل بخود برگیرند حمولی که افراط
حیض باز دارد سرمه و کلنار و بوره زرکس برابر کرفته سوده بعصاره برک مورد تر کرده
با پشم شتر یا کوسفند آلوده کرده بر دارند حمولی که افراط حیض باز دارد سرمه و کلنار و مازو
و اقاقیا و شب یمانی از هم برابر کرفته سوده بعصاره برک مورد سرشته با پشم پاره بخود
برگیرند و بر پشت و زهار طلا کنند حمولی که بچه مرده بیرون آرد و بچه زنده اسقاط کند زراوند و جاوشیر
مر و فرفیون برابر ... کاو سرشته بر دارند حمولی که حیض بسته حبس کرده هفت ساله را بگشاید مر و
بوره و کونج و زیره از هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک ده درم مویز دانه بیرون

کرده

حمولات

قذف دم
رفتن خون

کرده بیست درم همه را کوفته بزهره کاو سرشته بر دارند حمولی که حبل را نگاه سازد سک سه درم
قرنفل یکدرم مشک قیراطی شراب بکوفته ادویه را در شراب غرغره کنند و خرقه کتان بآن تر کرده
بخود برگیرند نوع دیگر صمغ عربی و بیخ سوسن را کوفته با پشم پاره بخود برگیرند نوع دیگر که رطوبت
انزال دفع کند سرمه و شب یمانی نرم سوده بر دارند نوع دیگر که سردی و بزرگی قبل دفع کند کرم دانه
و سعد و فلفل بشراب بجوشانند و بخرقه بر دارند ملذذات آنها بود داروهایی که خوانند و بآب
دهان بر قضیب بمالند و بصحبت مشغول شوند لذت عظیم دهد عاقرقرحا تنها فایده مالیدن
همین خاصیت دهد اگر عاقرقرحا و زنجبیل و دارچینی همه برابر کرفته نرم سوده بآب صمغ عربی حب
نمایند و بوقت حاجت بآب دهان حل کرده بر قضیب بمالند چندان لذت شود که مفعول بطاقت
شود اما شیافات که بچشم حاجت شود شیاف مرقونا ماده را از چشم باز دارد و جربان
و ضلیدن و خارپدن انزال نافع بود شیاف ماشیا انزروت مدبر از هر یک شانزده درم زعفران
چهار درم کتیرا دو درم افیون یکدرم نرم سوده بآب باران بسرشند و شیاف سازند و بوقت حاجت
بکلاب یا آب سوده در چشم کشند شیاف ابیض ورم و درد را ساکن کند و آب رفتن چشم را باز دارد
سفیده ارزیز صمغ عربی از هر یک جزو ... کتیرا و حضض از هر یک نیم جزو صبر
و افیون سدس جزو نرم سوده بآب اکلیل الملک سرشته خشک سازند و
بوقت حاجت بکار برند شیاف ابیض دیگر قرحه و رمد چشم را نافع بود
انزروت مربی باشیر خر و اقلیمیا و فضه و سفیداب قلعی از هر یک ... درم صمغ عربی و کتیرا
از هر یک پنجدرم افیون یکدرم نشاسته چهار درم نرم بیخته و با سفیده تخم مرغ شیاف ساخته
بکار برند شیاف ابیض دیگر ... در اول رمد نافع بود سفیده ارزیز هفت درم صمغ عربی چهار درم
افیون و کتیرا از هر یک یکدرم به سفیده تخم مرغ شیاف کنند شیاف دیگر که سبل و ناخنه و سلاق
و کوشت زیادتی را دفع کند زنکار ... درم سفیداب و اقلیمیای نقره و صمغ عربی و اشق
از هر یک ... درم اشق را بآب سداب حل کرده و ادویه را نرم سوده بآن بسرشند و شیاف سازند
شیاف ... کثار پلک چشم و جرب را دفع کند اقلیمیای زر و مر و افیون از هر یک یکدرم
صمغ عربی چهار درم اسفیداب سوخته یکدرم نرم سوده بشراب کهنه شیاف سازند شیاف که درد چشم
صعب را تسکین دهد و خواب آورد ماميثا هشت درم افیون و زعفران و حضض و صمغ عربی

سلاق
سطبر شدن پلک چشم

از هر یک دو درم کثیرا و انزروت از هر یک چهار درم صمغ عربی یک درم نرم سوده شیاف سازند
شاف طرخم و کلف نقطه سرخ یا سیاه بود که در سفیدی چشم حادث شود و رفع کند
و درد و صعوبت را نافع بود زرنیخ سرخ مغسول مرتک و زعفران از هر یک یک مثقال
کوفته و بیخته باب باران یا گلاب شیاف سازند و بکار برند شاف احمر حاد
جرب کهنه و ناخنه و سبل و سرخی سلاق و دمعه و کمنه را که بلند پلک چشم است
از بادو بخار گرم نافع بود زنگار سر که شش مثقال زعفران یک نیم مثقال شادنج
عدسی مغسول ده مثقال زاک سفید دو مثقال مس سوخته مغسول هفت مثقال افیون
دو مثقال صمغ عربی پنج مثقال ادویه را کوفته و بیخته با ماء العنب شیاف سازند
شاف احمر لین افزایند و جرب و جا را که در وقت از خواب بیدار شدن
بدشوار چشم گشادن است نافع بود سد مغسول و مروارید مغسول از هر یک
چهار مثقال مرتک دو مثقال صمغ عربی دو مثقال مس سوخته مغسول هشت مثقال
کثیرا دو مثقال شادنج عدسی مغسول ده مثقال زعفران یک مثقال دم الاخوین
دو مثقال همه را کوفته بحریر بیخته با عنب کهنه شاف کنند شیاف دیزج
موی زیادتی و ریختن مژگان و خارش و سوزش و دمعه و جرب و سبل کهنه دفع کند
صمغ عربی و ماهی زهره سقولوقندریا و کثیرا و اقلیمیا نقره مغسول و قلقطار سوخته و مس سوخته و دار فلفل و فلفل سیاه
و فلفل سفید و شادنج عدسی مغسول از هر یک ده مثقال زرد چوبه و نشاسته و تیتمال از هر یک مثقال
انزروت مدبر و دم الاخوین و اقاقیا از هر یک یک مثقال توتیا مغسول و مازو سوخته و حضض
از هر یک یک درم ادویه را کوفته و بیخته با یک مثقال و نیم اشق و یک مثقال بارزد در آب سداب
حل کرده وادویه را بدان سرشته شیاف کنند شیاف مرارات با بتداء نزول آب و
انتشار و ضعف و سده را نافع بود زهره باشه و زهره عقاب و زهره روباه و زهره
کرگ و زهره باز و زهره یوز و زهره شیر و زهره یلنگ و زهره قاقم و زهره ماهی شبوط
مجموع را گرفته خشک کرده نیم مثقال فرفیون کوفته و بیخته در وهم ساخته باب باد یا ن سرشته
شاف کنند و بکار برند شیاف علاج ناخنه و خاریدن و سوختن و بیاض و ریشه جفنین
و دمعه را نافع بود دار فلفل و زنجبیل و شاف ماميثا و حضض از هر یک نیم مثقال توتیا مغسول

دوازده مثقال

دوازده مثقال کثیرا پنج مثقال نمک هندی و ماميران چینی و نوشادر از هر یک یک مثقال ادویه
کوفته و بیخته باب غوره تر کرده در آفتاب گذارند و سر انرا بپوشند و سه چهار مرتبه آب غوره را
تازه کنند و خشک کنند بعد نرم کوفته بحریر بیزند و به آب شاف کنند و بوقت احتیاج بکار برند
شافی که قایم مقام مرارات بود زهره بز کوهی در غلاف مشک خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم
سکبینج دو درم فرفیون و نوشادر از هر یک یک درم باب سداب یا آب رازیانه شیاف ساخته
بکار برند اما شیافات مسهله شافی که قولنج بکشاید و بلغم و صفرا دفع کند و درد پشت را
مفید بود سکبینج و جاوشیر و اشق و نمک هندی و شحم حنظل و بوره ارمنی و سقمونیا و تربد
و حب النیل صمغها را به آب سداب حل کرده و داروها را کوفته بدان سرشته هر یک مقدار
بوقت حاجت بر دارند شاف دیگر درد پشت و انواع مفاصل را که سبب ان سردی
بود دفع کند سکبینج و جاوشیر و بوره ارمنی و اشق و زنجبیل و سورنجان و شحم حنظل و تخم
کرفس و رازیانه و انیسون و نمک هندی و انزروت و جند بیدستر و زرنباد و
قسط و ماهی زهره و سعد و سداب خشک برابر کوفته و بیخته باب سداب تازه سرشته
و شاف سازند شاف نفخ نفخه پنج درم بوره ارمنی و تربد از هر یک سه درم سقمونیا
و نمک هندی هر یک دو درم قراقروت و فانیذ هر یک پنج درم مجموع را کوفته شاف سازند
شاف دیگر که قولنج بکشاید بوره ارمنی ده درم شحم حنظل و مقل و سکبینج هر یک پنج درم سقمونیا
دو نیم درم شکر سرخ ده درم بدستور سابق شاف سازند حقنه نرم بیمار یهای گرم و قولنج
گرم را مفید بود و ثقلها که در روده خشک شده باشد بلغزانند و فرود آورد اتخیره ده عدد
سبوس گندم کفی برگ چغندر ده عدد اصل السوس نیم کوفته ده درم سپستان سه درم جو
نیم کوفته و بابونه و نیلوفر و برگ ترنج از هر یک کفی در شش رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند
صاف کنند بعد بیست مثقال لعاب اسبغول و شش مثقال روغن بنفشه اگر نباشد دوازده مثقال
روغن سمسم و ده درم ایکام و دو درم بوره و نیم درم نمک هندی در مطبوخ اندازند
و حقنه کنند تا سه بار مکرر سازند حقنه که قولنج بلغمی و درد پشت و بادها غلیظه را
دفع کند حلبه و تخم کتان و قنطوریون و بابونه و خسک و حنظل از هر یک دوازده مثقال

شیافات مسهله

حقنه

انجیره عدد سبوس گندم ... و ... عناب و سپستان هر کدام سی عدد برگ کرم و برگ چغندر و سداب و شبت از هر یک کفی سکبینج و جاوشیر از هر یک دو درم مغز تخم معصفر یکوفته مجموع را جوش بدهند صاف کنند نمک هندی ... درم بوره و نیم درم ... و ده از ده مثقال ... و دو دانگ شحم حنظل ... هر کدام یک استار در آن آب حل کنند و سه دفعه به دستور سابق حقنه کنند حقنه که ضعف ... نافع بود و ... قوه دهد خشک پنج استار برگ چغندر و حلبه تر از هر یک کفی با سی بادام ... بجوشانند و به دستور سابق سه دفعه عمل کنند قولنج دیگر حقنه دیگر که قولنج ... و ثقل ... را و انواع برسام و باد رحم و صلابت معده و ورم آن را نافع بود سنا ... پنج مثقال تخم کرفس و کاسنی و بادیان از هر کدام سه مثقال مجموع را نیم کوفته کرده یک کف سبوس گندم ... کف گل بابونه تخم خرو و حلبه و بادریج از هر یک کف این اجزا را در یک من کاسه آب تر کرده بجوشانند تا به نصف رسد صاف سازند و پانزده مثقال قراقوروت و پانزده مثقال شیرخشت و ده مثقال شکر سرخ در وی حل کنند نیم مثقال بوره یا نمک سوده در آن حل کنند و ... قاشق روغن گل یا روغن کنجد ... نموده بعد از غذا ... دفعه ... عمل نمایند حقنه این ... قولنج و ریح ... را مفید بود ... سبوس ... کاسه آب تخم کیوز ... ده مثقال روغن کنجد ... قاشق نمک اندرانی نیم مثقال همه را با هم آمیخته چنانچه رسم است عمل نمایند حقنه حاد شحم حنظل افتیمون و بسفایج از هر یک ... درم قولنج کفی بزنند و صاف کنند شکر سرخ بیست درم روغن بابونه ده درم اضافه نموده بکار برند حقنه که استرخا و فالج را و امراض بلغمی را مفید بود سنا ... پنج مثقال شبت و بابونه نیم کوفته از هر یک کفی ... و بابونه و قنطوریون دقیق از هر یک ... درم شکر سرخ پانزده درم آب برگ چغندر و روغن زیت از هر یک ده درم نمک و بوره ارمنی از هر یک نیم درم جوشانیده و بطریق معهود عمل نمایند اما فرزجه را ... گویند که اجزا را عجین ساخته ... فرزجه که اخراج مشیمه و جنین میت کند ... و ... از هر یک جزو کوفته بیخته

فرزجه

یا زهره گاو سرشته فرزجه ساخته زن بخود برگیرد فرزجه دیگر که حاجت مثل اول است تخم خردل سفید و مقل ازرق از هر یک جزو کوفته با قطران سرشته فرزجه سازند فرزجه که منع ابستنی کند و اگر باشد بیندازد تخم چند قوه که بوبخه ... است و سرگین فیل و خردل و حب قلقل و دانه ... از برابر کوفته به ... سرشته پاره فرزجه کنند و گویند که هر زنی که یک حب ... فرو برد یکسال حامله نشود و اگر دو حب فرو برد تا دو سال و اگر سه حب فرو برد تا سه سال و ... فرزجه که بچه مرده و زنده بیندازد اشنان فارسی و ... و ... و سداب و فرابیون از هر یک قدری کوفته و بیخته به روغن زیت فرزجه سازند و بکار برند فرزجه که ابستنی کند سرگین ... یا ... قدری کوفته و بیخته بعسل ... فرزجه سازند و به پشم پاره بردارند فرزجه که در حاجت مثل سابق است ... واسطه مشک و زعفران را بزهره گاو سرشته به پشم پاره فرزجه کنند نوع دیگر ... و ... و کف دریا از هر یک ... با شکر سرخ فرزجه سازند نوع دیگر ... و قسط و مر و جند بیدستر و بارزد و جاوشیر و مقل و مشک کوفته فرزجه ساخته بعد از طهر چند نوبت بردارند و بعد از چهار ساعت مرد صحبت دارد نوع دیگر ... سرگین خرگوش بعسل سرشته به پشم پاره فرزجه سازند و سه شب بردارند و بعد از آن صحبت دارند فرزجه که بچه مرده فرود آرد مر و جاوشیر و ... سفید مساوی گرفته کوفته با زهره گاو سرشته بکار برند فرزجه که حیض براند اشنان و ... و سداب هر یک درمی فرفیون نیم درم کوفته و بیخته به قطران سرشته فرزجه کنند فرزجه که منع حمل کند حب الاس و مازو برابر گرفته و کوفته با آب کرم سرشته فرزجه ساخته قبل از صحبت بکار برند فرزجه که درد رحم و ورم صلب و بواسیر ... نافع بود بابونه و ... و موم مساوی گرفته به پشم پاره بردارند فرزجه که اورام رحم را نافع بود ... و انزروت و دم الاخوین و حب الاس ... و اقاقیا کوفته و بیخته با آب ... سرشته به پشم پاره فرزجه سازند فرزجه که رحم را قوت دهد

و خوشبوی و صمغ ساذج و ناخنه و سنبل الطیب و مرزنجوش و قیسور کندر و صعتر و اذخر و
خیری و گل سرخ و پوست بیخ کبر و ترمس برابر گرفته کوفته بروغن بان سرشته فرزجه سازند
فرزجه که حرکت رحم را بنشاند و اورا بنه الرحم گویند سداب و نعناع و پوست انار و غالیه [illegible]
در گلاب یا در سرکه بپزند و بپشم آلوده کرده فرزجه سازند نوع دیگر که همین
خاصیت دارد کافور و مورد از هر یک دانگی مشک دو دانگ حب الغار یکدرم کوفته
و بیخته بسفیده تخم مرغ و روغن گل سرشته فرزجه سازند فرزجه که خون زیاد و نفاس را
حبس نماید کات گلنار را نرم کوفته با سفیده تخم فرزجه سازند فرزجه که حیض ببندد گلنار
و مازو و اقاقیا و زاج سفید مساوی گرفته کوفته و بیخته با آب لسان الحمل سرشته فرزجه
سازند و بر زنار طلا کنند نوع دیگر کاغذ سوخته و اقاقیا و گلنار و عصاره لحیة التیس و
گل سرخ و مازو و کتان سوخته مساوی گرفته کوفته و بیخته بسرکه سرشته فرزجه سازند
فرزجه که حیض براند مرمکی و پودنه از هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب ده درم
مویز منقی بیست عدد کوفته بزهره گاو سرشته فرزجه سازند فرزجه که ورم صلابت رحم را
نافع بود کندر و مقل و بارزد از هر یک دو درم زعفران و جاوشیر و شقایق از هر یک یکدرم
مصطکی و چند بیدستر و میعه سایله و روغن سوسن و پیه بط و روغن بابونه از هر یک سه درم
صمغها را در میفختج حل سازند و میعه را در روغن بگدازند و باقی ادویه را کوفته و بیخته
ضم ساخته بکار برند فتیله که رعاف را نافع بود گلنار و گرد آسیا هر یک نیم درم افیون
دانگی کوفته و بیخته بعصاره سرگین خر سرشته و بتار عنکبوت آلوده کرده در بینی نهند
بعد از آنکه بینی را بگلاب و سرکه شسته باشند فتیله دیگر که همین خاصیت دارد مازو
سوخته در سرکه انداخته دو درم زاج سیاه چهار درم زاج سفید شش درم کافور دانگی کوفته
و بیخته فتیله از کتان ساخته بدان آلوده کرده در بینی نهند فتیله دیگر که همین خاصیت
دارد کاغذ سوخته و پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا و پوست انار از هر یک دو درم کوفته
و بیخته با آب بادروج و یا آب لسان الحمل سرشته فتیله ساخته در بینی نهند فتیله که بوی بد

از بینی ببرد

از بینی ببرد مر و پوست انار ترش هر یک یکنیم درم زاج و قرنفل هر یک درمی
داروها را کوفته و بیخته فتیله را در شراب تر کرده باین اجزا آلوده کرده در بینی نهند فتیله
که ریش بینی را نافع بود زاج سیاه و سفید و مر و توتیا و مس سوخته هر یک نیم درم زراوند
طویل شش درم کندر دو ازده درم مجموع را در دو من آب بجوشانند صاف کنند باز بجوشانند
تا بقوام عسل آید فتیله بدان آلوده کرده در بینی نهند فتیله که چشم را نافع است صبر زرد
و سعد و سنبل الطیب و گل سرخ و قرنفل برابر کوفته و بیخته با آب مورد سرشته در بینی نهند اگر
سیاه و زبریان کنند و یکشبانروز در سرکه خوابانیده بعد از آن با قدری روغن زیت
در بینی چکانند همین عمل کند فتیله که درد گوش را مفید بود انزروت و تخم [illegible] را
بعسل سرشته فتیله را بدان آلوده کرده در گوش نهند فتیله که گرانی گوش را سود دهد
انجیر سفید فربه را بشکافند و تخم و شیره از وی جدا کنند بوره ارمنی و قردمانا و
خردل برابر کوفته بدان پر کنند فتیله ساخته در گوش نهند اما مقیئات داروی را
گویند که چون بخورند آنچه در معده باشد بیرون آرد داروی که قی [illegible] بیرون
آرد سپندان سفید دو درم بوره یکدرم کندش نیم درم نمک هندی مثقال همه را بکوبند
و با انگبین سرشته در وقت حاجت اندر صد درم طبیخ شبت بگدازند چهل درم
سکنجبین عسلی با نیم گرم این مجموع را دو نوبت بخورند داروی که قی آورد
کنگر زد یکدرم جوز القی یکدرم تخم ترب سه درم با انگبین بسرشته اندر طبیخ شبت
حل کرده بدهند نوع دیگر بیخ ترب را پاره پاره کنند اندر سکنجبین عسلی یکشب
بخوابانند و اندک نمک سوده در وی کنند بامداد آب ترب را بخورند و بعد از آن
اندک سکنجبین بخورند بعد از طعام اندک از این شربت بطبیخ شبت آمیخته
بخورند و اگر شبت و چرچر و لوبیای سرخ در آب بپزند و اندک نمک در وی
اندازند و این سکنجبین مذکور با وی آمیزند پس از آن که از این ترب خورده باشند [illegible]

نوع دیگر داروی که بگیرند ترب را و پاره پاره کنند شبت یکدسته نمک هندی پنج درم
اندر دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید با سکنجبین عسلی آمیخته بخورند نوع دیگر تخم
ترب و جوز القی و تخم جرجیر و تخم شبت و تخم سرمق و نمک هندی و رقاع یمانی
از هر یک پنج درم همه را کوفته با انگبین سرشته و بعد از آن آب گرم بیاشامند و رقاع
یمانی داروی را گویند که به جوز القی ماند لیکن مثلث شکل باشد و در سر او سوراخ بود
اما در جوز القی نباشد نوع دیگر تخم سرمق یک وقیه کنگر چو چهار اوقیه بیخ [illegible]
دو وقیه نمک دو درم بپزند چنانچه رسم کشکاب است سی درم سکنجبین یا قند دو درم
از این دارو تخم کرم [illegible] آورد کحلی که حکه پلک چشم و تاریکی چشم و دمعه و سیلان
نافع بود زعفران و سنبل هر یک دو درم دارفلفل یکدرم فلفل سفید و کافور از هر یک
دانگی و نیم نوشادر یکنیم درم مازو سه درم کوفته بحریر بیخته چون کحل در چشم کشند
کحلی دیگر که همین خاصیت دارد شادنج مغسول دو درم دم الاخوین و سادج هندی
و سنبل الطیب و دارفلفل از هر یک نیم درم قاقله و مشک از هر یک دانگی
کافور نیم دانگ کوفته و بیخته چون سرمه کشند ذرور داروی را گویند که بر جراحت
یا چشم بپاشند ذرور که جهت کمنه و مدة و درد چشم که سبب او رطوبت باشد مفید
بود انزروت مربی شیر خر پنج درم شاف مامیثا دو درم صبر و زعفران و تخم گل از هر یک
نیم درم افیون چهار دانگ کوفته و بیخته بکار برند ذرور که بثور سبع را نافع بود
بثور سبع پرده را گویند که در روی بینایی چون سر مور ظاهر شود سرمه صفاهانی
شادنج عدسی مغسول صلایه کرده بکار برند ذرور که ابتدا آب [illegible] را نافع بود
اقلیمیای نقره صبر هر یک دو درم کثیرا یکدرم صمغ عربی چهار درم گل سفید [illegible] درم
نشاسته [illegible] افیون ده درم کوفته و بیخته با بزر البنج پرورده خشک ساخته
ذرور سازند ذرور دیگر که بثور سبع و قرحه رطب را نافع بود سفیده ارزیز سی درم
اقلیمیای نقره بیست درم و دو دانگ انزروت یکدرم مس سوخته دو درم [illegible] شادنج [illegible]

مغسول

مغسول چهار دانگ صلایه کرده بکار برند ذرور انزروت که قرحه چشم را [illegible]
سازد نشاسته دو درم انزروت مربی سفیده ارزیز از هر یک دو درم ذرور سازند
ذرور که دمعه و ضعف بصر و [illegible] مفید بود توتیای شسته ده درم پوست
هلیله زرد صبر و دارفلفل و زردچوبه از هر یک دو درم کوفته و بیخته ذرور سازند
ذرور که درد چشم کهنه و سرخی و آب [illegible] را نافع است توتیای شسته نشاسته
سفیده قلعی برابر گرفته کوفته ذرور سازند ذرور که جرب و سبل و ظفره و [illegible]
جفتی را مفید بود اقلیمیا و صمغ عربی هر یک سه درم زعفران و فلفل و شنگرف دو درم
افیون یکدرم و تخم [illegible] صلایه کرده ذرور سازند ذرور که جدری چشم اطفال را مفید
بود انزروت مربی و چشمک هر یک ده درم ماميران چینی و دم الاخوین دو درم
کوفته و بیخته ذرور کنند ذرور بیاض سادج هندی شش درم مس سوخته
اصفهانی و توتیای مس هر یک سه درم شادنج عدسی مغسول و مرجان هر یک یکدرم
صدف سوخته ماميران چینی از هر یک دو درم صلایه کرده ذرور سازند ذرور
که استرخاء مقعد را مفید بود بلوط و قشور کندر و سنج سوخته و گلنار و شاخ گوزن
سوخته و مردارسنگ و صدف سوخته مساوی کوفته و بیخته بر مقعد افشانند
نوع دیگر جفت بلوط و گلنار و جوز سرو و کاغذ سوخته هر یک سه درم کوفته
و بیخته بر مقعد افشانند ذرور که سوختگی آتش و سوختگی روغن گرم را مفید
بود مردارسنگ شسته [illegible] هر یک قدری بکوبند و بر سوختگی [illegible] کردن
بر [illegible] ذرور که [illegible]
خصوصاً از چشم کودکان و دمعه را نافع گل مغسول و سفیده مغسول از هر یک نیم مثقال
توتیای مس مغسول و لاجورد مغسول و زعفران و سنبل الطیب و دارفلفل از هر یک [illegible]
و [illegible] سوخته مثل وزن ادویه کوفته و بیخته در جای [illegible]
[illegible] دمعه [illegible] و بیاض [illegible] سرمه صفاهانی توتیای شسته از هر یک دو درم

مراهم

مرواريد ناسفته دو درم ساذج هندی یکدرم زعفران یکنیم درم مرقشیثا هشت درم
مسک و کافور هر یک دانگی صلایه کرده بکار برند باسلیقون کبیر تاریکی چشم و ابتداء
نزول آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شرناق را نافع بود کف دریا اقلیمیای نقره
هر یک ده درم عنک اندرانی و ساذج و سفیداج ارزیز و فلفل و دار فلفل و سنبل الطیب
سرو صفاهانی هر یک دو درم نمک هندی و قرنفل و اکلیل الملک از هر یک یکدرم
جبر زر و عصاره مامیثا و مس سوخته از هر یک نیم درم مامیران چینی و توتیا در وزن ججر
هر یک سه درم پوست بلیله زرد چهار درم کوفته و بیخته بکار دارند باسلیقون صغیر
در منافع نزدیک قریب باول بود روی سوخته دو و نیم درم اقلیمیای نقره یکدرم سفیداج ارزیز
نمک اندرانی و توتیا در وجه و فلفل از هر یک نیم درم صلایه کرده بکار برند
مرهم رسل این مرهم است که حواریان حضرت عیسی علیه الصلاة والسلام هر یک از وی یک
اختیار کرده اند و عدد این دوازده است بعدد حواریان اورام صلب و قضا زیر را
نرم کند ناسور صعب را بصلاح آورد و گوشت مرده و ریم از جراحات پاک کند مقل
و کندر و زراوند طویل از هر یک یکجزو اشق پنج جزو مردارسنگ چهار جزو زنگار
بیست و چهار جزو جاوشیر و مرمکی و بارزد از هر یک دو جزو موم بیست جزو
زنگار دو جزو روغن زیت صد و بیست جزو صمغ را در سرکه حل کرده بارزد را
با موم و روغن بگدازند آدویه کوفته و بیخته بیامیزند مرهم داخلیون اماس
صلب و قضا زیر را تحلیل کند مردارسنگ ده استار نرم کوفته با روغن سمسم
یا زیت در پاتیله کنند و با آتش نرم بجوشانند و کفچه بجنبانند تا یکدار دو بعین
لعاب تخم کتان و ده استار لعاب تخم خطمی و ده استار لعاب اسبغول یا حلبه بیامیزند
و بجوشانند تا سطبر شود مرهم مقل شقاق مقعده و درد بواسیر را نفع کند موم زرد
و چربی بط و مغز ساق گاو و کوهان شتر و نمک مقل را بلعاب تخم کتان حل کنند
و با هم بیامیزند تا چون مرهم شود در تسکین درد بواسیر بسیار مفید است مرهم
زنگار زخمهای کهنه را خشک کند و گوشت فاسد بخورد زنگار رنگیر او قیراط

واشق

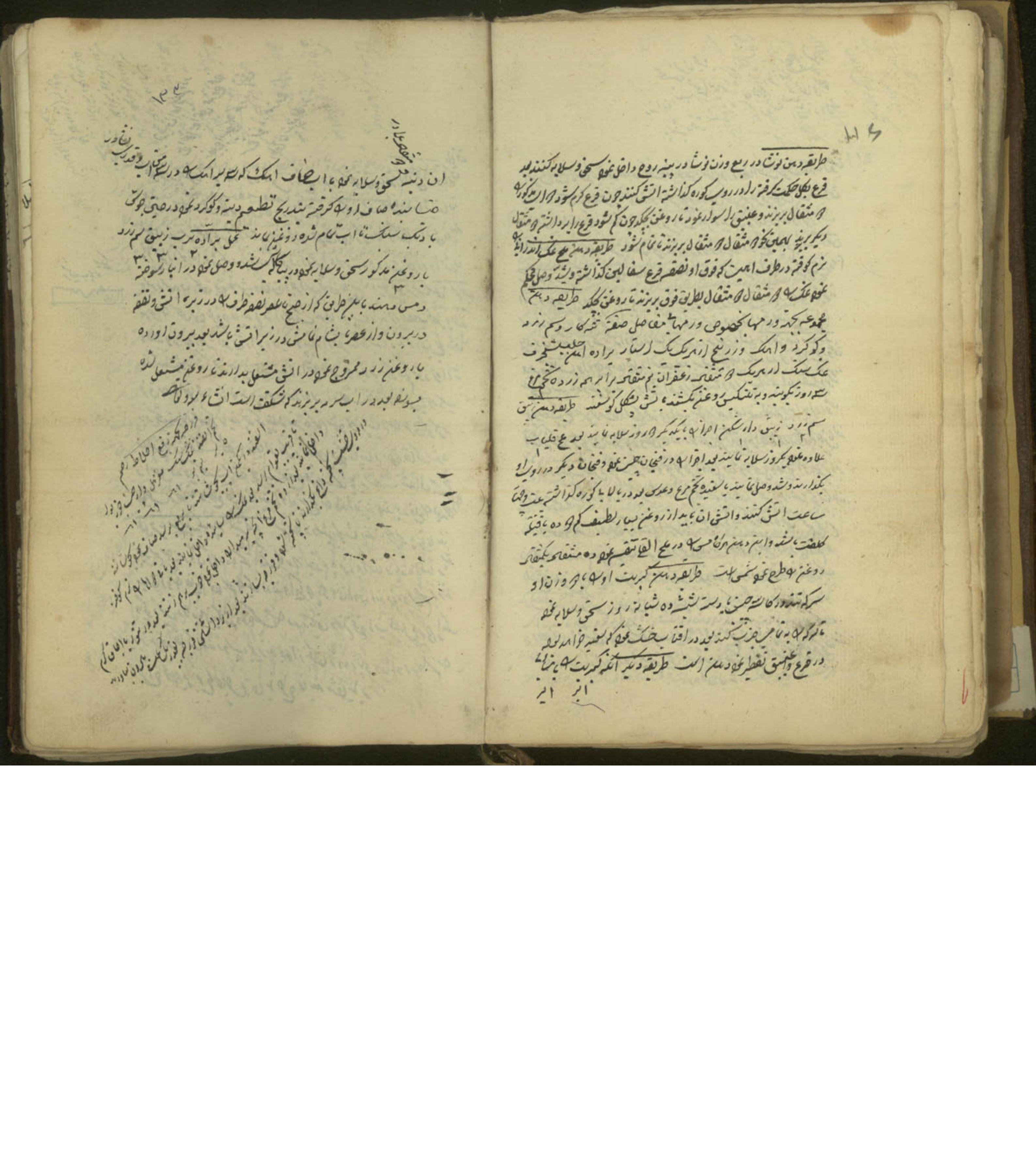
واشق هر یک شش مثقال اشق را در سرکه حل کنند بهم مرهم سازند مرهم
شنگرف خنازیر و سرطان و ورم خصیه را نافع بود مردارسنگ پنجدرم بارزد
واشق و کندر هر یک ده درم علک البطم شش درم شنگرف هشت درم موم
دو استار روغن زیت بقدر احتیاج واشق و بارزد را در سرکه حل کنند
و ادویه دیگر را کوفته و بیخته مرهم سازند مرهم باسلیقون اورام صلب را
نخز ساخته از ریم پاک کند و گوشت برویاند زفت و راتیانج و موم سفید
از هر یک دو مثقال بارزد چهار درم روغن زیتون سه درم موم را در روغن
گداخته باقی ادویه را در آن حل نمایند تا مرهم شود مرهم سرطان سرطان
و خنازیر را نافع بود و ورمها را بخته سازد مردارسنگ پنجدرم کندر و بارزد
واشق هر یک ده درم علک البطم و شنگرف هر یک هشت درم الحکم کوفتنی را بشت
بروغن زیت بگدازند و کوفتنی را کوفته با آن ممزوج سازند تا که چون مرهم شود
مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و ریشها را بصلاح آورد مردارسنگ چار دانگ
زفت رومی بیست مثقال علک البطم پنج مثقال مردارسنگ را صلایه کرده جمع
ساخته مرهم کنند مرهم کلس زخم متاکله را مفید بود مازوی سبز و مردارسنگ
و زردچوبه هر یک جزوی کلس و عصاره برگ لسان الحمل هر یک دو جزو کوفته
با موم سفید و روغن گل مرهم سازند مرهم بواسیر و شقاق پیاز را سوخته کوفته
در آتش بزنند تا محرق شود و اندک روغن سمسم داخل کرده خوب برهم زنند
روغن سورنجان درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و جمیع اورام بارده را نافع
برگ حنا و حلبه و جو ابنا از هر کدام هفت مثقال تمیز برنج و سیاه دانه و اکبر
و سورنجان از هر یک یک مثقال نیم کوب کرده در دو کاسه آب تر کرده بجوشانند
تا به نیمه آید صاف سازند و نیم کاسه روغن سمسم در وی اندازند بجوشانند تا آب بطرف شود

در بیان زخمها

روغن سیاه دانه فالج ولقوه و تشنج را مفید بود سیاه دانه بیست درم
مغز بادام تلخ سی درم بهم کوفته مثل روغن بادام بکشند و در مهره‌های پشت
و گردن گرم کرده بمالند روغن که درد گوش گرم را مفید بود روغن گل ده درم
روغن بادام شیرین پنج درم فلفل سی درم امیخته باتش نرم بجوشانند تا اب بر
رود و روغن بماند روغن مصطکی استرخاء عصب و ضعف معده را مفید بود روغن
کنجد پنج درم مصطکی یازده درم مصطکی را نیمکوب کرده با روغن در شیشه کنند و با توسکی
پر اب کنند و شیشه را در میان اب نهند و باتش نرم بجوشانند تا مصطکی بگدازد
و بوقت حاجت گرم کرده بمالند روغن شبت اورام بارد و صلابت را
تحلیل دهد و ماندگی را دفع کند روغن سیم یک کاسه تخم شبت بیست پنج مثقال
چهل روز در افتاب نهند اگر وقت افتاب نباشد جوش بدهند نگاه دارند روغن
مورد موی را قوت کند و از ریختن نگاه دارد مورد دوازده درم در یک کاسه اب
بجوشانند تا به نصف رسد یک کاسه روغن سیم اضافه نمایند و بجوشانند تا اب برود
روغن مورد دیگر چون تخم برویانند مازو و هلیله کابلی و برگ مورد از هر یک برابر بکوبند
و در شراب ریحانی نیکو جوش دهند و صاف کنند یا جوش بدهند برابر شراب روغن
سیم اندازند و بر هر یک رطل روغن ده درم لادن اندازند و بجوشانند تا اب
برود و روغن بماند روغن سوسن سردی رحم و اختناق او را مفید بود و قولنج را
نافع بود و گرده و مثانه را قوت دهد و گرم گرداند سلیخه و قسط تلخ و حب البان
و مصطکی رومی از هر کدام بیست و پنج مثقال زعفران دوازده مثقال گل سوسن
سی عدد را زردی که درمیان او بود پاک کنند روغن سیم یکمن کاسه دارویها
کوفته با روغن در شیشه و در سایه نزدیک با افتاب نهند روغن خشک مفاصل را
مفید بود و با راقوت دهد و گرده و مثانه و پشت را نافع بود خوردن و مالیدن اگر
بیست و پنج مثقال با سکنجبین با شراب بخورند عسر البول را سود دهد و سنگ گرده
و مثانه بریزاند اب خشک تر نیمکوب با روغن زیت یا سیم چهل روز در افتاب گذارند
اگر خشک تر موجود نباشد خشک اورا در اب جوش بدهند صاف کنند با خشک انداخته
بجوشانند

بحبس البول مجربا دیگر او [illegible] حقنه بمالند
دندان ارنب بجز البیلهود و اطراف [illegible]
بشیر دقش [illegible] بر جانه و در ساعت خلاص شود
ان شاء الله [illegible]

بجوشانند تا سه یک برود صاف کنند و روغن سیم در و انداخته بجوشانند تا روغن
بماند روغن شاه سفرم ریحان تر کوفته بجوشانند و روغن کنجد نیم جزو بجوشانند تا روغن
بماند شربت از وی یک مثقال با نیم اوقیه بشد همراه بیست و چهار مثقال گل داب
کاسه کرده زیره و روی بخور باشند بخورند در درازای تو و بینه بار از نفع عظیم بود روغن
دیگر که موی سیاه کند و تا شش ماه سپیدی او بماند چون هندوی اسیر بود اورد و مغز ان یاده درم
اهله و ده درم براده اهن و پنجه درم پوره ارمنی مجموع را بیند و در میان ان جوز
نهند و سر ان بگچ محکم گردانند و در گل حکمت گیرند و میان اتش نهند بعد از ان
بیرون ارند و روغنی که از ان حاصل میشود در موی بمالند روغن حنا ساز د
و عرق النسا و اوجاع مفاصل را مفید بود برگ حنا چهار یک درم منا [illegible] و روغن
بجوشانند تا روغن بماند روغن اهله موی سیاه و قوی سازد اهله مقشر و برگ جوز
و پوست بیخ صنوبر هر دو یک کوفته در اب نیکو بپزند و صاف کنند و برابر او روغن
اضافه کنند و بجوشانند تا روغن بماند روغن کرکر با فراط اورد اگر به بینی بمالند
بوش در عطسه نقطه و تخم سپندان و تخم جرجیر و فلفل سیاه و زنجبیل و کاکنج از هر یک برابر
گرفته نیم کوب کرده در اب بجوشانند نیم کاسه روغن سیم انداخته بجوشانند
تا روغن بماند روغن کراث بواسیر را نافع بود اب کراث و روغن سیم نیم من
همراه ده درم مقل بجوشانند تا روغن بماند روغن زعفران ورم رحم و
تشنج بلغمی را نافع بود و حرارت غریزی افزاید زعفران و قردمانا از هر یک
شش درم مر پنج درم قصب الذریره مقوم را با سرکه تر کرده قصب الذریره و
زعفران را شش روز در سرکه خیسانیده روز هفتم قردمانا را انداخته یک
شب نه روز گذارند روز هشتم بیخ السارون روغن سیم انداخته بهم با هم بجوشانند
تا روغن بماند



طریقه دهن نوشادر ربع وزن نوشادر بینه روح داخل نموده سحق و سلایه کنند بعد
قرع بگل حکمت گرفته را در روی کوره گذاشته آتش کنند چون قرع گرم شود از آن مذکوره
۱ مثقال بریزند و عنبیق را سوار نموده تا روغن بچکد چون کم شود قرع را برداشته ۱ مثقال
دیگر بریزند بهمین نحو ۱ مثقال ۱ مثقال بریزند تا تمام شود طریقه دهن [illegible] علک اندرانی
نرم کوفته در ظرف آهنی که فوق او نصف قرع سفالین گذاشته وریخته وصل محکم
نموده علک ۱ مثقال ۱ مثقال [illegible] فوق بریزند تا روغن بچکد طریقه دهن
مجموع جهه ورمها بخصوص ورمهای مفاصل صفت تنکار و سم زرد
و گوگرد و آهک و زرنیخ از هر یک یک استار براده آهن [illegible]
[illegible] از هر یک ۱ مثقال زعفران نیم مثقال همه را با هم زرده تخم مرغ
[illegible] نیکو بپزند و به [illegible] روغن بکشند به آتش [illegible] طریقه دهن زیبق
سم زرد زیبق [illegible] اجزا [illegible] روز سلایه نمایند بعد [illegible]
علاوه نموده یک روز سلایه نمایند بعد اجزا [illegible] در فنجان [illegible] فنجان دیگر در روی او
بگذارند وصل نمایند [illegible] تخم مرغ [illegible] کوره گذاشته [illegible]
ساعت آتش کنند و آتش آن باید از روغن بسیار لطیف کم [illegible] ده [illegible]
[illegible] و این دهن [illegible] در [illegible] ده مثقال [illegible]
روغن [illegible] طریقه دهن کبریت [illegible] وزن او
[illegible] ده شبانه روز سحق و سلایه نموده
[illegible] جذب کنند بعد در آفتاب خشک نموده [illegible]
در قرع و عنبیق تقطیر نموده دهن [illegible] طریقه دیگر آنکه کبریت [illegible]

ان دهنه سحق و سلایه نموده با [illegible] که [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] تطعیم دهند و گوگرد نموده در [illegible]
با [illegible] تا آب تمام شده روغن باشد [illegible] براده [illegible] زیبق سم زرد
با روغن مذکور سحق و سلایه نموده [illegible] وصل نموده در انبار [illegible]
[illegible] که از [illegible] طرف [illegible] در زیر آتش و [illegible]
در بیرون و [illegible] در زیر آتش باشد بعد بیرون آورده
با روغن زرد [illegible] نموده در آتش مشتعل بدارند تا روغن مشتعل شده
[illegible] بعد در آب سرد بریزند که [illegible] ان شاء الله [illegible]



سفوف مسدده بجهة الهلال اکر باشد
و ورم باشد

بدانکه در بیلهای خاطی ورم باشد یا ورم باشد ادویه قابضه داده
تکرار منع کنند مرض را رفع کند منع حصه و نمک و برگاه ادویه را بر کامیاده
ولیعد البان بسبب قبض طبع شود و یا و صورت و تکم منع آن شدت میکنند لهذا محتاج مهلین تیا
منع تب یا ورم
و تب زیاده شود و اگر این صفات مذکوره در آن نیست
الیست
ربوند چینی ۳ درهم ورق گلسرخ ۵ درهم پوست
بیرون پسته و تخم کشنیز از هر یک ۶ مثقال عود هندی مصطکی
و سورنجان از هر یک ۱ درهم مخنک و پوست املج مقشر از هر یک
نیم درهم اجزا را نرم کوفته سفوف سازند در وقت حاجت
یک مثقال او را با گلاب بنوشند و اگر یکروز نه یکروز تا سه دفعه
بخورند شاید و اطفال را هم بحسب قوه و مزاج میتوان داد

معجون بجهة رفع دوالیر مجرب پوست هلیله زرد پوست بلیله پوست هلیله کابلی
املج مقشر از هر یک ۱۰ درهم عسل بکفید و نیم من ادویه را نرم کوفته بکشند
بعد با عسل بقوام آورده معجون نمایند و شبی روز هر آوری ۱ مثقال معجون را
با ۱ مثقال روغن بادام بنوشند بخورند غذا ترچلاو و از ترشی و غلیظ
پرهیز نمایند سفوف بجهة قوه با پوست تخم مرغ را بعد از شستن با نمک
یکشبانه روز در زیر آب خشک نموده بعد بازشسته در آب بونقف بدهند تا بر رنگ
قهوه شود نرم ساییده با مساوی آن نبات سفوف نمایند و صبح یک مثقال ۱۰ الی ۱۲ درهم
بخورند هشت روز و از ترشی و سفیداب و جماع پرهیز نمایند

بزرالبنج ... و کلپ ... کوفته ... و درهم ... در این اطفال ...

مسح ... دوا ... صد ...
...

سر رفتن وارن
کهوران از مغاو چاه در پیش بوده است در بینی بود سس
فرود در بینی ... افتد در او شست باران بعد
یا با علامت تمام او را بیاند خصیه است و علامت خاص که است
پرده چادر پیش باشد با نقاع آن ورم عظیم شود و آن از آن بدو جای حرکت
سسبان آواز سخت
بلند کردن و برجستن و حرکت
و در اوقات و حال و در اثنای یکدیگر وضع و این بلاد در دو ده بینند
عنف کردن و بر امتلا جماع نمودن
از حرکات عصبیه کثرت رطوبت
مرضیه اعضا لهذا این مرض بیشتر اطفال را بد
علاج چون طعام خوردن حرکت نکنند چندانکه بگوارد
و بهضم شود و از طعامهای نفاخ اجتناب کنند و در آغاز یکدرم
نفرزدن و از ترشی کنند ... کندر تا ۲ درم با شیر گاو مداومت نمایند دیگر تخم شبت یکدرم در سر و دو درم
اب بجوش نند تا که چهار درم بماند صاف نموده بپچده درم شیرگاو اندازند بنم گرم آشامند بخورانند
تا سه هفته اگر در خصیه آب فرود آید و بسیار بزرگ شود بعد شق کردن آب بردارند چنانکه
جراحان دانند دیگر روغن بید انجیر با شیر گاو بخورند و من المجربات اذا رقدت سم کلم الغراب
و الکل ربع مثقال الی نصف الی اربعین یوما ینفع علی الفتق و هو مجرب دیگر اگر در خصیه
اب فرود آمده باشد نشتر زده آب را بکشند بعد زرده تخم مرغ را بر پنبه طلا کرده بچسبانند
دیگر ضماد بجهة ورم و باد خصیه نافع است آرد باقلا و حلبه و زیره کرمانی و بابونه و موم منقی
به روغن کنجد ضماد کنند حب زیبق بجهة آتشک کوفت خورده دار قند کنجد بلادر
زیبق از هر یک چهار مثقال ادویه را سوا سوا کوفته بعد زیبق را داخل نماید و کشته سازند
با روغن بیاید بعد هفت روز هر روز سه دانه بخورند بعد از آنکه حب تمام باشد
بقدر بخورد غذا نان بی‌نمک و شیر گاو و شیر برنج و شوربا نمک بدون ۴۰ روز پرهیز کنند
هر قدر بتوانند بخورد و تا چهل روز پرهیز کنند سیر و پیاز و ترشی و ... بخورند بخ ۱۰ قند و تخم مرغ عسل ...

[illegible]

روغن ... بعد از ... خوردن ناخوش کوفت بریدن ناخوشی در حمام بمالند

تخم ... قلم ... مغز ... سیاه دانه ... از هریک ... استاد روغن بکشند ... بدن ... بمالند

معجون جهت ناخوش کوفت اول ... روز هر روز ... شیر گاو و ... ناخوش ... مثقال ... مثقال ... بیده ...

... اول صبح و نصف دیگر به شام بخورند تا ... روز بعد ... روز)

هر روز ... نوبت ... اجزا بخور ... شنجرف قند ... بیته ... گار

زرد ... مرو ... یکمثقال در آتش ... یا زرد ... بخور ... مرلنی ... بخورد ... بعد از ... غرغره ... آتش نا ... تا ...

زرد ... داخل ... غرغره ... نایند بعد از غرغره ... نکنی

... انار ... رخت ... کلفت ... با زرد ... کبود ... خرد از اول

تا ... بیرون ... نمک ... گاو ... ترنج ... فرنیا ... بدهند ... گرند

و در اوقات ... با سلیقی ... نایند شیاف جامع ... مغز دانه ...

زنجار ... مغز ... از ... مغز دانه ... مغز فندق ... سبز

مغز بادام تلخ ... مغز ... آملی ... کرانکبین ... شیر خشت ... بید خشت

ترنجبین ... نبات ... زهره گاو ... قلی ... آتش ... الو ... ملک ...

[illegible]

جوهر ... الکه ...

اول ... بعد ... بار ... و ... بیجان ... زخم ... کوفته

... ناخوشی ... بکشد الفوزه شیر ... گرده

چشم ... الملک ... بعد از ... از این کرد قرمز و کرد سیاه ... یکدرم ...

در شبانه روز ... از هریک چهار دفعه بر روی زخم بپاشند ... روز

و در اوقات معالجه از ... پرهیز نمایند و دواها ... سوا سوا

زرد کوفته داخل یکدیگر نمایند ... اجزایا کرد قرمز

... هندی ... ارمنی ... دانه ... صدف سوخته ... زجاج ... قلم

اجزایا کرد سیاه این اجزا ... سوا سوا ... زرد کوفته داخل یکدیگر نمایند

پوست ... بلیله ... شلغم خشک ... جلد ... کهنه ... کهنه

زه ... زرد ... کلاله ... خشک بعد این اجزا ... خام سائیده

داخل اجزایا سوخته نمایند ... از ... چشم کافور ... الکافور

در دهن ... حلق ... در ... عوده ... زخم ...

... بر روی زخم ... تا ... روز ... نمایند که ان شا الله

رفع خواهد شد و مجرب

جهت سوزاک و ریگ مثانه

صمغ عربی کتیرا سفید گل ارمنی تخم خیار تخم خرفه تف داده کشنیز خشک از هر یک دو مثقال بلوط بریان کرده پانزده مثقال
همه را کوفته سفوف نموده روزی دو مثقال با آب سرد بخورند بعد دیگر آب بخورند چون تمام شد
شوره قلمی و قاقله کبار از هر یک یکمثقال نرم کوفته هشت حصه نمایند صبح یک حصه و شام یک حصه را با آب بخورند
تا چهار روز روز پنجم آبی که برنج کرنج چهار مثقال شب در آن خیسانیده باشند سه روز صبح را
ناشتا بخورند غذا باید بی نمک بخورند از ترشیها پرهیز نمایند بعد هم سه روز با نمک بخورند
بعد بگیرند کباب به پنج مثقال کشته قلعی یک مثقال هر دو را نرم کوفته با شش مثقال نبات آمیخته
روزی نه نخود با دوغ گاو بخورند از سبزیها و ترشیها پرهیز نمایند اماله حقنه
پوست هلیله زرد بلیله آمله مقشر از هر یک شش مثقال در دو [illegible] آب خیسانیده
شب در [illegible] و روز در آفتاب بگذارند تا سه روز بعد روزی سه مرتبه با آب هلیله جات
حقنه و اماله نمایند بعد زبان سنگ را گرفته سوخته تا مثل زغال شود با نیم نخود طوطیا [illegible]
سوخته داخل در آب هلیله جات نموده تا سه روز دیگر هم اماله نمایند ایضا اماله حقنه
جهت امراض مذکوره بدون دوا [illegible] خوردنیها مجرب است هلیله سیاه پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر از هر یک پنج مثقال هم دو مثقال جو و گندم کوبیده
در میان ظرفی ریخته یک من [illegible] آب بالای آن بریزند و یک شب بگذارند صبح دو کاسه
دیگر آب اضافه نموده بجوش نمایند تا همان یک کاسه باقی بماند یکمثقال سماق سبز سوخته
و یکمثقال سفیداب قلع داخل نموده با چوب بید آنقدر برهم بزنند تا مثل [illegible]
کف نماید بعد با پشم و علاقه نموده صاف نمایند از آب صاف او پنج شش دفعه
اماله حقنه نموده دفع مرض خواهد شد انشاء الله و فی الحقیقت مجرب است
جهت دفع جرب تر مجرب است اول روزی ده سیر شیر گاو و بکر [illegible] که از [illegible]
[illegible] شده باشد با پانزده مثقال شکر سفید بخورند هر روز یک سیر از شیر و یکمثقال

از شکر اضافه نموده تا شیر به [illegible] برسد دیگر زیاد نکنند تا کم کم [illegible] بعد پس مثقال شکر
ده روز بعد [illegible] مجموع شیر خوردن [illegible] روز باشد غذا در این مدت شیر و روزی یک دفعه
عصر چلو با روغن گاو و گوشت بره یا خروس بخورند روز بیستم بحمام بروند در روی زخمها توره بکنند
که قدری روغن [illegible] داخل توره کرده باشند بقدر نیم ساعتی که مو [illegible] ببرد بعد بشویند
و سم گاو سوخته را در جای سوختگی با ماست گاو و سرکه مخلوط کنید بکرات [illegible] بکنند
در روی زخمها از عقب توره بمالند انشاء الله رفع خواهد شد هرگاه در بین شیر خوردن
جرب سوزش داشته باشد تخم ریحان را نرم کوفته از [illegible] صاف کرده با عرق بید
حل نموده در روی زخم بگذارند علاج جهت جرب یابس مجرب [illegible] گاو
در ظرف مسی [illegible] بگذارند تا [illegible] بعد ده مثقال کبریت و ده مثقال
شحم حنظل نرم سائیده داخل ماست مذکور نموده خوب برهم زده بر مواضع جرب
بمالند روز دیگر بحمام رفته قدری [illegible] نرم سائیده با قدری آب [illegible] ساخته
و همچنان صاف نکرده بحمام برده بدن را با آن بشویند تا سه دفعه این عمل را
تکرار نموده تمام [illegible] بعد [illegible] هر وقت جایی از بدن باز [illegible] نموده همین نحو
عمل نموده تمام [illegible] انشاء الله [illegible] علاج جهت خارش بدن و تنقیه و تصفیه [illegible]
[illegible] در ظرف مسی ریخته با قلعی [illegible] انگور [illegible] تا [illegible] بعد [illegible]
[illegible] کبریت زرد پوست هلیله زرد [illegible] مغز تخم خربزه [illegible]
مغز تخم [illegible] مغز تخم کدو [illegible] که [illegible]
تخم [illegible] پوست کدو سوخته [illegible] از هر یک یکمثقال کوفته
و بیخته در آن داخل کرده بدست [illegible] تا داخل هم شوند [illegible] روغن گل [illegible] بقدر حاجت
داخل کرده [illegible] تا چون مرهم شود در حمام بعد از [illegible] بر مواضع جرب [illegible] بمالند

قرار روح ثابت روح قلعی بهم در بوته ای بحجم القدر کوکرد بزنند اقلعی بسوزد
عمل ۷ تا سه دفعه اعاده نمایند و در این عمل هر دفعه روح ۷ را چکش بزنند تا اوستم
اوبرزد قرار سرب بحجم سرب ۷ یک گوله در پاره منقلی را سخت کوفته و تی
ولی ته نمایند و در بوته گذاشته بدمند تا اب شود بد بیرون آورده تا سه مرتبه عمل
نمایند بطریق مذکور صحیح است ایضا روح ثابت ده مثقال نوج برنه با روغن
[illegible] در زرف [illegible] بسوزانند تا خاک شود بد پنج مثقال روح ۷ در ده مثقال
نوج نوشته در میان بوته [illegible] کنند و ۷ و بوته دیگر در روی ان شده وصل
نمایند و [illegible] هزار دم بدمند بد بیرون آورند که ثابت است عمل از زر قمر
دار روح ثابت ۷ در [illegible] گذارند [illegible] بیرون خواهد امد

القرديا بلادر است — ساطرنوکی جدوار است

در شرح اسم و بیان رسم و ذکر موضوع و مقصود از صناعت کیمیا بدانکه لفظ کیمیا معرب
کیمیاست و کیمیا در لغت یونانی بمعنی تحلیل و تفریق است و در اصطلاح اسم صناعتی است
که شناخته میشود بان صناعت کیفیت تحلیل معدنیات و اصلاح انها بنحوی که بعضی ببعضی
منقلب گردد مثل انقلاب نحاس بفضه و فضه بذهب و از این رسم معلوم شد که موضوع
ان اجسام معدنیه و مقصود از ان اصلاح و تقلیب مذکور است و بعضی این صناعت
را صناعت هرمسیه و بعضی دیگر سر الکهنه نامیده اند بجهت انکه اول کسیکه این را
اختراع نمود هرمس مثلث مصری و او را بکهنه تعلیم فرمود و بعد از ان شایع گردید و
بیونان رسید و ایشان کتب و رسایل بسیار در ان تصنیف نمودند و از یونانیان باسلامیان
منتقل شد و ایشان نیز کتب بسیار در ان تالیف کردند و بعد از اکلسوس حکیم مقصود از ان
صناعت را تغییر داده داخل در صناعت طب نمود و انرا موسوم گردانید باسپاغریا یعنی
جمع و تفریق مختلفات پس در کتاب این مقصود از لفظ کیمیا صناعت طبیه کیمیاییه است که
انرا الطب الکیمیائی و کیمیاء الطب میگویند و موضوع ان از موضوع صناعت مذکور اعم است
زیرا که معدنیات و نباتات و حیوانات را نیز شامل است و باین اصطلاح غایتی اثر
ان نیل صور معدنیات را ان متفرع میگردد و ان حفظ صحت و ازاله مرض است از بدن انسان
و این غایتیست بس شریف که بحصول ان کوتاه میگردد زبان جمعی که صناعت کیمیا را عبث میکنند
نسبت بجنت غایه و میگویند که تقلیب معدنیات [illegible] نسبت بسیار
و احتیاج صناعت اسپاغریا بصناعت مشهوره کیمیا در شناختن کیفیت ترکیب و تحلیل و تقطیر
و اصلاح و تقطیرات و تحصیل ارواح و ادهان و هیئات شریفه نافعه است که بر اولت ان صناعت
حاصل میگردد زیرا که کسیکه اعلم را نداند بر تحلیل و تقطیر و تلطیف کیف بنحوی که نفوذ در اجسام

القرديا بلا
ساطريوس

و اجسام کثیفه نتواند بود مانند نفوذ روح در جسد تا در نخواهد بود و غیبتوانند که ترکیب
جسم ثقیل را بدهد تا بقای قوه موثره بلکه این باد دستش توفیق پس طبیب را از زمن اولات نخواهد
بود و بواسطه آن جز نفع میکرد و ابراد بعضی از ناس که بر معالجه کرده بعضی نبات کرده اند و گفته اند
که غالب معدنیات از طبیعت منفصل میکرد و نقل انچه منفصل میشود از سمیتی که موجب هلاک است
خالی نیست و نتوانسته ایم که بواسطه آن صناعه اجسام انها لطیف را قبول میکنند و از سمیت پاک
میشود و بسبب آنکه طبیعت در آن تصرف نتواند نمود و اثر آن از سمیت خالی و مخلوط در بدن انسان
قوی باشد و اما بقراط در کتاب امراض حاده گفته است که موضوع قوی مداوای قوی محتاج
است و بباید دانست که انچه بر الکلسوس اصول و اصطلاحات تازه وضع نموده است و انها را عبارات
غریبه ذکر کرده است و مضمون انچه کتاب تالیف نموده است ماخوذ از حکمه و کیمیاست و ابریج و علم
طلسم است   در جزء نطق و اشیا که اکثر الطبا از تن بیان امور طبیعیه و اشتمل بر ده فصل
در بیان هیولی اعلی و سر اکبر بدانکه بر الکلسوس در کتاب موسوم بر اغنیاتی ذکر کرده
است که هیولی انچه قبول اضداد میکند از هر چیز و خود واحد است هیولی استعداد و محل کل و سر اکبر است
و بحسب مدارک بنکرد د بلکه باید از ابدلیل شناخته معقیل بعقل و مصوّر بصور و مکیف بکیفیتی
و مشکل بشکل نیست و اصل همه عناصر اوست و تکون تمام کاینات عنصر و اشکال و الوان و طعوم همه
انها از اوست و بمنزله مرکز است نسبت به اشیا و موضع ذاتی جمیع صور است که بواسطه او بفعلیت
میایند و اوست مبدا حیات و مبدا فعل طبیعت و مبدا کون و فنا و مزاج و از این اصل حیات در عالم
ظاهر میگردد و جوهر سر بسته الهی قدیم مخلوق منتج و گویند که جامع رساله لفظ مبدا را که در کلام بر الکلسوس
در تعریف هیولی دیده است بمعنی فاعل حمل نموده است لهذا گفته است که قول به هیولی ازلی
قول است قدیم و ارسطاطالیس و قدمای یونانیان انرا ذکر کرده اند لکن آن فاعل نیست بلکه

قابل است

بلکه قابل است و بعضی از آن کسی نقل کرده است که مراد از هیولی این جا نفس است چنانکه مذهب افلاطون
و بر این قول بحث کرده است که نفس محل و موضوع چیزی نیست خصوصا صور و اشکال و بر این بحث
ایراد شواهد از کلام افلاطون و غیره نموده است و گفته است که افلاطون در کتاب نفس العالم گفته
است که حق سبحانه و تعالی نفس عالم را افریده و او را در وسط عالم قرار داد و تدبیر و تصرف در عالم
بان حاصل میشود و در کتاب طیماوس گفته است که حق تعالی در وسط عالم روح قرار داد که افاضه
حیوة و صور و اشکال از اوست و در مقاله عاشره از کتاب نوامیس گفته است که نفس عالم است که
تدبیر عالم حفظ صور و انواع با اوست و حیوة از او حاصل میشود و مقصود جامع رساله از
نقل عبارات اثبات این مدعی است که نفس عالم نزد افلاطون فاعل است نه قابل و بعد از ذکر
این ابحاث گفته است که ظاهر این است که مراد بر الکلسوس از سر اکبر نفس عالم بوده باشد اگر
چرا این بحث بر ان وارد است و تحقیق میکویم که اگر جامع رساله و انکس که هیولی را بر نفس
عالم حمل نموده است لفظ مبدا در کلام بر الکلسوس را بر مبدا فاعلی حمل نمایند از بحث این
ابحاث وا نکه افلاطون در هیچ موضع از کتب خود نفس عالم را هیولی نناسیده است
فارغ میکردند و هیولی در کلام بر الکلسوس راجع میشود به همان هیولی که در کلام قدماء
یونانیین مذکور است و هیولی سر اکبر نامیدن از جمله اصطلاحات جدیده غریبه بر الکلسوس است
و بالجمله جامع رساله بعد از نقل عبارات افلاطون گفته است که ارسطو در مقاله سیم
از کتاب حیوان فرموده است که در ارض رطوبت است و در رطوبت روح و در روح
نفس پس هر گاه چنین باشد در همه اشیا نفس خواهد بود و این کلام مشعر است بر انکه
ارسطو بنفس عالم قائل شده باشد با انکه کلام الصقلبی انا و ظاهر میکردد در رد این قول
بر افلاطون و خصم میگوید که انچه ارسطو انکار مینماید مثل افلاطونیه است و انچه بان اذعان دارد

مجردیست که در مبحث تلازم میان هیولی و صورت بان قائل شده است و آن غیر از نفس است و مراد ارسطو از
روح انست که جامع رساله در همین مقام از و نقل نموده است که در کتاب سماء عالم گفته است که روح اطلاق
میشود بر جوهر حافظ نوع از نبات و حیوان و میتوان گفت که مراد بر اکلسوس از سر اکبر همان مجرد است
که در مبحث تلازم ما ثبات آن میشود و آن غیر هیولی است و مضمون فصل دویم مؤید این معنی است و این
رساله محل استقصاء در این مباحث نیست و جامع رساله دو عبارت در همین مقام شاهد از هرمس نقل
نموده است یکی انکه در کتاب عقل گفته است که در عالم دو چیز است که ساریست در جمیع اجزاء آن
و حفظ وجود عالم بان روحست و آن کلمتست و از اسماء السموات میگویند و دیگر انکه در کتاب مسمی بلوح
زمردی گفته است که شیء سفلی مثل علویست و علوی مثل سفلی یعنی روح کل در عالم علوی و سافل
ساریست

در ذکر عناصر بدانکه حق سبحانه و تعالی بعد هیولی و سر اکبر عناصر اربع که تولد
جمیع موالید از انست فایض گردید و ظاهر این عناصر نزد حس هویداست و سر و باطن اینها از آن
پنهانست و باطن آن محفوظ است که تغیر را در آن راهی نیست و فساد را قبول نمیکند و اصل صور
عنصریه ظاهره که قابل کون و فساد است همانست زیرا که عنصر همان اصل باطن عنصر است چنانکه
انسان بنفس و روح انسانست نه بگوشت و خون و در وقتیکه ما میگوییم که این نبات مثلا از زمین
متولد شده است مراد ما این است که از اصل ناشی شده که در باطن است و قابل تغیر نیست مترجم گوید که
مراد از سر اکبر مذکور در این فصل موجودیست که نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است بری از زمان
و مکان و موجود در صقع عالم الروح از نفس نمیتوان ناصیه انها که تدبیر و تصرف از منوط بتعلق اجسام
بعضی نیست و حکما در مباحث بسیار متعدده براهین بر اثبات نموده اند و بوجود آن از زمان
مرفوده و نزد ارباب شرایع بملک موسوم است برگشتیم بترجمه بدانکه برای هر عنصری ثمره هست
و ثمره عنصر خاک معادن و احجار است و ثمره عنصر آب گیاه و اشجار و ثمره عنصر هوا مرو طلول بعض

بشنها

بشنها و اینجه بروی نبات مسکون میکردد مانند ترنجبین و امثال آن و ثمره عنصر آتش برف و باران است و سواریس
که اتباع بر اکلسوس است گفته است که عناصر اصولیند که حفظ انواع ظاهره مینمایند و فرفوریوس گفته که عناصر
بر دو قسم است قسمی ظاهر و قسمی باطن و امتزاج اینها بیکدیگر در قسم ظاهر است که جسم عنصر است و نفس را اصلا
نیست و جسم عنصر مرکب است از زیبق و کبریت و ملح و همه عناصر از این سه چیز ترکیب شده است و اختلاف صور
اشیا بسبب اختلاف در ترکیبات ملوکنانس گفته که عناصر ظاهره دو قسم است یکی آبی که ارض است
و دیگری رطب که آب است و هوا و نار نزد وی عنصر نیست و این مذهب از مذهب انباذقلس دور است و بالجمله نزد
بلینیاس این طایفه بر اکلسوس عناصر بر دو قسم است قسمی ظاهر که بمنزله جسم است و قسمی باطن که بمنزله نفس است
و عنصر باطن مبدء حیوة و حفظ نوع است و اینچه در عالم ظاهر است از آن تکوین میکردد و ملح که از ا
اصل عناصر دانسته اند زیبق و کبریت و ملح مشهوره نیست و بیان آن در فصل ششم خواهد امد
و اینچه در بیان ثمرات عناصر اربعه ذکر کرده است وجهش معلوم نیست

در ذکر صور
و انواع و اصول اشیاء است بر اکلسوس در کتاب موسوم بالیانس گفته است که اینجه قابل کون
و فساد است در اینجز چیزی هست که با ینچیز نوع آن محفوظ میماند بتوالد و توالد اشخاص و در آن چیز
دیگر هست که صورت و شکل و لون و طعم و مقدار از احفظ میکند و هر دو از آنها از ترکیب حاصل میشود
و در تکوین سه چیز حضور است اول عنصر و صور دوم آن چیزیست که محرک ببعض و منضج و جامع
و مفرق با شد در زیاده و نقصان و صفا رها بی حاصل شود و تکمیل فعل طبیعی نماید سوم مدت معینه
محدوده تا اینکه سبب آن نوع عمر تنه کالغذائیست موثر در معدن و نبات و حیوان
دو تیر انکه اصل است یعنی ماده که تکوین نوع از آن صورت گیرد تا انکه حفظ نوع نماید و آن
اصولیست سماوی الهی و بر دو قسم است یکی انکه قبول تغیر بهیچ وجه نمیکند مانند حافظ اجسام
سماویه دیگر انکه قابل تغیر هست مانند انکه در شمس و قمر و سایر نجوم است که بجذب تاثیر اینها
در ثانی عالم قبول تغیر میکنند اجسام نیز بر دو قسمند قسمی متشابه که در صورت و شکل کاملند و قسمی

دیگر متشابه که در صورت و شکل کاملند و معنی دیگر که متشابه بود کامل الصورة نباشند و اینها اجسام ظلمانی
کثیفه اند مانند عناصر و آنچه از اینها حاصل میشود و اما نحو ثبی که معدن به نبات شبیه نیست بلکه اصناف
نبات هم بیکدیگر شبیه نباشند مثلا آنکه جسم بادرنجبویه بجسم ریوناس شبیه نیست و همچنین جسم انسان
بجسم اسپ شبیه نیست و این اجسام اگرچه رنگ و فنا را مقبول میکنند اما نوع اینها همیشه باقیست که
کمبود اینها در هر حال باقی میماند و چون صورت جسمی ازان کنده شود صورت جسمی دیگر
بجای او بنشیند مثل حجر [illegible] در فصل مذکور شده است خلاف است اینجا از مطارحی کلمات
ظاهر میگردد این است که برا کلسی بوجود مجردات اذعان نداشته است مانند جمهور متکلمان [illegible]
الله را مخصوص در جسم و جسمانیات میدانسته اند   نع   در بیان مفهوم و احکام آن بدانکه حیوة عبارتست
از کمال الحاصل برای نوع که بان ظاهر گردد افعال و اثار آن نوع و این کمال در معدن و نبات و حیوان موجود است
و حیوة در حیوان امریست ظاهر که صادر میشود ازان افعال مختلفه از حرکات ارادیه و سکون ارادی
و حیوة در نبات انست که مصدر نمو و زیادتی و غذا رسیدن بانست و حیوة در معدن همانست که
حفظ لون و شکل و طعم اینها بدو و اثار خاصه اینها ظاهر میگردانند مثل جذب نمودن مقناطیس آهن
را و حبس کردن سیماب مر طلا را مادام که ازین جسم اثر مخصوص بان ظاهر گردد زنده است و هرگاه برای
معدن حیات ثابت شد لهذا برخواهد بود که زیاد کرده [illegible] است و هرگاه موافق کند بوا که حافظ
نوع باقیست و در خارج نیز مشاهده شده است که بعضی معادن نمو میکنند مثل زاج بسیار از معدن
بیرون میکنند و باز زیاد میشود و مکان را پر میکند و در بلاد اصفهان بعضی طلا هست که چون
طلا را از ان بیرون کنند بعد از چهل سال بعضی طلا بهم میرسد و در بعضی ناحیه در زمین
عروق شبیه برنج مشاهده نمودانی که خاکستر رنگ بوده است و بعد از مدتی که خاک طلا از وی
ان برداشته اند تمام نقره و سفید رنگ بوده است و در بلاد [illegible] مثل این مشاهده کرده
است و در بلاد [illegible] معدن آهن هست که در هر ده سال یکمرتبه [illegible] را ازو بر میگردد و در عمان
بلاد [illegible] سنگ شبیه [illegible] و بعد از مدتی در مکانها طلا میشود و استحالت نمودن

معدن

در معدن نمک و بعضی سنگها ظاهر است و جمهور را اعتقاد انست که عاقد هر معادن یک چیز است
و اختلاف باعتبار ماده [illegible] است و بعضی میگویند که هر معدنی را روحی مخصوص هست
که عقل [illegible] مینمایند   فی   در ذکر حرارت غریزیه که این طایفه از امور [illegible] حیوانی
و کبریت حیوانی و بلسان طبیعی میخوانند و جمیع صناعة کیمیا و [illegible] متفقند که
انحصار نیست سماوی بسیط و از عنصریات نیست و بحسب انواع اجسام حیوانات
متنوع میگردد و با نعدام ان جسم میمیرد و گاهی برین حرارت اطلاق روح مینمایند
نع   در ذکر اصولی که باعتقاد این طایفه ترکیب اجسام ازان حاصل
میشود بدانکه اهل این صناعه میگویند که اصل این اجسام سه چیز است زیبق
و کبریت و ملح و مراد ایشان ازانها ان نیست که در هیات نزد مردم متعارف است
است زیرا که هریک ازین سه چیز خود مرکب است ازین سه چیز بلکه قرار
ایشان انست زیبق رطوبت سیال است و از کبریت دهنیت و از ملح ان غلیظ و ثابت
و ارضی باشد و ازین سه جمیع اجسام مرکب میشوند ازان سه و ازانجا که اصل مهم
در سه است فرع نیز از سه تجاوز نکرده و مانند موالید ثلاث است یعنی معدن و نبات
و حیوان و هم چنین مثل انکه دهنیت در کبریت متعارف در جو [illegible] تخم
حیوانات یافت میشود و عقد نبات اجسام از ملح است و حیوة و نتاج
انها از کبریت و قبول شکل و سیلان از زیبق و می گویند که صبغ همه طعمها
ملح است و صبغ تمام بوها کبریت و صبغ رنگها زیبق و هرمس گفته است
که زیبق روح است که کبریت نفس و ملح جسد و گویا نیز گفته است که زیبق
که رطوبتیست ترش مزه که تلطیف مینماید و حار است و روحانیست الحرارة

ونا بله صورت وانفعال معدنی ونباتی وحیوان وکبریت رطوبتی است شبیه بمنه دخانی حبیله
جوهر بحارة که نضج ونمو ونعقد بنیز تکون انها حاصل میشود معالج جسبت با بن ارضی
که خود ثابت است ودیگر از ثابت میگریزانند وعقل مینماید بصنع حجر گویند که ظاهر این است
که مراد از اجسام که از این اصول ثلاثه مرکب میشوند اجسام مرکبات باشند نه بسایط
زیرا که اگر هر بسیطی مرکب باشد سلسلهای غیر متناهی حاصل میشود طولا وعرضا نهایتا این
معنی را منافات است با انچه در فصل دویم مذکور شد که عناصر از این سه مرکب نیند مگر انکه غایة
این معنی را بگمی حمل نمایم وبجهتی دیگر انکه هر یک از اصول ثلاثه نیز حرف دنیز مرکب اند از این
سه اصل که همان محال است و لازم می اید مگر انکه تخصیصا دیکر داده شود وانکلام مجمل
وکوکتا است معلوم شده که تمام اهل صناعه اتفاق بر انکه زیبق وکبریت وملح را بر معانی
مذکوره اطلاق نمایند نداریم هر چند جامع رسالهٔ این ادعا را دو شاهد بر اثبات مدعا
خود نقل نموده است فصل دیم در ذکر معنی تکون وبیان تعداد آن در هر یک از
موالید ثلاثه نیز وذکر معنی مزاج مراد ایشان از تکون بسیار کرد باید تا افراد نوع وجود
است و پیش از این معلوم شد که حافظ نوع افراد او بسیار میکرداند وتاثیر در اجسام
مینماید ونوع میدارد وبقراط گفته است که چیزی از موجودات معدوم نمیشود وچیزی
از نو موجود نمیگردد که سابق بر ان موجود نبوده باشد لکن چون ترکیب وتفریق
در عقب یکدیگر بر اجسام وارد میگردد در کان مبافتند که انچه متفرق شد معدوم گردید
وانچه مرکب شد بتازگی موجود شد وامر منحصر است از تفریق در عقب یکدیگر بر
اجسام وارد میکردد ونزکیب امتزاج وتحلیل وانها عقبها حکمة الهی در این عالم واقع میشود
وانجا که انواع وعناصر بجهت ثقل ولطافة وکثافة وحرکت وسکون مختلف

فالاشیاء

می باشند زمان تکون انها در مراذی وکوتاهی نیز مختلف میکردد چنانکه بعضی سریع التکون
وبعضی بطیء التکون میباشند ودر این کره سفلی سه نوع از مکونات موجودند
که معدن نبات وحیوان بوده باشد ومبدء تکون حیوان در طبایع طبیعی وکبریت
حیوانی دموی مبادی اصلی می باشد وان موسوم است بماء الحیوة ودر بعضی حیوانات
در زمان معیّنی هیجان میابد وان زمان سنا دانیانیست ودر انسان همیشه ودر هر
زمان ان ماده موجود است وطریق تولد حیوانات بسیار است وحیوانات کامله
از منی ابوین متولد میشوند وبعضی حیوانات بتولد بطریق تعفن موجود میگردند
وبتوالد کاران بلی وهادر باشد نیز موجود میشوند مانند موش که گاهی از مادر
متولد میشود وانرا توالد میخوانند وگاهی کلوخ وخاک موش میشود وانرا تولد میخوانند
ومبدء تکون نبات جسمیست لطیف چسبنده نسبت بمنی حیوان واین جسم در جمیع اجزای نبات
موجود است وباین نوع نبات محفوظ میماند وظهور ان گاهی در تخم است وگاهی در
ریشه وگاهی در شاخ وگاهی در همه اجزا وبرای ظهور این ماده زمانی معین
هست که در ان وقت ظاهر میشود وکامل میگردد وان بحرکات افلاک وطلوع وغروب
کواکب وقرب وبعد شمس منوط است ومبدء تکون معدن نزدیک است بمبدء
تکون نبات بلکه حافظ نوع است که بان نضج می یابد وشکل ولون پیدا میکنند
واما مبدء تکون در کرات عالیات بخر ملحان شد ببدء تکون احتیاج ندارند زیرا
که فی نفسها کاملند وتغیر وفساد را در انها راهی نیست لکن از طلوع وغروب ودور
کواکب دایر حاصل میکردد بعضی مشرقی وبعضی مغربی وبعضی شمالی وبعضی جنوبی بحسب
اقتضای هر کوکبی ودر ان بر اثر قوای دیگر غیر کیفیات اربع حاصل است وباین جهت
در اینجا بواسطه تاثیر کواکب در کره هوا باران وبرف وشبنم وامثال انها بهم میرسد

لاسرخ روح کات کبود کوبر
۱۰ مثقال ۵ مثقال ۵ مثقال ۴ مثقال ابر زنگاه
نمک طعام [illegible] درهم وزن شش دفعه وسی داده [illegible]
عشوه نماید [illegible] مثقال ۱۳۶

ونا نیز منحصر در همین نسبت بلکه اثر انها در معدن و نبات و حیوان ظاهر است و اما مزاج
حرکتیست از عناصر که موجب امتحان انها بیکدیگر گردد و محرک این امتزاج هم بقوة ان
مبدء و علل ثابت از هر کن مختلف بنگرند حاصل میشود متحکم گوید که بیشتر انچه در این فصل
ذکر شده است بر هیچ قاعده درست نیابد بلکه غالب ان هیچ معنی ندارد خصوصا مزاج که
بحرکت فسر شده است و اگر جامع رساله مباحث طبیعی را در این کتاب ذکر نکردی و بر [illegible] ان
کیفیت اعمال و خواص اقتصار مینمود عظمش بیشتر بودی و سخنش در نفوس اوقع می نمود

فـ در بحث انواع متولده از انواع مختلفه بدانکه بعد از حصول مزاج جسم متشکل بشکل نوع
میشود و نمو میکند و در کمال ان نوع از قوی و ارواح بمرتبه تامیت میرسد و گاهی میرساند
دو نوع مختلف که بهم نزدیک باشند نوعی حاصل میشود که شباهت بهر دو نوع بوجهی دارد
مانند استر که از اسب و خر حاصل میشود که شباهت بهر دو نوع بوجهی دارد مانند استر و اسب [illegible]
میشود که شباهت بهر دو نوع بوجهی دارد مانند سبیل که از سنگ و کرک بهم میرسد و گاهی در میان
مرغ خانگی و کبک حیوانی بهم میرسد که بهر دو نزدیک است همین صورت در میان انواع نبات و انواع
معدن نیز اتفاق میافتد و گاهی از نوع نوع دیگر متولد میشود مثل انکه از شلغم ترب بهم میرسد
و از گندم زوان که دانه سیاهیست حاصل میگردد و از سیستبر [illegible] و از پودنه نعناع متولد میگردد
و اگر اترج را شکافته بر [illegible] در میان ان کنند و در زمین دفن کنند طرخون میروید و گاهی
میشود که از اجتماع تخم دو گیاه نباتی حاصل میروید که بهر دو شباهت دارد و اگر یکی بر دیگری
غالب گردد شباهت بان غالب بیشتر خواص بود و اکثر این حالات در معادن نیز اتفاق میافتد
چنانکه الماس از اصل رصاص و زمرد از اصل نحاس و یاقوت رمانی از اصل فضه و لعل از اصل
حدید متولد میگردد و فیجان الحجر نوع و فی کل نوع تولدها [illegible] و تقادیر بحسب
الادوار و الاکوار و البقاع و گاهی از نبات حیوان حاصل میشود چنانکه در زمین
اسکومیا

در بیابو[illegible]
اسکومیا در ناحیه شهری که انرا ولقلنگ میگویند درختی هست که حیوان ماننده کرم از ان متولد میگردد
و نمو میکند تا انکه بجثه مرغان بزرگ میشود و اهل ان ناحیه از ان بسیار صید میکنند و میخورند و در شهر
والقاموفی در زمین سفوه در ناحیه دریای قلزم گیاهی شبیه بخربوزه بهم میرسد که چون تخم ان
در زمین بیفتد چیزی بهیئات گوسفند بهم میرسد و بعد از ان سفید میشود و حوالی ان ناف در [illegible]
میکند بگیاهی که در اطراف ان رسته است چرا میکند و چون او را ذبح مینمایند خون از ان [illegible]
انان بیرون میاید و گوشت ان در رنگ سفید است مانند گوشت سرطان و گوشت را می پزند
و میخورند بسیار لذیذ است و اگر گیاهی در اطراف ان نباشد که از ان بچرد میمیرد و [illegible] و اهل
ان ناحیه از جلد این حیوان کلاه [illegible] میسازند [illegible] ان ناحیه [illegible]

فـ در ذکر انکه صور ظاهره اجسام گاهی تغییر می یابد و باقی میماند و صورت نوعیه اصلیه باطنه
باقی میماند بدانکه اجسام را دو صورت است یکی ظاهره که قابل تغییر است و دیگری باطنه که قبول
تغییر نمیکند [illegible] در طلا مکلس مشاهده میگردد و همچنین در سیماب مکلس [illegible]
و سیماب مصعد که از صورت ظاهره بیرون رفته اند و از صورت باطنه بیرون نرفته اند [illegible]
انکه بعضی تدابیر صورت ظاهره انها عود میکند [illegible] و صاعد طایر
میگردد و روح مینامند و انچه بر قرار است جسم میخوانند و میگویند که هر که بر اثبات ارواح [illegible]
و تواند که اجساد را تصعید کند و طایر گرداند [illegible] صناعت و روح متحلل از جسد کشف کرده
شد باصطلاح ایشان عقل است و جسد را روح لطیف ساختن و حل ارواح در نفس اجساد ایشان
زیبق است و کبریت و [illegible] ثابت میگرداند و بعضی
را اجساد نیز چنین که بعضی بسهولت حل میشود و بعضی بصعوبت بدانکه طبیعت در تکوین اشیاء
عنصر [illegible] و حفظ انها دو نوع را بکار برد یکی روح حار سماوی و ناری که حرارت از ان
منفعل نمیگردد و دیگری روح بارد کثیف و [illegible] در تکوین عنصر تمام میکند

بارد

نسبت عالم اکبر بعالم اصغر بعینه انسانیست بلکه انسان مخلوقیست صغیر صورة و کبیر معنی و نفخت فیه من روحی بجهت ان که کبیر موجود است بانسان
انست که انسان و عالم هر دو مرکبند از صورت جسمانیه ظاهره و روح نفسانیه باطنه و اصول همه مو
جودات در انسان موجود است لهذا او محیط و مشتمل است بهر چه در عالم موجود است از افلاک
و نجوم و عناصر و موالید و حکما عالم کبیر را بسه قسم منقسم کرده اند یکی عالم سفلی که عالم عناصر است
دویم عالم علوی که عالم افلاکست سیم عالم مجردات که از ان دو عالم خارجست مانند عقول
و همچنین انسان نیز منقسم بسه قسم است راس و قلب و معده و در معده غذا منهضم میگردد
و کیلوس میگردد و بتمام بدن سرایت میکند و هر یک از اعضا بحسب استعداد از ان تغذی
مینمایند مثل انکه در عالم کبیر است کون و فساد و زیاده و نقصان بهم میرسد و قلب محل
حیوة جمیع بدن است مانند شمس که در عالم کبیر موجب حیوة تمام نباتات و حیوانات و معادن است
و راس محل ادراکات و حواس و تدبیر بدن است مانند ارواح که فوق افلاک و مدبر عالمند و
در عالم کبیر هفت کوکب سیاره است و در بدن انسان هفت اعضاء رئیسه دماغ که منسوبست بقمر
و قلب که منسوبست بشمس و شش که منسوبست بعطارد و جگر که منسوبست بمشتری و مراره که
منسوبست بزهره و چنانکه در فلک حرکت وضعیه دائمه هست در انسان نیز حرکه
نبضهای جهنده او وضعیه دائمه است و چنانکه در عالم بادهای مختلف هست در انسان
نیز بادهای مختلف و قوا و حشاء موجود است و بازاء زلزله در عالم کبیر در انسان قشعریره
و ناخوش میباشد و در مقابل ثلوج و امطار اسهال را دارد و در برابر کرد باد قولنج و نظیر خسوف
و کسوف فالج و سکته و مشابه قلت باران غلبه یبوست و نزول و مانند زیادتی رطوبات
استسقاء و شبیه تغیر هوا عروض ظلمت سرع و حصول ظلمت در چشم انسان و دوار نظیر حدوث
سحابست و صحت مزاج و اعتدال ان در انسان نظیر صفاء هوا و اعتدال انست و چنانکه در عالم
معادن و احجار هست در انسان استخوانها موجود است و زمین گوشت اوست و نهرها رگها

او

اوست در پاشانیدن او و چنانکه فرزند مشابه پدر است انسان نیز شبیه بعالم کبیر است
پدر انسانست و انسان را مناسبتی با انواع حیوانات و نباتات و معادن نیز هست چنانکه بعضی
از انسان عزیز النفس و با جرات و شجاع میباشند مانند پلنگ و بعضی از ان دنی و پست
است مانند روباه و ملخ و بعضی دیگر دوست دار و مهربانست مانند علفین
که او حیوانیست دریائی و میگویند که چون کسی در دریا غرق شود او را نجات میدهد
و بلایا زجستن نباتات نیز همین خاصیت دارد که درخت انار ... مفارقت
نمیکنند و بعضی دیگر از انسان اظهار میل و محبت را در وقتی میکنند که حاجت
داشته باشند مانند مرغانیکه در تابستان پیدا میشوند و در زمستان میروند و بعضی
دیگر صداقت را ظاهر میسازند و عداوت را پنهان میدارند مانند هنک و بعضی
دزدند مثل موش و بعضی سریع العداوة اند مثل شتر مست و بعضی بسیار خوارند
مانند غراب و بعضی ما پلیدند مانند میمون و بعضی نظیف و لطیف مانند کبوتر و
بعضی سریع الغضب میباشند مانند شیر ماده و بعضی در صفت خوش آوازی کامل مانند
بلبل و بعضی اوکاکسب امیدوار مانند خرگوش و بعضی کثیف میباشند مانند خوک
و بعضی بخیلند مانند سگ و بعضی حریصند مانند مورچه و بعضی ببیانات تکلم میکنند
مانند طوطی و بعضی قوی الادراک و فهم اند که چون کسی اراده کشتن او
نماید سعی میکند که ضرب بر سرش واقع نشود و بعضی مانند کبوتر و بعضی
امور را پنهان مینمایند مانند مورچه و بعضی خواب بسیار میکنند مانند خرگوش
و بعضی کودن میباشند مانند حمار و بعضی صاحب عسل و کبر و تکبر اند مانند طاووس
و بعضی چنان اظهار مینمایند که غنی اند و حال انکه مبتلا اند مانند روباه و بعضی
ماهر در صفت بنائی اند مانند عنکبوت و امثال اینها مذکور شد بسیار است
انسان بسیاری از صفات ... را فرا گرفته است مثل انکه صفت کشتی را از ...

از عیبهای مرغابی بر داشته اند و صناعت حقنه کردن را از بعضی طیور که ماهی خوارند و همچنین منافع ادویه را از انها اخذ کرده است چنانکه منفعت شکاع اخشیج را در التیام جراحات از کوسفند اخذ کرده اند زیرا که دیده است که چون در بدنش جراحتی بهم میرسد ان کیاه را میخورد و این جراحت ملتئم میشود و همچنین منفعت رازیانه را از افعی اموخته اند که چون در زمستان بجهت طول ملت توقف از حرکت نمودن چشمش نابینا میشود در بهار بعد از رفع امتلا و ماده نبات رازیانه میجوید و چشم خود را بران می مالد و بینا میگردد و همچنین منفعت بقلة الخطاطیف را از خطاف فرا گرفته اند و منفعت ساليوس را از کار کوهی اخذ کرده اند در دفع سم زیرا که کارکوهی افعی میخورد و چون زهرافعی در تنش هیجان می یابد این کیاه را میجوید و دفع میشود و کبوتر و کبک چون جانوران میخورند که سم باشد حب الغار میخورند و دفع سمیت ان میکنند و چون در پلک چشم ورم بهم میرسد انرا در درختی که خار داشته باشد میمالند و ان ورم را با ماده ان منفجر میکند و شفا می یابد و اسب چون در خون زیادتی خون بیند با ان قسم که بدانش ساکن میشود بدندان یکی از رگهای خود را فصد میکند و از ان خون جاری میشود و نقل بر طرف میگردد

مقاله ثانیه — در بیان اساس الطب کلیا و ان سه نوع است ۱ معرفت علم طبیعی با اعتقاد اهل این صناعت در مقالة اول مذکور شد ۲ معرفت اسباب امراض و در این مقاله مذکور میشود ۳ معرفت خواص معدنیات و تحلیل و تفریق انها و ان در مقالة سیم مذکور خواهد شد و این مقاله مشتمل است بر هشت فصل

فصل در تحقیق ترکیب انسان و قوای ان بدانکه انسان سه قوه است ۱ قوه طبیعیه و محل ان کبد است و باین قوه تغذیه و تنمیه بدن حاصل میشود و این قوه از ملح اصلی است و حافظ حیوان و نوع او تا مدت اجل است ۲ قوه حیوانیه و محل ان قلب است و باین قوه بدن حاصل است و ان از کبریت اصلی است ۳ قوه نفسانیه و محل ان دماغ است و از انست حس و ادراک ظاهره و باطنه و ان از زیبق اصلی است و بدن انسان دو جسم است یکی جسم ظاهری که

مرکب است از عناصر اربع و انکه گوشت و خون و سایر اجزاء بدنست و دیگری باطنی خفی که محسوس نمی گردد و در ان جسم استتار نیر و قوت طبیعی که منبع نبوت و الهامات است و مناسب است با اجسام عالیه فلکیه و این جسم باطنی با جسم ظاهری مناسبتی دارد و دانایان دو جسم انسان بهم ربطی است و اگر خواهی جسم ظاهر را جسم نام نه و جسم باطن را نفس و در میان این دو واسطه هست روح نام که ان در اصطلاح الفت داده است میان التباس برای نفس در ظهور افعال اندر سبیل نجات تمام بدن و باید دانست که اخلاط بدن نزد ایشان طایفه از یک چیز بیش نیست و منشا اختلاف انست که بعضی از ان خام است و بعضی پخته و بعضی زیبق بر او غالب است و بعضی کبریت و بعضی ملح و از ترکیب این سه و افراط و تفریط طبع انواع امراض حادث میشود و انچه از ترکیب این سه حاصل میشود از اطرفی نامند و امراض مختلفه از ان عارض میگردد

فصل در اسباب امراض و در این فصل اساس مذهب مرام القوم ظاهر میگردد در انجا که اصل همه اشیاء نزد ایشان سه چیز است زیبق و کبریت و ملح باید که اصول امراض نیز نزد ایشان سه باشد بر طبق اصل و منشاء تنوع و تکثر امراض عوارضی باشد از قبیل ترکیب و تغییر و تفریق و تحلیل و انعقاد و زیادتی بعضی بر بعضی و زیادتی کل بحسب کلیه بواسطه اکل اغذیه مختلفه و انعقاد و زیادتی بعضی بر بعضی که در تحریک امراض و ادوار حمیات از صکین مانند شمس با انکه اسباب و قمر و دیگر کواکب و چنانکه از ترکیب این اصول ثلاثه انواع نبات و معدن و حیوان حاصل میگردد در عالم سفلی همچنین از تراکیب مختلفه ان امراض انواع امراض بهم میرسد و چون این مقاله معلوم شد باید دانست که امراض بر سه قسم است کبریتیه و زیبقیه و ملحیه زیرا که چون حرارت غریبه عارض کبریت گردد بخارات در بدن بصورت مختلفه منتشر میگردد و موجب حمیات و ورمهای بلغمیه میشود و بعضی امراض حاده نیز

۱۲۹

وبعضی حرارت تا وقتیکه طبخ دهنده باشد عارض زیبق کردد و باعلا صعود نماید و عبارت تعقل
کنند انواع نزلها و فالج و سکته و اشباه ان بهم میرسد واکر حرارت تقویت زیبق رسد و صعود
نماید امراض دماغیه حادثه مانند قرانیطس و مانیا و صرع عارض میشود واکر زیبق منعکس کردد
و بطرف پایین رود از قبیل اوجاع مفاصل و نقرس و امثال ان میشود و امراض ملحیه در کثرت نسبت ۱
کدا حصاة انحلال از صعود نیست واکثر امراض از ملح است مانند جربها رقیه میباشد یکی انکه ملح مستحیل
کردیده ابخره شود و اسهالها و استسقا و امثال ان از امراض سیلانی عارض شود دوم انکه محترق کردد
موجب حکه و برص کردد و قوبا و قروح ردیه و سرطان و جرب فرنکی و داء الثعلب و امثال ان کردد
سیم انکه منعقد کردد و منشا ثالول و وصل [illegible] و عقدها و غدها و حصاة بر شود چهارم انکه متحجر کردد
و سبب عسر بد بو و کند بغل و اشباه ان شود و اکر با انجار کبریتیه حاصل باشد موجب عرق [illegible]
میشود در بیان کیفیت عروض امراض [illegible] بیان معنی طلح کبریت را بنا بطرطیر موسوم است بانکه ماکول [illegible]
در معده منهضم میکردد در مبدا انچه را که صلاحیت تغذیه و حفظ بدن انسان دارد از ان [illegible] مینماید
و فضلاتی که باقی میماند به سه قسم منقسم میشود زیبق و کبریت و ملح ملح را طبیعت از راه بول دفع میکند و زیبق
را از راه مسامات بدن و کبریت را از امعاء و ناچار در هر ماکول و مشروب دردی از صنع طبیعت [illegible]
و خاک و رطوبت الزم هست که اعضا دفع نموده و غیر صالح برای تغذیه است و معده الت است برای تفریق
اجزاء غذاء و تحلیل ان مثل الت کیمیا پس اکر معده قوی باشد و قوة ممیزه قویه در ان موجود ۲
باشد همراه غذا فضول غیر صالحه با عصا نمیرود و غذا بعد از هضم در معده از راه ماساریقا
است بکبد منتقل میشود و از راه مثانه دفع میشود و ان بول است و اکر قوه ممیزه کبد ضعیف باشد بول
با بعضی اخلاط زاید دفع خواهد شد پس در این صورت اکر یکی از عضوها ضعیف باشد چون طرطیر همراهی
غذا باین عضو رسد منضم بان کردد از انچه غالب است بدن از زیبقیت یا کبریتیت یا ملحیت امراض
مختلفه حادث میکردد و در اکلسوس در کتاب بالغنا الکفته است که طرطیر از اغذیه
دارند

واشربه متولد میشود چنانکه مذکور شد و کاهی در اصل خلقت از پدر و مادر متولد
متولد میکردد و کاهی بسبب نقصان فعل اعضا هضم و دفع میباشد و از ان انواع
امراض متولد میکردد و متقدمان چون این معنی را درک ننموده اند معالجه ان امراض
عاجز مانده اند و هر که تدبیر جوهر خاص را که موسوم بذهب مجوف است داند
معالجه امراض کائنه از طرطیر مذکور را تواند و بدانکه طرطیر چهار نوع است
مشابه عناصر اربع زیرا که غذا از عناصر اربع مرکب است طرطیر از نباتات ارضیه
طرطیر از ابی که شرب میشود و انچه از اب متولد میکردد ماهی و سرطان
وصدف طرطیر حاصل از حیوانات طرطیر حاصل از هوا
استنشاق میشود هرکاه بخار ردی دخان کبریتی با ان باشد و از این بخره امراض
وبائیه و طاعون و حمیات ردیه سمیه حادث میشود پس کسی که کلی را نداند قادر
بر علاج کردن این امراض نخواهد بود و انواع طرطیر در قاروره ظاهر است
برای کسی که صناعه تحلیل و تقرین را داند و می تواند فهمید که این طرطیر که
در قاروره است کدام نوع است و کدام اصل از اصول ثلاثه بر ان غالبست
و چون اتباع جالینوس این معنی را ندانسته اند که امراض متولدات از صفرا و سودا
و بلغم و خون و این اسما نیز با ایشان اسماء اخلاط اربعه است و در همین اخلاط
طرطیری هست که مرض از ان بهم میرسد نه از خود اخلاط و کسیکه حقیقت
سبب مرض را نشناسد دیکر نمیتواند که انرا معالجه نماید زیرا که معالجه قطع سبب است
و کاهی در طرطیر مذکور چیزی که مشابه اعضا باشد از غذا یافت میشود و بدانکه
حرارت انسان مثل حرارت شمس و قمر در عالم کبیر نضج غذا میدهد و صالح را از غیر
صالح جدا میکند و باعضای فرستد و این حرارت جوهریست جزئی مشابه روح
عالم کبیر پس اکر الات صحیح و اعضا سلیم باشند غذا نیکو تولید میکند و باعضا میرسد

کفته اند

میرسند

وقبر صالح را از راه مجاری دفع میکند و صحة دایم میماند واگر خللی یا مانع باشد از تمام
فعل طبیعی بسیار نولید مینماید وطبیعی هر سبلان داریلا را عقل میکند و هر موضعی
که باشد و هر که نسبت عالم صغیر را بکبیر میداند معالجه امراض کاشته از طبیعی را
میتواند نمود زیراکه مناسبات ادویه را بهر عضوی میداند مثل مناسبت فصد و
یاقوت از سرن و زبرجد و فیروزه بدماغ و مناسبت طلا و مروارید بقلب و مناسبت
کهربا بریه و بعد ازین تفصیل این مناسبت این مناسبات مذکور خواهد شد ف
در ذکر علامات و دلائل امراض بدانکه نبض مزاج است و در شش موضع از بدن
استنباط احوال از ان بتوان نمود و در پاها که یکی از زحل است و دیگری از مشتری
و در دو سو طرف گردن که یکی از زهره است و دیگری از مریخ و در دو دست که یکی از قمر است
از قمر است و یکی از عطارد و نبض دیگر در طرف چپ هست نزدیک بقلب که بشمس منسوب است
وبا این عروق انواع امراض شناخته میشود خصوصا امراض اعضای سبعه ربعه مترجم گوید
که اختصاص نبض بعضوی از اعضا ربعه را از کواکب وسمت وجهة ان عضو میتوان
فهمید مثل انکه نبض پای چپ دلیل مرض طحال است و پای راست دلیل کبد و هم چنین
باقی اعضا و میباید دانست که اگر مرض حار باشد باید که پیش از گرفتن عضو علیل را در اب
سرد گذاشت یا خرقه را باب سرد تر کرده بران عضو افکند و بعد از ان عروق را گرفت
واگر مرض بارد دلیل انکه نبض در امراض کبدیه سریع میباشد واگر مرض حار گاه باشد
و نبض ضعیف انحو که دلیل است که بعد روح جواهر نیرانی هست مثل ستره که منع نفوذ
جواهر بانموضع مینماید و در امراض بارده نبض بطی یا متحرک میباشد اما قوتش ضعیف
نمیباشد پس اگر قوتش ضعیف باشد دلیل است بر انکه سده مانع نفوذ روح است یا سببی دیگر دارد
و باید که در امراض عظیمه خصوصا امراضی که تمام بدن را گرفته باشد تفقد احوال نبض را در
چند موضع بکند تا اسباب بهتر واضح گردد و در مرض مختص بعضی نبض را تفقد نماید کم بعضو

نزدیک تر است زیرا که با این احوال این عضو دانسته میشود و واجب است که وقتی که دست بر عروق گذارد
که علیل از سکون از حرکات بدنیه و نفسیه حاصل باشد و براکلسوس این مسئله را در کتاب او بور من
مفصل ذکر کرده است و اما بول ملحی است که از غذا جدا شده است و ان یا از خارج است
یعنی از ماکول و مشروب است و یا از داخل است و ان از نفس عضو است بجهة سوء مزاج و یا از هر دو
مرکبات و اول دلالت میکند بر صحة کبد و معده و کلیه هرگاه بیرون اید و از او هم
و قاروره به سه قسم منقسم میگردد کبریتیه و زیبقیه و ملحیه و رسوب اگر در باطن
ظرف است از زیبق است و اگر بالا ایستاده باشد از ملح است و رنگ قاروره از کبریت است
و چون خواهد که قاروره بگیرند باید که پیش از ان اب نیاشامند و طعام نخورند
مگر اندکی از نان خشک یا گوشت بدون اب و اگر مرض حار باشد و علیل نتواند
که بر نخوردن اب در تمام شب صبر نماید باید که مقدار اب خوردن را معلوم کند
و در وقت رویة قاروره ان را ملحوظ نماید و بول یا قوتی دلالت بر امراض
و تصحیح میکند و بول بلوری فضله است و بر چیزی دلالت نمیکند و بول یا قوتی را
مراتب میباشد بحسب زیادتی و نقصان کبریتیت و اختلاط ان بزیبق و ملح و اگر رسوب
بر بالای قاروره بایستد دلالت بر امراض دماغی میکند و در بیشتر اوقات و اگر
وسط باشد دلالت بر امراض وسط بدن می نماید مثل حجاب و معده و قلب و ریه و
و کبد و طحال و اگر در تة قاروره باشد دلالت میکند بر امراض اسافل بدن مانند
کلیه و مثانه و ظهر و ورک و رجل و سزاوار است که چون خواهد که اخذ قاروره
نماید از ابگینه شبیه صورت انسان بسازد که مجوف باشد و بول را در ان کند و در
میان ریک گرم گذارد تا انکه صعود و حرکت بول ظاهر شود و معلوم گردد که از کدام
عضو است و بر کدام عضو دلالت دارد و بعد از ان افراسد نموده و در ان نظر کند و در [illegible]
و بالجمله امراض سمیه بول برنگ زرنیخ یا برنگ زنگار میباشد و اگر سمی زیبقی باشد

داء زنکاری بوی بول ظاهر میکردد و اکر سمی زنکاری باشد رسوب
در ته قاروره می نشیند مانند اهلک پس اکر این علامات و دلائل را
شناختی معالجه میتوان کرد فصل در بیان نوایب بحفاوده مرضها و بیان
انکه بعضی از ان دائمی است و نوبه ندارد بدانکه اطبا سر این مطلب ندانسته
اند و بعضی انرا بعد و بعضی بحرکات قمر و بعضی بقوه دافعه نسبت داده اند
و باعث عدم علم ایشان باین مطلب انست که وقت بروز مرض و اصل انرا که از ان
متولد میکردد ندانسته اند و چنانکه برای نبات وقتی معین است که بیرون میاید
و کل میکند و میوه میدهد و برای حیوان زمانی معین هست که متولد میکردد هم
چنین امراض را بحسب صورت نوعیه وقت ظهوری و اصولی هست که در ان وقت از ان
اصل متولد میشود مثل تولد دنیا از اصول خودش مثل انکه امراض متوارثه مانند صرع
و نقرس و برص و جذام بعد از هفت سال از ولادت یا چهارده سال یا بیست و شش
سال یا سی سال بروز میکند و امراض حادث از اکل و شرب سریع الظهور و
و سهل العلاج تر است از امراض متوارثه و کاهی باعتبار موضوع تفاوت بهم میرسد
مثل انکه ظهور مرض در معده و کبد سریع تر است از ظهور ان در کلیه و هرکاه اصول و بروز
مرض متشابه باشد مرض دائمی می باشد و منقطع نمیشود و اکر اصول ان متشابه باشد
منقطع میکردد و دائمی نمیباشد فصل در ذکر علاج کلی و اشاره ببعضی معالجات
بدانکه حق سبحانه و تعالی بکرم افرید و شفاء جمیع امراض را در ان قرار داد زیراکه
طبیعتان از همه دواها شریفتر است قوت امراض حاره و بارده باو معالجه میشود
و خون را صاف مینماید و ارواح را تقویت میکند و سموم را دفع میسازد و قروح
رديه را باصلاح میاورد و امراضی را که معالجه ان بزودتر از یکماه میسر نمیکردد بیک
یکروز دفع میکند و اکر دفع ان محتاج باشد بکبر و از ده سال معالجه شود در یکماه

از امعائه میکند و کفته اند که حفظ بلسان مینماید و مزاج منحرف را باعتدال میاورد و این
دوا را اسامی بسیار هست مثل جوهر خاص و طبیعت خامسه و الکبریت الذی لا یحترق
و نوع کامل و شمس و سماء و روح طبیعی و ان در هر نوعی از موالید ثلثه جوانی نوعی است
و اثرش بحسب کمال همان نوع ظاهر میکردد مانند قلب در بدن انسان که از ان بواسطه
شرایین حیوه بتمام بدن میرسد و بواسطه اعصاب حس و حرکت بهمه میرسد و
و بواسطه کبد و عروق غذا بهمه اعضا میرسد پس فعل ان بحسب اختلاف موضوع
مختلف میکردد و هر مزاجی و هر حصه طبیعی و هر مرضی را نفع میرساند و توصل باین
جوهر خامس شریف عالی ممکن نیست مکر بصناعه کیمیا از این جهت است که طبیب را از دانستن
این صناعه چاره نیست و بدانکه جوهر خامس در هر چیزی یافت میشود با نقصان هست
که در بعضی تمام تر و کاملتر و شریف تر و ظاهرتر است و در لؤلؤ و مرجان و زمرد و یاقوت
با نواع فضه و ذهب و جمیع نباتات و حیوانات و در عسل و شراب و کندم یافت میشود
و اهل ان حیز نظر بغیر کیمیا میسر نمیکردد و مالک صناعه کیمیا میتوانند که درختی را که
میوه نمیدهد بار آور کردانند و درختی که در سالی یک مرتبه میاورد چنانکه کنند که در سالی
چند مرتبه میوه اورد و میتوانند تابستان از زمستان کردانند و زمستان از تابستان مبدل کردانند
و میتوانند که از چیزی خاصیت چیزی صالح بیرون اورد و میتوانند که مزاج را تبدیل و قلب
نماید و میتوانند که از چیزی که تلخ است چیزی شیرین بیرون اورد و میتوانند که معادن
ناقصه را کامل کردانند و بمرتبه ذهبیت برسانند و یاقوت و زمرد را می توانند ساخت
و میتوانند که قلیل را کثیر کردانند و بر علاج جمیع امراض قادر است و میتوانند که بمحیط
عالم جاهل را عالم سازد و ان مفتاح زمین و اسماء ان است پس میتوانند که بمحیط
عالم و مرکز زمین و شته بدبا ها رسید و میتوانند که تمام انچه در عالم هست همه را
که اورا دراینه این بحر ببینند و حکیم قدیم انکی را چه هست بزرکی است بر انسان بجز اینه

اورا علم بشناسانی این مجر کردانید و بمعرفه این صناعه انسان بمرتبه کال میرسد
و باصطلاح اهل یونان فیلسوف یعنی حکیم کلیه ملقب میکردد و باید دانست که
هر که جز مکرم را شناخت و تدبیر از ادانست محتاج بچیزی دیگر نمیباشد و اکر بمرتبه ان نرسید
است بمعرفه دواهای دیگر محتاج خواهد بود تا انکه امراض را چنانکه باید علاج تواند
نمود و حق سبحانه و تعالی اشیا را افریده است و خواص و منافع چند دران قرار داده است
که از شکل و لون و طعم و قوام و رایحه و مکانیکه دران متکون میکردد و استنباط
میتوانیم کرد و ذکر ادویه منسوبه بکواکب بدانکه ادویه منسوبه بزحل
خاردار و سیاه و خاکستری و در طعم عفوصت و کریه الرایحه میباشد و در مواضع تاریک
خشک خوفی متکون میشود و انچه در وقت صلاح و استقامه و شرف زحل متکون
کردد در امراض طحال نفع میکند و انچه در حالی بد حالی و رجعت و هبوط زحل متکون
کردد سم خواهد بود و بیدن ضرر میرساند بقدر بد حالی زحل و از ان جمله است حزیون
سیاه و بیخ و شوکران و خانق النمر و جوز ماثل که بنا نوره مشهور است و عنب الثعلب
و رخی و طرفا و اسقولوقندریون و سرو ابهل و سنا و کبر و بسفایج و عصی الراعی و خلاف
و قنجکشت و قطف و سلق و کوهی و اسرب و ادویه منسوبه مشتری ادویه ایست با دهنیت
و طعم و رایحه ان نیکو او کل ان سرخ یا برنک اسمان و در فان سطح و در مواضع دهنیه میروید
و کبد را نفع میرساند و خون صافی مینماید و جراحات را ملتحم میسازد و از ان جمله است بلسان
و قرنفل بستانی و روغن ان و بیاس و زرشک و نونکا و قنطوریون و کل سرخ و شاهتره و بوسیر
و صعتر و مستغلظی و کازه یون و لوز و فوه الصباغین و راوند و مرجان و ادویه منسوبه بمریخ
ادویهایست که لون ان مائل بسرخی باشد و خشونت و شوکت دران یافت شود و اشیاء سوزنده بوی
بمریخ منسوبست و علاوه بر ان انها مواضع یابسه است و از جمله است ابجره و شوکه و علیق و موسیح و شیره
و سایر تیوعات و ادویه منسوبه بشمس ادویه ایست که طعم ان لذیذ است و رایحه اش خوب و کلش زرد است

انا غالیس بیونانی
اذان الفار است

ساطریا و ساطریون بیونانی
خصیة الثعلب است

و در مواضعی روید که افتاب بران تابد و هرچه روح و قلب و دماغ را تقویه نماید و از ان جمله زعفران
و اترج و نارنج و راس و بادرنجبویه و اکلیل الجبل و هو فاربطون و حب الغار و شراب و ادویه منسوبه
بزهره ادویه ایست که در طعم شیرین و کلش سفید و در لمس نرم باشد و از ان جمله است خصیة الثعلب
و سوسن سفید و نرجس و کل سفید و نیلوفر و بصل الزیر و ادویه منسوبه بعطارد ادویه ایست که بالوان
مختلف باشد و در مواضع مختلف روید و بوی انها بهم باشد مثل خرنوب و کل و اهای که بوی بد دارند
نفع رساند و از ان جمله است غبیراء الزجاج و بادنجان و خلوق و اقطی و هرهر و ریون و جوز و ادویه
که ریاح را تحلیل برد و ادویه که سدها را باصلاح اورد و ادویه منسوبه بقمر ادویه ایست که در لمس نرم
و غلیظ و پر اب باشد و در مواضعی روید که رطوبة بسیار باشد و از ان جمله است قرع و خیار و بطیخ
و کرنب و خس و تفاح و خشخاش و قثاء و فطر و کاهو و عدس الماء و اطلاقیون و بیرو و ریباس و کندنا و هرچه
در ابها و نزدیک ابها روید و ذکر ادویه منسوبه باخلاط و غیرها از جمله
ادویه منسوبه بدم قرنفل بستانی و کل سرخ و بنفشه و عرق السوس و اناغالیس
و ساطریون خون را زیاد میکرداند و لسان الثور و شاهتره خون را صاف
میکنند و تنقیه مینماید و فوه الصبغ حل اطانت میکنند و بخار و طور مشعلاو
و سعور بطاو صندل سرخ و کل ادمنی و خون سیاوشان خون حبس مینماید
و از سیلان باز میدارد و از ادویه منسوبه بصفرا راوند است و هلیله زرد
و کل خیری و زعفران و کافیطوس و خلدونیا و حماض اترج و این ادویه جمیع
امراض صفراویه را نفع میرسانند مثل غب و جرب و حکه و یرقان و ادویه منسوبه
بسودا ادویه ایست که لونش سیاه و طعمش عفص باشد مانند بسفایج
و حزیون اسود جمیع امراض انواع سودا را اخراج مینماید و جمیع امراض سوداویه نفع
میرساند و سنا مکی اخلاط صفرا محرق مینماید و ریاح را تحلیل میبرد و بسفایج تعدیل سودا میکند

و از فنج میدهد و اسارون حمی ربع را نافع است و سرخس انار و سود ار از اصل
جلد از ابل میکوانند و فاشرا این همین خاصیت دارد و ادویه منسوبه به بلغم ادویه ایست
که در دفع و شعاع ماء بود ریا باشد مانند شحم حنظل و غاریقون و قثاء الحمار و حلوب قطف
و بعضی از این ادویه مخرج بلغم است و بعضی معدل صفرا و ادویه مختص بدماغ هر دوائیست که
بقمر منسوب باشد و از آن جمله است کهربا و لؤلؤ و مرجان و عنبر و زمرد و یاقوت اذخر و فضه
و بعضی از این دواهای نافع صرع است و بعضی مجفف رطوبات و مقوی عضو و گفته که هر چه
سر را بدرد امراض سر نافعات مانند فاوانیا که در جمیع امراض سر نفع میکند و مانند خشخاش و بنفسج که
در امراض حاره دماغ نافع است و هر چه بمو شبیه است در احوال مو تاثیر دارد مانند پرسیاوشان
و قیصوم و بولسیر و ادویه مختص بچشم هر دوائیست که درخشنده و براق باشد و از آنجمله در این
و هیوفاریقون و ادریون و زعفران و خلد و نیا و انزروت و زهر الاقحوان و [illegible] طلا
و یاقوت ازرق و بابونج و ادویه مختص بگوش از آنجمله است انار و بخور مریم و [illegible] و ادویه
مختصه ببدن [illegible] و ریشه سرخس و بیخ پوست جوز الصنوبر و ادویه مختص بینی از آن جمله است
سعال [illegible] البیه و [illegible] و ادویه مختص بجمیع امراض
ریه نافع است و ادویه مختصه بقلب هر دوائیست که بشمس تعلق دارد و از آن جمله است جوزبوا
و اترج و بلادر و بابونج و بسفایج و بسباسه و منفعت این ادویه در جمیع امراض قلب ظاهر است و ادویه
مختصه بکبد آن دواهائیست که بمشتری و مریخ با هم تعلق داشته باشد مانند قرنفل بستانی و لسان الثور و جعده
با نقاوعرق السوس و هلیون و فوه الصبغ و زبیب و ادویه مختصه بمراره اغوینات و کاکنج
و قنطوریون و راوند و قنطوریون صغیر و کبیر و ادویه مختصه بطحال هر چیزیست که منسوب
بزحل مثل خربق سیاه و بسفایج و [illegible] و اسارون و اسقولوقندریون و پرسیاوشان
و لاجورد و حجر ارمنی و [illegible] و ادویه منسوبه به [illegible] زنجبیل است و جند بیدستر و کوپیا و انجلیقا

و غاریقون و ذهب را بخورد

و کمون و بسباسه و [illegible] و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و ادویه منسوبه بکلیه هر چیزیست
که از اشتراک قمر و زهره متولد گردد و از آنجمله است شاطریون و خصیه الثعلب و ثقافل و
مثل بهمن سفید و سرخ و زباد و لوبیا و جوز بوا و ادویه منسوبه بانثیین نرجس است
و بلبوس و خصیه الثعلب و زنبق و نیلوفر و خسک و ادویه منسوبه بمثانه انجبارست
که از اشتراک قمر و زحل تولد نماید و از آنجمله کاکنج و برگ سنا و [illegible] و طلق
و حجر الیهود و حجر الاسفنج و طراسیون و ادویه مناسبه برحم زراوند است با انواعه و قرو حلبت
و مر و حلبت و سوسن سفید و اسارون و حجر [illegible] و بادرنجبویه و فاشرا و ادویه
منسوبه بامعا البلاب و قیوس و هلیون و [illegible] و فاشرا و انقله که جلد او راست و پرسیاو
کوفت و ادویه مناسبه بلسان لسان الثور است و لسان الکلب و لسان العصفور و ادویه
مناسبه بمفاصل سورنجانست و بوزیدان و خروع و [illegible] و این ادویه نقرس و وجع مفاصل را نفع
میرسانند و ادویه مناسبه بناخن بازاوی است و کاردونیا و قیصوم و عرعر و این ادویه
ناخن را که [illegible] و ذات الجنب را نفع میدهد و ادویه مناسبه با ورام و بثور و سعله
ادویه ایست که اصول آن مستدیر باشد بخور مریم و خلد و نیا و صنوبر و لوف الحیه و اسراس

مثل بخور مریم

و شکبیج و غاریقون و ثوم و بصل و ادویه مناسب جراحات هر دوائیست که بر ورق آن
سوراخها باشد مثل انواع هیوفاریقون و سنقیطر و [illegible] و [illegible] و اسطراطیقوس
و اسطوخودوس و حی العالم و غافث و هر دوائی که لعاب داشته باشد بالزوجیت تمام
با جمع جراحات و قروح را نافع است و سقیطس کبیر و خطمی و اکلیل الملک و [illegible]
و صبر و مر و کندر و دم الاخوین و صمغ البطم و مصطکی و قوفالیس و هر دوائی که در برگ آن
نقطهای خشونت هست جرب و حکه و ثوبا را نفع میرساند مثل بیورا و حماض و بسفایج
و بسفایج و اسقولوقندریون و بطل و هر دوائی که بحیوانی شبیه است گزیدن آن حیوانرا

نفع

میرساند مثل بوی بچه که در گزیدن افعی نافع است و شود ابه الکه گزیدن مار را نافع میرساند
و حشیشة العقرب که در گزیدن عقرب نافع منداست و بر قطونا نیز را میکشد و از ین قبیل
است ورد بچ و اسکر مو برا و لوف ان حیه کیسر و زراوند طویل چنو طر ونیون بد انکه
خواص مذکوره این دواها از بعضی احوال ظاهره انها معلوم کرده و گاهی از احوال
باطنه نیز استنباط بعضی خواص میشود و خصوصا از ملح و زیبق و کبریت که در انها موجود
و تمام معلوم از ملح است و رواج از کبریت و الوان از زیبق و هر که در صناعة کیمیا صاحب قلوب
باشد امور ظاهره استدلال بر امور باطنه مینماید و نسبت میان انها را میداند و بانچه
مناسبت است حکم میکند خصوصا در صورتیکه تجربه بان ضم شود مترجم گوید که بعضی این دواها
که درین فصل مذکور شده است چیزیست که در کتب مشهوره صناعة و نیکو فرداطبا ایران با
اسم معروف نیست و بعضی باسم معروف و بحسب ماهیت مجهول یا مختلف فیه بود علاوه برانکه
نسخه این کتاب درین بلاد نبایاب نشده نسخه سقیمی بیک دیگر نسخه بود در اینجا اسامی بعضی طور پریشانی نوشته
شده بود که ظاهر نقل صورت انچه در نسخه بود بیشتر بحال الاشرح و تعریف ادویه مذکوره
التفات نرفت بهر نقل اسماء الخاصه چنانچه در کتاب مذکور بود اکتفا شده و اگر مقدر شد
باشد در نظر این است که رساله در تحقیق ادویه مذکوره درین کتاب نوشته شود انشاء الله تعالی

در بیان کیفیت تدبیر ادویه از تحلیل و تنقیه و غیر ان بطریق اهل صناعة و ببایدانست
که حقیقت حق سبحانه و تعالی جمیع اشیاء را برای بقاء و حفظ صحت و ازاله مرض انسان آفریده است اما
از انجا که بعضی ادویه باعتبار زهومت و غلظت و صلابتی که در ان میباشد بدن انسان نفوذ نمی
متعسر یا متعذرات و بعضی ادویه را نسبتی که عالم کون و فساد دارد و بورامثال ان چنان ثبت عالی
نمیباشد هذا در تفریق عناصر از نافع و تلطیف غلیظ و ترقیق صلب احتیاج بصنعتی که از
عهده امور مذکوره برآید میباشد و ان صناعة کیمیا است و درین مقاله دو مقدمه و دوازده

فصلات

فصلات مقاله ثالث در معرفت درجات حرارت بدانکه درجات را حارات است اول
نار خصان و مرابان حرارتیست که ان را لمس توان نمود دوم حرارتیست که اندکی از ان
شدیدتر باشد بنحویکه دست از ان گیرد سیم حرارتیست که بسوزاند چهارم نار است و حکم ازین
درجات مشتمل است بر عرضی مثل انکه حرارت چهارم اول گرم میکند و بعد از ان جسم داخل
مینماید و در آخر تفریق میکند و بعضی برای هر یک از درجات مثالی ذکر کرده اند مثل حمام برای
درجه اول و خاکستر گرم برای دویم و اهن سرخ شده برای سیم و خود اتش برای چهارم
و درجه دوم را با اول و اول را با دویم نقل میتوان نمود و استعمال این درجات بحسب مراد
میباشد چنانکه نبات را بدرجه اول و دویم کافیست و در معادن از سیم و چهارم چاره نیست
و برای هر عملی این مراتب بعضی ور میشود مثل انکه در تقطیر باید اول گرم نمود و بعد از ان
بجوش اورد و بعد از ان حرارت ساخت و بعد از ان اتش را چنان کرد که در نفع اتش بدان
ظاهر کردد و بدانکه بعضی از ادویه را بر اتش میگذارند بدون انکه التی باظهر فی باشد
و بعضی را اتش بر دور ان میکنند بنحویکه بجرم ان نرسد و بعضی دیگر باید که اتش
در بالای اتش ان واقع شود مثل شیشه کران و انرا انار معکوسه مینامند و حمام بابس
و حمام مایه و حمام بخار به از انواع حرارت و اصطلاحات دیگر نیز در ان صناعة که
بذکر انها در اینجا احتیاج نیست و برصاحب تعریب در صناعة پوشیده نخواهد بود
و الات و اسباب مخصوصه نیز دارند مانند انواع انبیقها و قرعها و افلاطونی
و نصف قرعه و بوتقها و مغرفها و سایر اسبابی که مدانبه و حل و حرق و تکلیس
بکار میبرند بدانکه جمیع اعمال بر دو وجه صورت میگیرد یکی تفریق و دیگری
جمع و تجمید و تفرین یا بحل است یا بسحق یا بحک بحرق یا بتکلیس یا بتبطین یا بتعفین یا بتقطیر
یا بتخمیر یا بنقع یا بطبخ یا بتصفیه یا بطبخ طبیعی مثل گذاشتن در بطن فرس یا بتعفین

مقاله ثالثه

مقدمه دوم

باتصعید وجمع وتجمید یا بعقدات یا بتغیر وتکلیل وحفظ وترتیب وطرح طبیخ
داخل در این است وهمه این اعمال لازم است برکسیکه مرتکب این صناعة میشود وهریک
بتفصیل مذکور خواهد شد فصل اول در سحق ومراد از سحق کوچك کردانیدن اجزاست
تا بحدی که ممکن باشد برای انکه قوه مسحوق ظاهر کردد وامتزاج ان با چیزی دیکر
اسان شود ودر سحق معدنیات مبالغه ضرورست وهر قدر که در ان بیشتر مبالغه
شود قوتش ظاهرتر کردد وبعضی از ادویه داخل سحق بلیغ نیست مثل سقمونیا وداروئی که
اکر در سحق ان مبالغه واقع شود قوه ان بر طرف میکردد مکر انکه باقی بماند [illegible]
وواجبست در سحق ادویه سمیه هم او ضمادها مبالغه نمایند ودر سحق ادویه چوب
سحق بلیغ بعمل نیاورند برای انکه بقاء ان در معده بطول انجامد واما بر وانچه [illegible] شی
ودهنیت در ان نیست باید دو ها وند مسحق نمایند وادویه دهنیه ولعابیه وحامضه [illegible] هاوند
قره ونوعی دیکر در سحق هست که انرا صلایه میکویند وسنکها وجواهرها وسرمه ها
وانواع صمغها را با ان سحق مینمایند ونوعی دیکر از ان تبریدست یعنی سوهان ساییدن
وطبیب وکیمیاکر هر دو بان محتاجند برای سائیدن ونرم کردن معدنیاتی که قبول طرقه
مینمایند وبرای نرم کردن معدنیاتی که قبول طرقه مینمایند وبرای نرم کردن چوبهائی که کوبیدن
انها مشکلست فصل دویم در حل وان جاری کردانیدن اشیاء جامده است مانند معدنیات
ونباتات واجزاء حیوانات وحل بعضی از انها بنار وحرارت میباشد مثل نباتات وشحوم وبعضی
بمایعات مانند حل صمغها باب وسرکه وحل معدنیات [illegible] بمیاه حاره وماء [illegible]
وسرکه مقطر ومقصود از حل تنقیه وتصفیه محلولست از انچه محتاج وتسهیل امتزاج
ان با چیزی دیکر ونوعی دیکر از حل هست که برطوبت هوا حاصل میشود چنانکه در نمك
وشب ونادر وانواع زاجها وبعضی از معدنیات نیز بانطریق [illegible] میکردد وبهترین

طریق

طریق این حل انست که ان را سحق نموده بر روی صفحه از ابکینه یا سنک [illegible] نموده اطراف انرا با موم یا با [illegible]
ودر انطرف راهی بکذارند که هرچه منحل میشود از ان راه بیرون رود وصفحه را اندکی در کذاشتن میل بان جهت
دهند وپارچه تابیده بران موضع بکذارند ظرفی در زیر موضع خروج برای انکه حل شده در ان ظرف
جمع شود ودر دهنه در مغاره سردی [illegible] بکذارند خصوصا در ایام تابستان که بزودی منحل کردد
بعضی در یکروز وبعضی در سه روز وبعضی در یك هفته وبعضی در یکماه وبعضی در یکسال واکر خواهی
که زودتر منحل کردد باید که قطره چند از سرکه یا اب بران بچکانند وحل [illegible] وزعفران [illegible]
نیز باین طریق میسر میکردد فصل سیم سیم در حرق [illegible]
تحلیل رطوبت الجزئیت [illegible] تا انکه رطوبت [illegible]
[illegible]
وحرق عبارت از تکلیس نمودن اشیاءست [illegible] با اکسیر نمودن انها چنانکه [illegible]
میکنند واین عمل نیز طبیب را کاهی ضرور میشود وحرق بعد وجه بعمل می اورند یکی انکه [illegible]
حرق میکنند ودیکر انکه چیزی را با ان میامیزند که اعانت بر حرق نماید وتکلیس را در معدنیات
میکنند برای انکه حل انها اسان کردد یا انکه بچیزی دیکر ممزوج تواند شد یا انکه ان واسطه
[illegible] بهم رسد [illegible] که اتش کهبان تکلیس بعمل میاید کاه اتش بالفعل است
مثل انکه ان را باتش می برند وکاهی بالقوه است مثل تکلیس نمودن بمیاه حاره وادویه لطیفه
وبعضی اشیا هست که [illegible] قبول حرق نمیکنند [illegible] باید چیزی را با ان ممزوج نمود وذکر ان
بتفصیل خواهد امد وطریق تکلیس نمودن طلا که جزوی از ان را با جزوی از [illegible] نمودن وشش
جزو از زیبق [illegible] وازکبریت مخلوط نموده بر اتش کذارند بقدری که کبریت بسوزد وزیبق
طیران نماید بعد از ان [illegible] تکلیس میشود وطریق تکلیس نمودن نقره انست که از ان صفحهای
نازك نموده [illegible] وجزوی از زیبق [illegible] باشید بر روی اتش بکذارند
تا انکه زیبق طیران نماید وطریق تکلیس اهن انست که براده اهن را با مثل ان کبریت بسایند ودر مغرفه

با بوته نموده چندان بروی آتش گذارند که دخان از ان منقطع گردد و بعضی با او زیبق و کبریت
مسایند تا او در سرکه که زاج در ان حل شده باشد میاندازند و چند روز میگذارند و بعد از ان
سرکه را طرح میدهند و اهن مکلس بیرون میاید و سرب و قلعی را با کبریت بطریق اهن
مکلس میکردانند و ایلیمون را بعضی بامثال ان با روغن میسایند و با رودی را طرح میدهند
و بعضی انرا با بارود بوته حرق می فرمایند و بعد از حرق در اب گرم میاندازند تا انکه
بقیه بارود از ان جدا کردد و شسته شود و نزد این طایفه ایلیمون که باین طریق مرتب یافته است
زعفران معدنی مشهور است و بعضی دیگر ایلیمون را با مثل ان سالرنج شیلانی سحق نموده محرق
میسازند و این قسم بهتر است و اما طرطیر را در خلطی فی نخلف میکنند و در کوزه
بحر برنی میگذارند تا انکه سفید کردد پس انرا باب گرم حل نماید و صاف میکنند و عقد
مینمایند و بار دیگر باب حل نموده عقد میکنند و هر چند مکرر حل و عقد ان بیشتر میگردد
بهتر خواهد بود و اما اجساد معدنیه را با نصف ان کبریت سحق نموده در بوته یا در مغرفه اهن حرق
مینمایند **فصل چهارم** در حرق بنار با القوة و این حرق افضل و اکثر است از
حرق اول و با رواج لطیفه چنانچه صوره میکنیم و زیبق مکلس بماء حار ابریح یا دو میسایند و
ان میاه و ارواح حاده انواع بسیار میباشد مثل ماء فاروق و ماء نعمان و روح وعلی و روح زاج
و حل صاغ علی و ماء الکبریت مقطر و میباید دانست که صاحب ان طلا را حل مینماید و نقره را حل
نمیکند و هم چنین میکس و طریق اخذ انها که مقطر است که انرا با قرع و انبیق و در حمام
یا بی یا در خاکستر گرم تقطیر نماید و رطوبتی که اول از ان بیرون میاید باید ریخت
و ان ماء الماء است که بعد از خروج رطوبت مذکوره صعود نماید و تقطیر

کرد بهر قدر که تکرار در تقطیر واقع شود اقوی او ضعیف میگردد و بعضی با هر رطلی از سرکه
اوقیه از زاج با طرطیر ممزوج ساخته تقطیر میکنند و انرا اصل عقد مینمایند و بعضی
دیگر انست که سه رطل از سرکه را با دو رطل از ملح البلح مخلوط میسازند و تقطیر میکنند
و این نوع اجسام و اجساد ملیه را حل مینمایند و طریق اخذ روح ملح نیز با رودانست
که هر یک را با سه وزن ان طین مختلف سحق نموده در افلاطون تقطیر نمایند و این
دو روح حل جمع معادن مینماید و اما ماء فاروق باقسام مختلف حاصل
میگردد و انچه در این زمان مستعمل است که مقطر از شب و بارود است مساوی
یکدیگر و نقره را حل میسازد و زیبق محلول میسازد بدو نوع دیگر مقطر از دو جزو زاج
و یک جزو بارود است و نقره و ایلیمون داخل میکنند و انچه در کتب جابر مستعمل است
مقطر است از یک جزو شب و دو جزو بارود و چهار جزو زاج و کیفیت تقطیر این میاه
انست که ادویه را در قرع مطین بطین حکمه گذاشته بقدر نصف یا ربع ادویه
رمل با طین مختلف داخل ان نموده محل وصل را اندکی باز گذارند که بسیاری بخار
شکسته قرعه نشود و اتش گذارند و باید که قابله بزرگ و واسع باشد و چون
اجزاء ماء فاروق نوشادر علاج نمایند و تقطیر کنند خارج ماء زرین خواهد
بود و اما کیفیت تکلیس و حل باین میاه مرور ان بر زیبق که بقدر چهار انگشت
بر بالای ان بایستد و بر روی خاکستر گرم یا در حمام یا بس گذارند که نرود تا
اثر کند و چون خواهد که محلول را از اب جدا سازد چند قطره روغن طرطیر
بر ان بچکانند تا انکه محلول جدا شده در ته قنینه نشیند یا انکه قدری اب گرم
بر ان بریزند که ان نیز موجب جدا شدن میگردد و طریق اخذ
ملح حدید و زعفران الحدید انست که صفحهای اهن را در اب کبریت

فرو برده چند روز در مکانی رطب بگذارند وانچه بروی ان صفحها بهم میرسد
بردارند کران مسمی بکحل الحدید و زعفران الحدید است و بعضی دیگر ضماد ارند حل کرده
نمایند وطریق دیگر انست که بازای هر جزوی از اهن هشت جزو از زیبق را
برابر بمالند و برقشی کذاشته تا زیبق طیران نماید وباید که زیبق از چهار جزو بکمتر
وکمتر از هشت جزو زیاده نباشد وگاهی زعفران الحدید وسکر کالسرب را
بانحو میکیرند که صفحهای حدید یا اسرب را بر بالای یکی از اشیاء حاره میاویزند
بنحوی که بان نزدیک باشد اما باو نرسد ودر جای گرم میگذارند که بخار لطیف
از ان اشیا بان صفحه برسد پس انچه بروی حدید بهم میرسد ان زعفران
الحدید است وانچه بروی اسرب است وباید که [illegible] ملایمت از روی
صفحه بار جلالاتین تراشید فصل پنجم در تعفین و تخمیر بدانکه تعفین نزد این
قوم نضج طبیعی است وجمعی عین را تخمیر میکویند وانچه از این لفظ مفهوم میگردد
میکویند عبارت از متحلل بودن چیزیست بحرارت ورطوبت پس اگر این عمل را
برای تفریق نمایند انرا تعفین میگویند واگر برای تقطیر نمایند انرا
تخمیر مینامند ومرتبه تخمیر از تعفین کمتر است اما اگر اراده اذهان وارواح
باشد از تعفین [illegible] اشکالات وکیفیت تعفین و تخمیر بالاطرق
بسیار است زیرا که اصل دراین دو حرارت خارجه است وان
چیزیست مختلف در قوت وضعف ولین وحدت وغیر ذلک وانچه
الحال در حرارت مستعمل است حمام ماریه وحمام بخاریه
است وتعفین بحمام ممنوع در نزد قوم این است که دیگ حمام

حمام را

حمام را که ده مصفاتی یعنی خبزی مشبک مانند [illegible] بالا بالای دیگ گذاشته
قدری نخاله یا حشیش بر روی مصفات ونخته که روی ان بگذارند و بر بالای دیگ
سرپوشی نصب کنند که مانع بیرون رفتن بخار باشد ودر زیر دیگ اتش برافروزند
که بخار تصفیه برسد وکاهی این دو عمل را بدفن کردن قنینه در سرکین اسب میکنند
واطراف متعدد است واز همه بهتر انست که چاهی حفر نمایند بقدر چهار
انگشت سرکین اسب در ته چاه بریزند وبمقدار دو انگشت اهک اب ندیده
بر روی ان بریزند وبعد از ان بقدر [illegible] انگشت سرکین اسب بریزند
وبقدر دو انگشت اهک بهمین دستور تا چاه بنصف رسد وقنینه را
کذارده بدستور اول سرکین اسب واهک بریزند تا چاه پر شود وهر روز
قدری اب گرم بران بپاشند ودر هر هفته سرکین واهک را عوض نمایند
وکاهی بجای سرکین اسب [illegible] میکنند وباید که سر ظرف را
که در ان هست بگل حکمت محکم کرده باشند وهمچنین اقسام گل حکمت انست
که بخاتم هرمس مشهور است وباید که بعد از مالیدن گل بر ظرف مذکور انرا
بالش خشک نموده واولی انست ابگینه وبوره [illegible] بران گل را حالتی
که هنوز تر است بپاشید [illegible] قدری موم گداخته بر بالای ان بمالند که بهتر
موجب استحکام ان خواهد بود اما مدت تعفین بحسب استعداد [illegible]
مختلف میشود چنانچه اگر رطب باشد دو سه روز تا [illegible] روز تعفن میشود
اگر یابس باشد دو سه هفته [illegible] میباشد در بیان غسل بدانکه مقصود
از شستن [illegible] است از [illegible] باشد که بود [illegible]
قبیح الریح باشد یا انکه [illegible] باشد وغسل [illegible]
ومیاه حاره حاصل میتوان کرد [illegible] خواهد امد مثلا اگر خواهیم [illegible]

فصل ششم

باشد که وغک شسته در تعفیفه میکذاریم و عرق شراب بر روی ان میریزیم
تا انکه نفس وچهار انکشت بالای ان بایستد چون یک عرق متغیر وسیاه شود
انرا عوض میکنیم تا وقتیکه دیگر تغییر طعم نرساند عسل ربیق (?) تمام خواهد بود

فصل هفتم

ودر نقع یعنی خیسانیدن و طبخ یعنی جوشانیدن و مقصود ازین دو عمل جدا
کردن لطیف از کثیف و کثیر اند [illegible] مقابل یک اوقیه [illegible] رطل از اب
بوده باشد و در ادویه صلبه مثل چوب چینی باید اول انرا خیسانید و بعد
جوشانید و همچنین در سایر ادویه مثل افاویه و در ادویه رطبه مثل [illegible] که
بجوشانیدن احتیاج نیست

فصل هشتم در تصفیه

در تصفیه و مراد به تصفیه خالص کردانیدن
جسم است از اجسام غریبه که با ان امیخته باشد کیفیتش انست که ان جسم را
طبخ دهند و در حال طبخ ابی که سفیده تخم مرغ در ان حل کرده باشند بر ان بپاشند
تا انکه اجزاء غریبه خفیفه بر روی مطبوخ جمع شود بکفکیر بردارند و اجسام
غریبه ثقیله در ته نشیند انرا با اجزاء علقه با نخود یک صاف نمایند و کاهی تصفیه را
بعشرون (?) بعمل میاورند مثل روغن از بادام و امثال ان و استخراج لعاب اسپرزه
و هندانه [illegible] نوعی از تصفیه و کاهی بمالیدن بر پشت غربال تصفیه حاصل میشود و
انواع دیگر نیز دارد

فصل نهم

در تقطیر و این باب اوسع ابواب صناعة
کیمیت و استعمالش از سایر اعمال بیشتر است حتی چنانکه بعضی گفته اند که
کیمیا تقطیر است و بس و ان عبارتست از صعود بخارات رطوبتی که در جمیع
بخارات بسوی اعلا پس اگر در انجا بوده باشد برخورد شامل میکرده
فرو میریزد و لیابوس گفته است که تقطیر تصعید جسم رطب هوائی است که از فعل
حرارت ناریه مفارقت نماید و بعضی گفته اند که تقطیر تصعید چیزیست
که قابل صعود باشد و تقطیر نمیتوان کرد مگر چیزی را که قابل تفریق باشد

حرارت خارجه غریبه و [illegible] تقطیر و تحلیل [illegible] در [illegible]

وانچه قابل

وانچه قابل تفریق است مراتب دارد چنانکه بعضی از ان باسانی قبول تفریق نماید
بجهة بسیاری اجزاء هوائی و رطوبتی و بعضی باشکال قبول میکند بجهة [illegible] تا
که صعود نماید مگر بنار قوی یا امکان [illegible] و باین سبب است که الات تقطیر را
بحسب بلندی و کوتاهی مختلف ساخته اند و کاهی تقطیر بنزول باسفل میباشد و انرا
تنکیس میکویند و کاهی بنقل بجانبی میباشد و نار تقطیر را سه مرتبه میباشد

اول

انکه خود نار را بکار دارند

دوم

انکه بخاکستر یا ریک کرم بعمل اورند و انرا تقطیر الیبوسه
کویند

سیم

انکه الت تقطیر را در اب کرم کذارند و انرا تقطیر الرطوبیه کویند

و استعمال

و تقطیر بنفس نار انست که الت تقطیر را بر روی سه پایه از اهن بکذارند و میان
پایهای انرا بکل مسدود سازند و طرفی سوراخ برای بیرون رفتن شعله بکذارند و این طریقه
بیشتر در استخراج تیزابها معمول است مثل فاروقی و ماء [illegible] و کاهی این مینا را
بما الورقیة اخراج میتوان کرد و میاه حشایش رطبه را بقرع و انبیق نمود اخراج میتوان
کرد بنحوی که مشهور است و تقطیر الیبوسه تقطیر بحمام یابسی است و ان در حشایش سهله التقطیر
که باسانی صعود نماید صورت میکیرد و نوعی دیگر از تقطیر الیبوسه انست که الت را بر
روی خاکستر یا ریک یا براده اهن گذارند و باید که حرارت انها بحسب استعداد
مقطر باشد و تقطیر الرطوبیه تقطیر بحمام مائیه یا حمام رطبست و تقطیر بخار را
مائل میکویند و ان در اشیا یابسه ثقیله [illegible] میشود و الت مستعمل در ان نصف القرعه
و ماءالورقیه است و الیکه انرا [illegible] میکویند و باید که این عمل بمباشرت
نفس نار یا بوضع بر براده اهن یا خاکستر یا ریک باشد و تقطیر بنزول
که تنکیس است در جائی میباشد مثل بعضی روغنها که بمباشرت نار یا بوضع
بر خاکستر و غیره حاصل میشود و بعضی اشیا را مکرر تقطیر مینمایند برای
انکه اجزاء غریبه مائیه از ان بیرون رود با انکه روغن از اب جدا شود

وصفت کل جگیکه ور شد وصل ابی الات مستعمل این است کل خالص به جو و خاک سبز بخته دو جو و سرکه یک است سحق و خبث الحدید ساییده یکی و موی بز دو جو و باخون گوسفند بسرشند قسم دیگر خبث الحدید اجر کوبیده کل خالص ملون توفا بخته اجزا مساوی یکدیگر یا سفیده تخم مرغ بسرشند قسمی یکی اجر کوبیده ابگینه کوبیده از هر یکی چهار جزو ملون یکجزو کل خالص و از ده جزو با سفیده تخم مرغ و موی بز بسرشند وکاهی نفت و پیه و موم بقدر کفایت بران اضافه میکنند برای انکه منفذ نشود

فصل نهم

در تصعید بدانکه تصعید تقطیر یابس است چنانکه تقطیر تصعید رطب است

وجایز گفته است که تصعید تقطیر جسمی یابس است که قابل تصعید باشد و غرض از ان جدا کردن لطیف است از غلیظ ارضی یا تغییر دادن صورت مصعد یا کسب حرارت در ان چنانکه در زیبق والة تصعید بحسب قبول صعود در مصعد کوتاه و بلند می شود چنانکه انچه باسانی قبول صعود میکند انرا بلند میسازند واگر بدشواری قبول نماید کوتاه بباید و چون با تصعید بسیار قریب میباشند والت ابگینه تاب ان نمیاورد باید که الت از خذف و نحاس باشد و بعضی ازادویه هست که تمام اجزا او مصعد میگردد بجهة انکه ارواح بر اجزا ارضیه ان غالب است و اجزاء ارضیه بمصاحبت ارواح صعود میکنند از این جهة یا [illegible] که ارضیت ان غالب باشد از قبیل ریگ یا نمک باید امیخت و تصویل در حکم تصعید است و گویا ان تصعید است بجانب سفل وان چنان است که اشیا را بمیگداخته حل کنند بنحوی که بان ممزوج گردد یا بارواح لطیفه یا بعرق سرکه چنانکه مرجان و مروارید را حل کنند و بعد از حل روغن طرطیر را بران بچکانند تا انکه محلول جدا شده در ته ظرف نشیند و ملح طرطیر نیز همین عمل میکند مگر در زیبق زیرا که چون ملح طرطیر را در زیبق مکلس یا محلول کنند [illegible]

میگردد

حرارت خارجه غریبه و تقطیر و تحلیل بدون اشتعال و تکلیس در هواست

میگردد بجهة انکه عمل میاه حاره را باطل میسازد و باصل خود بر میگرداند و میاه حاره نیز در زیبق تاثیر کامل نمیکند که انرا از صورت خود بسیار دور گرداند

فصل دهم

در عقد وان منجمد گردانیدن چیزیست که سیلان داشته باشد و این عمل بغایت گردانیدن رطوبات ان حاصل میشود چنانکه نمک و زاج و طرطیر محلول را باتش معتدل طبخ میدهند و پارهای چوب در ان میاندازند و محلول بر انها منجمد میگردد و همچنین شکر و نبات و گاهی باتش قوی اشیا را تجفیف مینمایند انعقاد که رطوبت او بالمره تمام شود و گاهی بتجفیف معتدل بعمل میاورند بنحوی که قدری رطوبت در ان باقی ماند مثل انکه در روب میکنند

فصل یازدهم

در حفظ و تربیت و حفظ انست که کلیها و ادویه را در مثل عسل یا شکر گذارند بجهة انکه قوت ان محفوظ بماند و طعم ان لذیذ گردد و تربیت یا بجهة شکستن حدت مثل تربیت دادن انزروت در شیر الاغ و صبر در اب کاسنی و شیره [illegible] گل و یا بجهة زیادتی قوت و حدت انست مثل تربیت دادن صبر با ادویه حاره

مقاله چهارم

در تقطیر میاه و ارواح و در ذکر بعضی اعمال بقول جزئی و در ان نه فصل است

فصل اول

معنی تقطیر بقول کلی معلوم شد و انچه مقطر میگردد یا مائی است یا دهنی و مائی یا روح لطیف است یا اب خالص و روح جسمی است لطیف سیال نه اب و روغن مانند هوا در میان اب و اتش و تسمیه باعتبار جزو غالب است باینمعنی که اگر اب غالب است ماء میگویند و اگر روحیت غالب است روح میخوانند و ازین جهة گاهی ماء الشراب و گاهی روح الشراب مثلا میگویند و میباید دانست که جمیع اشیاء از معدن و نبات و حیوان این سه جزو یعنی ماء و دهن و روح یافت میشود وانفصال دهن از ماء باسانی میسر میگردد و انفصال روح از ماء امریست بدشوار و محتاج است بتکرار تقطیر و بتجربه رسیده است که از یکرطل شراب نصف درهم روح بعمل میاید و روح زاج نیز محتاج است بتکرار و تقطیر

تا آنكه جوهر ان برطرف شود ودر معدنيات روح ودهن يكچيز است وبجهة
غلبه اجزاء دهنيه انرا دهن ميكويند وبعد ازاين مفصل مذكور خواهد شد
وبايد دانست استخراج ميا بيشتر از كلهاي تازه وبركها وكياههاي رطب ميشود
وطريق استخراج ان بيشتر بحمام ماديه وبقرع وانبيق ميشود وهرقدر ودرقرا
وران مقطر مكرر تقطير نمايند رايحه وفعلش قوي تر ميشود مانند كل وقرنفل
بستاني وبنفشه وسوسن وفانيا وياسمين وامثال انها وطريق تقطير حشايش
انست كه حشيش را ريزه كرده يكشبانه روز يا بيشتر در اب كرم بكذارند
وافاويه وكلهاي حاد قوي الرايحه را دو هفته در ميان اب بايد كذاشت
ودر كلهاي بارده يكشبانه روز كفايت ميكند وبايد كه چون حشايش
يابسه وافاويه را بخيسانند اندكي از خمير يا طرطير يا نمك داخل ان نمايند
واما استخراج روح طريقش انست كه ميا مقطر را مكرر باتش معتدل
تقطير نمايند بنحويكه اب با روح صعود نكند وبهتر انست كه بالت
موسوم بانبيق الحيه اخراج نمايند مثلا شيره استخراج روح ورد نمايند
كل سرخ را در وقتيكه باران بر ان نباريده باشد وهيچ افتي باو نرسيده باشد
كرفته وكوبيده ودر ظرفي مزجج مانند ظرف چيني كرده ومدتي نكاه دارند
كذاشته تا انكه شبيه برايحه شراب كردد بعد از ان بحمام ماريه يا بمثانه
تقطير نموده ومقطر انرا باز ديكر داخل كل مخمر كرده تقطير نمايند وچند
مرتبه اين عمل را مكرر كرده وبعد از ان قدري خمير در اب كرم حل نموده
داخل مقطر كرده با ثقلهايي كه از تقطيرات باقيمانده باز ديكر تقطير
كرده ومقطر انرا باز ديكر بالتي كه دهنش بلند وتنك باشد باتش ملايم
تقطير كنند وانچه از ان بيرون ايد اكر باتش افروخته كردد عمل تمام است
والا بايد اعاده تقطير نمود تا انكه بعلامت اتش افروخته شود وا...
هر دوانده جزو از اب يكجزو از روح بيرون ميايد واستخراج ارواح
تمام كياهها وكلها همين دستور است اكمل اجمل وسالوبا وبنفشه وكاه

وامثال انها

وامثال انها طريق استخراج روح افسنتين بايد كه افسنتين را ريزه كرده ودر اب
كرم ريخته ودر جاي كرم كذاشته تا تخمير شود پس بامثانه انرا تقطير نموده روغن انرا
از روي اب كرفته پس باتش خفيف انرا تقطير نموده بنحوي كه مذكور شد تا بمرتبه
برسد كه باتش مشتعل كردد واين روغن واين روح در جميع امراض معده نفع
بسيار ميكند   طريق استخراج روح كار دو ونيا دنيتين كه در جهات رديه ووبائيه نافع
باشد بايد كه كار دو ونيا دنيتين رطب در ظرف مزجج كذاشته اب كرم كه پاره خمير در
ان حل شده باشد بر روي ان ريخته ورها كرده تا وقتي كه تخمير شود ومكرر
بنحو مذكور تقطير نموده تا انكه روح ان بيرون ايد   طريق استخراج روح
شراب با طرطير كه مفتح سدد هاست بايد كه در هر دو رطل از شراب يك اوقيه
از طرطير سفيد خام وقدري نشاده چوب داخل كرده بحمام ماديه تقطير
كرده واكر تقطير انرا با طرطير مكرر نمايند قوي تر ميشود وبايد كه عمل را مكرر نمايند
تا بمنتهي برسد   در استخراج ارواح وميا بزور در بعضي تخمها مثل ازهاد وحشايش
ميباشد اينقدر هست كه بايد در تخمير انها براي هر رطلي از بزور يك اوقيه از نمك
داخل نمود وبعضي بجاي نمك طرطير ميكنند وبايد بعد از تخمير تقطير نمود و
روغن از اب بنحويكه در افسنتين مذكور شد جدا كرده وانرا مكرر تقطير كرده
تا بمنتهي برسد واز هر شانزده جزو يكجزو روح بيرون ميايد وطريق استخراج
روح انيسون وكراويه وحب العرعر ودهن انها همين است   در استخراج ميا اقاويه
طريق مشهور مثلا شوهد ريك از دارچيني در دو برابران عرق شراب ويك نيم
بخيسانند وتقطير نمايند طريق ديكر يكرطل دارچيني ويك اوقيه نمك در نيم رطل
كلاب چهار روز بخيسانند وبعد از ان تقطير نمايند وهرقدر كه تقطير را
مكرر كنند قوي تر ميكردد واكر بطرطير تخمير نمايد باين نحو كه در هر رطلي از دارچيني
يك اوقيه از طرطير داخل كنند وبومدت تخمير بيفزايد در حال تقطير روغن ان
بر روي اب ميباشد واكر مقدار طرطير را زياد نمايند روغن بيشتر ميشود

اما قوت اب کم میکردد و برای منوال است استخراج ارواح وادهان وجوهها مانند فیا نود دیق

فصل چهارم

در استخراج روح ودهن صمغها مثل صمغ البطم را بقدر یقدر دو رطل در قرع کرده سه برابر آن آب بران ریخته و قدری نمک ریخته تقطیر نمایند وخارج اول روح است پس آتش تند کنند تا آنکه دهن نیز بیرون اید و روح را از دهن بنحو معلوم جدا نمایند و برای طریق است استخراج روح ودهن مصطکی

فصل پنجم

در استخراج روح قرن الایل که برای امراض دیه نافع است و فادزهریت نیز دارد هیئت باید قرن الایل را باسوهان و مدتی در شراب خیسانیده بعد از آن بنکرار تقطیر عمل را باخر رسانند

فرع

در استخراج ماء العسل باید یک رطل از عسل با یک اوقیه نمک در حمام ماریه تقطیر نموده بنار لینه معتدله انچه اول بیرون میاید اب است بعد از آن روح ودهن بطریقی که معلوم شد جدا باید کرد و بعضی بعوض نمک نشاره چوب کاج میکنند ودر طریق استخراج معدنیات

ایضاً

در استخراج روح ملح است که نمک را با اب حل نموده بعد از آن عقد نمایند وعمل را مکرر کنند و بعد از آن در مکانی رطب حل نمایند بطریقی که بخودی خود محلول شود یا با عاشت اندکی اب پس مساوی نمک محلول گل گونه گری سرشته قرصها ساخته خشک کنند پس در مایل الوقیه تقطیر فرمایند و رطوبتی که در اول بیرون میاید بیرون و آتش را تند نمایند تا روح بیرون اید و بعضی مرهم سه جزو از گل ادمنی و یکجزو از نمک صاف را در مایل الوقیه تقطیر میکنند و بعضی دیگر روح خارج بتقطیر را بمحل جدید ملح بر میگردانند و تقطیر میکنند فعلش قوی تر میکردد طریق استخراج روح ملح عذب که منع عفونت مینماید باید که روح ملح را با مثل آن شراب مکرر تقطیر نموده تا بمرتبه برسد که با آتش مشتعل گردد طریق استخراج روح ملح

ملح القلی

ملح القلی را و یا روح صاف مساوی یکدیگر یا سه برابر هر دو گل ارمنی مخلوط نموده بمایل الوقیه تقطیر نموده و مقطر را بار دیگر تقطیر نموده تا روح از آب جدا گردد پس با مثل آن ساعد شراب تقطیر نموده حفظ نمایند و قدر شربت آن چهار قطره یا پنج قطره است و در تبهای مزمن و سدها و ورما نفع میکند طریق استخراج روح زاج باید که زاج را اول احراق نمود بقدری که سرخ شود بعد از آن سائیده وحل کرده بقدر نصف آن آجر سائیده بر آن اضافه کرده تقطیر نمایند و باید که قابل واسع و کبیر باشد و آتش را باید بتدریج تند کرد بعد از سه ساعت رطوبت مائیه از آن تقطیر مینماید بعد از آن باید که آتش را تند کرد تا آنکه روح بعد از هفت ساعت تقطیر کند و باید که یکروز یا بیشتر آتش در زیر مایل الوقیه باشد وچون سرد شود انرا گشوده مقطر را گرفته و در قرع کرده در حمام ماریه تقطیر نموده تا آنکه مائیه بود و چیزی ترش تقطیر شود چون ترشی ظاهر کرده معلوم میشود که چیزی از مائیه باقی نمانده پس باید آتش را کشند تا سرد شود و در مایل الوقیه بر خاکستر گرم بار دیگر کم کذارند بار دیگر تقطیر کرده که از آن چیزی سفید لطیف بیرون خواهد امد و آن روح است و آنچه در مایل الوقیه میماند سرخ و حار است و آن دهن است و بعضی مرهم زاج را در آب حل میکنند و بعد از صاف کردن عقد مینمایند و این عمل را مکرر میسازند پس با عرق شراب تقطیر میکنند و آتش را بتدریج تند میسازند آنچه اول بیرون میاید ساعد شراب است و بعد از آن اب و در اخر روح پس هر دو را در قرع نموده در حمام ماریه تقطیر مینمایند تا ساعد شراب بیرون اید پس در مایل الوقیه تقطیر میفرمایند تا ترشی ظاهر گردد بعد از آن روح ودهن را بطریق مذکور در قسم اول جدا میکنند و بعضی روح

روح زاج را بوان میوبوند که انوا بپوشانوکل بنفشه در ان منحل میکردد و رنک ان سرخ میشود و کسب رایحهٔ طیبه میکند و معتدل میشود و در این صورت در حمیات حاره بقدر ده وازده حبه میتوان اشامید طریق استخراج ماء کبریت و روح ان باید که کبریت را در ظرفی از اهن کرده وانرا در طبقی مرجح کذاشته و قندیلی بر بالای ان اویخته بنحوی که اتش کوکرد بقندیل نرسد و کوکرد را مشتعل سازد چنانچه دود ان بقندیل رسد و از یکطرف قندیل در مقابله بچکد و این عمل باید که در زمستان در وقتیکه هوا رطب باشد یا در جائیکه تر بوده و اب باشد نا شند چونکه در غیر هوای رطب چیزی تقطیر نمیکند و این مقطر ماء کبریت بود و چون خواهی که روح انرا بکیری باید که مکرر انرا تقطیر کنی بطریقی که نفس اذیق معلوم شد تا با نعقاد برسد طریق استخراج روح طرطیر باید که طرطیر را نرم سائیده و بمائل الرقه تقطیر نمود اب سفید بسیار از ان بیرون خواهد امد که بو دوی ان روغن بدبوی باشد باید که ان روغن را بالتمام از دوی ان اب بر داشت و ان روغن قروح را نافع است پس ان ابرا با ملقطه دو مرتبه یا سه مرتبه تقطیر نمود تا انکه بدبوی ان رفع شود و این مفتح سدها و جمیع امراض باشد و طرطیر جمیع امراض را نافع است و اکر انرا با عرق تقطیر کنند مکرر قویتر میشود و منضج جمیع مواد خواهد بود طریق استخراج روح نوشادر باید که بقدر دهها ابر نوشادر خاکستر بوان اضافه نمود و با قرع و انبیق بر خاکستر یا ریک کرم تقطیر نمود و فایده اش ساکن کردن دردها است هر کاه با ساعد شراب طلا نماید طریق استخراج روح روحی که عرق میاورد در جمیع امراض و این صانع مولکوس است باید که سه جزو از روح طرطیر و پنج جزو ماء الترياق کافوری و یک جزو روح زاج را باهم مخلوط باید نمود و در قرع و انبیق تقطیر نماید طریق استخراج ماء الترياق کافوری ترياق پنج اوقیه و مرتو اوقیه و زعفران نصف اوقیه و کافور دو درهم

همه را در سی اوقیه ساعد شراب حل نموده چهار ده روز در حمام ماریه تخمیر کذاشته بعد از ان با قرع و انبیق تقطیر نماید و اکر مقطر انرا بار دیکر داخل غیر مقطر نموده تقطیر کنند قوی تر میکردد در کرفتن روغنها بدانکه جدا کردن روغن از اب باین طریق است که ماء مقطر را در قرعی که کلویش باریک و بلند باشد تقطیر نماید تا انکه روغن بر روی اب ایند وانرا باستر از اب جدا کنند و ان بعض اب ممزوج بروغن را بر روی صوف میریزند اب بیرون رفته روغن میماند و کیفیت بعض حشایش و بوزر انست که هر کیاهی و تخمی که روغن انرا خواهند باید که با ناء هر رطلی از ان یک کف از نمک داخل نموده چهار ده روز در اب کهنه بکذارد و بعد از ان بمثانه تقطیر نموده باد دیکر در الة طویل العنق تقطیر نمایند و روغن را از اب بطریقی که مذکور شد جدا سازند و بهتر انست که حشیش و بزر خشک را اختیار نمایند و بعضی بجای نمک طرطیر میکنند و در بزور و تجربه در دکان است طریق استخراج روغن افادیه مثل قرنفل و ببناسه و جوز بوا و امثال اینها باید هر یک از انها که خواهد اول نیم کوب نموده بر هر رطلی از ان یک اوقیه و نصف نمک اضافه نمایند و پنج روز در اب کرم در مکانی نصب بکذارند بعد از ان بمثانه تقطیر کنند و در حین تقطیر بقدر نصف کف نمک بر ان اضافه کنند و از چهار رطل ان ادویه هفت اوقیه روغن بیرون میاید طریق استخراج دهن العود باید که کل تازه را بکذارند تا اندکی نم برده شود و در دقیقه کوبیده کرده کلاب بر روی ان بریزند بقدری که انرا بپوشاند و سر انرا محکم نموده در بطن الفرس دفن نمایند و بعد از پانزده روز بیرون اورده بر خاکستر کرم یا دیک اتش معتدل تقطیر نماید تا حینی که از مائیت در ان باقی نماند پس ان ابرا بطریق تقطیر الرطوبه تقطیر نمایند تا انکه تمام اب ان مقطر کردد و روغن در ته قرع بماند و این روغن بسیار قوی الرایحه و از بوی مشک بیشتر میباشد

واشامیدن وبوئیدن ان قلب را تقویت میکند با جمیع حواس ظاهره و با
طریق استخراج دهن حب العرعر باید انرا نیم کوب کرده ده روز در اب گرم
ودر مکان گرم خیسانید بعد با قرع وانبیق تقطیر نمود بنحوی که ساعد شراب
تقطیر میکند پس روغن را از اب جدا کنند واین روغنی است شریف
که اشامیدن آن مغص ووجع قولنج را ساکن میگرداند وخوردن ومالیدن
ان خلد را نافع است وقلیلی از ان با ادویه مناسبه فالج وامراض دماغ و با
سمومات وضعف معده که از برودت باشد وقی کردن را نفع میرساند و
کلیه را پاک میسازد وسنگ مثانه وکلیه را تفتیت میکند ووجع رحم را
ساکن میگرداند وشستن را از اخلاط غلیظ پاک میسازد وکرم را
میکشد ومالیدن ان رعشه وتشنج وجرب وزخمهای کهنه وعرق النسا
ونقرس وشقاق دست وپا را نافع است طریق استخراج دهن جوز سرو
باید انرا هم نیم کوب نمود با ساعد شراب در حمام مانیه تقطیر نمود دهن
انرا جدا کنند ومالیدن ان اقسام نزلها ونزول اب را نافع است
طریق استخراج دهن انیسون با یک اوقیه نمک در ده رطل اب گرم
خیسانیده بعد از مدتی تقطیر نموده روغن را از اب جدا کنند و
از هر رطلی از انیسون دو اوقیه روغن بیرون میاید منافع ان شیع
نوازل ورفع ضیق النفس وتخلص معده از ریاح است واستسقا را نیز نفع
میرساند خصوصاً طلی انرا هر گاه با ماء اللحم یا مطبوخی که مناسب باشد
داده شود وسعال را نیز نافع است اگر با شکر جوارش سازند وهمین
طریق است روغن کمون که انهم نفعش تحلیل ریاح ورفع عسر البول است
واستخراج روغن رازیانه نیز بهمین طریق است وان در ضعف بصر
وضیق النفس ووجع کلیه ومثانه وریگ کلیه ومثانه را اخراج مینماید
اگر با شکر یا دوائی مناسبی داده شود طریق استخراج دهن حنطه
باید گندم را هشت روز با ساعد شراب خیسانیده بعد از ان با فلاطون
تقطیر کنند ومقطر انرا بر عینی مقطر بر کرمانیده وتقطیر نموده تا روغن از اب
جدا شود

جدا شود طریق استخراج دهن دارچینی باید که انرا نیم کوب کرده یکشبانه
روز در گلاب خیسانیده وبا قرع وانبیق تقطیر نموده بنحوی که معلوم شد
روغن انرا جدا کنند وفایده ان منع عفونت است وتقویه اعضا رئیسه
واعانت بر هضم ودر معالجه عصر ولادت چیزی مثل ان نیست وگاهی
باین کیفیت استخراج میکنند که دارچینی کوبیده را با مثل ان شکر ونبات
یکشبانه روز در گلاب بخیسانند وبعد از ان با نصفه قرع وانبیق
حقیف یا خاکستر گرم تقطیر میکنند واز ان سه جوهر بیرون میاید
اول سفید دوم زرد سیم سرخ بسیار تند پس روغن را از اب
جدا میکنند طریق استخراج دهن قرنفل یک رطل انرا باید با اوقیه نمک
در شش رطل اب خیسانیده مدتی در مکان گرم یا در بطن فرس
میگذارند وبعد از ان بقرع وانبیق تقطیر نموده روغن را از
اب بطریق مذکور جدا مینمایند واگر بعوض نمک طرطیر داخل نمایند
بهتر خواهد بود واین روغن گرم وخشک است در درجه سیم ونافع
در جمیع امراض بارده وامراض معده وکبد وقلب وامعا که از برودت
باشد وتقویه ارواح مینماید وامراض سوداویه را نفع میکند وقوت ان
از قوت روغن بلسان از داخل وخارج کمتر نیست ودر معاجین و
مرهمها قائم مقام روغن بلسان است وجراحتهای تازه را التیام
میدهد واگر قلیلی از ان را با بعضی از مطبوخات مناسبه در امراض
دماغ وضعف بصر بیاشامند نفع میرساند واگر با شکر جوارش بسازند
از جمیع اقسام امراض مذکوره ونزلها مانع خواهد بود طریق استخراج
دهن بسباسه باید انرا کشانیز در اب گرم خیسانیند وبعد از ان
تقطیر نموده روغن را از اب جدا کنند منفعتش تقویت دماغ ومعده وقلب
وقولنج ونوازل وجمیع امراض رحم را نفع میرساند ومالیدن ان قضیب
وانثیین وباه را قوت میدهد وسلس البول بارد را نفع ظاهر میرساند

طریق استخراج دهن جوز باید که انرا نرم کوبیده و در ساعد شراب ریخته
بعد از یکشبانه روز عرق را از ان جدا کرده و عرق تازه بران ریخته یکشبانه روز
دیگر در جای گرم گذاشته بعد از ان عرق را جدا کرده و همچنین عمل را مکرر نموده
تا وقتیکه عرق رنگ بر ندارد پس عرقها را در حمام ماریه تقطیر کنند تا انکه
عرق مقطر گردیده و روغن در ته قرع بماند و باقی طریق استخراج همه دهنها
جمع افادیه میتوان کرد و طریق اسان و از اسرار است و روغن جوز
منجی معده و محلل ریاح است شربا و طلاء و وجع قولنج و وجع مثانه را
ساکن میگرداند و تقویه مثانه میکند   طریق استخراج دهن فلفل ان
بطریق دهن قرنفل و بسباسه است و جمیع خواصی که در فلفل موجود است در
روغن بوجه اقوی موجود است و حرافت فلفل در ان نیست زیرا که
عنصر هوائی ان از باقی عناصر مفارقت نموده چنانچه در زاج
و کبریت مفارقت کرده است و ان جمیع امراض بارده را نافع است
هر گاه دو قطره یا سه قطره از ان با دوا مناسبی استعمال شود   طریق استخراج
دهن مر باید انرا سائیده تا دوازده روز در صاعد شراب خالی از اب
گذاشته تا شش روز در بطن فرس دفن نمود بعد در حمام ماریه تقطیر کرد
تا انکه عرق مقطر شده روغن در ته قرع بماند و قوت این روغن مثل قوه
روغن بلسان است در منع عفونتها و جراحات را نفع میکند و ملحم
میسازد و در معاجین کبار قائم مقام روغن بلسان است
طریق استخراج روغن کهربا باید انرا با سنگ ریزه کوبیده مخلوط نموده
و بمایل الوقیه تقطیر نمود و مقطر انرا با سرکه امیخته تقطیر نموده تا انکه
مقطر شده روغن در ته قرع بماند و بعضی کهربا را ساییده چند روز
در ساعد شراب میگذارند و بعد از ان تقطیر میکنند و مقطر انرا باز چند بار
مکرر میگذارند و تقطیر میکنند تا انکه روغن در ته قرع بماند و این طریق اسان
ترین و بهترین طریق است و از کهربا بیست اوقیه کهربا ده اوقیه روغن

بیرون میا

بیرون میاید و این روغن در جمیع امراض دماغ و امراض عصب و تشنج
و فالج نافع است اگر یک قطره یا دو قطره انرا با آب سالو یا با آب تنبوکا (?)
بنوشند جمیع سموم را دفع مینماید و در جمیع امراض دماغیه نافع است
و با بفطراساليون علاجیست که جمیع امراض مثانه را کافی است
و جمیع امراض اعضاء رئیسه را تقویت میکند خصوصا دماغ را
و انرا از جمیع انواع نزلات پاک میسازد   طریق استخراج دهن کافور
باید که کافور را در آب گرم حل نمود و روغن را از روی آب گرفت
پس ساعد شراب را بتقطیر از ان جدا کرد این روغن حمیات محرقه
و وبائیه و طاعون را نافع است با انضمام ادویه مناسب علت باشد
و با روغن عرعر بقروح خبیثه استعمال میشود   طریق استخراج
دهن جادی باید زعفران را با ساعد شراب مساوی یکدیگر سائیده
و بمایل الوقیه تقطیر نموده و اول از ان آب مقطر میگردد بعد از ان
روغن و انچه در طب مستعمل است انست که در ته قرع بماند و استخراج
دهن اشق نیز بهمین طریق است و فایده اش تحلیل است و همچنین
روغن مقل و جاوشیر و امثال ان و گاهی در این ها سرکه بعوض
عرق شراب داخل میکنند و همچنین است لادن   طریق استخراج دهن
حلوب باید که با مثل ان شکر هشت روز تخمیر نمایند
بعد از ان تقطیر کنند و از ان روغن سفیدی بیرون میاید که مالیدن
ان رنگ رخساره را نیکو کند و اثار را برطرف میسازد و در مرض
صرع باید هر روز یک درهم انرا اشامید تا چهل روز استعمال ان باید
بعد ستی جمیع امراض عصب را نفع میرساند   در استخراج ادهان
معدنیات   طریق استخراج دهن اسرب باید اسرب مکلس را
در سرکه خیسانده و انرا خشک نموده شش مرتبه این عمل را مکرر کند
و بعد از ان در مکان سرد گذاشته تا محلول شود مثل آب کرده در قرع (?) از ان
ثلث انرا با انبیق (?) تقطیر نموده و انچه مقطر میگردد سرکه است و بعد

بعد دوغن و مالیدن این روغن سرطان واکله وغنونیا را نفع
میرساند واکر طلاء مکلس را دران کذارند زرد میشود واهل صناعة
انرا در اعمال خود استعمال میکنند طریق استخراج دهن انتیمون باید انرا
بامساوی ان شکر سایند وبافلاطونی تقطیر نمود وان در جمیع امراض خارجه
وداخله نافع است وکاهی ازان حبی ترکیب میدهند که حمیات دایره را
نفع میرساند هرکاه سه حبه انرا قبل از دور تناول نمایند وصفتش
اینست دهن انتیمون یک اوقیه صبر نصف اوقیه عنبر دو درهم زعفران
نیم درهم همه را مخلوط نموده حب نمایند واین حب عرق میاورد وکاهی نافذ را
ساکن میکرداند وسادقوس کفته است که من از انتیمون روغنی ترتیب
میدهم که بدون مشقت ازلاق اسهال میفرماید وانرا مستسقی میدهم
وصفتش اینست انتیمون دو رطل کبریت سه اوقیه هردو را باید سایند
ودر بوته کرده بر اتش کذاشته تا انکه کبریت بسوزد واتش را تند کرده تا
انکه چیزی از کوکرد باقی نماند پس از بوته بیرون کرده وسائیده وباسرکه
مقطر در قرع وانبیق تقطیر نموده تا انکه تمام سرکه مقطر کردد وانتیمون در
اسفل قرع باقی بماند پس انرا بالنصف ان شکر مخلوط کرده وساعد شراب
شراب بران ریخته بنحوی که انرا بپوشاند پس تقطیر نموده تا انکه چیزی از
ان ساعد شراب باقی نماند وهرقدر که این تقطیر را مکرر نماید بهتر خواهد
بود واکر در حال تقطیر اندکی از عنبر یا ماء داراچینی اضافه عرق نماید
وانچه در ته قرع باقی بماند دهن است طریق دیکر باید انتیمون را سائیده
ودر سرکه مقطر نهاده تا انکه سرکه سرخ شود واین عمل را مکرر کردد تا انکه
رنک در انتیمون نماند پس ان سرکهای رنک شده را تقطیر فرموده تا
انکه سرکه مقطر شده روغن در ته قرع بماند پس چهل روز انرا در بطن الفرس
دفن نموده بعد بیرون اورده صاف کنند واین در همه انواع قروح وسرطان
نافع است طریق استخراج جوهر انتیمون باید انتیمون را در بوته احراق
نموده بقدری که سفید کردد واکر انقدر احراق فرماید که سرخ شود

[illegible]

[illegible]

بهتر خواهد بود پس وقتیکه کرده ساعد شراب بران ریخته سر انرا محکم
ساخته در مکان کرمی تا ده روز کذاشته پس ساعد شراب را بتقطیر
ازان جدا ساخته واکر این تقطیر را مکرر سازد بهتر خواهد بود پس
انچه در ته قرع باقی بماند جوهر است وخوردن چهار حبه ازان با بعضی ادویه
مناسب مرض تبها واستسقا وامراض چشم وصرع وصبغ زنکی وقروح خبیثه
در انواع
وبواسیر واکله وسرطان نافع است طریق استخراج دهن الذهب باید طلا
مکلس را باسرکه مقطر حل نموده وسرکه را ازان تقطیر نموده وباقی در ته قرعه را
باعصاره خلدونیا وعرق اجزاء مساوی یکدیکر مخلوط نموده چند روز
در مکان کرمی کذاشته بعد ازان تقطیر نموده وچیزی غلیظ در ته قرع خواهد
ماند همان دهن است واشامیدن یک قیراط تا دو قیراط ان جمیع امراض را
نافع است طریق دیکر ورق طلا را باب لیمو یا سرکه مقطر حل نمایند وان
باسرکه را ازان طیران دهند واین عمل را مکرر کنند واکر چیزی از لولو
بان ضم کنند بهتر خواهد بود وشربت ان یک قیراط است
ورفع عفونت میکند وحمیات عفنیه را نفع میرساند وعرق میاورد
وخوردن ان جذام وبرص وصبغ زنکی را نافع است وکسی را که از زهر
ضرر رسیده باشد خواه بخوردن وخواه بمالیدن نفع میرساند
طریق دیکر براده ذهب را باید بطریقیکه معلوم شده است با زیبق
وکبریت مکلس نمود پس باسرکه مقطر مکرر حل وعقد کرد تا وقتی
که روغن شود وقبول عقد نکند پس هریک اوقیه از این روغن یک رطل
عسل مقطر اضافه نموده مخلوط کردانند واین در جمیع امراض داخله وخارجه
نافع وپادزهر جمیع امراض است وفواید ان در عدد در احصا نمی اید
طریق استخراج دهن نقره باید در اول دو رطل نوشادر وچهار رطل نمک خالص را

بنا در خفیفه تقطیر نمود و بند ریح اتش را بندند کرده پس شش اوقیه از این مقطر را
باده اوقیه ورق نقره نازک کرده باشند در قنینه و در مکان گرم یا در آفتاب گرم
گذاشته تا منحل گردد پس از اب جدا کرده باب گرم مکرر بشویند تا شوریات بر طرف
شود پس در عرق گذاشته چهار روز در مکان گرم گذاشته که منحل شود بنحوی
غلیظ و لزج پس اگر از ان بیاشامند جمیع امراض بارده و حاره سر و جمیع امراض
عصب و جمیع سدهای کبد و طحال و رحم را نفع میرساند و طریق دیگر باید نقره را
باید نقره بطریق معلوم مکلس نمود و در سرکه مقطر نهاده و در جای گرم گذا
گذاشته که باندک زمانی منحل شود پس سرکه را در حمام ماریه بنار معتدله
از ان طیران داد و باقی در اسفل قرع دهن است و منافع مثل منافع اول است

طریق استخراج دهن لؤلؤ باید که لؤلؤ را سائیده و در سرکه مقطر اندازند
بنحویکه بقدر دو انگشت سرکه بر بالای ان بایستد و در مکان گرم گذاشته تا منحل
شود پس در اب خالص مکرر از تقطیر فرموده تا ترشی از ان بالمره جدا شود
پس در مکان رطبی گذاشته که منحل گردد بروغن یا انکه بعرق از احل نموده و عرق را
طیران داده و قدر شربت از ان یکقیراط است و با بعضی از مناسبات تقویه اعضا
رئیسه نماو تشنج و فالج و امراض عصب و غشی و خفقان نفع میرساند و منی را
زیاد میکند و اشامیدنش بجمیع قروح و بواسیر نفع میرساند و طریق استخراج روغن
مرجان نیز همین طریق است و ان بجمیع امراض مثل سیلان رحم و قروح خبیثه نافع است
و مالیدن ان وجع را ساکن میگرداند و سیلان اشک را منع میکند و در امراض قلب
مثل غشی و خفقان و امراض دماغ مثل نزله را نیز نافع است و تقویه دماغ مینماید

طریق استخراج دهن الملح باید که سه رطل از نمک و شش رطل از گل خالص و شش رطل
از بارود را در قرعه که گلویش دراز و واسع باشد گذاشته و انبیق را در انهاده
قابله کبیره واسعه بران نصب کرده و در زیر ان اتش افروخته بند ریح اتش را بند
کرده و اپی را که از ان تقطیر میگردد باز دیگر تقطیر کنند تا ما ثلث برود انچه در
قرع بماند روغن است و منفعتش تسکین همه وجعها است خصوصا در صورتیکه

با روغن صمغ البطم و روغن بابونه طلا نمایند و در وجع مفاصل و نقرس از عجایب است
و بخر مفاصل را بتحلیل میبرد و اورام داخله و فتوق را نفع میرساند و از جمله خواص
این است که طلا را حل مینماید و محلول ان در انواع امراض استعمال میشود نوع دیگر
در سرکه حل نموده و تقطیر فرمایند و مقطر انرا باز دیگر تقطیر کنند و انچه در ته قرع بماند
روغن است و این در حل طلا قویتر است طریق استخراج دهن کبریت باید که گوگرد را
با مثل ان سنگ ریزه کوبیده در مائل الرقبه گذاشته و بر اتش خفیف مساوی بر اتش
بنحویکه خود کبریت مصعد نشود و دود و نو دو شب تقطیر فرموده و انچه مقطر
شود دهن است و در دوا در امراض بارده عفونی و در غیر عفونی نافع است و
جمیع امراض تبهادار از عفنیه و نائبه و غب و ربع نفع میرساند و در طاعونها
و قروح و جروح و بواسیر و قروح فم و تاکل لثه استعمالش نافع است و هم چنین
در امراض معده و کبد و طحال و رحم و مثانه و مفاصل و باید که تا نفعی از ان را با بعضی
ادویه مناسبه ان استعمال نمود چنانکه در تبهای نائبه در هر دور قبل از نوبه
بیکساعت با طبیخ اهلیلج الحار و در غب با طبیخ قنطوریون و شراب و در ربع باب
لسان الثور و در طاعون با طبیخ ترب و شراب که اندکی تریاق در ان حل شده باشد
و در صرع با طبیخ تبونکا یا فانیا و در سعال با طبیخ زوفا و در بطلان شهوت طعام
با افسنتین و در وجع معده و قولنج باب بابونج و در برودت کبد و استسقا
باب ابرسا یا باب خدو نیا و در سدد و وجع طحال با طبیخ ریشه طرفا
با ماء الاصول و در حب فرنگی باب شاهتره یا باب دتم و در اخراج دیدان
باب ترب یا باب افسنتین و در وجع رحم با طبیخ اهوان و در عسرة البول
با شراب و در نقرس و وجع المفاصل با طبیخ کما فیطوس و بر قروح ردیه
طلا باید نمود و طریق دیگر باید که کبریت کلس را در قرع نهاد و سرکه بران
ریخت که بمقدار شش انگشت برو وی ان بایستد و در سرگین اسب دفن نمود
تا چهار هفته پس تقطیر کرد بنحویکه همه ان تقطیر گردد پس مقطر انرا در قنینه

کرده سه چهار روز در بطن الفرس دفن نمود پس بیرون اورده مائیت را
ازان باید دیگر در قنینه کرده در سرگین اسب تا هشت روز دفن باید
کرد پس با قرع وانبیق تقطیر نمود ودوغن را دفع کرد واین تا مدت سی روز
صاف میشود ومنافع ان مثل منافع اول است طریق دیگر یک رطل ونصف از کبریت
ویک رطل از اهک اب ندیده وچهار اوقیه از نوشادر را باید سائیده ودر
ابی که اندک نمک دران حل شده باشد ریخت وبافلاطون تقطیر نمود
واز تقطیر اجزاء مائیه را بتقطیر دیگر طیران داد وانچه در ته قرع میماند
حفظ نمود که در امراض داخله وخارجه نافع طریق دیگر که برای جراحات
عصب نافع است باید کبریت را سائیده را با مثل ان روغن بید و کتان بر روی
اتش طبخ داد نقد دیگر روغن سرخ شود پس با فلاطونی تقطیر نمود واگر
قدری نخاله گندم را در حین تقطیر بران اضافه نمایند بهتر خواهد بود

طریق استخراج دهن زاج باید که رطوبت مائیه را از روح زاج
طیران داد پس با قرع وانبیق تقطیر نمود ومقطر را با عرق باد دیگر تقطیر فرمود
تا انکه عرق طیران نماید ودهن باقی بماند واشامیدن ان در تبهای وبائی
ومحرقه وطاعون نفع میکند وتفتیح سده ها بنماید وعطش را قطع میکند
با بعضی شربتهای مناسب طریق دیگر باید زاج را تقطیر نمود تا مائیت
ازان جدا شود ودر ته قرع چیزی سرخ رنگ بماند پس ان را با مثل ان
اجر سائیده بافلاطونی تقطیر نماید در دیگ شبانه روز با اتش قوی که
بتدریج قوی کرده واز هر رطلی ازان سه اوقیه بیرون میاید واگر مقطر
دویم را با مقطر اول که مائیت است ممزوج نموده مکرر تقطیر نمایند
تا انکه طعمش معتدل وحموضتش برطرف گردد بهتر خواهد بود خصوصا جهت
حمیات وسکته وصرع وفالج را نفع خواهد رسانید وهرگاه قلیلی ازان به
مسهل بان ضم نمایند عطش قوی بهم نرسد واگر قلیلی ازان را در طبیخات مفتحه

واحتیاج باعانت تنقیح میکند

وقف ...

استخراج دهن طرطیر باید که طرطیر ابیض را در ماء القرعه گذاشت وقابلی بر کرده
واسعه بران نصب کرده ووصل را محکم ساخت زیرا که قوة ان در خروج شدید است
وبنا رمعتدله که بتدریج تند کرده تقطیر نمود ومقطر را داخل ارض مدتی کرده بار
دیگر تقطیر پس روغن را از اب جدا ساخت واز هر رطلی نصف اوقیه بیرون میاید
ودر قروحی که از نصف فرنگی بهم رسد نفع میرساند طریقی دیگر باید طرطیر خام را
با ساعد شراب بقدر یک شبانه روز منجمد سایند وبافلاطونی با اتش معتدل بتدریج
شدید کرده تقطیر نمود پس مائیت وساعد وشراب را ازان جدا نموده روغن را
اخذ نمود وان قروح را دیر ملتئم وداء الثعلب وداء الحیه وماده نمان وبا بوئیدن وبر بینی مالیدن
نفع میرساند ودر جلاء اثار وتحسین رنگ ورخسار مفید است طریق دیگر باید
طرطیر داد را اول حرق نمود تا مکلس وسفید گردد پس با یک حل کرده صاف نموده عقد
تا پنج مرتبه پس صاعد شراب انداخت ودر بطن فرس دفن نمود تا ستر روز
پس صاعد شراب ازان با بعضی از ادویه مناسبه انواع قروح داخلی
وخارجی را نفع میرساند وتفتیح سده کبد وطحال میکند وعسر البول را
نافع است وکرم را میکشد ونوازل را منع میکند طریق استخراج
دهن نحاس باید اول مس را بطریقی که در حد اول معلوم شد مکلس نمود پس
با نمک وسرکه ان را حل کرده وگذاشت تا انکه سبز گردد پس صاف نموده اعاده
سرکه ونمک کرده ومکرر نمود تا انکه چیزی از سبزی دران باقی نماند پس ان سرکه را
بقرع وانبیق طیران داد وروغن سبزی در ته قرع خواهد ماند که طلا کرده
ان قروح وبواسیر واکله را نفع رساند طریق استخراج دهن حدید
باید براده اهن را با سرکه ونمک مکرر شست تا پاک گردد پس با آب خالص
شسته در قرع کرده ویک جزء ماء الکبریت ودو جزء آب را بر او پاشانید
ودر مکانی گرم گذاشت تا منحل گردد پس ان را با نار خفیف بتخفیف نمود
وبعد ازان تصعید کرده صاعد ان را بحال الی طوبت حل نمود وبرای مفتحه

نگاه داشت وان جمیع سیلانات را نفع میرساند مثل حیض و سنطاریا و اسهال
کبدی و رعاف و نزف الدم و نفث الدم و بعضی براده آهن را با ماء فاروق
حل میکنند و ابرا از ان طیران میدهند و انرا بنجشکاسند و میکنند انرا
با سرکه تقطیر مینمایند تا انکه روغنی که در ته قرع باقی میماند و
منافع ان مثل منافع اول است   طریق استخراج دهن زیبق باید اول زیبق را
باید شست و بعد از ان با زاج و بارود و شب تصعید نمود و بعد از ان
با عرق سرکه شست و عرق را از ان طیران داد پس با آتش قوی تقطیر نمود و از
تقطیر چیزی مانند شیر سفید تازه بیرون خواهد آمد و اگر این قاطر را
بار دیگر با عرق تقطیر نماید بهتر خواهد بود و این روغن جمیع قروح را نافع
است و اگر قلیلی از ان در داخل استعمال شود قروح کلیه و مثانه و
عسر العلاج را دفع میکند   طریق استخراج دهن در نیخ باید در نیخ را
با دو برابر بارود نرم سائید و در بوته با آتشی که بتدریج شدید کردد
کداخت و انقدر آتش کرد که بارود مشتعل شده طیران نماید و در نیخ در
بوته مانند طلا باقی ماند پس در مکانی مرطب کذاشت تا حل شود و بحل...
پس محلول تقطیر نمود و روغن را از ان بیرون آورد و ان در قروح عسرة
الاندمال با صمغ بطم یا با عسل نافع است و قروح خبیثه را پاک میکرداند و
هرکاه با شحم یا زیت مخلوط کردد صلابات قویه را تحلیل میبرد و اکر بر
محل موی مالند موی بر میدارد و قروح در درون انف و بواسیر و غنغرنیا و سرطان
را نفع میکند هرکاه با چیزی مناسب طلا نماید   طریق استخراج دهن طلق
باید طلق مکلس را با سرکه مقطر حل نمود پس سرکه را بتقطیر از ان جدا کردد
و انچه در قعر باقی مانده است بحل ... رطوبت منحل کرداند و ان
قروح و صلابات را نفع میکند و اهل صنعت را در حل طلق اعتقاد
اعتقاد عظیم است چنانکه کفته اند که هرکاه طلق را حل نمایند از خلق
بی نیاز میکرداند   طریق استخراج دهن بلور و معدن باید انرا با ال

ان بارود

ان بارود با کبریت در بوته یا خرقه احراق نمود پس با آب باران مکرر شست
و چند روز در عرق حل سائید و بعد از ان صاف نمود و بار دیگر با بارود تا
احراق کرد و شب با زور در عرق کذاشت تا در ان حل شود پس ان عرق را جوشانید
تا منعقد کردد مانند نمک و ان نمک را با حل الرطوبة حل نمود و اشامیدن
نصف درهم از ان محلول سنگ کرده و مثانه را منفعت میرساند و عسر البول را
نفع میرساند و بر این منوال است استخراج سایر ادهان احجار   جامع
رساله میکوید که این است انچه ما اختیار و نقل نمودیم از کتاب سارقوس
جرمانی در صناعت طب از قرابادین و اقربوس از تقطیرات ارواح و ادهان
وقد ولیبوس کتاب مختصر و مفیدی در طب کیمیایی مثل بود و مقاله برای پادشاه
زمان خود تالیف نموده و انرا کیمیای سلطانی یعنی کیمیای ملکی موسوم کردانیده
و ما انرا نیز در اینجا نقل میکنیم تا نفعش تمام کردد   بدانکه معالجه بر دو
قسم است کلی عام که اختصاص بمرضی ندارد و جزئی اما علاج کلی انست
که قطع اسباب و اصول امراض کند و تمیز ردی از جید نماید و امراض
بعضی موروث است و بعضی عارض از اسباب ظاهره و ان تغییر اسباب سته
ضروریه و معالجات کلیه را انواع میباشد باعتبار غایت چنانکه مطلوب
از بعضی حفظ بسان طبیعی و تقویت انست و مطلوب از بعضی جدا نمودن ردی از جید
و دفع کردن ردی و از طرق متعدد است مثل قی و اسهال و ادرار و عرق و امراض و عرق
و امراض اربعه عظیمه که عبارت از صرع و استسقا و امراض مفاصل و جذام باین معالجه
علاج میشود و جمیع امراضی که عارض بدن میشود از این امراض اربعه منشعب میکردد
و حق سبحانه و تعالی مرضی را خلق نکرده که برای ان دوای خلق نکرده باشد و از روی لطف
و کرمی که او را با نواع انسان است برای جمیع امراض یک دوا افریده است که در معالجه
همه کفایت میکند اما از انجا که شناختن او و بدست آوردن ان برای هر کس میسر نیست
بجهة انکه دوایی است بسیار عزیز ما در این مختصر بذکر انچه شناختن و تحصیل کردنش آسانتر

مقدار او ... ۸ ... در معالجات کلی امراض

ودر بیشتر امراض مفید است میبرداریم   اما علاج جزئی انست که اصل مرض را قطع
نمیکند بلکه اعراض او را ساکن میکرداند و نوایب او را زایل میسازد و اوجاع ازان دفع مینماید
و از زیاد شدن مانع میشود و علاج نمودن اعضاء رئیسه سبعه بادویه قویه از علاجات
جزئیه است حق سبحانه وتعالی از لطف و کرم خود انسان را باسرار طبیعت و انچه عناصر اربعه را
باعتبار زیاده و نقصان انها عارض میکردد و از صلاح بفساد میل میکند اطلاع بخشیده است
و بر خواص ادویه بخصوص هر عضوی اکاهی داده است و ازین جهت است که علاج بکلی
و جزئی منقسم شده است و علاج کلی مشتمل است بر انضاج و ادرار و قی و تعریق و تقویت
و تسکین وجع بمخدرات و اصلاح بمشمومات و علاج جزئی علاج اعضاء رئیسه است
و علاج بعضوی اختصاص ندارد مانند خراج و ما ذکر میکنیم اشیائی را که در
امراض سر نافع است مثل سکته و صرع و امراض عین و اسنان و انچه در
امراض صدر و قلب و معده و رحم نافع است و انچه در حمیات نفع میرساند
و انچه در وجع کلیه و استسقا فایده میدهد و انچه سیلانات را از قبیل
ذوسنطاریا نفع میبخشد و انچه بوبهی میفزاید و انچه قروح و جروح را نافع است
مترجم کوید که انچه درین مقدمه نقل شد سخنانیست پریشان و معلوم نمیشود
که مصنف بنای اصلاح را برچه کذاشته و فایده این اصطلاح چیست اما از
انجا که مارا درین توجه مقصودی بجز اطلاع بر کیفیت استخراج ارواح و ادهان
و جواهر ادویه و اینکه هر یک از انها در کدام مرض استعمال میکنند نیست
باصلاح ان نپرداختیم و بقدری که در ضمن توجه ممکن بود اکتفا کردیم
در بیان انضاج و نضج بدانکه امراضی که در اخلاط فاسده عارض میکردد و قطع
انها بدون انضاج میسر نشود امراض ثابته راسخه نیست و مقصود از انضاج تعدیل
قوام ماده است برای انکه خروجش بوجهی از وجوه اسان کردد و امراض غیر ثابته
مانند بعضی از حمیات و نوازل و سعال محتاج بانضاج نیست بلکه باستفراغ و تنقیه
انها کفایت میکند و بقراط و جالینوس و بولکلوس بران تنبیه نموده و بقراط بلفظ
نضج کفته است و جالینوس بلفظ تعدیل و بولکلوس بلفظ تغییر و مراد یکچیز است

وقدولیوس

و قدولیوس کفته که انضاج حل منعقد و عقد محلول است برای تحصیل استعداد
خروج و اکثر محل استعمال منضج در امراض مزمنه میباشد مثل صرع و تب ربع و فالج
و وجع کلیه و وجع مفاصل و جمیع امراض طرطیریه و امراضی که بتحلیل بطئی میشود
محتاج بمنضج نیست   صفت طرطیر الزاج که در انضاج مستعمل است یکمن طرطیر را
و مکرر در اب غافث حل کن و عقد نما تا بمحل الرطوبه منحل کردان و در قیاشیه که
دهانش تنک باشد بکذار و بازاء هر جزوی ازان نصف جزو روح زاج را قطره
قطره بتدریج بران بچکان که در قیاشیه منعقد خواهد شد و بر روی ان
رطوبتی اندک باقی خواهد ماند انرا بر روی خاکستر کرم طیران ده تا انکه خشک
کردد و ملح منعقد باد و اح زاج را بیرون اورده برای وقت حاجت نکاه دارند
بدانکه اکر روح زاج بر ملح غالب باشد مفتح میشود و اکر ملح بر روح زاج غالب باشد
مدر و منضج و نفخ میکردد و بهتر خواهد بود که چنانچه ملح طرطیر را از تقطیر
روح زاج بران غلیان بهم رسد چنانچه روح انسان را در ملاقات هر چه منافی
است اضطراب و حرکات غیر منتظمه عارض میشود چنانکه در حالت صرع و
بالجمله این طرطیر زاجی با میاه یا طبیخی که مناسب علت باشد مواد را نضج
میدهد و اکر یک اوقیه انرا در دو رطل طبیخ زبیب و دارچینی مثلا حل نما[illegible]
سه نوبت در سه روز کفایت میکند و در حل طرطیر بدن انسان بسیار نافع است
و در امراض طرطیریه از عجایبات است و خواص این طرطیر زاجی انست که با میاهی که مناسب
مرض باشد یا با شراب سفید بنوشند شقیقه و یرقان و انواع سده ها را
نافع خواهد بود و با قطرا سالیون سنک مثانه و کرده را مفتت است و همچنین
با حشیشة الزجاج با شراب سفید و با شربت و در قدر سه درهم در ضعف کلیه
و سده ان نافع است و بقدر هشت حبه ازان با دارچینی و طبیخ زبیب در تنقیح
سده ماساریقا و سده عروق مفید است و اکر با اب کاردو بنیا [illegible]
سفید بیاشامند عرق میاورد و بقدر ثلث درهم ازان با ماء العسل با شربت
راس استسقا را نفع میرساند و همچنین با ماء العسل با شربت [illegible]
با شربت [illegible] ادرار حیض مینماید و در جمیع حمیات بلحاظ مناسب مفید است

واگر باد به مسهل بیامیزند فعل او قوی میسازد و تفتیح سده می نماید و در امراض
طحال و امراض سودا و به تقطیر نداد و قدر شربت از آن در جمیع امراض او سدس
درهم است تا ثلث آن و اگر چیزی دیگر نباشد با ماء العسل باید داد   صنعت
طرطیر که برای انضاج و تفتیح سده استعمال میشود باید که طرطیر سفید را نرم کوبیده
و بیست تا خال و چرک آن بیرون رود پس یکساعت در آب شیر برنج جوشانیده
پس در مکان بارد گذاشته تا منعقد گردد مانند پارههای نمک و منعقد او را از روی آب
گرفته و بار دیگر آب را جوشانیده و در مکان بارد گذاشته آنچه مانند نمک منعقد میگردد
از روی آب گرفته و این عمل را مکرر کرده تا وقتی که دیگر چیزی بر روی آب منعقد نشود
پس او را بیخته و آن نمکها را خشک کرده نگاه دارند و این دوایست شریف در انضاج مادهها
و تفتیح سدهها و قدر شربت از آن نصف درهم است با آب گوشت جوجه مرغ یا با یکی از
میاه مناسبه و او دوایست سهل المأخذ که هیچ ضرر در آن نیست و طبیعت قبول آن میکند
و اگر با مسهلات آمیخته شود فعل او قوی و حل را سریع میگرداند و اگر یک درهم آن را
با دو حبه سقمونیا بنوشند خود دوایست در اسهال کامل و اگر طرطیر را احراق نمایند
تا آنکه سفید گردد پس بنحو مذکور طبخ دهند منعقد نشود از آن بیرون میاید
اما از حدت خالی نخواهد بود و برای مواد السبب و اول برای حمیات انسب است

دربیان زاج و مقید آنکه زاج سه قسم است یکی ابیض دوم زاجیه سیم ...
زاج ابیض منقی باید که زاج را در آب باران حل نموده صاف نموده و عقد فرموده و
این عمل را مکرر کرده پس در گلاب حل نموده حفظ کرده برای وقت حاجت و این دوایست
که آشامیدن آن با ادویه مناسبه امراض معدی مادیه مزمنه را نفع میرساند
و هم چنین امراض دماغیه که مبدا آن از معده باشد   زاج جلا که اخلاط غلیظه را
تنقیه میکند باید ملح زاج مذکور در باب معده را با ماء ثلث زاج که از تقطیر بیرون
آمده باشد حل نموده پس در آلت تقطیر در روی خاک و بر روی آتش گذاشته دیگر
هشت مرتبه صعود و نزول نماید پس از آلت بیرون آورده نگاه داشته و قدر شربت
از آن ثلث درهم است تا دو ثلث و آشامیدن ثلث درهم از آن با شراب اخلاط را
بقیه از معده بیرون میاورد و آشامیدن آن تبها و امراض معده و نوازل و طاعون
و وجع مفاصل و وجع ظهر را نفع میرساند و اگر ثلث درهم او را با شراب بنوشند
بزودی جراحت را ملتئم میسازد و گاه با شکر و آب رازیانه مینوشند و همچنین با آب
جوجه مرغ و غیره و هر که خواهد که او را بیاشامد باید که اندکی گشنیز با آن
بخورد و مقدار پنج حبه از آن با اندکی شراب بکرم کان قتل دیدان میدهند

و بالجمله دوایست متناول کثیر النفع و جلیل الشان که در اتفاق نظیر آن
هم نرسید و از صنعت بواکلوس است و بجمیع مزاجها مناسب است
در بیان مسهل بدانکه مسهل را سه فعل است اول استفراغ اخلاط زیاده دوم
تعدیل مزاج است سیم تقویه اعضا و ادویه مسهله که سمیت در آنها است اجتناب
واجبست و علامت مسهل جید آنست که زاید را اخراج نماید و عضو را تقویت
کند و علامت جودت مسهل بد شربت و قلت عمل آنست زیرا که بعضی از مسهلات
هست که اخراج اخلاط بسیار نماید و بهیچ وجه احداث ضعف در قوی و اعضا
نمیکند و بعضی دیگر هست که عملش ضعیف است و موجب ضعف در قوی و اعضا میگردد
بباید دانست که عمل مسهل بکیفیت نیست بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است که جذب خلط
مخصوص میکند و در امراضی که بتحلیل منقضی میگردند واجب است که در اول مسهل قوی
ندهند بلکه بضعیف اکتفا نموده بعد از آن نضج دهند و بعد از نضج دوای قوی بکار برند
بلکه در آن دوای قوی الاسهال در هیچ صورت جایز نیست و افلاطون در کتاب طماوس
گفته است که ادویه قوی الاسهال البته موجب ضرر در اعضا و قوی میگردد و وجه
نیکو گفته است شیخ رئیس که دوای مسهل قوی اگر سمی نباشد بر طبیعت گران است
اما اگر مرض ثابت الاصل باشد بدوای قوی که آن را قلع کند محتاج خواهد بود
ادویه زاجیه و انیمونیه و زیبقیه و اتباع جالینوس را قدرت بر استعمال
این ادویه نیست زیرا که طریق اصلاح و تدبیر و کیفیت آشامیدن آن را
نمیدانستند و اغریای طبیب حقی گفته است و آن اینست که بر هر عاقل لازم است
که از طبیب جاهل اجتناب نماید و اعظم نعمتهای حق تعالی بر بنده آنست که
طبیب حاذقی با او کرامت فرماید که حفظ مزاج او را از الم نماید   صفت دوای
التوبد و آن از تدبیر زیبق حاصل میشود و چون کثیر الاستعمال و عام النفع و در
معدنیات بمنزله خمیر است بان ابتدا میشود و هر که تواند زیبق را ثابت گرداند
فیلسوف بر حق اوست و چون مدبر گردد علاج همه امراض خواهد بود و نفع
بناکیا یعنی علاج کل نامیده اند و ارباب صناعت را در تدبیر آن طرق مختلفه هست
چنانکه بعضی او را بروح بارود حل مینمایند و بعضی بملح و بعضی بتیزابها و بعضی بروغن زاج
و بعضی بسنگ ... در زمان طولانی و ما طریقی اختراع نمودیم و بعد از تجربه
او را نافع و بی ضرر یافتیم و آن طریقه اینست که نصف رطل از زیبق منقی را در یک رطل روغن

کبریت ریزد و در مکان حار بگذارد تا زیبق در ته ظرف مکلس که بود پس ان ظرف را در روز
برف و یک گرم بگذارد و بعد از ان بگل حکمت گیرد و روغن کبریت را بر ان دهد و روغن
تازه بر ان بریزد چهار مرتبه این عمل را مکرر کند پس چون چند مکلس در اسفل
قرع خواهد ماند انرا بیرون اورد و چهار ساعت باب خالص بشوید تا انکه
اثر روغن کبریت از ان بالمره رفع شود پس انرا خشک نماید در انوقت
خاک زردی بنظر میاید انرا صاف کنند و در قنینه یعنی شیشه بلند گردن
کنند و سر انرا با پاره پنبه محکم گرداند و هشت روز بر روی خاکستر گرم
گذارد تا هرچه زیبق خام است بر بالا رود بجانب گردن قنینه و انچه در ته
ان ثابت بماند مطلوب همانست پس قنینه را بشکنند و سعی کنند که چیزی
از انچه بگردن شیشه بالا رفته داخل در انچه در اسفل ثابت است نشود
و انچه در اسفل است بیرون اید و دو سه مرتبه باب ساعد شراب بشوید
و برای وقت حاجت نگاه دارد و بعضی مرهم اول زیبق را بطلا و بعضی
دیگر بنقره العیار میکنند و بعد از ان در روغن کبریت میاندازند و
بنحو مذکور عمل با تمام میرسانند و علامت ثبات زیبق انست که چون
انرا بر طلا گذارند طلا را سفید نکند و بان مخلوط نشود و فواید این زیبق بسیار
است زیرا که بلسان طبیعی است و قوة نمو در ان هست و مزاج طبیعی را تجدید مینماید
و بدن را از فساد پاک میسازد و خون را صاف مینماید خصوصا رطب از بحر و اصول
و فروع امراض را قطع میکند زیرا که قوه لطیفه در ان هست که نفوذش در تمام جسم
شدید است و ان قوه در غیر این زیبق یافت نمیشود و علاج کلی است برای
جمیع امراض عفنه زیرا که جمیع اخلاط ردیه را بیرون میاورد و نوازل را منع
میکند و خون را در عروق و مغز استخوانرا پاک میسازد و علاج کلی است برای
استسقا و اگر با حب الملوک و دهن العسل بیاشامند وجع مفاصل و نقرس را نفع
میکند و با ادویه مناسبه در ذات الجنب نافع است و جرب و حکه و انواع
قروح خبیثه و سموماترا نافع است و در حمیات دائره و لازمه باروح زاج و حب
الملوک اشامیدن مفید است و اصول قرحها و حب فرنگی را از بیخ میکند و هیچ دوائی

بان نمیرسد

بان نمیرسد در قطع یرقان و با حب الملوک طاعون را نافع است و با مرهمها مخلوط میسازند
و بر قروح خبیثه استعمال میکنند و براکلوس حب فرنگی را بخوردن این زیبق
باسوکرا برونا علاج میکند و با دهن طرطیر قروح خبیثه را طلا مینماید و انها را نابود
ملتئم میگرداند و مددلیوس میگوید که ما مکرر تجربه نمودیم و ندیدیم که این
دوا باحدی ضرر رساند این قدر بود که بعضی صفراویین را بواسطه بسیاری سوء مزاج
در گلو هم میرسد و بعضی غرغرهای لینه و خوردن اندکی از طین مختوم بزودی رفع
میشد و مقدار شربت ان از سه حبه است تا شش حبه و با حب سورنجان و
بابلی از ربوب مسهله مفاصل را نافع است و اگر با رب السوس بیاشامند بهتر خوا
هد بود قوی تر بار در علاج صداع مفید است و کاهی در مفاصل بکلنگ مخلوط مینمایند
و بیرون ان قدری شراب بیاشامند طریق دیگر که موسوم بزیبق مرجانی
و از صنعت براکلوس است باید زیبق را باب اهک و خاکستر شست و بعد از ان
باب نمک و سرکه و این عمل را مکرر کنند بقدری که سیاهی بالمره رفع بشود
پس با مثل ان نمک اندرانی صاف و بقدر دو زاج محرق سائیده در ظرفی
با سرکه مقطر مخلوط ساخت پس در قرع گذاشت که در طول معتدل باشد
و انرا بگل حکمه مطین کرده بر روی خاکستر گرم تقطیر فرموده تا انکه مائیت
ان بیرون رود پس ان اتش را یکشبانه روز تند کرده تا صاعد که در بالای
قبه پس وصل را قطع نموده و صاعد را که بعضی سرخ و بعضی زرد است بردارند
و در ته قرع چیزی سیاه باقی مینماند خواهد بود پس ان صاعد را با مثل ان نمک
اندرانی و مثل ان شحم سحق بان مائیکه در اول تقطیر بیرون امده است در
قرع کرده بعد از قطع رطوبه اتش را تند کرده تا صاعد گردد و صاعد ان نیز بعضی
سرخ و بعضی زرد خواهد بود باید که زرد را بوادر بوته بر روی اتش گذاشته تا انکه
سرخ شود پس انرا با انچه سرخ بوده است جمع نموده و سکی از مناحاره یا بعرق گلزرست
و حفظ نمود و این نیز در جمیع امراضی که در قسم اول مذکور شد نافع است خصوصا

در استسقا وصفرا نکو وقدر شربت ان از سه حبه است تا پنج حبه وطریق دیگر
زیبق مصعد وروح زاج وروح بارود مساوی یکدیگر در قرع کرده تقطیر
نماید وبعد از انکه روحها مقطر کردیده آتش را تند نماید تا مصعد شود ومصعد
انرا که سفید وشفاف است مثل بلور ضبط نماید وان تنها یا با بعضی ادویه مناسبه
مسهل است ونزد ارباب صناعت کثیر الاستعمال است وفایده وقدر شربت ان
مثل اولست طریق دیگر که بزیبق الحیوة موسوم است باید که انتیمون وزیبق
مصعد را مساوی یکدیگر سائیده ودر مائل الرقبه بر روی ریگ گرم بآتش
معتدل تقطیر نمود وازان اب سفید غلیظی مقطر خواهد شد واگر قطره ازان
دهن انبیق را بگیرد باید که پاره آتش نزدیک ان برد تا منفتح گردد وباید سعی کرد
که انبیق نشکند پس باید که قدری اب گرم بر روی مقطر ریخت تا انکه اجزاء
زیبق در ته اب مانند خاک سفید جمع شود پس ان اب را ریخت واب
دیگر بران ریخت واین عمل را مکرر کرد تا انکه چیزی از حدت ان باقی نماند پس انرا
خشکانیده نگاه داشت وباصحاب امزجه قوی خورانیده وازنیم حبه تا چهار حبه
با گلشکر یا خمیره بنفشه یا با شربت سفرجل یا با زرده تخم مرغ نیم برشت ودر حینیکه
وکسیکه این دوا را بیاشامد در ان روز حرکت نکند و بر روی ان دو عدد
زرده نیم برشت وقدری شراب بیاشامد وبعضی از اصحاب صناعت این خاک
سفید را مثل ان ذهب محلول اصلی تخمین مینمایند وانرا ذهب الفیلسوف
مینامند وزیبق الحیوة در جمیع امراض دماغی وحمیات وجذام واستسقا وحب
افرنجی وطاعون نافع است طریق تصعید انتیمون باید انتیمونرا در الة خزفی
کمیا بو بونار باشد گذاشته وبر نار معتدل انرا تصعید فرمود زیرا که نار خفیفه
انرا تصعید نمیدهد ونار قویه انرا میگدازد وبد ورمیاورد وطریق دیگر چهار
جزو از انتیمون وسه جزو از نوشادر ویک جزو از نمک را باید سائید ودر الة
تصعید نهاد وتصعید کرد وانچه باید باز دیگر با نوشادر ونمک مثل اول
سائیده ومصعد کردانید طریق دیگر باید انتیمونرا سائیده باریک مخلوط نمود

[illegible]

عوضی فرمود واین سهل ترین طریق است   تدبیر انتیمون مصعد تا انکه در علاج
امراض اسهال فرماید باید که ملح طرطیر را در سرکه مقطر انداخت ودر حمام بابس
سرکه را طیران داد وملح طرطیر را خشک کرده باز دیگر در سرکه مقطر انداخته
سرکه را مثل اول طیران داده هشت مرتبه عمل را مکرر کنند پس یک اوقیه ونصف
از این ملح را با یک اوقیه انتیمون در بوته نهاده بر روی آتش احراق فرموده
تا انکه گداخته مانند خون سرخ شود پس انرا سرد نمود وانچنانچه
خاکستری رنگ خواهد شد پس انرا باید سائید ودر الکحل
مذکور خواهد شد گذاشته ده روز بر روی خاکستر گرم گذاشت وبعد
از ان او را تقطیر فرمود تا ان اب بیرون رود وباقی را خشک نموده در ظرفی
کرده وسر انرا مسدود کردانید بطریقیکه هوا بان نرسد وانرا منحل النسا
وصفت اب مذکور اینست خولنجان وقرص غالیه وقرنفل ودارچینی وبسباسه
از هر یک نصف اوقیه وزعفران سه درهم همه را کوبیده در صاعد شراب
در مکان حار بخیسانند تا انکه عرق رنگ ادویه بردارد پس انرا صاف نموده
عرق تازه بران بریزند بعد از رنگ شدن صاف کنند وهم چنین مکرر کنند
تا رنگ دران باقی نماند واین انتیمون از ادویه عجیبه است وهیچ خوف
وضرر دران نیست ودر طاعون وحمیات حاره وصرع وانواع مالیخولیا
ومانیا وامراض عارضه از احتراق صفرا نافع است ومقیی وعرق اورنده
نیز هست وقدر شربت ان هفت حبه تا ده حبه   صفت عمل زجاج انتیمون
باید انتیمون را با مثل ان بارود سائید ودر ظرف خزف بر روی آتش
احراق نموده بارود را طیران داد وانرا سرد کرده اگر سفید بیرون امد
خوب والا همین عمل را باید مکرر کرد تا وقتی که سفید یا سرخ بیرون اید
وعلامت کمال آتش انست که چون قدری از انرا بر روی آتش بپاشند دود
از ان برنخیزد پس بوته را بر روی آتش گذاشته تا سرخ شود وبو نک آتش
کرده در انوقت ان انتیمونرا در ان بوته گذاشته تا ذوبان بهم رسانند

پس انرا بر روی سنکی بپخته تا سرد شود پس اکر جوهر شعله باشد انکه
که هیچ سیاهی دران نباشد بنظر اید عمل تمام است والا باید عمل را از سر کرفت
ومکرر کردن تا انکه شفاف زجاجی خالی از سواد کردد وبعضی انتیمون را بدون
بارود احراق نمایند وبعضی اندکی نوشادر بان منضم میسازند وبعضی
در وقت کداختن بعد از اتمام حرق بازاء هر ده درهم انتیمون یک درهم
بوره زرکری دران میندازند وانرا بر روی سنک میریزند وهمه این
اقسام خوب ومجرب است واین انتیمون زجاجی اخلاط غلیظه را بقی
واسهال اخراج میکند وقدر شربت ان چهار حبه است وباید که برای
اشامیدن انرا اصلاح نمود وطریقش اینست که دو اوقیه انتیمون زجاجی
نرم بسایند ودر چینی سایند ودو درهم از روح زاج بران بچکانند
پس انرا بر روی خاکستر کرم خشک نمایند وباز بسایند ودو درهم زاج
بران بچکانند وبر روی خاکستر کرم خشک نمایند سه مرتبه این
عمل را مکرر نمایند تا چهار مرتبه پس دو اوقیه مصطکی را بسایند در
یک رطل از ساعد شراب در ریزند وبر روی اتش ملایم کذارند اندکه
قوت مصطکی داخل عرق شود پس انرا صاف نمایند وانتیمون مخفف را
سه روز دران بکذارند پس عرق را با اتش اهسته طیران دهند تا انکه عرق
مشتعل کردد وبالمره رفع شود پس انرا بخشکانند وحفظ نمایند وقدر
شربت از این سه حبه است تا شش حبه وچون باین طریق اصلاح شود
دیکر هیچ ضرر نخواهد داشت   صفة معجون انتیمون باید زجاج انتیمون را
سائیده ودر سرکه مقطر ریخته وسرکه مقطر را طیران داد پس دو اوقیه
از ان اباد واوقیه تریاق ودو اوقیه از هر یک از قرنفل وراز یانه وکربوه
ودو درهم از هر یک از جوز بوا وبسباسه وپوست نارنج ومرجان نرم
سائیده وباقیه شرشته جمعا بقند [illegible] الوبا ساخته ونکاه داشت
وان از دواهای عجیبه است ودر علاج طاعون وتب ربع واستسقا

وامراض عفنه وتبهای عفنه وقدر شربت ان یک حبه است تا دو حبه
قانون استعمال زیبق وانتیمون باید انکه از اشامیدن این دوا
باید احتراز نماید کسیکه در زینه یا کبد شی قرحه یا جراحتی باشد وتا
سه روز قبل از اشامیدن وسه روز بعد از فصد اجتناب کنند
وما دامیکه سه ساعت از خوردن طعام نکذرد انرا نیاشامد وبعد
از ان هم تا سه ساعت غذا نخورد واکر عطشی بآخر افتد چیزی حار
بر روی ان بخورد مثل مرق جوجه وباید یابس المزاج وصفراوی
از ان اجتناب نماید وهم چنین کسانیکه قی کردن بر ایشان مشکل است
وکسانیکه سینه ایشان ضعیف است واکر از برای علاج طاعون بنوشند
بایدکه بر محل طاعون دوای جذب کننده بکذارد واکر از اشامیدن
ان اسهال یا قی مفرط هم رسد واز حد تجاوز کند قدری تریاق تازه را
با رب سفرجل بیاشامند وبعضی ضمادات بر معده طلا کنند وپاها را
در سرکه کرم بکذارد واکر صداع از ان هم رسد سر را بسرکه وروغن
طلا نمایند   صفه عمل واکالیا منلعون که مسهل جمیع اخلاط است
سفوف وماء الزوذن وسفوف وماء العنبر از هر یک یک اوقیه با
وزن همه ساعد شراب ممزوج نماید و[illegible] مجموع [illegible] بصلعه شراب
بیرون اورد وان عرقها را حفظ نماید پس بکیرد هفت درهم از شحم الحنظل
وپنج درهم از تربد واز هر یک از خربق سیاه وغاریقون یک اوقیه واز
سقمونیا شش درهم واز سنای مکی چهار اوقیه واز ریوند سه درهم واز
ریشه قثاء الحمار یک درهم واز بزر حماما اقطی سه اوقیه واز سورنجان
سه درهم همه را نرم بکوبند ودر عرق مذکور بخیسانند وهشت روز در مکان
کرم بکذارد پس بر علق صاف کند وبر ثقل ان همان عرق بریزد ودر مکان
کرم بکذارد تا تمام لون ادویه را بیرون اورد پس همه عرقها را جمع نموده

درحمام یابس طیران فرمایند و در ته ظرف چیزی غلیظ مانند عسل باقی خواهد
ماند و این لون رب و خلاصه آن اجزاست پس از هر یک از روغن را
چینی و روغن قرنفل و روغن جوزبواده قطره بر آن بچکانند و از هر یک از ملح
مرجان و ملح لؤلؤ دو درهم بر آن اضافه کنند و اگر ثفل باقی را احراق نموده
ملح آن را بیرون آورده و اضافه خلاصه نمایند بهتر خواهد بود و این
ترکیبی است که نظیر ندارد و در کل امراض و بیشتری مزاجها استعمال
میتوان نمود و قدر شربت آن از ثلث درهم است تا دو ثلث با آنچه
مناسب علت و مزاج باشد و بعضی اطبا آن را حب مینمایند و بعضی
برب السوس حل میکنند و مثل معجون میاشامند   صفت تدبیر
سقمونیا را سائیده و بیخته و در عصیر گل سرخ ریخته و چند قطره روح زاج
بر آن چکانیده و در آفتاب یا موضعی گرم گذاشته تا خشک شود پس عصیر
تازه بر آن ریخته و باز خشکانیده و این انقلاب عمل را مکرر کرده و اگر عصیر ورد را
با عصیر سفرجل ممزوج نمایند بهتر خواهد بود و قدر شربت از نیم حبه
تا ده حبه است و گاهی از آن حبها میسازند و گاهی با شربت ورد مکرر
استعمال مینمایند   صفت تدبیر دیگر سقمونیا مدبر بعصیر ورد یا سقمونیا
خام هر یک باشد باید سائید و صاعد شراب که قدری رازیانه و
انیسون و دارچینی در آن خیسانیده باشند بروی آن ریخته بقدر
چهار انگشت بر بالای آن بایستد و سه یا چهار روز در حمام ماریه گذاشته
پس آن را صاف کرده و عرق دیگر بر آن ریخته و بعد از سه چهار روز صاف
کرده و این عمل را مکرر کرده تا آنکه چیزی از لون سقمونیا باقی نماند پس جمیع
عرقها را جمع نموده در حمام ماریه با آتش معتدل طیران دهند تا آنکه سقمونیا
در ته ظرف باقی بماند مانند عسل پس چهار اوقیه از سقمونیا یک اوقیه عصیر ورد
و چهار اوقیه از عصیر سفرجل اضافه نموده و در حمام ماریه عصیرها را

طیران دهد و باقی را خشک نموده حفظ نمایند و این دوائیست که هیچ
ضرر نمیرساند و قدر شربت آن نیم حبه است   صفت تدبیر خربق [illegible]
ریشه خربق سیاه را یک شبانه روز در آب انیسون در مکان گرم بخیسانند
پس آن را اندکی بجوشانند و صاف کنند و ثفل آن را تقطیر کنند تا چیزی در آن باقی نماند
پس صاف آن را با آتش معتدل در حمام ماریه بگذار با قلیلی از شربت ورد
مکرر تا آنکه غلیظ گردد بقوام عسل پس آن را حفظ کن و قدر شربت آن از ثلث
تا دو ثلث بدون خوف ضرر و آن مسهل انواع اخلاط سوداویه است
و با این جهت امراض سوداویه را نفع میرساند   طریق دیگر بگیر یک رطل از پوست
ریشه خربق سیاه و از هر یک از لسان الثور و ریشه رازیانه شش درهم و از
انیسون نصف اوقیه و از قرنفل ثلث درهم همه را بکوب و عرق بر آن بریز بقدر
چهار انگشت بر بالای آن بایستد و در مکان حار تا هفت روز بگذار در پس
صاف کن و صاف آن را در حمام ماریه عقد نما بنار معتدله تا آنکه مانند رب
گردد   طریق دیگر پوست ریشه خربق سیاه را با آب رازیانه در حمام ماریه در ظرفی
که سر آن محکم کرده باشی طبخ بده و صاف کن و صاف آن را نگاه دار و بر ثفل باقی صاعد
شراب بریز و در مکان حار بگذار تا لون در عرق آید پس صاف کن و این عمل را
مکرر کن تا دیگر عرق رنگ نگیرد پس عرقها را با آب اول جمع کن و در قرع
تقطیر فرما تا آنکه آب و عرق بیرون رود و خربق در ته قرع مانند عسل باقی ماند
و قدر شربت آن ثلث درهم است جمیع اخلاط را اخراج میکند و امراض
دماغیه مثل صرع و مانیا و مالیخولیا و دوار و سدر و فالج را [illegible]
نفع میرساند و خون را صاف میسازد و اخلاط محترقه فاسده را اخراج میکند و
از این جهت در قروح خبیثه و غنغرینا و آکله و جذام و سرطانات و قوبا و جرب و حکه نافع
صفت ایارج ... شحم الحنظل شش اوقیه غاریقون سقمونیا مدبر خربق اسود
از هر یک چهار اوقیه صبر یک اوقیه باید همه را کوبیده و در عرق که در آن

نیت وماء الزیتون باشد بخیسانید واگر بقدر ان ماء دارچینی را
بان ضم نمایند بهتر خواهد بود پس هشت روز در مکان گرم بگذارند پس
صاف کن وصاف انرا بنار معتدله منعقد کردان تا بمرتبه رسد که
حب توان کرد وشربت ازان سدس درهم است با هرچه مناسب علت
باشد صفت عمل مسهل ازصنعت برالکلوس باید که زاج را در اب گرم حل
نمود وبازاء هر رطلی از زاج چهار اوقیه طرطیر دران ریخت پس چون سرد
شود اجزاء کبریتیه در ته ظرف می نشینند باید انرا ریخت وان صاف
اورا بر اتش معتدل طبخ داد تا انکه تنصف برسد پس در مکان باردی
گذاشت تا انکه منعقد گردد بقطعها مثل قطعهای نمک انرا حفظ کن پس
باید روح طرطیر را باین طریق استخراج نمود که دو رطل از طرطیر سفید
خام را سائیده در دو رطل عرق بریزد وچهارده روز در مکان گرم
بگذارد پس تقطیر نماید چون رنگ قاطر زرد گردد قابله را برداردو
واتش را تند گردانند تا انچه در ته قرع هست سیاه گردد پس قاطر را
بان ارض سیاه برگردانند وسه روز در جای گرم بگذارد پس باتش معتدل
تقطیر نماید پس اتش را تند کنند تا قاطر منقطع گردد وقاطر را حفظ نما
پس انچه در ته قرع مانده است بقدر ان زاج مدبر محفوظ اضافه نماید
وروح طرطیر محفوظ را بر بالای همه گذارد وچهارده روز در جای گرم
بگذارد پس باتش معتدل تقطیر نماید تا انکه روح طرطیر بیرون اید
انرا حفظ کند وباقی در ته قرعه را بیرون اورد وبسایدو در الة
تقطیر نهد وتقطیر کند مثل انکه روح زاج را تقطیر میکند پس قاطر را
با روح طرطیر جمع نماید وازانچه در ته قرعه مانده است ملح استخراج
کند بطریق معلوم پس ملح را در قرعه طویل العنق نهاده روح مذکور را
بر روی ان بریزد بقدر یک چهار انگشت بر بالای ان بابستند وده روز

در ظاهر بخوانند

در مکان گرم بگذارد پس ارواح را ازان صاف نماید مثل اول در مکان گرم
بگذارد تا انکه تمام ان ملح در ارواح عمل کرده پس با فلاطونی بواسطه ریگ گرم
تقطیر نماید پس واسطه را رفع نموده اتش را تند کنند تا قاطر منقطع شود
پس قاطر را در حمام ماریه گذارد ونار خفیفه در تحت ان برافروزند تا انکه قوام
بهم رساند ومانند نقره محلول گردد رفع نماید اینست مسهل جامع واگر
ملح طرطیر را با ملح زاج را سحق نموده بروح طرطیر وروح زاج بپوشانند
ومانند اول تقطیر کنند اسان تر از طریق اول بود وکیفیت استعمال
این دوا انست که یک جزو انرا با نصف جزو رب عفران استعمال نماید
وبعضی تنهای استعمال انرا تجویز کرده اند ودر جمیع امراضی که محتاج به تنقیه
باشد نافع است وهم چنین در امراض مزمنه ونوازل وامراض عفنیه باید
با شراب یا اب گوشت جوجه مرغ یا شربت ورد اشامید وکسی که سنش
از بیست سال گذشته باشد چهار حبه میل نماید وده ساله وبیست ساله
سه حبه واطفال یک حبه تا دو حبه وواجبست بر کسی که این دوا را اشامیده
که از هوای سرد اجتناب نماید ویکساعت در مکانی پوشیده بنشیند
بعد ازان برخیزد واندک اندک راه رود وبعد از گذشتن دو ساعت
اگر اثر ان ظاهر نشد باید که یک شربت دیگر ازان میل نماید واین دوا
گاهی بقی فعل میکند وگاهی باسهال وگاهی بعرق وگاهی بادرار وباید
که در روز دوم چیزی از دوا بعلیل ندهند ودر روز سیم از همان دوا
بقدر یک شربت بیاشامند وعمل را سه مرتبه یا چهار مرتبه یا بیشتر مکرر
نمود بقدر قوة مریض وازمان مریض واین دوائیست که اگر در بدن
اخلاط فاسده باشد اخراج نماید واگر نباشد اثری ازان ظاهر نشود
ومانند مسهلات دیگر نیست که اگر اخلاط نباشد رطوبات صالحه
بدن را اخراج نماید در بیان ادرار ومدر بدانکه اسهال وقی

در تنقیه تمام بدن کافی نیست بلکه اخراج بعضی از مواد از بعضی اعضا مثل
مثل محدّب کبد وکلیه ومثانه بطریق بول مدرّ میکند صفة روح
روح ملح که مدر ادرار مستعمل است باید که نمک معدنی را سائید و
اندکی اب باران بران باشید و با مثل ان کل کوزه کری سرشت وحبها
مستطیل بشکل بادام ساخت و در مرزن اهنا راخشک نمود و در
افلاطونی گذاشت تا نصف ان و باید که قابله واسع و بزرک باشد
واتش خفیف در زیر ان افروخت تا انکه مائیت ان بیرون اید
پس اتش را تند کرد تا انکه روح بیرون اید وانرا حفظ
نمود و باید دانست که تقطیر روح نمک مثل تقطیر سایر اشیا است و
این روح ملح از ادویه عجیبه و در میان ملح و روح ان تفاوت در
افعال بسیار است زیرا که ملح معطش است و روح ملح مسکن
عطش و این مطلب در مستقیم که روح را بیاشامد ظاهر میکردد
و ملح کزنده است و روح لذع لذع را ساکن میکرداند وعفونت را
دفع مینماید ولحم فاسد را بدون وجع وسوزش برطرف میکرداند
وطعم ملح حاد است و زبان را میکزد وطعم روح ملح شبیه بقبض و نه
حدت دارد و نه ملوحت ولاکن در ان تلخی هست و در و ملیح نزدیک
هست بعصاره سیب و در بوئی شبیه است ببوی ان و بوالکو
کفته است که ملح جوهریست که عفونت را زایل میکرداند واشیا را
از تعفن حفظ مینماید و هرکاه چنین باشد در روح ان اضعاف ان
فعل خواهد بود واز اینجاست که چون سه مرتبه استعمال شود و هر مرتبه
سه قطره بجز از عفونت حاصله زایل میکرداند خصوصا در صورتیکه
قدریکی ورق طلا در ان داخل شود وچون با حشیشة الزجاج یا باب
کاردونیا رتیقی بیاشامند در ادرار کافی خواهد بود واکر با شراب

بدانکه بارود بوعلی [illegible] و در کنار دریا و در رود [illegible]
واند علی الله [illegible]
مشکوة [illegible]

بیاشامند خون را صاف میکند وجذام وبرص را نفع میرساند واکر هر روز
باب افسنتین بجهت استسقا بیاشامند نفع ان بزودی ظاهر میکردد و با باب
مرزنجوش یا شالوما اماس دماغ را نفع میرساند و با کلاب یا لسان الثور
یا بادرنجبویه تقویت قلب میکند و با باب نعناع معده را قوی میسازد
واشتها را بحرکت میاورد و با باب کاسنی یا باب کاردو وسنطوریا یا
کاهو امراض کبد را نافع است و با باب سقولوقندریون یا باب بقلة الحمقا
امراض طحال را سود مند است واکر بر طاعون طلا کنند سمیت را بیرون
میکشاند وعرق میاورد واکر با اندکی از اب کاهو بیاشامند عرقیه را نفع
میرساند وحصاة را تفتیت میکند و با ادویه مناسبه کلیه و مثانه را
پاک میسازد و با شراب روایتست قوی در علاج قولنج و با عرق شراب در
تبهای مزمن نافع است و بتجربه رسیده است که چون یک هفته استعمال
نمایند بوقانرا زایل میکند و با میاه مناسبه ذوسنطاریا و فالج وسکته
ونقرس را نفع میرساند وقروح باطن را دفع میکند وقد شربت ان چهار
قطره بالمعقدار شراب یا باب دارچینی واکر بر وجع مفاصل طلا نمایند با
چیزی که مناسب باشد ساکن میکرداند وما لیدن ان بر قروح خبیثه
مثل بواسیر و سرطان واکله الهنا را زایل میکند خصوصا در صورتیکه
ملاومت بران واقع شود صفة روح بارود که مدر بول است
استخراج روح بارود مثل روح ملح است اما باید یک جزو بارود را
با سه جزو کل سرشت وان در قولنج و ذات الجنب وحمی محرقه عجیب النفع است
واخلاط بورقیه ولزجه را بادرار دفع مینماید وطلا کردن بر هر عضوی
که درد کند ساکن میکرداند درد را وتحلیل میبرد اورام را وقد شربت
ان از ثلث درهم است تا دو ثلث با انچه مناسب مرض باشد از نبات
واشربه صفة عمل بر ریسلاء بعضی ملح الحجر باید که بارود را در بوته کداخت

وبازاء هر هشت جزو از بارود یک جزو از کبریت مصعد بقدر میخ در ان
ریخت تا انکه بارود مشتعل کردد و شعله اتش منقطع کردد پس بر دوی سنکی
ریخت و اکر انرا بکلاب حل نمایند و صاف کنند و منعقد سازند بهتر
خواهد بود وقدر شربت ان از ثلث درهمست تا دو ثلث ادرار بول
و عرق میکند و عطش را قطع مینماید و در دفع حمی محرقه نظیر ندارد و چون
بان غرغره نمایند خناق را در همان ساعت فایده میدهد و از جمله
مدرات قویه ملح کهربا است و کیفیت عمل ان بعد از این مذکور خواهد
شد وقدر شربت ان از نیم حبه است اما شش حبه با یک قطره اسالیون
درذکر انچه عرق میاورد بدانکه عرق علاج عظیم است برای طاعون و حمی عرقیه و با
ادویه فاد زهر که عرق اورد سم را بعرق دفع میتوان نمود و از جمله معالجات کلیه است
و از بنجهت است که بر اکلوس کفته است که علاج ثلث امراض واقعه در بدن
انسان بعرق حاصل میشود صفة انتیمون و یا فو دستکروان یاد زهر
معدنی است باید که از زیبق مصعد و زاج و ملح از هر یک جزوی و از
بارود ربع جزو و از انتیمون خام سه رطل باهم مخلوط نموده سائیده
و در مائل الرقبه بر روی دیک کرم تقطیر نموده و اکر چیزی در دهن
مائل الرقبه منعقد کردد پاره اتش نزدیک ان بود تا منحل کردد و چون
قاطر منعقد باید که قطع وحل نموده قاطر را در قنینه طویل العنق کرده بازاء
هر رطل از ان قاطر یک اوقیه از ماء زیبق یا از روح بارود در ان قطره قطره
بر ان چکانند تا انکه در ته قنینه چیزی مانند خاکستر سفید
رسوب نماید پس بازاء هر رطلی از ان خاک یک اوقیه طلائی که
باب زیبق حل شده باشد بان مخلوط کرده انیه و در مائل الرقبه
بر اتش ضعیف تقطیر کرده بعد ریح اتش را تند نمود و چون تقطر
کردد اتش را بسیار تند کرده بنحویکه مائل الرقبه سرخ شود و ان
اشیاء شروع در صعود نماید پس اتش را قطع کرده قرعه را بعد از
سرد شدن شکست که از ان خاکی زرد رنک بیرون خواهد امد

کہ زبانوا

که زبانوا اندکی بکیرد و از هر رطلی نصف رطل باقی مانده خواهد بود پس این
خاک را در بوته نهند نصف ساعت بر روی اتش باید کذاشت تا انچه
اجزاء غریبه در ان باشد بسوزد و هر چه خام باشد نضج یابد و بعد
از ان از اتش بر دارند و بکذارند تا سرد شود نکاه دارند و این را امتحان
نمودم بعض ... ناصحاب
صناعت ادعی عطشان و ثابت قابل مینامند و نزد ایشان بسیار
عظیم است زیرا که انتیمون را با ذهب مناسبتی هست که از انجا صحبت
خفقه متولد میکردد و کلام ما الحال در ان نیست بلکه باعث ذکر ان
اینست که در امراض مختلفه استعمال میشود و فواید جلیله بیدن میرساند
و از اسرار ایست که کسی انرا افشا نکرده است و ما در این کتاب قربة الی الله
ذکر کردیم و بالجمله علاجی است که در جمیع امراضی که محتاج بعرق و ادرار
باشد کفایت میکند و عرق بسیار میاورد بدون انکه ضعفی در قوة
احداث نماید بجهة انکه ذهب در انست که حافظ بلسان طبیعی و مقوی
اعضاء رئیسه است و امراضی که در ان تجربه شده است و باذن الله بنوع
کامل حاصل کردیده است حب فرنکی است و طاعون و نقرس و وجع المفاصل
و استسقا و جمیع حمیات عفنه و وجع احشا و سده اکباد و تفتت سنک
مثانه و کلیه و بسیاری از مردم بودند که این امراض را بانواع علاجها
معالجه کردند و مرتفع نشد و خلاصی از این امراض حاصل نشد و چون این دواء
مبارک را استعمال نمودند بالمره از ان خلاصی بهم رسید و قدر شربت
ان سه حبه است تا نیم حبه یا هشت حبه با میاه مناسب علت و برای
انتیمون تدابیر مختلف ذکر کرده اند و این تدبیر از همه اشرف و افضل است
زیرا که باین تدبیر از جمیع شوایب فاسده خالص میکردد و ثابت میشود
و کسب فاذهریت میکند و پاد زهر معدنی میشود که برای جمیع امراض
سمیه مناسب است و اصول امراض را قطع و قلع میکند صفت انتیمون

معرف سادج باید انرا بامثل ان بارود سحق نموده و در بوته بر اتش گذاشت
بارود بسوزد پس انتیمون را بیرون اورده و ساییده باب شست و خشک نمایند
و بامثل ان بارود بار دیگر در بوته گذاشت و احراق نمود و عمل را مکرر نمود
تا انکه انتیمون سفید گردد پس ساییده در عرق ریزد و بر اتش عرق را
طیران دهد و حفظ نماید و ان پادزهری خواهد بود که عرق و صداع و در
و در امراض محتاج بتعریق استعمال میشود و قدر شربت ان سه حبه است
تا شانزده حبه با تریاق یا با گلشکر یا با چیزی که مناسب باشد از میاه
صفت روح طرطیر معرق شش رطل از طرطیر سفید نیمکوب کرده با ماء
گرم باران مکرر شست تا اوساخ ان برود پس خشک نموده نرم ساییده
و در اب گرم حل نموده و صاف نموده در مکان باردی بگذارند تا منعقد
گردد مانند نمک و چون یکدرهم از ان ملح را با ماء اللحم بنوشند
مسهل کافی خواهد بود و انرا طرطیر نقی مینامند پس ان طرطیر را در
مایل الرقبه باید تقطیر نمودن میاه حاره و بتدریج اتش را تند کرد
تا انکه تمام روح و دهن قاطر گردد پس دهن را با تشم بطریق معلوم
جدا کرد و ان روح باقی بعد از اخراج دهن بد بو خواهد بود و بعضی
مردم اندکی قرنفل بر ان اضافه میکنند و تقطیر مینمایند تا بد بوی
ان بر طرف شود و بعضی باضافه اندکی گلاب تقطیر مینمایند و بعضی
ثفل باقی از طرطیر محلول باب گرم را که بزبان ایستان براس المیت موسوم است
احراق مینمایند و ملح انرا اخراج میکنند و ان ملح را در روح حل مینمایند
و همه را تقطیر میکنند و ان دوائیست مبارک در دفع عفونت
و اخراج اخلاط عفنه باد رار و عرق و اگر مداومت بر اشامیدن
ان نمایند سکته و امراض دماغیه و عصبیه را کفایت میکند و اگر
با سکنجبین بحری یا بادیقطی یا با قلیلی روح راج بیاشامند استسقا را

نفع

نفع میرساند باخراج اخلاط مائیه باد رار و بگشادن سده و مرض را دفع
دفع میکند و این دوا مدحیفی است و خون را تعدیل میکند و فساد
انرا باصلاح میاورد و اگر در اول جذام بیاشامند در علاج ان
کافی خواهد بود و اشامیدن یکدرهم ان با مثل ان تریاق یا پادزهر
از فصد جره و حمره و اورام سمیه را کفایت میکند و اگر با تریاق سعد
بیاشامند در علاج حب فرنگی بدوای دیگر محتاج نخواهد بود و جمیع
امراض واقعه در جلد را مثل جرب و حکه و قوبا و بهق نفع میرساند
و ذات الجنب و خوناقرا نیز نافع است و یرقان را بر طرف میکند و برای
حمیات عفنیه دوائیست بسیار نیکو و عفونت را دفع میکند و خوردن
و مالیدن ان وجع مفاصل را ساکن میگرداند و قدر شربت ان از
ثلث درهم است تا یکدرهم با چیزی از میاه که مناسب باشد باعلت
وقد ولیوس گفته است که زنی را قولنج صعبی عارض گردید و دستها و
پاهایش از کار باز ماند و بانواع علاجها و روغنهای بلسانیه معالجه
نمودند و هیچ فایده نداد پس من ازین دوا بروی خورانیدم و بر اعضاء
وی چند دفعه مالیدم از ان علت خلاص شد در ذکر مقویات
و حافظ است بدانکه تقویت و حفظ بلسان طبیعی ارواح و استفصات الیسانی
هیچ یک از حرارت و برودت حاصل نمیگردد بلکه بخاصیت خفیفه که در بعض دواها
هست صورت میگیرد و استعمال ادویه مقویه و حافظ ارواح در جمیع امراض
از واجبات است زیرا که چون طبیعت قوه گیرد دوا را در فعل مطلوب از ان
اعانت میکند و بسا باشد که خود به تنهائی مرض را کفایت کند
و انرا باسهال و عرق یا بنحو دیگر دفع نماید و مجملا ضم دوای مقوی بمسهل
و معرق و مدر و محلل موجب جودت عمل ان میگردد صفت ملح لؤلؤ
باید لؤلؤ را دقیقه کرده سرکه مقطر بر ان ریخته تا بقدر چهار انگشت

بر روی آن بایستد وقرع را چند روز بر روی خاکستر گرم گذارد
وعمل را مکرر کرده تا تمام حل شود پس محلول را در قرع نموده وسرکه را
تقطیر دهد آنچه باقی بماند باید مکرر شست تا آنکه هیچ سیاهی باقی
نماند وطریق شستن این است که آب باران بر روی بریزد وصاف کند وآب را طرح آن
دهد وملح لؤلؤ همین است واز ادویه قلبیه شریفه است ودر افعال
بطلا نزدیک است ودر جمیع امراض دماغ وعصب مثل فرانیطس ومانیا
وفالج وتشنج نافع است وبدن را از جمیع امراض حفظ مینماید وصحت را
بر میگرداند ودماغ وفکر را قوة میدهد ونسیان را زایل میکند
ومفرح قلب است وسبب ازاله غشی وخفقان میشود ورطوبات فاسده را
تجفیف مینماید ومنع تولد امراض رطوبیه مثل مفاصل وحمیات رطبه میکند
وبا اشیاء رطبه مناسبه در دفع حمی دق ودق الشیخوخه وذبول نافع است
واستسقا را نفع میرساند وبه تنهائی در تقویت جماع کافی است ورطوبة
اصلیه وجوانی وقوة ها را حافظ است وبر بینائی میافزاید وپادزهر است
برای حب فرنگی اگر بعد از تنقیه تا شانزده روز متوالی هر روزه حبه میل
نمایند واگر همین منوال در مرض صرع ونقرس ومفاصل بیاشامند کفایت
میکند وجنین را از سقوط وآفات نگاه میدارد وقدر شربت آن
از ده حبه است تا یک درهم با آب داحینی یا آب لسان الثور صفة ملح
مرجان باید را سحق نمود ودر سرکه مقطر گذاشت بنحوی که چهار انگشت بر بالای
آن بایستد وده روز در مکان گرم گذاشت پس صاف کرده وبر باقی مانده
سرکه مقطر دیگر ریخته وعمل را مکرر کرده تا تمام حل شود پس محلول ها را تقطیر
نموده وآنچه در ته قرعه بماند بطریق ملح مروارید شست تا سفید گردد
وحفظ نماید وبعض مرجان را با روح ملح حل میکنند ودر روغن طرطیر بر آن
بچکانند تا آنکه ملح ته نشین گردد واین ملح مرجان از ادویه مقویه دماغ است

نافع

نافع مانیا ومزیل وسواس وصاف کننده خون است وجمیع امراض عارضه
از فساد خون را نفع میرساند وسیلانات را باز میدارد مثل خون بواسیر وحیض وسیلان را
ورعاف خصوصا که با آب لسان الحمل بنوشند وبا آب کاسنی یا آب شاهتره خون را
صاف میکند وتقویت معده وقلب وباقی اعضاء رئیسه میکند وسده ها را
مفتوح میسازد ودر اختناق رحم دوائیست کافی واشامیدن آن با دارچینی در
چند روز متوالی نفاس وصرع وفالج را نافع است وتفتیت سنگ گرده ومثانه
میکند وقدر شربت آن از نه حبه است تا ثلث درهم با زرده تخم مرغ نیم برشت
یا مرفوجه با بعضی معجونهای مناسب صفة استخراج املاح جواهر نفیسه
مثل یاقوت وزمرد وطوباج وبلور معدن وغیرها باید که هر جوهری را
که بخواهد با مثل آن کبریت سحق نموده در بوته بر روی آتش بگذارد
تا دود آن منقطع شده کبریت بسوزد پس باز دیگر سحق نموده با مثل
آن بارود احراق نماید پس با آب گرم بشوید تا ملحیت بارود را از آن
بیرون رود پس در قنینه کرده وسرکه اصلی که پیش از این مذکور شد
بر آن بریزد ودائم بر هم بزند که مبادا در ته شیشه منعقد گردد تا
تمام منحل گردد پس تقطیر نماید وسرکه اصلی را بیرون کنند وباقی را بطریق تقطیر که
در ملح لؤلؤ مذکور شد بشوید وفواید املاح مانند املاح سابقه است
در تقویت اعضاء رئیسه مثل دهن قرنفل ودهن دارچینی ودهن
الجوزه که بعد مذکور خواهد شد صفة الاکسیر والخاصیت
بگیرد مر وزعفران وصبر را مساوی یکدیگر یک درهم را از نیم [illegible] وبا روح شراب
تر کنند ودر روغن کبریت گذارد بقدر دیگر چهار انگشت بر بالای آن
بایستد ویکماه کامل در مکان گرم بگذارد وباید که سر ظرف بسیار محکم
باشد پس محلول آن را صاف کنند وبر ثقل باقی صاعد شراب بریزند ویکماه

در مکان گرم بگذارد پس آن را صاف نموده و با محلول اول جمع نموده پس
با ثقل باقی را تقطیر کنی که قطران ذو الخاصیه است و این مخفف و منجی
و مانع عفونت است و در آن قوه بلسان طبیعی هست و مشایخ را
نفع کامل میرساند و برای امراض صدر و ریه از عجایب است و تجفیف رطوبت
فاسده معده میکند و معده و امعا را قوه میدهد و ریاح را تحلیل
میبرد و منع نوازل میکند و سینه را پاک میگرداند و معده بارده و دماغ
بارد را گرم میسازد و علاج سکته و دوار و سدد است و ازاله کننده
ضعف بصر و مقوی قوه باه و قلب و ذهن را حدت میبخشد و دردها را
ساکن میسازد و حصاة را تفتیت میکند و در جمیع علاجیست کافی
و مفاصل را از اوجاع حفظ مینماید و نمیگذارد که مواد بران بریزد و مفرح
و مزیل مالیخولیاست و بالخاصیت در امراض حاره و بارده نافع است
و قدر شربت آن از شش قطره است تا دوازده قطره در مسکنات
وجع و منومات بدانکه در بعض امراض مادامیکه رفع وجع نکرد معالجه
بروجه کامل نمیتوان کرد و گاهی طبیب بمنوم یعنی دوائی که خواب آورد
محتاج میگردد و آن در وقتی است که بیخوابی و ضعف شدت نماید و
استاد بقراط گفته است که راحت صدیق طبیعت است و اتباع جالینوس
مخدرات منوم استعمال مینمایند و سمیت آن را بیرون میکنند بجهة آنکه
علم بکیفیت تفریق سمیت ندارند و ما همان ادویه را استعمال میکنیم لکن
بعد از تفریق سمیت صفت حب لودنو که تسکین وجع مینماید و خواب
میآورد از صمغ براکلوس افیون مدبر سه اوقیه رب اصل البنج یک
اوقیه و نصف سفوف دواء العنبر و سفوف دواء المسک از هر یک دو اوقیه
و نصف مومیایی نصف اوقیه ملح لولو و ملح مرجان از هر یک سه درهم
کهربا و استخوان دل گاو کوهی و شاخ کرگدن از هر یک دو درهم مشک و عنبر از هر

سه درهم

سه درهم روغن انیسون روغن کراویه و روغن پوست ترنج و روغن جوزبوا
و روغن قرنفل و روغن دارچینی و روغن کهربا از هر یک دوازده قطره
همه را جمع نموده تخمیر نماید بآن طریق که اول اصل البنج را بگیرد و تکه تکه کرده در میزان آب
یا در حمام باشد و در هاون از سنگ بکوبد و عصاره آن را بگیرد و در آفتاب یا بر روی
خاکستر گرم آن را منعقد سازد و طریق استخراج رب اصل اللفاح نیز همین است در جائی
که بآن محتاج باشد و باید که افیون را چهارده روز در صاعد شراب در مکان گرم
بگذارد پس صاف نموده بر روی خاکستر گرم منعقد سازد و در سفوف دواء العنبر و
دواء المسک نیز همچنین کند و چون خواهد که ترکیب نماید اول رب افیون
و رب اصل البنج را تخمیر دهد تا ده روز پس باقی ادویه را اضافه بران نموده
مقدار یکماه تخمیر دهد پس حب نماید و بعضی ثقلها را مشک و عنبر را در
وقت استعمال بران اضافه میکنند و اگر خواهد که در علاج اختناق رحم
بیاشامند باید بعوض مشک و عنبر جند بیدستر علاوه نمود و بعضی
ثقلها را که باقی میماند میسوزانند و از آن ملح اخراج میکنند و با این ترکیب
ضم مینمایند صفت معجون لودنو افیون مدبر و رب اصل البنج از هر یک اوقیه
و رب اصل اللفاح شش درهم سفوف دواء العنبر چهار اوقیه ملح مرجان ملح
لولو از هر یک دو درهم کهربا و مومیایی از هر یک یکدرهم و ثلث فادزهر
ثلث درهم طین مختوم یکدرهم عسل صاف دوازده اوقیه همه را معجون
غلیظ القوام گردانند و بدانکه این دوائی است منوم و مسکن وجع و
ممدوح است اسمش زبوالودنو یعنی ممدوح است و چیزی از
سمیت در اجزای آن باقی نمانده است و منفعتی را ترکیبی نیست که در تخفیف
باین ترکیب تواند رسید نه تریاق و نه مثرودیطوس و نه فلونیا و نه
اثاناسیا و نه غیر اینها و جمیع اوجاع حاره و بارده و داخله و خارجه را
ساکن میکند خصوصا قولنج را اگر آب نعناع بیاشامند بعد از آنکه
تلیین طبیعت و اخراج ثقال شده باشد و منع نوازل میکند خصوصا
نوازلی که از مواد رقیقه باشد و سعال را نیز و از قبیل اسهال ذربی
و دوسنطاریا و افراط عمل دوای مسهل با مصطکی و گل ارمنی مینماید و خوردن

وما لیدن بنجوابی شدید را برطرف میکند واکر هب کهنه در بدنی که داده
قطع رعاف میکند وباب اسفنین با اب شلغم بهم بشهاد نافع است
وباب زوفا سل را نفع میرساند وباب فراسیون با سکنجبین سعال
مزمن که مانع خواب باشد دفع میکند ومقوی حرارت غریزی است
واثر از تحلیل رفتن نگاه میدارد وامراض مالیخولیا را دفع میکند
ودر جمیع امراض قلب نافع است وبرای قی وفواق وضعف مینماشند
وانرجیل از ان مشاهده میکند با زعفران الحدید در قطع خون
حیض وبواسیر نافع است واشامیدن وبر صدغین مالیدن
نقرانیطس ومانیا را نفع میرساند وبا روح زاج وروغن بادام شیرین
مرض صرع را فایده میدهد وقدر شربت ان دو حبه است تا چهار حبه
با میاه مناسبه وقدر شربت معجون نصف درهم است تا یک درهم ونصف

در مشمومات بدانکه استنشاق روایح طیبه تقویه روح
میکند وطبیعت را اعانت مینماید چنانکه در حال غشی وخفقان
این مطلب نهایت ظهور دارد وفیلاغولیوس گفته است که رایحه
طیبه غذاء روح وقلب است واز این جهت در علاج کلی اخل است
خصوصا در بلدهای وبائی ودر ایام طاعون ودر امراضی که بتقویه روح
وقلب محتاج است   صفة مشمومی که بولکلوس ترکیب نموده بسباسه
وقرنفل ودارچینی از هر یک دو درهم عنبر وصمغ عربی از هر یک یکدرهم مسک
نصف درهم زباد دو درهم کثیرا ده درهم باید که انچه کوبیدنیست بکوبد
وانچه حل شدنیست در کلاب حل نماید وهمه را اخته شمامه نماید واین
شمامه نافع است برای صرع وسکته وغشی ودر ایام وبا وطاعون و
برای قولنج وباه را تقویة عظیم مینماید اکر با روغن جوز بوا بیاشامند
واله تناسل را بان تدهین نمایند   مقاله ثانیه در معالجات جزئیه
بولکلوس گفته است که مادامیکه اعضاء رئیسه را تقویت ننمایند
علاج هیچ مرضی ممکن نیست ونخواهد شد   صفة دوای که تقویت

اعضاء رئیسه میکند ونزد اطباء کیماویه مجربست ومشهور است ودر امراض
بسیار بکار میبرند روغن کهربا دو درهم روح زاج وملح قحف سر انسان از هر یک
نصف اوقیه رب زعفران ورب قرمز از هر یک دو درهم ملح لولو وملح مرجان
از هر یک اوقیه روغن دارچینی وروغن بسباسه از هر یک نصف درهم لبن
الکبریت یک اوقیه طباشیر یک اوقیه ونصف ملح طرطیر اوقیه انتیمون معرق
نصف اوقیه زعفران الحدید ورب خلد ونبات ورب راوند از هر یک
نصف اوقیه ملح بلور معدنی یک اوقیه هرچه قابل سحق است سحق نموده
با سایر ادویه مخلوط نماید وبا تریاق وکلقند شکری بسرشند بخوبیکه معجون
معتدل القوام کردد وبعضی دو درهم از روغن زاج نحاسی ونصف
درهم روغن جوز بوا برات اضافه میکنند تا معده انرا قبول کند ودر هر
مرضی چیزی که مناسب باشد میدهند وقدر شربت از ان پنج
حبه است تا پانزده حبه با اب کادر وسنطوریا یا انچه مناسب
علت باشد   دواء امراض الراس وصداع مزمن زاج محرق یکدرهم
ونصف استخوان قحف انسان وخشب الدبق وسم خر وحشی وفادانیا
از هر یک یک اوقیه همه را بکوبند وبصاعد شراب ترکند وتقطیر
نماید وتکرار قاطران بکر ظل واز سفوف دواء المشل وچند بیک
از هر یک نصف اوقیه بلادر شش درهم عرقچینت خالص چهار رطل
ملح فادانیا وملح لولو وملح مرجان از هر یک نصف درهم روغن
انیسون روغن کهربا از هر یک دو ثلث درهم ویکما کامل در حمام
مادیه تخمیر کرده ونگاه دار برای وقت حاجت وقدر شربت
ان نصف ملعقه است بجهة جمیع امراض سر خصوصا صرع وباید که نه روز
متوالی بیاشامند ودر علاج مزمن روح زاج را علاوه نمایند
دوای بجهة امراض عصبیه مزمنه خصوصا فالج وسکته بکیرد

و زهر ملك الروم وان نوعی از بلانیس است و زهر اخلاموز و فانیا و زهر بوسیر و مرزنجوش و تنبوکا و ریتا
وخراما و اکلیل الجبل و فراصیا سیا مساوی یکدیگر و همه را در خمی بریزد و یکرطل خردل کوبیده با قدری
جبن و خرنوب بالای آن بگذارد و آب قراح بر آن بریزد بقدر یک چهار انگشت بر روی آن بایستد
پس آن را بگذارد تا تخمیر کند پس تقطیر نموده قاطور را برای وقت حاجت نگاه دارد و بقدر یک ملعقه
باید قطره روغن کهربا بیاشامد و در خارج بر اعصاب و فقرات طلا کند   استخراج دهن کهربا
باید کهربای سفید را نیم کوب کرده با آب مکرر شست تا او ساخ آن رفع گردد پس در قرعه گذاشت
که طویل نباشد قدری گلاب با آب تنبوکا بر آن ریخت تا روغن نسوزد و باید که قابله کبیر و آتش
و آتش معتدل باشد نه قوی که بسوزاند و نه ضعیف که جمود کند پس آنچه اول بیرون می آید
آبست با قدری روغن پس روغن خالص مقطر میگردد پس باید قابله را برداشت و قابله دیگر گذاشت
و آتش را تند کرد تا نشادر آن صعود نماید و آنچه در ته قرعه میماند راس المیت است پس باید روغن را
از آب جدا کرد و مکرر آب مرزنجوش بر آن چکانید تا خوشبو گردد و آن نشادر را سه مرتبه
حل و عقد نمود و نگاه داشت و روغن کهربا را دهن الشریف نامند بجهة آنکه تقویة اعصاب میکند
خصوصا دماغ را و از برای صرع و سکته نظیر ندارد و اشامیدن آن با آب شوکة مبارکه
و مالیدن آن بر طاعون رفع طاعون مینماید و قدر شربت آن ثلث درهم است و اگر
با آب زهر اخلاموز یا با آب تنبوکا یا با آب مرزنجوش یا با آب خزامی یا بادروج و فراصیا بیاشامند
فالج و سکته و صرع را بالمرة رفع مینماید و مالیدن آن بر تشنج و فالج با بعضی ادهان مناسب
مناسب است و اگر با آب قطراساليون بنوشند تفتیت حصاة میکند و ادرار بول میکند
و با آب بوجاسف عسر ولادت را نافع است و شیاف آن و طلاء جمیع نوازل بارده را نافع میباشد
و بوییدن و اشامیدن آن اختناق رحم را سودمند است و از این روغن جوارشی ترتیب
میدهند افعال طبیعت را قوت خواهد داد و اگر بعد از نوبه با آب شوکه مبارکه بیاشامند
منع نوبه میکند و اگر با آب لسان الحمل مضمضه نمایند درد دندان را میبرد اند و با آب خلاف
یا آب کاسنی یا آب کشوث یرقان را دفع مینماید و با شراب عسر البول را دفع مینماید و با آب بوجاسف
مدر حیض است و برای قی الدم و اسهال الدم با طور سنقلامیدهند و اگر با آب
رازیانه مخلوط نموده بان اکتحال نمایند باصره را قوت میدهد   دواء امراض عین
شراب خالص یکرطل آب مقطر از سفیده تخم مرغ بوبان کرده یکرطل مقطر از خون
انسان یک اوقیه گلاب سه اوقیه آب خلاف و نبا آب سداب آب فراصیا آب رازیانه
آب غواب و رع آب شاهتره از هر یک دو اوقیه شب و شکر و نبات و زاج ابیض از هر یک

نصف اوقیه

نصف اوقیه کافور سه درهم ملح افرصیا ملح اندرانی ملح اسرب از هر یک
یک درهم ملح لؤلؤ ملح مرجان از هر یک دو ثلث درهم قرنفل و زنجبیل
مصطکی از هر یک یک درهم توتیا نیم درهم بوبانی نحو که مکرر آن را گرم کرده در
گلاب انداخته باشند یک اوقیه صبر یک اوقیه هرچه قابل سحق باشد سحق نماید و با میاه مخلوط
کرده در ظرف مس سرخ چهل روز در آفتاب گرم گذاشته و هر روز چند مرتبه بر هم زند و این دوا
در امراض چشم نافع است بیاض و غشاوه و جرب و ضعف بصر و باید یکقطره یا دو قطره آن را در چشم
بچکانند و اگر خلاف و نبا و سرطان نهر را تقطیر الی بگیرند در جمیع امراض چشم نافع است خصوصا
قروح که در تلبیسانه دوز آن را رفع میکند   دواء امراض اسنان بگیرد از روغن قرنفل
نصف اوقیه روح طرطیر نصف اوقیه بیکدیگر مخلوط گردان و نصف درهم کافور در آن
حل کن و قطره از آن را با پنبه که بدندان میکند بگذارد و در مکانی از دندان که کرم خورده باشد بگذارد
که درد را ساکن کند و لثه را قوی گرداند   ماقی که در این امراض نافع است بگیرد تمام
و سعتر و سالیومیا دفودنج و براده فیافو و براده شجره طرفا و براده لبس از هر یک یکقبضه در ظرف
کن و عرقی که قدری افیون در آن حل شده باشد بر آن بریز تا چهار انگشت بر روی آن بایستد
و چند روز آن را در مکان گرم بگذار تا آنکه عرق رنگ گیرد پس آن را صاف کن و نگاه دار برای وقت
حاجت بر دندان درد ناک بگذار و با آن مضمضه نمای   دواء امراض الصدر و این دواء را
لبن الکبریت میگویند باید بگیرد از کبریت مصعد را با دو جزو ملح طرطیر سائیده و در
ظرفی که بگل حکمت گرفته باشند گذاشت و آب باران بر آن ریخت تا بقدر شش انگشت
بر بالای آن بایستد و باید که دوا و آب سه ربع ظرف را پر نماید پس آن ظرف را بر روی
خاکستر گرم بگذارد تا بجوش آید و دوا را بگذارد و پیوسته آن را بر هم بزند تا چهار ساعت
حل خواهد شد پس آن را صاف نموده و در ظرف دیگر کن و قدری شراب بر آن ریخته و ثفل
باقی را آب باران بر آن ریخته و بطریق مذکور دیگر را عمل نموده تا تمام حل شود پس محلولها را
جمع نموده و در مکان گرمی گذاشت تا آنکه کبریت در ته نشیند پس بملایمت آب را از روی آن
برداشته باید دیگر آب باران بر آن ریخته و بگذارد تا کبریت ته نشین شود و این عمل را
مکرر کنند تا وقتی که کبریت سفید گردد و آب از آن متغیر نشود پس آن را در مکان گرم
خشکانید و مانند خاک سفیدی خواهد بود و آن لبسان رطوبة طبیعیه و افعال
طبیعیه را تقویت مینماید و خون را صاف کند و امراض حادثه از فساد خون را رفع
میکند و در جذام و حب فرنگی و برص و تشنج و سکته و امراض عصب نافع است

و بالخاصیه برای دیه و امراض صدر مثل ربو و ضیق النفس و سل و سعال یابس نیز و قید همه
نافع است و تخفیف رطوبات نازله مینماید و منع نوازل میکند و دماغ را تقویت
میکند و ریاح معده را تحلیل میبرد و در قولنج و حمی دق و ذبول سود مند است
و اگر با آب دارچینی حل نماید مانند شیر میشود و آشامیدن آن بالخاصیه تب دق را
نافع است و قد و کیوس گفته است که ما این را مکرر تجربه کردیم و نافع یافتیم
و همچنین برای سل نیز نافع است زیرا که تخفیف رطوبات فاسده مینماید و
بر رطوبت طبیعیه می افزاید و برای وجع مفاصل و نقرس و عرق النساء نظیر ندارد
و بواسطه کیفیت حسنه و صورت نوعیه در امراض عمل هیزم در آتش میکند
و قدر شربت آن ثلث درهم است یا کمتر یا بیشتر بحسب مزاج و سن با آب دارچینی
یا آب بادرنجبویه یا آب مرزنجوش یا ساعد شراب و امراض قلب
بدانکه در معالجه جمیع امراض تقویت و حفظ قلب واجب است زیرا که آن منبع روح حیوانی و محل حرارت
غریزی است و همه اعضا و قوی از و استمداد مینمایند و آن اشرف همه اعضاست و نسبت
آن به بدن انسانی نسبت شمس است بعالم کبیر و ذهب الجواهر است بمعدنیات که آنها را
بمرتبه کمال میرساند و شرابیست با جمیع نباتات و اگر کسی تواند که ذهب را از جنس اخراج
اخراج نماید و انرا زنده گرداند بنحویکه نمو نماید و شکل خود ثابت ذات متولد گردد حافظ
قلب و تازه کننده بلسان طبع خواهد بود و پیر را جوان خواهد ساخت و هر مرض
و رنجی که اطبا در علاج آن عاجز باشند رفع خواهد کرد و لکن وصول آن باین مرتبه از تربیت
بسیار مشکل اما از انجا که گفته اند که ما لا یدرک کله لا یترک کله باید بقدر مقدور سعی
نمود و ذهب مفرح قلب است اما بعد از آنکه بتدبیر جسم آن لطیف و متخلخل گردد و ما برای
آن در این کتاب تدبیری ذکر میکنیم که بعد از تدبیر کبیر از سایر تدابیر اشرف است و قد و کیوس
گفته است که ما ذهب مدبر را مکرر تجربه نمودیم و انرا جلیل النفع و عظیم المقدار یافتیم و این
مدبر را از دو قوم قوماتی مینامند یعنی ذهب الرعد زیرا که اگر آتش بان برسد صدای عظیم
مانند رعد از آن ظاهر خواهد شد و هر چیز نزدیک بوجود میسوزاند و سوراخ میکند و از بادزهر
مراتب قوی تر است بقدری که گفته اند که سدس درهم ان اگر با آتش برسد کار یک رطل باروت
میکند و انرا او روم از طلا نیز میگویند لیکن ذهب القادر زیرا که قدرت دارد بر دفع مراد
و اخراج الها بورق و بودفع امراض ردیه و انرا او روم لا الطبانی گویند یعنی ذهب نباتی و صفتش
اینست که در نصف رطل از آب گرم که مقطر از راح و باد ورد باشد یک اوقیه نوشادر در دو حل نموده

بر روی آتش خفیف یا خاکستر گرم و این آب را اکوا رلیس یعنی آب ملکی مینامند پس باید که طلا را
در ان آب مقطر نسکه پیش ازین مذکور شد حل نموده و محلول را در ظرف صیقلی وسیع از ابگینه کرده و باید که
محلول تا نصف آن ظرف باشد و سر انرا بچیزی که سوراخ داشته باشد مثل منخل و دعو دوان حسن انرا
اندک اندک روغن طرطیر در ان چکانید و از این عمل جوشش خواهد آمد و ثوران عظیم بهم خواهد رسانید
و باید که از روغن مذکور قطره قطره بر ان چکانید تا وقتیکه ذهب ته نشین کرده و مانند خاک زرد
روی و علامت پاک شدن آب از طلا آنست که بعد از زردی سفید گردد و اگر دهن طرطیر محلول
بر ان بچکاند پس انرا از آب صاف نموده مکرر بشویید با آب تا آنکه ملوحت و حدت آن برطرف شود
باید که او احتیاط کند در جائیکه از آتش دور باشد یا در حمام ماریه یا در مکانی گرم زیرا که باد
سببی مشتعل میگردد و صداهائی مانند صدای رعد و صدای توپ از آن ظاهر میگردد و باید که
حذر نماید از آنکه آهن نیز نزدیک آن بود زیرا که بملاقات آهن بدون آتش مشتعل میگردد
و اگر ضرری به شخص برساند را تشخیص زنده ماند و یکی ذره از آن بر بستان خواهد اصل و صل
و لیوس گفته است که گمان من آنستکه این صدا از ضربت میان نوشادر و طرطیر
میرسد چنانکه از ضربت باروت و کبریت با آنکه روح باروت اجزاء ذهب بواسطه لطافت
نفوذ کرده است و کبریت ان مخلوط شده است پس باید دانست که روح باروت مثل باروت نیست
چنانکه کبریت ذهب مثل کبریت مشهور نیست زیرا که این دو لطیف و حاد بنحویکه
توهم است که بجودی جز دیدن آتش مشتعل کردن باید احراق و چون مشتعل
مشتعل میگردد مسعود نماینده اجزا ذهب را بفوقی متفرق میسازد و این صورت از آن
ظاهر میشود و اگر یک حبه از این مدبر روی آهن بگذارند مشتعل میگردد و اگر آتش را نبیند

از بوته ای بسراخ میکرداند از ظرف دیکر بیرون میرود و این ذهب مبارک بدل از انسان نفع
میرساند و هرف مبادرد و اکثر امراض را دفع مینماید اگر چند حبه از ان استعمال شود و از عجایب
کذا کی با مثل کبریت سایند مرخ و سرخ نماید و برای اتش کذارند مشتعل کردد و بدون صورت
و در بوته خاکی سرخ مینمایند و اگر روح ملح را بر این خاک سرخ کذارند محلول میشود مانند طلای محلول
و بعضی را گمان این است که این محلول اصلی است و چنین نیست که ایشان گمان کرده اند ذهبی اکلیل
بد هیئت بی صبکردد در روح ملح یا پس یا ان مخلوط است و از این ذهب مبارک که به ذهب الرعد
موسوم است ذهب العادر و اثر تلبیسه میدهند و کیفیت ترتیب را از اسرار میشمارند و
والمهاران مضایقه دارند و ما بامید ثواب و انکه نوع انسان از ان منتفع کردند و ذکر
ان ذکر مینمائیم و ذکر امری را که در ان لازم است مقدم میداریم اوّل استخراج
روح بول است و طریقش این است که رطل از بول انسان جوان معتدل المزاج که شراب
اشامیده باشد در حمام ماریه باید تقطیر نمود پس ما بقی ان را بتکرار تقطیر بیکی از شیر بادو
مرتبه با بیشتر اخراج کرد و ان وقتی است که از عشر کمتر باقی ماند و بعد از ان که روح بیرون
رفت باید که آتش را تند کرد تا انکه انچه ملح نوشادری در ان هست بقیه انبیق صعود
صعود نماید پس باید ان روح را گرفت و باب باران دو مرتبه تقطیر نمود و در اوّل روح مخلوط
باب بیرون خواهد امد و در دوم روح اوّل بیرون میاید و اب باران در ته قرعه میماند بسیار
بد بو پس این روح را با مثل ان عرق صاف باید نمود و شبانه روز در مکانی گرمی گذاشت
پس تقطیر نمود و انچه رفع میکردد روح بول است دوّم استخراج ملح است و طریقش این است
که ملح معدنی را سحق نموده در رطائل الرّقیه که از خزف و غیره باشد بکن را ان و تقطیر نمایند

و اکر مقطر از اباره دیکر بر عملت تازه بجوشند و باز تقطیر کنند کامل تر میشود پس باید که از ذهب
الرعد بهر قدر که خواهد در این روح ملح کذارد تا محلول کردد و روح را طرات دهد و با میکی
روح ملح تازه بر ان ریزد و طران دهد و همین عمل را مکرر نماید تا انکه بیشتر از ان محلول شود و شبیه
بروغن کردد پس محلول را در ظرف بزرک کرده بقدر ان از روح بول را بر ان بچکانند بطریقیکه
کمتر [illegible] حل الذّهب و روح طرطیر را بچکانند و مران جابی خویش و غیر ان بهم خواهد رسانید
و باید انقدر روح بول بر ان ریخت که غلیان منقطع کردد پس جهار هفته در تعفین کذاشت
پس در رطائل الرّقیه بر روی ریگ با آتش معتدل تقطیر نمود تا انکه جمیع ارواح بیرون اید
پس آتش را تند نمود تا بیشتر ذهب صعود نماید پس ان ذهب صاعد را در صاعد شراب انداخت
و اندکی گرم کرد تا انکه عرق سرخ شود پس عرق را بچو علحده از ان حل کرد و مرتبه دیگر بچکند
بعد از سرخ شدن برداشت بطریق [illegible] عمل را مکرر کرد تا انکه چیزی از لون در ذهب صاعد
باقی نماند و انچه از ذهب بلحی که در ته قرعه باقی میماند باید که از اب دیگر در روح ملح انداخت
و تقطیر نمود و عمل را مکرر کرد تا انکه تمام ان حل کردد در روح بول بطریق اوّل بر ان چکانید و تعفین
نموده آتش را تند کرد تا انکه طلا صاعد کردد و لون از ان با صاعد شراب کرفت تا انکه چیزی از لون
در ان باقی نماند پس جمیع عرق های صاحب لون را جمع نموده تقطیر مینمود تا انکه در ته قرعه طلای محلول
سرخ رنک باقی ماند و اگر آتش را بر ان تند نماید از ان روغنی سرخ رنگ تقطیر خواهد نمود
و حل طبیعی این است و بعضی مردم طلا میکنند بنحویکه در لحم ریک ان زرد میباشد و چنان
میپندارند که از طبیعی است و چنین نیست و زیرا که چون ان را در طرفی از قلعی یا نقره بکنند

ان اسیا مسکوک باشد و طلا الحلول الحل طبیعی را چون در ظرف نقره یا طلی کنند انواع صبغ کامل میشود هند
باین تدبیر از صورت ذهبیت بیرون میرود و ممکن نیست که بصورت اصلیه برگردد و بنا و قوس
طریق آسان برای این حسنه است و مجرب بوده است و این کامل یافته است و آن طریق این است
که باید ذهب مکلس محرق را در روی بول و عرق که دوانده دو روز در حمام ماریه بوده است
انداخت و آن نیک بکوبد پس در آله هر مسند کرده یک ماه کامل در تعفین گذاشت تا آنکه مانند حنّا
سرخ گردد پس بیرون آورده صاف کرده باقی مانده را باز در عرق که در حمام ماریه بوده انداخت
و بعد از آن تا دوازده روز در تعفین گذاشت و با محلول اول جمع نموده عمل را مکرر کرده تا قلیله جسمی
از لون باقی ماند پس روح البول را بنار معتدله از آن تقطیر کرده الحمد ته در قرعه ماند جسمی
سرخ خواهد بود مانند خون باید که آن روغن در قرعه کوتاه باد در جاه الوقید تقطیر نموده تا
آنکه چیزی سرخ از آن مقطر گردد و چیزی سیاه مانند ابغنج در ته قرعه ماند پس روغن را
در ظرفی کرده نگاه داشته و آن نه علاج کل رنجها و ناخوشیها است و شیخ را جوان میسازد و
جمع صداع و صرع و سکته و برص و استسقا و مفاصل و سرطان و تبهای ربائی و جمیع
امراض حادثه از اخلاط ردیه را نفع میرساند و هیچ دوائی نظیر این نیست و بلاد فوس گفته اند
که این تیج حل طبیعی نیست بلکه تغییر اجزاست و مفرح قلب است و تقویت آن میکند الحمد
آنکه در این دو رکتب حقیقت بحق در تیبا هست داده اما این حصه را برای معالجه امراض
اختراع نموده ایم برای الحل با بسیار اعزاز دعا بکنند و مردم را فریب دهند عالم الله بعمله
استخراج دارچینی داهی باید که مس و حس بلد را صفحهای نازک کرده در بعمل
انداد و یه کرده در ظرف از خزف گذاشت باین نحو که یک صفحه آن انداخته و یک صفحه کبریت
سائیده پس از آن را آتش تند گذاشت تا آنکه دود از آن منقطع گردد و پس قبض شود و از آن حد بگذارند

حاصل میشود

حاصل میشود پس بیرون آورده سرد کرده سائیده بیخته و مانند گرد آتشی زاج اتفاق میشود پس بیرون
آورده سائیده با زاج هر رطلی از آن سه اوقیه کبریت زرد اضافه کرده بمقدار ربع ساعت حرق نمود
و این عمل را پنج شش مرتبه مکرر کرده و هر مرتبه کبریت را کم کرد تا آنکه در آخر یک اوقیه رسید پس
سائیده در ظرفی از چوب گذاشت و بکیم بر آن الحمد حرکت داد تا آنکه منحل گردد و آبی بود برنگ آسمان
و اگر عمل از نحاس باشد و برنگ سبز اگر از حدید باشد پس صاف نموده با آتش ملایم جوشانید
تا نصف آب برود پس در مکانی سردی گذاشت تا قطعهای زاج در آن منعقد گردد مانند
قطعهای شب ان و زاج نحاسی برنگ آسمان و زاج حدیدی سبز خواهد بود پس روح
را از آن بطریق معلوم استخراج نمود و باید که کسی گمان نکند که روح این دو زاج مثل روح
زاج طبیعی است بلکه بسیار قوی تر است و باراکلوس در کتاب موسوم بطول العمر گفته است
که جز این دو زاج سر که شیری هست که هر چه در آن انداختی منحل گردد و کبریت این دو زاج
را هیچ فساد نیست علاجات گفته است که نصف عمل اطبا عمل زاج جهان است و این اصل هم عملها
و جلیل تر این اعمال است و قبل شربت آن روح این دو زاج بیخته با شش حبه است یا شراب
یا ماء آب نعناع یا بابا چهار مرغ برای ضعف معده و برودت و هضم آن و با الخاصیه در
جمیع امراض معده خواه حاد و خواه بارد نفع میکند و با آب حشیشة الزجاج و بلک مخامد
و طحال را میرساند و با طلاب و شراب و آب فنطوریون سوزش شمعهای فرد بگشاید و با
با آب خرها یا انبار امراض رئیس نافع است و با آب خلی و بنا برای یرقان و با سکنجبین
بنات یا معجون حب الترعع برای طاعون نافع است و اگر باین باقی بیاشامند جلیع عرق
مفاصل و دفع در از شرب زیبق یا ذهب میکند و اگر با آب خلو و بنای دا الثعلب

وجرم وجوب و حکم طلا غایت نفع میرساند وجمیع امراض کم عسر دلو به عقیده را نافع است و تفتیح سده
ومنع عفونت مینماید وقدر شربت از آن برای این امراض از چهار حبه است تا پنج حبه با چیزی که مناسب
علت باشد وگاهی با حرف جوجه مرغ میاشامند وباید که علیل را بعد از آشامیدن این دوا لحاف
بپوشانند و در مکان گرم خوابانند تا عرق کند و واجبست که اورام معده و کبد از برد و اجتناب
نماید بجهة رسیدن تحوضات ان وگاهی روح زاج و لیا با بنفشه بالجلا با شقایق النعمان با ترمس با سلاج
میاورند وقطره از روغن قرنفل بر آن میچکانند و در جمیع امراض با هرچه مناسب است میدهند
اکسر امراض الرحم از نصف رطل جنبیل سترده و اوقیه زعفران و ثب باید ساخت یکی
لحوکه لون را با ساعد شراب کوفته پس چهار اوقیه و ثب بونجاسف و یک اوقیه ملح الصدف و از هر یک
از دهن الجلیقا و دهن انلیون و دهن کهربا ده درهم بر آن اضافه نمود و بوناخفیفه عقد کرد
وقدر شربت از آن ثلث درهم است تا دو ثلث و آن مفتح سده رحم و مدر حیض و دفع خفقان رحم را نافع است
بلکه جمیع امراض رحم را باصلاح میاورد   ملح الرصاصی که خوردن و مالیدن انتشار رحم
را نافع است بگیر رصاص ابیض را در نار محرق کردان بنحوی که خاکستر گردد پس در سرکه مقطر دینی
تا محلل گردد پس صاف نموده در مکانی بسر بگذارد تا ملح آن منعقد گردد پس این ملح را در آب
فرنج حل کنی و بعض غنا و عمل اسکر دکن تا حوضت او بر طرف شود و این از امراض اسرار است و سه حبه تا
چهار حبه با آب بونجاسف اختناق رحم را رفع میکند وطلا کردن از خارج نیز نفع میبخشد
ای که در این مرض مضبل است بگیر مشک طرا شیع و دو فوا از هر یک یک اوقیه را و
وچینی سلیخه ربادو بخور مریان از هر یک سه درهم جند بیدستر مضوع درهم دهمه را نرم بسایند
مدرعصیر سلاب چهار روز بخیسانند و در حمام ماربه تقطیر کنی وقدر شربت از آن یک ملعقه است

وباید بعد از آن تا سه ساعت طعام نخورد و برای جمیع امراض رحم نافع است   دوائی که در سده طحال را
تفتیح مینماید و ادرار حیض میکند باید که طحال گاو را در نی های بسیار کوچک کرده در عرق که در حدت
مثل شیخ باشد چهار روز بخیسانند پس در مکان گرمی خشک کنند و کوبیده در عرق انداخته تا لون
انوا بیرون آید پس عرقوا از آن طرف داده تا آنکه مانند رب گردد وگاهی باید که از روغن الجلیقا
در آن میچکانند تا آنکه خوشبو گردد و قدر شربت از درهم است در تفتیح سده طحال و ادرار
حیض نظیر ندارد و از اسرار است   دواء کلیه و مثانه سنگ مقول در این موضع را انواع
بسیار است بحسب قلة و کثرت و یبوست و حرارت و موضع و تولد آن از فضلات غذا و طبیعت بد است
که تسهل انعقاد باشد و عاقلان روح حار مخصوص آن عضو است با ضعف هضم عضو و بسیاری ماده
طبیعیه در آن و اگر قوت دافعه ضعیف و قوت عاقله قوی باشد زودی منعقد میگردد   ملحی که
تفتیت سنگ کلیه و مثانه مینماید از صنعت بولوس است با بلکه عیون السرطان و حجر مثانه انسان
وحجر الیهود و حجر اسفنج و کهربا و بلور معدنی و سنگهای سفید کرده که در کنار نهرها هم میرسد همه را
بکوبند و باد و حرق نموده در سرکه مقطر حل کرده پس صاف نموده ملح را بطریق معلوم از آن بیرون آورد
این ملح سنگ رحل و عقل دیکسیح جز اینکه سنگ مثانه یا کلیه یا عضو دیگر او بهم رسیده باشد که بلا تعب
اخراج خواهد نمود و قدر شربت از ثلث درهم است تا دو ثلث و باید با آب حشیشة
الثلج یا با آب طرخون یا با آب خطراسالیون انشامید و زنان را با آب حب العرعر یا آب بادرنجویه داد
وبا ملح رود اول عدد هر باشد و اگر علیل نصف درهم از صالح عود متلو را با نلکی زعفران دبسیا سیر
بیاشامد کافی خواهد بود   در ذکر استسقا بدانکه فضلات حاصله از ماکول و مشروب سه
چیز است اول عاینت دوم کبریت سیم ملح و اگر عارضی عادی ملح گردد که موجب انحلال آن شود استسقا

انکه جدوار را ندیده است

ازان منوال میشود   دوائی که مسهل استسقا است بگیر چهار حبه و بخر بوا و دو حبه نید
معلف دهراد و حب کن و بنوش و اگر بکمرتبه تنقیه کامل حاصل نشود مکرر کن تا آنکه تنقیه حاصل شود
پس بگیر سجوزا از کبریت منعقد انزاج را و یک جزو زعفران الحدید کبابا اب کبریت کرده باشند
و نصف درهم ازان را در صبح و نصف درهم در وسط روز و نصف درهم در آخر روز بیاشامد تا
چند روز منوالی پس بریان را بطبیخ قثا و آب نیاف بعرق اوده باغلی بخفقه تغذیه نماو شربت
افسنطین که فولاد ملیع را ان خیسانیده باشند استعمال نما   در این اخبار اسهال را دفع نماید بلکه
اگر هضم قوی نقوه ملحق بمن ضعیف باشد ... و الاهر دو ضعیف باشند و تلو الا معا
و المعدع عارض میشود   سفوفی که دفع اسهال نظیر ندارد بگیر کهربا و دم الاخوین و شادنج
و مرجان و تخم خرفه و باوتنك و انتله و طول منفیلا و طین مختوم از هر یک دو او قیه جلنار تک
جزو بوا و حمل علده را و چینی نصفا و قیمه زعفران الحدید و طلو محرق و استخوان انسان محرق از هر یک
یك اوقیه همه را نرم بکوب و سفوف ساز که از جمله عجایب است در انواع اسهال و سحاق الدم هر نوعی
که باشد از خو سنطاد باورعاف و نلو و انزال حیض و غیر اینها و کم اتفاق میافتد که محتاج باشامیدن
سه مرتبه شود بلکه اشامیدن یکو شبه یاد و مرتبه کفایت میکند و قدر شربت از آن یک درهم است
تا یکدرهم و نصف باب لسان الحمل اگر از خارج باشد و طین مختوم طلا نماید مع سنطاد باد افقع
میباشد   زعفران الحدید بگیر از ... خشتها را و ان را در معلف جهل بهم بر سد و بود
منتك نرم صلابه کن و در ظرفی از ابکینه بکذار و سر که مقطر بران بریز بقدر یکه چهار انگشت
بر روی آن بایستد و چهار ده روز در مکان نرم بکذارد پس صاف کن و سر که را بطبخ بران زعفران
الحدید است از ابا ب خالص مکرر بشوی تا ترشی ان برطرف کرده و خشک و نکاه دار و اگر از ان را بر مکانی
سرخ بکذاری حل میشود و محلول از دهن الحدید مینامند و زعفران الحدید در جمیع سیلانها
و اسهال دم و سیلان دم و سیلان رحم منی و انفجار خون و استرخای سلس البول نافع است و دفع
و قطع خون از داخل و خارج میکند و قدر شربت از ثلث درهم است تا نصف درهم با شربت

سفرجل

سفرجل با با کلشکر و نفع سده کبد و طحال مینماید و تقویت این دو عضو میکنند و باید که
اول ملطفات و مسهلات داد و بعد از ان این دوا استعمال نمود و در امراض طحال باب اسقولوقندریون
قند ربون ملیاب طرخا با باب پرسیاوشان مناسب است و برای امراض کبد باب کاسنی با باب
افرعونیا با باب کبر و برای استسقا با شربت افسنتین و اگر با کلشکر بیاشامد معده را
تقویت میکند و غثیان را باد میدهد و شربت ازان برای این امراض هشت حبه تا دوازده حبه
دوائی باه را قوت میدهد بدانکه همچنانکه را دندر اگر بود هندی قوت مسهل ان دفع
میکرد و هم چنین ستاطرون که خصیة الثعلب کبیر است هرگاه خشک شود تقویت جماع را ان
رد میشود و این مطلب بتجربه معلوم شده است پس باید که خصیة الثعلب تر تازه و طب را در هاون
از سنگ کوبیده و مثل مغز بادام مخلوط نموده و در قدح کذاشته ابلیق اعمی بران نصب نموده بعد ازان که
صاعد شراب بران ریخته باشند و در ظرف نرم و در حمام مادیه تا دو ماه تعفین داده پس بدون
آورده عرق ازان و فوق جدا کرده و آن عرق را در ماده یکی در ظرف نرم کن تا سرخ کرده مانند
خون و نفس باقی را احراق نموده ملح و ا ان بر حسب اوده در ان محلول سرخ رنگ را
حل کرده و بجنس تقطیر و یک قطره روغن دارچینی بران چکانید تا خوشبو گردد و این دوا نیست
میافزاید و نفع را جوان میشاید قدر شربت ان ثلث درهم است تا یک درهم
و باید که بر بالای آن اندک شراب ریحانی بیاشامید و گاهی با کلشکر مخلوط
میشامند و بیاشامند و بعد از ان شراب میاشامند   دوای نافع در مفاصل
و نقرس بدانکه علاج مفاصل در ابتدا بسیار آسان است و بعضی از ادهان

بلسانیه دفع میشود و اگر مزمن و مستحکم کردد محتاج بمسهلات و بلادرات و معرقات قویه میکردد برا
اکلسوس بولی این خلط بنفی جاری را مجرب نموده است و مسهل مجرب در این باب که مجمع او اسطه
ان این مرض خلاص شد دانند باید است که بگیرد سورنجان و تربد و رب سقمونیا و سنا و استخوان
سر انسان و شکر مساوی یکی یکی درهم را بکوبند و نصف درهم در رب کامیطوس حبل نماید و این
مسهل در تنقیه مفاصل کافیست داد و مید که تقویت مفاصل میکند و مانع رجعت مرض میکردد
دوح زاج و ملح لؤلؤ و شرابیکه عناب و وح و فر جند مشک در ان جوشیده باشد

دهن بلسانی که جمیع مفاصل و نقرس را ساکن میکرداند زاج محرق ده درم رطل عسل با موم یک رطل
صاعل شراب یک رطل بلوط صمغ البطم چهار دانه قیر عنب الحمام شش اوقیه اکلیل الجبل پنج اوقیه
سنبل در بزهای که جلت ستدبر کند و کنار دهرها یافته میشود محرق ان نصف رطل همه را جمع نموده
در مکانی کرم کذاشت تا سه روز پس تقطیر نموده ثقل باقی در قرعه را بسوزانید ملح ان اخراج نماید و در
ان ملح حل کنند و باو دیگر تقطیر نماید و این از جمله عجایب است در تسکین وجع مفاصل و نقرس
و تحلیل ماده انها باید که خرقه را بان تر کرده و بمحل وجع کذاشت و بربند است تا خشک شود و عمل را
مکرر کرده تا انکه مرض بالکلیه دفع شود باید که این عمل را بعد از تنقیه مفاصل باشد دوائی دیگر
روغن استخوان انسان با روغن استخوان سر اسب که به تقطیر بیرون اورده باشند و روغن لعبه از هر یک
اوقیه روغن البطم و روغن حب الغار از هر یک سه اوقیه همه را مخلوط نموده در حمام ماده بتفتیق نماید

و موضع را بان طلا کنند که تسکین وجع مینماید و ماده را تحلیل میبرد خصوصا در صورتیکه از برودت
باشد مرهمی برای همان مرض کل سرخ ده قبضه پوست ریشه پنج شش قبضه هر دو را در یک
رطل شراب طلح قوی داده صاف نماید و بفشارند تا تمام انجه در ان هست بیرون رود پس شراب
بطبخ از ان طرف دهلد در یک ظرف چینی خواهد مانند مثل لیس او داد در رطل از پیه خوک را
بان مخلوط نماید تا مثل مرهم کرده پس یک افیون در شراب حل نموده را با دو درهم زعفران یک

درهم

اوقیه کل بوسیر بان مخلوط سازد تا مرهمی شود بر رنگ خاکستر و در تسکین وجع مفاصل نظیر ندارد
در ذکر ادویه حمیات بدانکه حمیات یا زنبقیه است یا بلغمیه یا ملحیه یا مرکب از انها
جمیع انها محتاج است باستفراغ و انچه در ان نفع میکند بوتل معدنی است و مسهل جامع و بعد
از استفراغ ماده باید این سقوفنیل نمود بگیر خلد و ثنیانی که در ماکن خرابه یافت میشود و بکتب
در سرکه کذار پس انچه کوشت در ان هست بیرون کن و بعد از ان پس ان استخوان تا سفید کردد
دو درم وقت نوبت دو ثلث درهم از اعلیل الجزن با شراب کرم کرده یا با روغن کو سفند و علیل را لحاف
بپوشان تا عرق کند و کم اتفاق میافتد که تکرار و در نوبت تا سه رسید احتیاج افتد و از عجایب است
مولفی دیگر که در جمیع حمیات لا ضرر دارد و نافع است و در لادفعه در اول روز باید نوشید و در مانی
در وقت نوبت بگیر ثلث درهم از روح زاج و نصف درهم ملح افسنتین با چهار اوقیه و نصف اب کاسنی
بیاشامد اگر علیل ضعیف باشد باید که روح زاج را سدس درهم کند در طاعون و تب
وبائی و امراض نافوره بعید امراضی که از ان باید که بچنبد تا انکه سرایت نکند باید شد اوقیه کبریت
مشتعل را در روغن حب الغار ابتدا بخنه که چهار انکشت بودی ان با بسته و بردی
حاکستر کرم کذاشت و با چوب ان را بهم زند تا وقتی که در روغن شود پس بود اشتند پس از سرد
شود یک ربع حزو روغن کهربا بر ان انچه دو بوی اتش حرکت داد تا ممزوج کرده پس یک رطل
از زیبان را در عرق حل نموده و تا از دکر طریق معلوم بیرون اورد پس راس و الخلقا و حب
الغار را در کرق استخراج دو تقطیر نمود پس هر سه را که کبریت مدبر و رب ترباق در روح
او دیکر قلنز است در ظرف جمع کرده تا چهار روز در مکان کرم کذاشت و این دوا از اسرار است
در علاج طاعون و امراض وبائیه و نافع دانکه در ایام طاعون و وبا دو قطره ان با شراب یا سرکه یا یکی از
اشیاء مناسب حل نماید بدن را از عفونت منع میکند و حدوث طاعون و وبا را مانع میکردد و اکر

عارض کسی شده باشد باید که ثلث درهم آن را با شراب یا سرکه یا با مثل مناسب بنوشند تا باد را از قوی
سموم را اخراج نماید   تصعید کبریت بدانکه اشامیدن غیر مصعد او نیست مگر کسی
که در معدن تصعید یافته باشد و بر کنار معدن افتاده باشد چنانکه در بلاد ملیبار و بلاد
انطاکیه که در آن جا کوهی هست که پیوسته آتش در آن جا مشتعل است و بان اشتعال کبریت
بسیار از معدن صعود میکند و بعضی از آن مانند شبنم بر سنگهای اطراف معدن مینشیند
و اهل آن ناحیه از جمع میکنند و بیلاد دیگر میبرند و فرق میان آن و مصعد و صناعی نیست
و کیفیت تصعید است که یک من کبریت و نصف رطل از نمک و نصف رطل از زاج محرق را
سحق نموده در آلة تصعید گذارد و در یا تپاله از خزف بروی دیگ گذاشته آتش در زیر آن
بر افروزند تا کبریت صاعد گردد و باید حذر کند از آنکه آتش گرم شود زیرا که موجب [illegible]
و افتادن صاعد میگردد و اگر تصعید را تا سه مرتبه مکرر نماید با نمک و زاج جید بهتر
خواهد بود و بعضی بر آثال انبیقی کشف و داشته باشد تصعید میکنند که اگر جزئی آن
صاعد میگذارد در آن خنق افتد   دواء زهر الکبریت از مصنفات اطیوسیس کبریت
مصعد یک اوقیه و نصف قیراط یک درهم زعفران و طین مختوم و صبر از هر یک ثلث درهم
همه را سائیده با محلول در گلاب حلوا نموده شربت دهند   زهر الکبریت بکیری کبریت
مصعد یک رطل و نصف ملفطار شش اوقیه صبر چهار اوقیه مر و کندر و مصطکی از
از هر یک سه اوقیه علت پنج درهم زعفران نصف اوقیه همه را نرم سائیده در آلة تصعید
گذارد بطریق کبریت تصعید نماید و اگر تصعید را مکرر نماید بهتر خواهد بود و باید که آلات
بر بناشد تا آنکه اشتعال نیابد بلکه تا نصف آن باشد و فواید زهر الکبریت ساده و مرکب آنست
که مرکب را برای علاج طاعون و حمیات و بائیه و ذات الجنب و قولنج و جمیع امراض سدیه
و برای تفتیح سده کبد استعمال مینمایند و قدر شربت آن از ثلث درهم است تا نصف

و صمادات از آن برای طاعون هفت یک درهم با آب شوکه مبادکه را با تریاق یا شراب ابوج با آب باد نجیبه
بیاشامند و برای منع عفونات و ذات الجنب صاد را به تبخیر کند و اگر صبر هم بدهد فلفل از آن را
بیاشامند و از حدوث امراض رطوبیه [illegible] مینماید و اشامیدن آن در علاج حب افرنجی و امراض
جلدیه و امراضی که محتاج بتخفیف باشد نظیر ندارد و جمیع امراض مسلحه و [illegible] نفع میرساند
و ربو و ضیق النفس و سعال قدیم و حادث و نوازل مزمن و حمیات دائمی نافع است و قدر شربت
در این علتها از نصف درهم است تا یک درهم با جسب [illegible] و سن عسل یکبار که آن را نشکرد و کبر را
بجوارش تو بدل نمایند و حوامل را اشامیدن این دوا جایز نیست بجهت خوف اسقاط
ماء التریاق تریاق خوب پنج اوقیه مر دو اوقیه و نصف دارچینی و زعفران از هر یک نصف اوقیه
کافور دو درهم همه را باید در صاعد شرابی که الجلیقا در آن خیسانیده باشند بلند اخته تریکه
چهار انگشت بر روی آن باشد و در مطلق کوزه گذاشته تا لون آن بیرون آید پس صاف نموده عرق
آن دیگ را نچند و در همان مکان گذاشته بعد از آن کرضه [illegible] عمل را مکرر کرده تا دفعی که دیگر عرق رنگ
نگیرد پس همه را جمع نموده کرده شش درحم طرح او اضافه نموده در آله هر مسیر نهاده و نقطیر دوری نموده
تا آنکه مادر مضی بر کرده پس آن را کوزه چند روز در این عمل در حمام سادیه باید کرده بعد مطلقا بنی از طاعون
و هر سمی نافع است و ضبالود و داعضا و دو قسم را تقویت میکند و در جمیع امراض نافع است و کسی که
کنج و معدن با مالیدن و بیرون مستر شده است خلاص میکرد اند و حمی را صاف میکند و سسان و حب فرنگی
را نافع است و منع میکند و در علاج حمیات و خفقان و عرقان نظیر ندارد و باید با آب حقوی سازکه
با میاه مناسب علة اشامیدن   دریه کرده و قدر سموم   تریاق [illegible] صافی یک من از سو صاف اشامید
باقیس که از جماد کرده باشد نصف رطل و با صاعد شراب انگور یک کوزه آن پس بگیرد از تریاق چهار اوقیه و از
پنبه صاف دو اوقیه و از ملح لولو و از ملح مرجان از هر یک دو درهم و از طین مختوم و از سنبل دو درهم
الجمد تا بل سحق باشد سحق نماو همه را بخلوط مزوده تا ملاقت یکماه کامل در مکانی گرم بگذارد تا مفتح یابد پس
از برای سموم استعمال نماکه تریاقی عظیم النفع جلیل القدر خواهد بود و جمیع سموم متغیره و حیوانیه
و نباتیه و اوراء سمیه و طاعونیه را نافع است و اگر در هر یک ثلث درهم از آن بیاشامد از ضرر سموم

وحدوث طاعون ایمن میکردند برای امراض سمیه باید که وزن نیم درهم از تریاق حشیشه مبارک کند تا شاید
وکم انتقال یافتند که بسبکی از اشامیدن احتیاج افتد و اگر سمی خورده باشد باید یک درهم از تریاک
اوقیه روغن بادام شیرین بیاشامید تا انکه سم را بقی یا با اسهال بیرون کند بعون الله تعالی
دوائی که جمیع سموم را نفع میرساند از صفت براکلسوس دانند در جمیع سموم معین [illegible]
مناسب و حیوانیه نافع است بگیر چون مطو را در حمام ماریه تقطیر کن و قطرات را حفظ نما و [illegible]
در بند [illegible] مانده است بجستان و ضبط کن پس بگیر تا بعد [illegible] و بسوزان بنحوی که خاکستر شود پس
با قطر چون مط را ملح انرا استخراج پس آن ملح را با چون خشکیده کرده [illegible] مانده است سحق کن و
باوزن هر رطلی از مجموع یک اوقیه کدران کهربا از هر یک از مرجان و موی سیاه خشکیده کوبیده [illegible]
موصیائی جلوار نصف اوقیه وان فاد زهر سه درهم و انتریاق یک اوقیه و نصف بوران اضافه
کن باین نحو که همه را بکوب و بان مخلوط است [illegible] روغن حب الصنوبر انداز بنحوی که چهار انگشت
بالای ان باشد و سر ظرف را محکم کرده و نگاه دار و هر وقت که کسی مسموم شود [illegible] خواهد بود چون
نصف اوقیه از آن با شراب یا با [illegible] کسی بیاشامد که زهر اشامیده باشد در سه ساعت از ان
خلاص میشود   درمرهم [illegible] جروح و قروح دهن با سانی که جمیع جراحات را نفع میکند
خواه از تفنگ باشد خواه از توپ یا از شمشیر یا از نیزه یا از غیر اینها بگیر کل هوفاریقون یک رطل
گل جیری وگل یوسیه و ورق [illegible] و قنطوریون صغیر [illegible] مشطورا [illegible]
وگل بابونه و [illegible] از هر یک [illegible] و گل سرخ خشک و موصیائی [illegible] از هر یک یک
اوقیه و نصف مصطکی یک اوقیه صمغ [illegible] والجند [illegible] است بکوب و همه را با
دو رطل از [illegible] شراب حل کن و در افتاب گرم یا در ظرفی بگذار تا لون بیرون اید و عمل [illegible] کن تا [illegible]
[illegible] باقی نماند و [illegible] نقل باقی [illegible] صاف [illegible] بگیر [illegible]
مکان گرم تا هشت [illegible] بگذار پس بفشار [illegible] پس پنج رطل از صمغ البطم
یک اوقیه و نصف [illegible] جمیع [illegible] گرم با [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] شراب [illegible] باقی [illegible]

مانند عسل

فصل ١٩ از مقاله ١ از جزء ١

مانند عسل و گاهی در ایام زمستان [illegible] خشک کنند و استعمال میکنند و بهتر انست که باد [illegible] استعمال
نمایند و باید که اول قروح و جروح را باشراب [illegible] بشویند و [illegible] گذاشت و اگر عرقی باشد یا پی یا
با عصبی قطع شده باشد باید باین روغن طلا نموده بضماد استکنکون تضمید کرد   ضماد
استکنکون که در جمیع قروح و جروح و بیرون رفتن عضو و شکستن و کوبیده شدن و انواع آن
نافع است و علاجی جامع که نظیر ندارد از صنعت براکلسوس [illegible] قیصر و [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] روغن بذر کتان [illegible] از هر یک یک رطل و نصف روغن حب الغار
نصف رطل قلفونیا و شمع از هر یک یک رطل صمغ عرعر و صمغ البطم از هر یک نصف رطل جاوشیر و
[illegible] و مقل و اشق و سکبینج از هر یک [illegible] کهربا و کندر و صبر و مر و [illegible] طویل و مدحرج از
هر یک یک اوقیه [illegible] و موصیائی [illegible] از هر یک یک اوقیه و نصف مرجان سفید
و سرخ و صدف [illegible] دم الاخوین و طین [illegible] و زاج ابیض از هر یک یک اوقیه [illegible] مصطکی و [illegible]
زعفران [illegible] و کافور از هر یک یک اوقیه [illegible] عمل است که اول [illegible] صمغ را در سرکه حل نمایند
و صاف کنند و سرکه را باتش ملایم طبخ دهد تا مانند عسل باقی ماند پس [illegible] را
در روغن بذر کتان طبخ دهد [illegible] که لون [illegible] متغیر گردد پس [illegible]
[illegible] باشند و [illegible] را در ان بریزند پس طبخ دهند تا منعقد گردد پس حب الغار و
قلفونیا و شمع و صمغ البطم [illegible] در سرکه بر روی اتش حل کرده باشند در ان بریزند در
بر روی اتش خفیف حرکت دهد پس صمغهای حل کرده [illegible] در ان بریزد و دائما حرکت دهد
پس دواهای باقی [illegible] باشند در ان بریزد و [illegible] کافور [illegible] حل کرده در ان بریزد
و اگر خشک شود [illegible] اضافه [illegible] علامت [illegible] انست [illegible]
[illegible] تا منعقد گردد پس [illegible] روغن [illegible]
[illegible] قطع [illegible] و این ضماد در جمیع قروح و جروح [illegible] نافع است در هر عضوی که بوده
باشد و [illegible] عضو [illegible] قروح را [illegible] گوشت [illegible] و الحمد
[illegible] میکند [illegible] میکند [illegible]
[illegible] و گوله سرب و پیکان را از بدن بیرون میکند و کوبیده [illegible]

سلیقون
سرنج الث

و این نافع است و صلابتها را بتحلیل میبرد و هرجراحتها که قابل نضج است نضج میدهد و سرطان ...
خنازیر و بواسیر منفعت کامله میرساند و ورمهارا ساکن میکرداند و عضوی که سست شده باشد و ورم معالجه
فتقها نمودن عجیب است و همچنین در علاج وجع ظهر و بواسیر و قوع آن تا پنجاه سال باقی میماند که
هیچ کم نمیشود   حجر مسمی بحجر حولقید زاج سبز یک رطل زاج سفید نصف رطل شب یکرطل و
نصف قطران و ملح اندرانی یک سراوسنه ملح طبرزد و ملح افسنتین و ملح بورق و ملح کاسنی و ملح
کاکنج و ملح لسان الحمل از هر یک نصف اوقیه همه را بابول مردم کوبیده و درهم کرده در ظرفی کرده تا شش دفعه
بنجیف بقطعه بکنه از ماییه و باشش ملایم طبخ داده بپوشند انرا باجوب بوهم زده چون تنک یک ساعت
رسید نصف رطل اسفیداج و چهار اوقیه کل ارمنی بر ان بیفزوده حرکت داده تا انکه ماننده حجر منعقد
کرده و پس ریک دلشکسته بیرون اورده فواید این حجر از شماره بیرون است ادرقروح را دفع میکند و
زیادتی را دفع میکند صنع میناید و عضو را قوی میسازد و دندان را محکم میکرداند و کوشت بی دندان را
میرویاند و کنیش لب از چشم زیاد میبرد و حمرت و وجع و بیاض را از چشم ازاله مینماید اکر و بیلک
طلا نماید و بیاض بیاض بر ان بیاشند و باب فواجبا یا باکلاب یا باب عصی الراعی ... دمد انقع میرساند
و اکر بر جبهه و چهره و حمره طلا نماید در یکشبانه روز اثر طرفه بیساند و دما الیدانش موجب ازاله
حکه وجرب مبتشی و سرطان و فروح فم و اسکر بوط را نفع میکند و عفونت جراحتها را زایل میسازد و
کوشت زیادی را میبرد و برای سوختکی اتش نافع است و کیفیت استعمالش انست که یک اوقیه انرا در
یک رطل از اب حل بموده خرقه را بان ترنماید و بجرح و قروح بکذارند و برای قروح فم را انندبان
مضمضه نماید   سکر زحل بکیر سلیقون و اسفیداجی که ان غبار رصاص باشد و
سرکه مقطر برای بر بود و زحل بکیر چهار انکشت بر روی ان باستند و تا چهار روز در مکانی کرم بکذار
و العقد در این مکان مکث مکین کنجارانرا باشان ضرر میرساند و چون لون دخل سرکه شده انرا صاف
کن و سرکه تاره مقطر بران بریز و در همان مکان بکذار که سابق بعمل اید کون که لون صاف کن و عمل
مکرر نماناد و فتی که ان لون چیزی باقی نماند پس همه را جمع کن بجوشان تا سرکه طاری نماید پس با اب

ملح بود

مکرر تاب بشوی تا حموضت ان رفع کرده بعد را بجوشان و ملح ان را بطریق معلوم استخراج کن و
دکران ملح را در مکان رطب بکذاری بحل و دهن میشود و ان دوا نسبت کثیر النفع و ضد سمی
و ان بلغ دفع میکند و جمیع قروح خبیثه متعفنه را نفع میرساند چنانکه سکر نبات نعل یا حد
او و تیر خراوت ان مینماید این سکر زحل بل مثل نبات میکند و حلوت انها را زایل میسازد
و اقسام انها از زبلون بار نمیباید و علاج نامیت برای قروح متعفنه و ردیه خبیثه مثل
سرطان و اقسام او و اکله و جمیع قروح و خلیه و اکی باکها در اب لسان الحمل یا اب عنب الثعلب
حل نماید و یا دهن بابونه بوده و ... طلا کنند بتحلیل میبرد و اکی با روغن صمغ البطم و جراحتها و
قروح طلا نماید انها را دفع میکند و دوای قروح پستان و سرطان ان نظیر ندارد و با کلاب یا اب
افراخیا حمرت چشم را زایل میکند و اکر چهار حبه ان با شراب بیاشامند وجع قولنج را ساکن میکرداند
و اشامیدن سه حبه ان با اب لسان الحمل او دام حاره احشا را نفع میرساند و با اب الحی مثانه
علة باشد برای نفث دم و امراض طحال نافع است و اکر با روغن کل طلا نماید سیلان منی را
بازمیدارد و این سکر رهبان ارباب صناعت کیمیا مشهور است اکر بتقطیر صناعی مقطر کرده تا انکه
روح ان بیرون اید روح طلح خود بش دهند یا بد و اکی بعد از حل ان بماء رزین یا ذهب مکلس جمع شود
ذهب منافی از ان ظاهر میشود و این عمل بتجربه معلوم شده است   ماء بیض الضفدع که سم است
بلاشبه افرسولا بکیر بیض الضفدع را در لجن ماء ازدود و بی وان چیزیست مانند الحب کمی و روی انها
سیاه نسبت لکن سفید و لزج و خاطی و کمتر ... الو لجداست و در حمام سارید تقطیر کن و اب انکاه
دار پس یکی از هر یک ان سرکه کنند و واقیه و ازز عفران نصف اوقیه و انکاور سه درهم درهم را بکوب
و بان اب که نکاه داشته تر کن و بجنبان و باز تر کن و بجنبان و تا بلیث برسد این عمل مکرر کن
پس ان دوا که حاصل بود که چون ثلث درهم از ان با اب لسان الحمل بنوشند حبس خون ازهر عضو
که باشد مینماید و اکی باسرکه طلا نماید جمره حمره و وجع المفاصل را ساکن میکرداند و اکی اکل کیل ...
... و دران اب بحل نماید و طلا کنند وجع مفاصل را ساکن میکرداند   تدبیر زیبق که مالبد
ان اثار دوا زایل میسازد بکیر زیبق را بطریقیکه بیش ازان دانسته شد کشته شود و بعد زیبق سلیمانی
بان اضافه کن و هر دو را صحیح نا در ظرفی ان ایکینه کنار سرکه مقطر بان بریز بعد یک چهار انکشت
بر روی ان بایستد و چهار روز انرا بکذار و هر دو روز چند بجنبانید و هم زن پس صاف کن و صاف ازادی

در مکانی بکذار زیبق و سلیمانی محلول در نم نشیند و بر الجمله حال انرا استعمال امکر کن تا مرهم کرد دوا از ان بوانا و وجوب طلا کی و باید که دهن و هشمرد ازان حفظ نمانی مرهم ترکی

از صنعت بو الکلسوس بکیر شیح حنو برمی وشح الاب از هر یک هشت اوقیه و با شراب بو اتش ملایم طبخ ده پس در ابه سرد و بو تا منجمد کرد و پس جرالیس را وباد و رطل شراب یا اب بستوی و بو و

نادر بجتنسکان و سحق کن پس بکیر مغز کله حتو بتی بتی را و صندل سرخ و موقبلانی هر الدم ان

هر یک یک اوقیه و از استخوان کاسه سر انسان بودن دو لوزه و باید که قدر زاید النوره باشد

و در یک زهره باشد و اکو شمس در بیران باشد بهتر خواهد بود و هر چه قابل سحق است سحق نما

و بساید ادویه مخلوط ساز بنحویکه ممتزج مرهم کرده و حفظ کن برای وقت حاجت و این مرهم دفع میکند

تمام جراحات را خواه از شمشیر و خواه از الت دیکر مثل پیکان یا تیر یا تفنگ باخنجر و در هر عضوی که باشد

و از عجایب این دوا این است که جراحات را دفع میکند بلکه و ورود جراحات که از دیر بلکه

این مرهم از بودی چوبی یا خوقه که ملحق جراحت الوده باشد میکند و الکی وشمشیری که جراحت

بان حاصل شده است یا کاردی یا پیکان یا کلوله که از جراحات بیرون الوده باشند یا بوی

که از ان بیرون کشیده باشند بگذارند بهتر خواهد بود و باید که سفتن مجروح را در مکانی معتدل

جا داده و از سرما دکرما نگاه داشت و اکی ان جراحت خشک شده باشد باید که چوبی یا خرقه از الحق

انداخت و مرهم را بر ان چوب یا خرقه گذاشت و اکر جراحت عمیق باشد باید که عمل بسیار کرد

و باید که بعبان نحو که در عادة مرهم جراحات تازه میکنند مرهم را بر ان چوب تازه کرد و چیزی

از دوا بر روی جراحت نگذاشت مکر خرقه پاکی یا خرقه بپوشند مجروح و کرده باشند

فوی این تا تجربه انکار نماید و مکر بیند که طبیعت مدبر دفع مرض مینماید و چیزی که

مریض را اعتقاد است که فلان دوا در مرض او نافع است طبیعت را انقباضی پیدا میشود

و مرض را دفع و زود تر دفع میکند و چنین نیست که اینان حصول این و خواص اشیاء را

انکار نتوان نمود و فعل این مرهم بخاصیت است که در ان موجود است بتوسط روح عالم

منقولست در محافظت اهل و مال از کید اعدا خواه در سفر و خواه در حضر هر روز صد و نود و نه بار بخواند که یا حفیظ حضرت از دشمنان

نفس و مال او بر سد و این اسم را حرز الامان نام کرده اند کسی که هر روز بخواند اکر در مثل شمشیر باشد و الیت نرسد اکر کسی اراده

اینکه براورده شود حاجت او نزد شخصی پس بنویسد این طلسم بر کف یا دست خود که براورده میشود انشاء الله

این کسی که بنویسد در کف دست خود یا حی قبل کل شیء و واحد را و دیکر در دست کسی که اراده کرده است او را واقع

شود در دل او محبتی عظیم هر کاه کسی این کلمات را صد و سیزده مرتبه در نیم شب بخواند هر حاجتی داشته باشد روا شود و اکر بنده

ظالمی کرفتار باشد این نیت بخواند خلاص شود یا حافظ یا ناصر یا معین ایاک نعبد و ایاک نستعین

این ایه را از سوره انا فتحنا هفت مرتبه بر کوزه اب بخواند هر که خواهد که نمونه را از سر بریزد که او محمد رسول الله

تا رضوانا بخواند کشاده شود للدفع ایضا سوره مبارکه یس را تا غافلون بر پاره نان بخواند و بخورد کشوده شود

در اداء حتم سوره فاتحة الکتاب چهل روز هر روز چهل و یکبار از روی اخلاص بخواند و اکر در یکی روز فوت شود باید ختم را از سر کیرد

و هر روز بعد از خواندن چهل و یکبار سیزده مرتبه بکوید یا مفتح فتح یا مفرج فرج یا مسبب سبب یا مسهل سهل

یا متمم تمم چون این ختم به این نحو با خر رسد چندان جمعیت و فتوحات و نیروی و افزونی حاصل کردد که از ضبط ان عاجز

دلتنگ شود و هر مطلب و هر مدعائی که از حق تعالی طلب کند حاصل کرده ان شاء الله و از برای غنی شدن از حضرت

رسول منقولست که در شبها از روز جمعه را بنده عا بخواند اکر خواهد و اکر خواهد خدا تعالی او را غنی کرداند

یا کبیر الخیر یا ذا المعروف یا قدیم الاحسان احسن الینا باحسانک القدیم برحمتک یا ارحم الراحمین

از برای حاجتی از حوایج در سه جمعه متوالی در مکانی خلوت رفته در هر شب هزار مرتبه بکوید الهی الهی قد انقطع رجائی عن الخلق

و انت رجائی و مراد بطلبد البته روا شود هر کسی خواهد که بکعبه معظمه مشرف شود در مجلسی هزار مرتبه بکوید یا حفیظ

بسیار مجرب است اسم اعظم عدد اسم صاحب الحاجه نقره فی کل یوم یقضی حاجته ان شاء الله تعالی ناد علیا مظهر العجایب

تجده عونا لک فی النوایب کل هم و غم سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی از برای برامدن حاجات و ادای

دیون دکثرت و کلارا و معظم شدن در نزد اکابر و اعیان و قضا جمیع حوایج عظام در مدت سه یوم هر روز در محل خلوت

با طهارت رو بقبله بعد از ادای دو رکعت نماز بیست مرتبه سوره الم نشرح و هزار و یکبار سوره توحید بخواند بعد از ان سر بسجده

نهد و حاجت خود را عرض نماید از سه روز نکذرد که مستجاب شود و در هر سه روز معانی بعمل اورد و اکر معوق شود تا مدت

دو از ده یوم بعمل اورد البته تخلف نخواهد نمود تجربه کرده اند هر کسی که از روی صدق یازده مرتبه این اسم را با طهارت

رو بقبله بخواند حقتعالی چندان برو مال کرامت فرماید که از عهده ان عاجز اید و حرص او زایل شود و این اسم ثابت

یا مغنی و این عدد جمیع مراتب عدد را جمع کرده و این اسم قائم الاسما و خاتم الحروف است در روایت

معتبر از حضرت امام موسی منقولست که اصحاب حضرت رسول در بعضی از جنگها شکایت کردند از بسیاری کیک فرمودند

در وقت خواب این دعا بخوانند ایها الاسود الوثاب الذی لا یبالی غلقا و لا بابا عزمت علیک بام الکتاب

ان لا تؤذینی و اصحابی الی ان یذهب اللیل و یجیء الصبح بما جاء

مروی عن شیخ سهیل منبه ان کل من صام سبعة ایام ولم یوکل حیوانیا ویکون ذکره فی تلک الایام یا حی یا قیوم

ویقرء فی یوم الثامن الف مرة وفی اخر الدعا یصل الیه رجل نورانی ویعطیه خمسة عشر درهما فضة یاخذ منه

ویضعها فی کیسک ولکل یوم باذن الله تعالی خمسة عشر فی تلک الکیس باذن الله تعالی الغنی الحمید

فهو کما فی الدعا بعینه وعنده مفاتح الغیب الا اخر الایه   اگر کسی یک هفته روزه بدارد و اصلا حیوانی نخورد

و در این هفت روز هر شب پیش از صبح هزار بار بگوید یا حی یا قیوم چون هفته تمام شده باشد هر ملکی او دینار

طلا یا سیم داده باشد هر شب زیر بالین بنهد چندان که خواهد باذن الله تعالی   من کلام شیخ بهاء الدین

روی عن الشیخ المغربی ان من صام سبعة ایام ولم یاکل الحیوانیة ویقرء لیلة الثامن ایة وعنده

مفاتح الغیب الی اخر الف مرة وبعد الاتمام یقرء هذه الاسمین بالعدد الذی تحتهما یا حی یا قیوم

یصل من عالم الغیب رجل شیب ویعطیه خمسة عشر درهما من فضة فیاخذها ویضعها فی الکیس فما دامت

هذه الدراهم فی الکیس توجد کل یوم فی هذه الکیس خمسون ومائة دراهم باذن الله تعالی

مرویست که هر که حروف مقطعات را با حروف ندا بعدد مسطور در وقت سحر یا صبح بخواند هر حاجتی

دارد به سرعت روا شود برآید و حق تعالی در این عجایب و غرایب نهاده و این نزد اهل تحقیق

عظیم القدر و کثیر النفع است   یا الم   یا المص   یا طس   یا یس   یا ص

یا حم   یا حمعسق   یا ق   یا ن   ایضا هر کس اسم القابض را هر شب بر نیت و شمع

از غلام ابن موسی الرضا منقول است که هر شب هزار مرتبه بخواند دشمن هلاک شود باذن الله تعالی

یا ارزان شیر آواره شود ایضا از برای ... منقول است که از حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه شنیده

که آن حضرت فرموده که در هنگام اضطرار و شدائد جهت فتح مهمات بگوید در عقب هر نماز دو رکعت نماز

بسم الله الرحمن الرحیم الهی بحق محمد رسولک وعلی وصی رسولک وفاطمة

بنت رسولک والحسن والحسین سبطی رسولک وبعزة جلال وجهک

الکریم اسئلک ان تصلی علی محمد وال محمد وان تجعل لی مما انا فیه

فرجا ومخرجا برحمتک التی لا تضیق من شیء وبعد ذلک التی لا یتکلف احد

من جانبیها شیء لا فی السموات ولا فی الارض تضایقی تفرجی تضایقی تفرجی

تضایقی تفرجی ... بحق ... انشاء الله ... مجرب است

هر کس را مهمی و حاجتی باشد یا در بند و زندان گرفتار باشد یا تهمتی بر او واقع شده باشد یا پریشان حال و حیران

و کسی علاج آن مهم نتواند کرد بنویسد این رقعه را بر کاغذ و بر یکی از قبور ائمه علیهم السلام اندازد و اگر دور باشد

از قبور ائمه علیهم السلام نباشد محکم بپیچد و اندکی خاک پاک گل ساخته در آن رقعه گیرد و در نهر جاری یا دریا

یا چاه عمیق اندازد و خواه آب روان باشد اندازد البته بحضرت صاحب الامر میرسد و آن حضرت مقصود

او را بر آورند بعنایت الهی مهم او بر آید و بسی از علماء و فضلاء و مشایخ بارها این رقعه را

صدوق یکی از ائمه علیهم السلام یکی از مواضع مذکوره انداخته اند در همان هفته مقصود رسیده اند

اما باید که در این امور اول غسل کند و رقعه را بر پاره کاغذ نظیف پاکیزه نوشته در یکی جاهای مذکوره اندازد

و در حاجتی متوسل بیکی از دربانان آن حضرت که عثمان ابن سعید عمروی یا پسران محمد ابن محمد ابی

عثمان یا حسن ابن روح یا علی ابن محمد سمری باشد طلبی بگوید که یا محمد ابن عثمان سلام علیک

اشهد انک وفاتک فی سبیل الله وانک حی عند الله مرزوق وقد خاطبتک

فی حیاتک التی لک عند الله وهذه رقعتی وحاجتی الی مولانا صلی الله علیه

فسلمها الیه وانت ثقة امین و بعد از انداختن بخیال که بدربان دادم و تسلیم کردم

بی تحقیق قبول میکند و حاجت بر آورده میشود آن رقعه این است بسم الله الرحمن الرحیم

کتبت یا مولای صلوات الله علیک مستغیثا بک وشکوت ما نزل بی مستجیرا بالله

عز وجل ثم بک من امر قد دهمنی واشغل قلبی واطال فکری وسلبنی بعض لبی

وغیر خطیر نعمة الله عندی واسلمنی عند تخیل ورود الخلیل وتبرء منی

عند ترائی اقباله الی الحمیم وعجزت عن دفاعه حیلتی وخاننی فی تحمله

صبری وقوتی فلجات فیه الیک وتوکلت فی مسئلة الله عز وجل ثنائه

علیه وعلیک فی دفاعه عنی علما بمکانک من الله رب العالمین

ولی التدبیر ومالک الامور واثقا بک فی المسارعة فی الشفاعة الیه جل

ثناؤه فی امری متیقنا لاجابته تبارک وتعالی ایاک باعطاء سؤلی

وانت یا مولای جدیر بتحقیق ظنی وتصدیق سؤلی فی امر کذا وکذا

و بجای کذا و کذا حاجت نویسد و بعد از آن بنویسد فما لا طاقة لی بحمله و لا صبر لی
علیه و ان کنت مستحقا له و لاضعافه بقبیح افعالی و تفریطی فی الواجبات التی لله عز و جل فاغثنی یا مولای صلوات الله علیک
عند اللهف و قدم المسئلة لله عز و جل فی امری قبل حلول التلف
و شماتة الاعداء فبک بسطة النعمة علی و اسئل الله جل جلاله
لی نصرا عزیزا و فتحا قریبا فیه بلوغ الامال و خیر المبادی و خواتیم الا
عمال و الامن من المخاوف کلها فی کل حال انه جل ثناؤه لما یشاء
فعال لما یرید و هو حسبی و نعم الوکیل فی المبدء و المال انتهی در کتاب
مفاتیح النجاة عباسی تالیف مرحوم مولانا محمد باقر قراشانی مذکور است که هر کس در روز چهارشنبه سوره این پنج کلمه را
بنویسد و این چهار کلمه نیز به بنکفی بنویسد و با خود دارد از زخم گلوله و بر وی اثر نکند پنج کلمه جل اثبت
والدون واللهون واللسون والسون میطظرون و چهار کلمه خفی اثبت انهاد هرتی هال
ستود سود الحمد فائدة عظیمة عن کحلول الشیخ بهاء الدین هر کس هر روز بعد از فریضه صبح در این
خاتم نظر کند و آیه قل اللهم الی بغیر حساب بخواند چهل روز متوالی فائده عظیم مشاهده نماید خاتم این است

مال ٥ ال م الکه مال ٥ ال م الکه مال ٥ ال م الکه

مرویست که علیه بعد شخص را حکم قتل نمود التنفی بحضرت صادق علیه السلام التجا برده حضرت برای او این اسما را
نوشت و بآن داد که با خود نگاهدارد چون جلاد قصد او کرده شمشیر زد دست او خشک شد شمشیر او بنا بر او زد هم
داد اسما این است ا ه ا س و ا ه لادوی ای اصاعو اعود الی ببدی گ الاه الب دی د مافح ما ل
پنج ع ا م بجهت هر مطلب در یک جایی بعد از نماز صبح یک صد و بیست یک مرتبه بخواند مجربست نجانا منک یا سید الکریم
نجنی و خلصنی نجی بسم الله الرحمن الرحیم بکرر بحره ر سبعه و تخلف بذاته هر کس این چهار اسم را هر روز ده هزار
بخواند توانگر گردد چهار اسم متفق علیه نقل کرده اند یا قوی یا غنی یا ملی یا وفی بجهة عقد اللسان سوره یس را سه مرتبه
بر هفت تار ریسمان که دختر نابالغ رشته باشد بخواند هفت گره بزند بعد از آن ریسمان را بر بکمر در خواب نبندد مجربست
للحب بنویسد روز پنجشنبه و بر بازوی راست بندد یا هو یا هو یا هو یا نور یا نور یا نور ١١١١ ٢ ١ العجل العجل الساعة
الساعة الساعة الوحا الوحا الوحا الرجا کسی را از ١١٢٢ خود بیقرار کند و الی این اسما را با مشک و زعفران بنویسد
در بازوی راست خود بندد زیاده از روز نگاه ندارد که بیم هلاکت است ...

قال البونی فی کتاب شمس المعارف فی ذکر اسم الله تعالی یا حی یا قیوم ثم یوم الثلثاء و الاربعاء و الخمیس او تبیت بعد عونه فاذا کان
یوم الجمعة یصلی صلواة الصبح فی اول وقته بعد اذان الصبح ثم تشتغل بذکر هذین الاسمین الی طلوع الشمس
من غیر اشتغال بامر من امور الدنیا فاذا طلعت الشمس فاکتب فی الحال عقب الذکر مقارن طلوع الشمس یا حی یا قیوم و تحمل
فانک تری العجب من برکة الله و وسعة الرزق و اقبال الخیرات ما نشاء هذه اعیانا و یتعجب الناس منک فاضبط
لهذه التحفة و احفظ و اکتمها من غیر اهلها و لتکن حال ذکرک و کتابتک علی الوضوء بجهة جمیع حاجات مجرب است
صد نوبت بخواند بلا شک مستجاب گردد در نسخه نوشته بود که فقیر تجربه بسیار کردم و از جناب سیادت پناه سید العابد الباقی این
حضرت نعمة الله ولی بواسطه بابن حجر رسیده زنهار که از نامحرم مخفی بدارند و از خواص این دعا مبارک است که قبل از
شروع دعا ده نوبت صلواة بر جناب نبوی بفرستد و این دعا را بخواند اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا و انت تجعل
الحزن اذا شئت سهلا سهل لنا امور الدنیا و الاخرة یا مسهل یا سلیم یا فرد یا قدیم برحمتک
یا ارحم الراحمین من المجربات العظیمة منقول من الجفر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کنز علوم غریبه منقول است که هر که
خواهد تسخیر سلطان جابری نماید یا ظالم عاتی نخوید هیچ وجه از گفته تو بیرون نشود و بلکه او دفع شود و هر چه
از او خواهد بلا تامل بدهد باید که دو رکعت نماز حاجت بگذارد و در رکعت اول یکبار سوره فاتحه الکتاب و هفت مرتبه
این آیه کریمه را بخواند و هم چنین در رکعت ثانیه نیز و آیه این است عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم
منهم مودة و الله قدیر و الله غفور رحیم و بعد از تشهد و سلام هفتاد و هفت مرتبه صلوات بر حضرت رسالت
پناهی باین نحو بفرستد اللهم صل علی محمد و آل محمد بعدد من صلی علیه و بعد از آن هفتاد و هفت مرتبه این دعا بخواند
اللهم لینه لی کما الینت الحدید لداود علیه السلام و سخره لی کما سخرت الریح لسلیمان ابن داود
علیه السلام در وقتی که کلمه لینه و سخره را بگوید مقصود را بخاطر بیاورد و هفت روز پیاپی این اعمال را
بجا بیاورد البته مطلوب مسخر تو شود و مقصور گردد چنانچه حیوان بمانی و هر چند زیاده تر این عمل را بجا آورد بهتر
باشد چنانکه هر چه خواهی و گویی چنان نماید و بیا و اسطه هر چه خواهی بدهد ان شاء الله تعالی هر که دولت مستکب بود
در نظر مردم با اعتبار باشد یک روز هر روز پانزده بار بخواند و باد بر خود دمد و خشم گردد ان شاء الله تعالی یا الله
المحمود فی کل فعاله نماز تجربه منقول است از جناب مستطاب رسول خدا صلعم روز پنجشنبه چهار رکعت نماز
بدو سلام در رکعت اول بعد از حمد یازده مرتبه سوره قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از فاتحه بیست و یک مرتبه
سوره توحید و سلام داده شروع کند و در رکعت سیم بعد از فاتحه سی و یک مرتبه سوره توحید و در رکعت چهارم
بعد از فاتحه چهل و یک مرتبه توحید و بعد از اتمام پنجاه و یک مرتبه سوره توحید و پنجاه و یک مرتبه صلوات بفرستد و سر بسجده گذاشته
صد مرتبه یا الله بگوید و حاجت بخواهد که از جناب نبوی مرویست که اگر خواهی که کوه را از جای
خود حرکت کنند هر آینه مسخر گشته و مرویست که کسی این نماز بکند و حاجت او شود انتظار



بسم الله الرحمن الرحيم الم تر كيف يا جبرائيل فعل ربك يا شمخائيل باصحاب الفيل يا كلكائيل الم يجعل كيدهم يا دردائيل في تضليل يا ميكائيل وارسل عليهم يا اسرافيل طيرا ابابيل ترميهم بحجارة من سجيل يا عزرائيل فجعلهم كعصف مأكول يا تنكائيل

شمخيثا شمخيثا شمخيثا شمخيثا شمخيثا شمخيثا شمخيثا شمخيثا تمليخا تمليخا تمليخا تمليخا تمليخا تمليخا

لا يسأل عما يفعل وهم يسألون

الحاكم حاكما لمنعه الناس من التظالم العدل ... العدل ... وصف به للمبالغة لكثرة عدله والعدل هو الذي لا يجور في الحكم ... رجل عدل وقوم عدل وامرأة عدل يستوي فيه الواحد والجمع والمذكر والمؤنث

عن امير المؤمنين عليه السلام انه يكتب لهم وضربنا على آذانهم في الكهف سنين عددا ثم بعثناهم لنعلم اي الحزبين احصى لما لبثوا امدا

